



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتعالیم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

آیات و احادیث مبارک شریف

تعداد و ترتیب و قیاس و کتب

جلد اول جلد دوم

ترجمہ و تفسیر

مکتبہ حواء اسلام آباد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۰	تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه
۳۰	مشخصات کتاب
۳۱	جلد ۱
۳۱	اشاره
۳۵	فهرست مطالب
۵۵	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)
۵۷	پیشگفتار
۶۱	مباحث مقدماتی
۶۱	اشاره
۶۱	مفهوم شناسی «تعلیم»
۶۲	مفهوم شناسی «تربیت»
۶۳	تعریف تعلیم و تربیت
۶۳	اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام
۶۷	«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟
۷۱	بخش اول: تعلیم
۷۱	اشاره
۷۳	فصل اول: علم
۷۳	اشاره
۷۵	اهمیت مقام علم
۷۵	اهمیت علم و عالم در روایات
۷۶	مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود
۷۷	«خلاق»، زاینده علم است
۷۷	«تخصص» از دیدگاه قرآن

- ۷۸ «علم»، پایه «ایمان»
- ۷۹ «علم» معیار برتری انسان
- ۸۰ علم و دانش، سبب شناسایی حق
- ۸۲ آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟
- ۸۲ «جهل» ریشه بدبختی
- ۸۳ جهاد با جهل و جهاد با دشمن
- ۸۸ عقیده برخی از فلاسفه درباره علم
- ۸۸ علمی که علم نیست
- ۹۰ علم هدف نیست، وسیله است
- ۹۰ مغروران به علم
- ۹۳ علم حقیقی
- ۹۴ علم را برای عمل باید آموخت
- ۹۴ درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام
- ۹۶ در علم افزون طلب باش
- ۹۹ فصل دوم: عالیم
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۱ عالمان در منطق قرآن
- ۱۰۲ عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۳ دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام
- ۱۰۴ موقعیت دانشمندان
- ۱۰۵ مقام علما و دانشمندان
- ۱۰۷ دانشمندان و بقای آن ها، در سخن علی علیه السلام
- ۱۰۷ دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن
- ۱۰۸ علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند
- ۱۰۸ نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین
- ۱۰۹ تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند

- ۱۱۰ وظیفه بزرگ دانشمندان
- ۱۱۲ سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان
- ۱۱۳ خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند
- ۱۱۴ دانشمندی که به خدمت فراعنه درآمد
- ۱۱۶ «بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف
- ۱۱۹ عالم بی عمل
- ۱۲۱ نکته: گفتار بی عمل
- ۱۲۲ عالم بی عمل در روایات
- ۱۲۴ گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند
- ۱۲۷ فصل سوم: تعلّم و فراگیری
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است
- ۱۳۱ پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او
- ۱۳۱ اگر نمی دانید بپرسید
- ۱۳۴ نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟
- ۱۳۷ پرسش های بی جا
- ۱۳۷ شأن نزول
- ۱۴۰ اگر سؤالات بی جا ست چرا با اصرار جواب داده می شود؟
- ۱۴۲ سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی
- ۱۴۴ سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی
- ۱۴۷ فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۵۰ مقدمه
- ۱۵۱ تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است
- ۱۵۱ جهاد فکری و تبلیغاتی
- ۱۵۲ جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

- ۱۵۳ مجلس علم، باغی از باغ های بهشت
- ۱۵۴ نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان ها
- ۱۵۵ اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن
- ۱۵۵ شرایط مبلّغین اسلام
- ۱۵۷ چهار مورد از وظایف مبلّغان
- ۱۵۹ مبلّغان راستین چه کسانی هستند؟
- ۱۶۰ شرط پیروزی در تبلیغات
- ۱۶۱ ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان
- ۱۶۴ بهترین گویندگان
- ۱۶۶ بدی را با نیکی دفع کن!
- ۱۷۰ برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله
- ۱۷۱ انسان در برابر طوفان وسوسه ها
- ۱۷۲ دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها
- ۱۷۳ مجادله در قرآن مجید
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ الف) مفهوم «جدال» و «مراء»
- ۱۷۵ ب) جدال حق و باطل
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان
- ۱۷۷ ج) آثار شوم مجادله باطل
- ۱۷۹ د) روش مجادله به احسن
- ۱۸۱ تبلیغات مؤثر
- ۱۸۴ راه و رسم تبلیغ
- ۱۸۷ نکته ها:
- ۱۸۷ ۱. راه و رسم تبلیغ
- ۱۸۸ ۲. فرار از حقیقت چرا؟

- ۱۸۹ مؤثرترین راه تبلیغ
- ۱۹۰ از تبلیغات عجولانه بپرهیزید
- ۱۹۱ امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی
- ۱۹۳ اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی
- ۱۹۵ دعوت به استدلال منطقی در همه جا
- ۱۹۶ لزوم بحث منطقی
- ۱۹۶ منطق آزاداندیشی اسلام
- ۱۹۹ نکته ها:
- ۱۹۹ ۱. منطق آزاداندیشی اسلام
- ۲۰۰ ۲. پاسخ به چند سؤال
- ۲۰۲ ۳. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی
- ۲۰۳ منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان
- ۲۰۵ روش جالب در برخورد با افراد لجوج
- ۲۰۷ پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار
- ۲۰۹ پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا
- ۲۱۴ برای بحث، بهترین روش را برگزینید
- ۲۱۶ یکی از بهترین روش های مناظره و بحث
- ۲۲۰ روش های برخورد با دشمنان
- ۲۲۸ برخورد منطقی با همه مخالفان
- ۲۳۱ برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان
- ۲۳۲ یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار
- ۲۳۴ راه نفوذ در دیگران
- ۲۳۴ سه نکته در این آیات
- ۲۳۵ بیان رسا و مؤثر
- ۲۳۸ داستان «حبیب نجار»
- ۲۴۳ نکته های آموزنده این داستان

- ۲۴۴ مجادله به باطل
- ۲۴۶ آثار شوم مجادله باطل
- ۲۴۸ کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل
- ۲۵۱ ادب قرآن در بحث و محاجه
- ۲۵۲ بخش دوم: تربیت و سازندگی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۴ فصل اول: کلیات (مباحثی کلی در باب تعلیم و تربیت)
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۷ برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت
- ۲۵۸ نقش پیامبران در تربیت انسان
- ۲۵۹ مربی و قابلیت
- ۲۶۰ میدان پرورش و تربیت
- ۲۶۲ چهار مرحله از مراحل تربیت
- ۲۶۳ برنامه چهار ماده ای خوشبختی
- ۲۶۷ یک روش مؤثر تربیتی
- ۲۶۸ تأثیر سریع تربیت الهی
- ۲۶۹ نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ ۱. دشواری تشخیص حق و باطل
- ۲۷۱ ۲. معنای زبد
- ۲۷۲ ۳. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست
- ۲۷۲ ۴. باطل دنبال بازار آشفته می گردد
- ۲۷۳ ۵. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود
- ۲۷۳ ۶. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است
- ۲۷۴ ۷. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد
- ۲۷۴ ۸. باطل بقای خود را مدیون حق است

۹. مبارزه حق و باطل همیشگی است ۲۷۴
۱۰. زندگی در پرتو تلاش و جهاد ۲۷۵
- اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه ۲۷۶
- نفی به تنهایی کافی نیست ۲۷۷
- عوامل حیات و مرگ ملت ها ۲۸۱
- روزهای حساس زندگی ۲۸۶
- دنیا دار دردها و رنج ها ۲۹۰
- دورنمای زندگی دنیا ۲۹۱
- مزرعه دنیا، و آخرت ۲۹۳
- جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده) ۲۹۷
- فصل دوم: انسان در قرآن ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن ۳۰۳
- فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه ۳۰۶
- این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟ ۳۱۱
- نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان ۳۱۲
- ارزش انسان از نظر قرآن ۳۱۵
- ارزش معنوی مرد و زن ۳۱۶
- چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟ ۳۱۸
- اوصاف انسان های شایسته ۳۲۳
- الگوهای جاویدان ۳۲۹
- نتیجه ۳۳۳
- راست قامتان جاده توحید ۳۳۴
- انسان های آزاده و اسیر ۳۳۶
- تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید ۳۳۸
- فصل سوم: نقش قرآن در تربیت انسان ۳۴۱

- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۳ تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده
- ۳۴۴ چند نکته:
- ۳۴۶ قرآن کتاب اندیشه و عمل
- ۳۴۸ حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أُمُّ عَلِيٍّ قُلُوبُ أَقْفَالِهَا)
- ۳۴۸ قرآن، هدایت و درمان
- ۳۵۰ قرآن، نسخه شفا بخش
- ۳۵۰ نکته ها:
- ۳۵۰ ۱. مفهوم کلمه «مِن» در «مِنَ الْقُرْآنِ»
- ۳۵۱ ۲. تفاوت میان شفاء و رحمت
- ۳۵۱ ۳. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟
- ۳۵۲ ۴. یک داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی
- ۳۵۶ نفوذ فوق العاده قرآن
- ۳۵۷ قیام شبانه برای تلاوت قرآن
- ۳۶۰ نکته ها:
- ۳۶۰ ۱. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش
- ۳۶۱ ۲. معنی «ترتیل»
- ۳۶۳ هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید
- ۳۶۷ نکته ها:
- ۳۶۷ ۱. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی
- ۳۶۸ ۲. تلاوت قرآن همراه با تفکر
- ۳۶۹ تنها دست پاگان به دامن قرآن می رسد
- ۳۷۳ فصل چهارم: نظام خانواده
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۵ تعلیم و تربیت خانواده
- ۳۷۹ اهمیت نظام خانواده

- ۳۸۰ ترغیب به ازدواج آسان
- ۳۸۶ نکته ها:
- ۳۸۶ ۱. ازدواج، سنت الهی
- ۳۸۹ ۲. منظور از جمله (وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) چیست؟
- ۳۹۰ پیوند محبت دو همسر
- ۳۹۳ اوصاف همسر شایسته
- ۳۹۴ اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان
- ۳۹۶ نکته ها:
- ۳۹۶ ۱. فرزندان پیامبر
- ۳۹۷ ۲. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟
- ۳۹۸ ۳. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان
- ۳۹۸ ۴. پاسخ به یک ایراد
- ۳۹۸ سه نکته مهم:
- ۳۹۸ ۱. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟
- ۴۰۰ ۲. آیا نوح علیه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟
- ۴۰۰ ۳. آنجا که پیوندها گسسته می شود!
- ۴۰۲ اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند
- ۴۰۲ شأن نزول
- ۴۰۷ اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند
- ۴۰۸ اهمیت نیکی به پدر و مادر
- ۴۰۹ توحید و نیکی به پدر و مادر
- ۴۱۱ دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر
- ۴۱۳ نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام
- ۴۱۶ احترام پدر و مادر
- ۴۱۶ اشاره
- ۴۱۷ تفسیر

۴۲۴ ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن

۴۲۴ اشاره

۴۲۴ تفسیر

۴۲۹ نیکی به پدر

۴۳۰ آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

۴۳۰ اشاره

۴۳۱ تفسیر

۴۳۴ فلسفه اجازه گرفتن و مفاسد عدم توجه به آن

۴۳۷ فصل پنجم: تشویق و مجازات

۴۳۷ اشاره

۴۳۹ اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات

۴۴۰ نتیجه تشویق کار نیک یا بد

۴۴۳ تربیت از طریق انذار

۴۴۳ اشاره

۴۴۴ تفسیر

۴۴۶ اگر هشدار مؤثر نیفتد

۴۴۶ اشاره

۴۴۷ تفسیر

۴۴۹ مجازات های تربیتی

۴۴۹ اشاره

۴۴۹ تفسیر

۴۵۲ زندان یا کانون تربیت

۴۵۲ اشاره

۴۵۶ نکته ها:

۴۵۶ ۱. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟

۴۵۸ ۲. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند

- ۴۵۸ ۳. بزرگ ترین درس آزادی!
- ۴۵۹ ۴. سوءاستفاده از یک شعار سازنده
- ۴۶۰ توجه به غیر خدا
- ۴۶۱ مجازات هم حسابی دارد
- ۴۶۶ مجازات های بیدارکننده
- ۴۶۶ اشاره
- ۴۶۶ تفسیر
- ۴۶۹ مجازات استدراج
- ۴۷۳ مجازات تهمت
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ تفسیر
- ۴۷۶ نکته ها:
- ۴۷۶ ۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟
- ۴۷۷ ۲. چرا چهار شاهد؟
- ۴۷۸ ۳. شرط قبولی توبه
- ۴۷۹ ۴. احکام قذف
- ۴۸۰ مجازات شدید برای چه بود؟
- ۴۸۱ مجازات در حضور جمع چرا؟
- ۴۸۳ چکیده مطالب کتاب:
- ۴۸۴ جلد ۲
- ۴۸۴ مشخصات کتاب
- ۴۸۵ اشاره
- ۴۸۹ فهرست مطالب
- ۵۱۵ تتمه بخش دوم: تربیت و سازندگی
- ۵۱۵ فصل ششم: عوامل نظری تربیت و سازندگی
- ۵۱۵ اشاره

- تفکر ۵۱۷
- اشاره ۵۱۷
- تفسیر ۵۱۷
- گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه ۵۱۹
- اشاره ۵۱۹
- الف) تفکر بزرگ ترین عبادت است ۵۱۹
- ب) یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است ۵۲۰
- ج) تفکر، سرچشمه عمل است ۵۲۰
- تفکر، تعقل، تذکر ۵۲۰
- اولی الابصار کیان اند؟ ۵۲۱
- «ولوالالباب» کیان اند؟ ۵۲۲
- یکی از مصداق های روشن تفکر ۵۲۳
- روح «ذکر» فکر است ۵۲۴
- یقین و مراحل آن ۵۲۴
- ایمان نوعی عشق است نه درک و عقل ۵۲۷
- ایمان، سرچشمه محبوبیت ۵۲۸
- اشاره ۵۲۸
- تفسیر ۵۲۸
- نکته ها: ۵۳۲
۱. محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان ۵۳۲
۲. تفسیر جمله «يَسْزُناهُ بِلِسَانِكَ» ۵۳۴
- ایمان، و امدادهای غیبی ۵۳۵
- اشاره ۵۳۵
- نکته ها: ۵۳۵
۱. جوانمردی و ایمان ۵۳۵
۲. ایمان و امدادهای الهی ۵۳۶

- آرامش روح در سایه ایمان ۵۳۶
- اشاره ۵۳۶
- تفسیر ۵۳۷
- دو نکته درباره این آیه ۵۴۱
- ایمان و آرامش ۵۴۵
- رابطه علم و ایمان ۵۴۶
- ایمان همراه با عمل ۵۴۷
- دل های آماده ایمان ۵۴۸
- آثار ایمان و کفر ۵۵۰
- پاداش دنیوی ایمان ۵۵۲
- شرط پیروزی، ایمان و استقامت ۵۵۴
- ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها ۵۵۷
- بازتاب معاد در زندگی انسان ها ۵۵۹
- اثرات شوم انکار معاد ۵۶۲
- توبه ۵۶۴
- حقیقت توبه ۵۶۴
- توبه، دری به سوی رحمت خدا ۵۶۷
- توبه حقیقی کدام است؟ ۵۶۸
- یکی از معانی توبه ۵۶۹
- منظور از توبه خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه چیست؟ ۵۷۰
- آیه «توبه» امیدبخش ترین آیه قرآن ۵۷۱
- توبه کاران ۵۷۲
- به سوی پروردگارتان بازگردید ۵۷۳
- اشاره ۵۷۳
- تفسیر خداوند همه گناهان را می آمرزد ۵۷۴
- راه توبه به روی همه باز است ۵۷۹

- شرایط پذیرش توبه ۵۸۰
- شرط مهم قبولی توبه ۵۸۵
- تبدیل سیئات به حسنات ۵۸۶
- تا ایمان نباشد توبه محقق نمی شود ۵۸۸
- توبه های بی فایده ۵۸۹
- توبه در سن چهل سالگی ۵۹۰
- توبه و جبران ۵۹۲
- داستان مرد نتاش ۵۹۲
- افراد گنهکاری که با شنیدن آیه ۱۶ سوره «حدید» توبه کردند ۵۹۳
- اسباب آمرزش در قرآن مجید ۵۹۶
- توجه به خدا ۵۹۸
- ذکر خدا در هر حال ۵۹۹
- توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست ۶۰۰
- توکل ۶۰۲
- حقیقت توکل و فلسفه آن ۶۰۴
- فلسفه توکل ۶۰۵
- صبر و استقامت ۶۰۷
- صبر جمیل ۶۰۸
- راه پیروزی بر مشکلات ۶۰۹
- منظور از لقاء خداوند چیست؟ ۶۱۱
- آیا «صبر» به معنی روزه است؟ ۶۱۲
- صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت ۶۱۲
- نکته: شکیبایی و استقامت رهبران الهی ۶۱۵
- آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن ۶۱۸
- همچون پیامبران اولوالعزم شکیبا باش ۶۱۹
- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسطوره صبر و استقامت بود ۶۲۰

- چرا تنها صبر ذکر شده است؟ - ۶۲۲
- استقامت در سایه آگاهی - ۶۲۳
- نقش ثبات و استقامت - ۶۲۶
- شکیبایی، رمز هر پیروزی است - ۶۲۷
- نزول فرشتگان بر مؤمنان بالاستقامت - ۶۲۷
- فصل هفتم: عناصر عملی تربیت و سازندگی - ۶۳۱
- اشاره - ۶۳۱
- تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی - ۶۳۴
- رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست - ۶۳۵
- تقوا بزرگ ترین ارزش انسان - ۶۴۶
- اشاره - ۶۴۶
- نکته ها: - ۶۴۷
۱. ارزش های راستین و ارزش های کاذب - ۶۴۷
۲. حقیقت تقوا - ۶۵۲
- آثار تقوا در روح و در اجتماع - ۶۵۶
- اشاره - ۶۵۶
۱. ایمان به غیب - ۶۵۶
۲. ارتباط با خدا (اقامه نماز) - ۶۵۷
۳. ارتباط با انسان ها (انفاق) - ۶۵۸
- اشاره - ۶۵۸
- دو نکته قابل توجه - ۶۵۹
۴. ایمان به تمام پیامبران خدا - ۶۵۹
۵. ایمان به رستاخیز - ۶۶۰
- رابطه تقوا و روشن بینی - ۶۶۱
- رابطه تقوا و عمران و آبادی - ۶۶۳
- تقوا و نجات از مشکلات - ۶۶۵

- ۶۶۷ سیمای پرهیزکاران
- ۶۷۳ بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران
- ۶۷۳ اشاره
- ۶۷۸ نکته ها:
- ۶۷۸ ۱. عطایای متقین و کیفرهای طغیانگران
- ۶۷۹ ۲. شراب های بهشتی
- ۶۸۰ نماز
- ۶۸۰ نماز و صبر
- ۶۸۲ اهمیت فوق العاده نماز
- ۶۸۴ امیدبخش ترین آیه قرآن
- ۶۸۷ نماز، بهترین وسیله یاد خدا
- ۶۸۸ خشوع، روح نماز است
- ۶۹۱ نماز، بازدارنده از زشتی ها و بدی ها
- ۶۹۱ تفسیر
- ۶۹۷ نکته: تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه
- ۷۰۲ پیوندی با خالق و پیوندی با خلق
- ۷۰۲ اشاره
- ۷۰۲ نکته ها:
- ۷۰۲ ۱. پیوندی با خالق و پیوندی با خلق
- ۷۰۳ ۲. چرا پنهان و آشکار؟
- ۷۰۴ قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش
- ۷۰۶ فضیلت نماز شب
- ۷۰۶ نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی
- ۷۱۰ نماز و اصلاح جامعه انسانی
- ۷۱۱ اثر فوق العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان
- ۷۱۳ نمازگزاران، انسان هایی شایسته اند

روزه	۷۱۵
«روزه» در امت های پیشین	۷۱۵
اشاره	۷۱۵
۱. پیشینه روزه	۷۱۵
۲. اثر اجتماعی روزه	۷۱۷
۳. اثر بهداشتی و درمانی روزه	۷۱۷
۴. اثر تربیتی روزه	۷۱۹
«سیاحت» به معنای روزه است	۷۲۰
امتیاز ماه رمضان	۷۲۱
روزه سکوت	۷۲۳
دعا و نیایش	۷۲۴
دعا و نیایش و اثرات آن	۷۲۴
اشاره	۷۲۴
۱. حالات دعاکننده	۷۲۷
۲. پاکی غذا از حرام	۷۲۸
۳. نیاز واقعی	۷۲۹
اهمیت دعا و شرایط استجاب	۷۳۰
موانع استجاب دعا	۷۳۴
اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید	۷۳۵
نکته: دعا راه خودسازی و خداشناسی	۷۳۷
آداب دعا کردن	۷۳۹
چرا دعاها با «رَبَّنَا» شروع می شود؟	۷۳۹
تلاش برای معاش، هم ردیف جهاد	۷۴۱
اسلام همه را به تلاش دعوت می کند	۷۴۲
اشاره	۷۴۲
تفسیر	۷۴۲

- نکاتی درباره شرایط و عوامل رزق و روزی ۷۴۴
۱. اسباب و سرچشمه های روزی ۷۴۴
- مواسات با دیگران ۷۴۸
- تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی ۷۴۹
- فایده تلاش و کوشش ۷۵۴
- کیفیت کار مهم است نه کمیت ۷۵۵
- هنگامی که از کار مهمی فراغت می یابی به مهم دیگری بپرداز ۷۵۶
- مذمت بیکاری در احادیث اسلامی ۷۵۸
- اهمیت صلۀ رحم در اسلام ۷۵۹
- نقش صلۀ رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ۷۶۱
- توضیح ۷۶۳
- آنجا که پیوندها گسسته می شود ۷۶۴
- اسلام و رهبانیت ۷۶۶
- سرچشمۀ تاریخی رهبانیت ۷۶۸
- مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۷۶۹
- امر به معروف و نهی از منکر ۷۷۱
- دعوت به حق و مبارزه با فساد ۷۷۱
- سؤال ۷۷۲
- پاسخ ۷۷۳
- اشاره ۷۷۳
۱. «معروف» و «منکر» چیست؟ ۷۷۴
۲. آیا امر به معروف یک وظیفۀ عقلی است یا تعبدی؟ ۷۷۴
۳. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ۷۷۵
۴. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟ ۷۷۷
۵. آیا امر به معروف و نهی از منکر هرج و مرج ایجاد نمی کند؟ ۷۷۸
۶. امر به معروف و نهی از منکر از خشونت جداست ۷۷۸

نتیجه تشویق کار نیک یا بد	۷۷۹
امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی	۷۸۳
پاسخ به یک ایراد در باب امر به معروف	۷۸۳
فصل هشتم: آداب اسلامی	۷۸۸
اشاره	۷۸۸
آداب تلاوت قرآن	۷۹۰
آداب معاشرت اسلامی	۷۹۶
الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام	۷۹۶
ب) آداب راه رفتن	۷۹۸
ج) آداب سخن گفتن	۷۹۹
د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام	۸۰۰
ه) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان	۸۰۱
و) محبت متقابل اسلامی	۸۰۲
سرمایه ادب	۸۰۳
اشاره	۸۰۳
الف) ادب، برترین سرمایه است	۸۰۳
ب) بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۰۶
ج) انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا	۸۰۷
میهمان نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی	۸۱۰
اشاره	۸۱۰
نکته ها:	۸۱۱
اشاره	۸۱۱
۱. میهمان نوازی	۸۱۱
۲. رعایت سادگی در پذیرایی	۸۱۲
۳. حق میهمان	۸۱۳
۴. وظایف میهمان	۸۱۴

- ۸۱۵ ----- بدون اجازه وارد خانهٔ مردم نشوید
- ۸۱۵ ----- اشاره
- ۸۱۶ ----- تفسیر
- ۸۱۸ ----- نکته ها:
- ۸۱۸ ----- ۱. امنیت و آزادی در محیط خانه
- ۸۲۱ ----- ۲. منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟
- ۸۲۱ ----- ۳. مجازات کسی که بدون اجازه به داخل خانهٔ مردم نگاه می کند
- ۸۲۲ ----- خانه هایی که غذا خوردن در آن ها مجاز است
- ۸۲۲ ----- اشاره
- ۸۲۲ ----- تفسیر
- ۸۲۶ ----- نکته ها:
- ۸۲۶ ----- ۱. آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازهٔ آن ها نیست؟
- ۸۲۸ ----- ۲. فلسفهٔ این حکم اسلامی
- ۸۲۹ ----- ۳. منظور از «صدیق» کیست؟
- ۸۳۰ ----- ۴. تفسیر «ما ملکتم مفاتحه»
- ۸۳۱ ----- آداب مجلس
- ۸۳۱ ----- اشاره
- ۸۳۱ ----- الف) احترام به پیش کسوتان در مجالس
- ۸۳۱ ----- اشاره
- ۸۳۱ ----- تفسیر
- ۸۳۴ ----- نکته ها:
- ۸۳۴ ----- ۱. مقام علما و دانشمندان
- ۸۳۵ ----- ۲. آداب مجلس
- ۸۳۷ ----- ب) آداب تحیت گفتن و سلام
- ۸۳۷ ----- اشاره
- ۸۳۷ ----- تفسیر هرگونه محبتی را پاسخ گوید

- ۸۳۸ «سلام» تحیت بزرگ اسلامی
- ۸۴۱ (ج) آداب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۸۴۱ اشاره
- ۸۴۲ شأن نزول
- ۸۴۴ تفسیر
- ۸۴۹ آیین دوستی دوست از نگاه قرآن و روایات
- ۸۴۹ اشاره
- ۸۴۹ شأن نزول
- ۸۵۰ تفسیر دوست بد مرا گمراه کرد!
- ۸۵۲ نکته: نقش دوست در سرنوشت انسان
- ۸۵۴ دوستی مؤمن با مؤمن در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۸۵۵ دوستانی که در معاشرت ها به دیگران تعدی نمی کنند
- ۸۵۶ دوستی برای غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود
- ۸۵۷ دوستان بی وفا
- ۸۵۸ از دوستی با دروغ گو بپرهیز!
- ۸۶۰ فصل نهم: نکات تربیتی و درس های آموزنده در زندگی پیامبران و قصص قرآنی
- ۸۶۰ اشاره
- ۸۶۲ نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام
- ۸۶۲ اشاره
- ۸۶۲ ۱. جهاد با نفس
- ۸۶۴ ۲. پاداش اخلاص
- ۸۶۵ ۳. متانت و عفت بیان
- ۸۶۸ حضرت یونس علیه السلام درس هایی بزرگ در داستانی کوچک
- ۸۷۱ درس های تربیتی طوفان نوح علیه السلام
- ۸۷۱ اشاره
- ۸۷۱ الف) پاک سازی روی زمین

- ب) مجازات با طوفان چرا؟ ۸۷۲
- ج) نام خدا در هر حال و در همه جا ۸۷۲
- د) پناهگاه های پوشالی ۸۷۳
- ه) کشتی نجات ۸۷۴
- جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف ۸۷۵
- درس های مهمی از داستان ایوب علیه السلام ۸۷۸
- درس های تربیتی در داستان شعیب علیه السلام ۸۸۰
- اشاره ۸۸۰
۱. اهمیت مسائل اقتصادی ۸۸۰
۲. اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد ۸۸۱
۳. نماز، به توحید و پاکی دعوت می کند ۸۸۱
۴. خودبینی رمز توقف است ۸۸۱
۵. ایمان و عمل از هم جدا نیستند ۸۸۲
۶. مالکیت بی قید و شرط، سرچشمه فساد است ۸۸۳
۷. هدف پیامبران تنها اصلاح بود ۸۸۴
- نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام ۸۸۴
- درس های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام ۸۸۹
- درس های آموزنده از سرنوشت حضرت موسی علیه السلام ۸۹۱
- نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون ۸۹۳
- این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان! ۸۹۴
- اشاره ۸۹۴
- نکته ها: ۹۰۰
۱. چهره های گوناگون عذاب الهی ۹۰۰
۲. بادهای «زاینده» و «نازا» ۹۰۱
- از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید ۹۰۱
- اشاره ۹۰۱

- تفسیر ۹۰۲
- فصل دهم: آسیب ها و موانع تربیت ۹۰۶
- اشاره ۹۰۶
- گناهان پی درپی، ماهیت انسان را دگرگون می کند ۹۰۸
- اشاره ۹۰۸
- تفسیر ۹۰۸
- دو نکته: ۹۰۹
۱. نژادپرستی ۹۰۹
۲. گناهان پی درپی، انسان را عوض می کند ۹۱۰
- در مجلس گناه ننشینید ۹۱۰
- اشاره ۹۱۰
- شأن نزول ۹۱۱
- تفسیر ۹۱۱
- دوری از مجالس اهل باطل ۹۱۲
- اشاره ۹۱۲
- شأن نزول ۹۱۲
- تفسیر ۹۱۳
- دو سؤال ۹۱۴
- هوی پرستی و عواقب دردناک آن ۹۱۵
- رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا ۹۱۹
- هوی پرستی، عامل گمراهی ۹۲۰
- بت هوای نفس ۹۲۱
- اشاره ۹۲۱
- نکته ها: ۹۲۴
۱. خطرناک ترین بت ها بت هوای نفس است ۹۲۴
۲. مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است ۹۲۵

۳. هوی پرستی، مهم ترین وسیله هدایت ۹۲۵
۴. عواقب هوی پرستی ۹۲۵
- حق پرستی و هوی پرستی ۹۲۷
- وسوسه های شیطانی ۹۲۹
- هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست! ۹۳۱
- آرزوهای بی جا ۹۳۴
- اشاره ۹۳۴
- تفسیر ۹۳۴
- نکته: آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت ۹۳۷
- غفلت از حق و پیامدهای آن ۹۳۸
- اشاره ۹۳۸
- نکته ها: ۹۳۹
۱. غفلت از یاد حق و پیامدهای آن ۹۳۹
۲. نابینایی درون و برون ۹۴۱
۳. اسراف در گناه ۹۴۲
- زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن ۹۴۳
- وابستگی به مال و فرزند ۹۴۵
- اشاره ۹۴۵
- نکته: ارزیابی ارزش ها! ۹۴۷
- چهار عامل برای ناکامی انسان ها ۹۵۰
- اشاره ۹۵۰
- تفسیر ۹۵۰
- انواع غرور و فریب ۹۵۱
- فریبندگی دنیا ۹۵۲
- غرور و یأس ۹۵۳
- نه از عطای نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمتش مأیوس! ۹۵۴

- تکبر و غرور، سرچشمهٔ بزرگ‌ترین بدبختی هاست ۹۵۵
- چرا افراد لجوج به راه نمی‌آیند؟ ۹۵۷
- اشاره ۹۵۷
- تفسیر ۹۵۷
- کینه‌ها و حسادت‌ها، دشمن برادری است ۹۵۹
- اشاره ۹۵۹
- تفسیر ۹۵۹
- نقش حسد در جنایات ۹۶۰
- ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی‌رساند ۹۶۲
- موانع شناخت ۹۶۳
- بی‌خبران مغرور و موانع شناخت ۹۶۵
- اشاره ۹۶۵
- تفسیر ۹۶۵
- جمع بندی و مروری بر این آیات ۹۶۶
- نتیجهٔ نهایی ۹۶۸
- درباره مرکز ۹۷۰

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

Makarem Shirazi, Nasir

عنوان قراردادی: تفسیر نمونه. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1399-

مشخصات ظاهری: 2 ج.

شابک: دوره. 978-964-533-354-4؛ ج. 1-978-964-533355-1؛ ج. 2-978-964-533-356-8

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش -- جنبه های قرآنی

Islamic education -- Qur'anic teaching

شناسه افزوده: اسکندرلو، محمدجواد، 1340 -، گردآورنده

شناسه افزوده: Eskandarloo, Muhammad Jawad

رده بندی کنگره: BP98

رده بندی دیویی: 297/179

شماره کتابشناسی ملی: 6247606

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه

مکارم شیرازی

تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

ص: 3

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی)... 15

پیشگفتار... 17

مباحث مقدماتی... 21

مفهوم شناسی «تعلیم»... 21

مفهوم شناسی «تربیت»... 22

تعریف تعلیم و تربیت... 23

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام... 23

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟... 27

بخش اول: تعلیم / 31

فصل اول: علم... 33

اهمیت مقام علم... 35

اهمیت علم و عالم در روایات... 35

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود... 36

«اخلاق»، زائیده علم است... 37

«تخصص» از دیدگاه قرآن... 37

«علم»، پایه «ایمان»... 38

«علم» معیار برتری انسان... 39

علم و دانش، سبب شناسایی حق... 40

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟... 42

«جهل» ریشه بدبختی... 42

جهد با جهل و جهد با دشمن... 43

ص: 5

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم... 48

علمی که علم نیست... 48

علم هدف نیست، وسیله است... 50

مغروران به علم... 50

علم حقیقی... 53

علم را برای عمل باید آموخت... 54

درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام... 54

در علم افزون طلب باش... 56

فصل دوم: عالم... 59

عالمان در منطق قرآن... 61

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام... 62

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام... 63

موقعیت دانشمندان... 64

مقام علما و دانشمندان... 65

دانشمندان و بقای آن ها، در سخن علی علیه السلام... 67

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن... 67

علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند... 68

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین... 68

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند... 69

وظیفه بزرگ دانشمندان... 70

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان... 72

خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند... 73

دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید... 74

«بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف... 76

عالم بی عمل... 79

ص: 6

نکته: گفتار بی عمل... 81

عالم بی عمل در روایات... 82

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند... 84

فصل سوم: تعلّم و فراگیری... 87

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است... 89

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او... 91

اگر نمی دانید برسید... 91

نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟... 94

پرسش های بی جا... 97

شان نزول... 97

اگر سؤالات بی جا ست چرا با اصرار جواب داده می شود؟... 100

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی... 102

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی... 104

فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین... 107

مقدمه... 109

تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است... 110

جهاد فکری و تبلیغاتی... 110

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ... 111

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت... 112

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان ها... 113

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن... 114

شرایط مبلغین اسلام... 114

چهار مورد از وظایف مبلغان... 116

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟... 118

ص: 7

- شرط پیروزی در تبلیغات... 119
- ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان... 120
- بهترین گویندگان... 123
- بدی را با نیکی دفع کن!... 125
- برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله... 129
- انسان در برابر طوفان وسوسه ها... 130
- دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها... 131
- مجادله در قرآن مجید... 132
- الف) مفهوم «جدال» و «مراء»... 133
- ب) جدال حق و باطل... 134
- مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان... 135
- ج) آثار شوم مجادله باطل... 136
- د) روش مجادله به احسن... 138
- تبلیغات مؤثر... 140
- راه و رسم تبلیغ... 143
- نکته ها:... 146
1. راه و رسم تبلیغ... 146
2. فرار از حقیقت چرا؟... 147
- مؤثرترین راه تبلیغ... 148
- از تبلیغات عجولانه پرهیزید... 149
- امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی... 150

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی ... 152

دعوت به استدلال منطقی در همه جا ... 154

لزوم بحث منطقی ... 155

منطق آزاداندیشی اسلام ... 155

نکته ها: ... 158

ص: 8

1. منطق آزاداندیشی اسلام... 158
2. پاسخ به چند سؤال... 159
3. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی... 161
- منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان... 162
- روش جالب در برخورد با افراد لجوج... 164
- پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبّار... 166
- پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا... 168
- برای بحث، بهترین روش را برگزینید... 173
- یکی از بهترین روش های مناظره و بحث... 175
- روش های برخورد با دشمنان... 179
- برخورد منطقی با همه مخالفان... 187
- برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان... 190
- یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار... 191
- راه نفوذ در دیگران... 193
- سه نکته در این آیات... 193
- بیان رسا و مؤثر... 194
- داستان «حیب نجّار»... 197
- نکته های آموزنده این داستان... 202
- مجادله به باطل... 203
- آثار شوم مجادله باطل... 205
- کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل... 207

ادب قرآن در بحث و محاجه... 210

بخش دوم: تربیت و سازندگی / 211

فصل اول: کلیات... 213

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت... 215

ص: 9

نقش پیامبران در تربیت انسان... 216

مربی و قابلیت... 217

میدان پرورش و تربیت... 218

چهار مرحله از مراحل تربیت... 220

برنامه چهار ماده ای خوشبختی... 221

یک روش مؤثر تربیتی... 225

تأثیر سریع تربیت الهی... 226

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل... 227

1. دشواری تشخیص حق و باطل... 228

2. معنای زبده... 229

3. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست... 230

4. باطل دنبال بازار آشفته می گردد... 230

5. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود... 231

6. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است... 231

7. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد... 232

8. باطل بقای خود را مدیون حق است... 232

9. مبارزه حق و باطل همیشگی است... 232

10. زندگی در پرتو تلاش و جهاد... 233

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه... 234

نقی به تنهایی کافی نیست... 235

عوامل حیات و مرگ ملت ها... 239

روزهای حساس زندگی ... 244

دنیا دار دردها و رنج‌ها ... 248

دورنمای زندگی دنیا ... 249

مزرعه دنیا، و آخرت ... 251

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده) ... 255

ص: 10

- فصل دوم: انسان در قرآن... 259
- هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن... 261
- فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه... 264
- این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟... 269
- نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان... 270
- ارزش انسان از نظر قرآن... 273
- ارزش معنوی مرد و زن... 274
- چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟... 276
- اوصاف انسان های شایسته... 281
- الگوهای جاویدان... 287
- نتیجه... 291
- راست قامتان جاده توحید... 292
- انسان های آزاده و اسیر... 294
- تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید... 296
- فصل سوم: نقش قرآن در تربیت انسان... 299
- تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده... 301
- چند نکته... 302
- قرآن کتاب اندیشه و عمل... 304
- حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)... 306
- قرآن، هدایت و درمان... 306
- قرآن، نسخه شفابخش... 308

1. مفهوم کلمه «مِن» در «مِن القرآن» ... 308
2. تفاوت میان شفاء و رحمت ... 309
3. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟ ... 309

4. يك داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی... 310

نفوذ فوق العاده قرآن... 314

قیام شبانه برای تلاوت قرآن... 315

نکته ها: ... 318

1. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش... 318

2. معنی «ترتیل»... 319

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید... 321

نکته ها: ... 325

1. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی... 325

2. تلاوت قرآن همراه با تفکر... 326

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد... 327

فصل چهارم: نظام خانواده... 331

تعلیم و تربیت خانواده... 333

اهمیت نظام خانواده... 337

ترغیب به ازدواج آسان... 338

نکته ها: ... 344

1. ازدواج، سنت الهی... 344

2. منظور از جمله (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) چیست؟... 347

پیوند محبت دو همسر... 348

اوصاف همسر شایسته... 351

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان... 352

نکته ها: ... 354

1. فرزندان پیامبر... 354

2. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ ... 355

3. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان... 356

ص: 12

4. پاسخ به يك ايراد... 356

سه نکته مهم: ... 356

1. چرا فرزند نوح عليه السلام عمل غير صالح بود؟ ... 356

2. آیا نوح عليه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟ ... 358

3. آنجا که پیوندها گسسته می شود! ... 358

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند... 360

شأن نزول... 360

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند... 365

اهمیت نیکی به پدر و مادر... 366

توحید و نیکی به پدر و مادر... 367

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر... 369

نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام... 371

احترام پدر و مادر... 374

تفسیر... 375

ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن... 382

تفسیر... 382

نیکی به پدر... 387

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر... 388

تفسیر... 389

فلسفه اجازه گرفتن و مفسد عدم توجه به آن... 392

فصل پنجم: تشویق و مجازات... 395

اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات... 397

نتیجه تشویق کار نیک یا بد... 398

تربیت از طریق انذار... 401

تفسیر... 402

ص: 13

اگر هشدار مؤثر نیفتد... 404

تفسیر... 405

مجازات های تربیتی... 407

تفسیر... 407

زندان یا کانون تربیت... 410

نکته ها: ... 414

1. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟... 414

2. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند... 416

3. بزرگ ترین درس آزادی!... 416

4. سوءاستفاده از يك شعار سازنده... 417

توجه به غیر خدا... 418

مجازات هم حسابی دارد... 419

مجازات های بیدارکننده... 424

تفسیر... 424

مجازات استدراج... 427

مجازات تهمت... 431

تفسیر... 431

نکته ها: ... 434

1. معنی «رمی» در آیه چیست؟... 434

2. چرا چهار شاهد؟... 435

3. شرط قبولی توبه... 436

4. احکام قذف... 437

مجازات شدید برای چه بود؟... 438

مجازات در حضور جمع چرا؟... 439

ص: 14

بسم الله الرحمن الرحيم

تعلیم و تربیت از ارکان اساسی زندگی بشر در طول تاریخ است، و به عبارت دیگر بلکه می توان گفت که انسان در هیچ زمان و مکانی نمی تواند از تعلیم و تربیت بی نیاز باشد، از این رو قرآن کریم به مسأله تعلیم و تربیت اهتمام ویژه دارد در حدی که آن را هدف رسالت پیامبر قرار داده است.

قرآن در سه جا به این اصل بنیادین اشاره می برد: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» (1).

(رَبَّنَا وَإِنَّا كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «پروردگارا پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)» (2).

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛

ص: 15

1- . جمعه، آیه 2.

2- . بقره، آیه 129.

تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند». (1)

در دوران ما نیز به تعلیم و تربیت به جد پرداخته شده است بدین جهت مکتب های گوناگون در تعلیم و تربیت پیدا شده اند تا مگر برنامه های کارساز به جوامع بشری عرضه بدارند تا انسان را به سر منزل مقصود برساند، ولی عیب و کاستی این مکتب ها در این است که تنها به رفتار ظاهری انسان بذل توجه می کنند و اما به اعماق وجود انسان چندان توجه ندارند، برخلاف قرآن کریم که بر این جنبه تأکید فراوان دارد. براین اساس درباره تربیت نفس انسانی می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا)؛ «که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده». (2)

و باز می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)؛ «به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت، رستگار شد». (3)

بدین سبب، مکتب تعلیمی و تربیتی قرآن کریم، مکتبی بی بدیل است و چون موافق فطرت انسانی است بهترین راه و روش در تعلیم و تربیت بشمار می آید.

تفسیر نمونه که مورد توجه بسیار خوانندگان در زبان های گوناگون قرار گرفته است - در سایه آیات پراچ قرآنی - به طور جامع و عمیق به این امر مهم پرداخته است.

برای این که مطالب گوناگون آن در جای جای این تفسیر در يك جا جمع گردد تا خوانندگان به طور متمرکز از آن بهره ببرند، فاضل ارجمند دکتر محمدجواد اسکندرلو تلاش کرده است که در این راه گام بردارد، امید است که این اثر ارزشمند مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته، از آن بهره کافی و وافی ببرند.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: 16

1- . آل عمران، آیه 164.

2- . شمس، آیه 9.

3- . اعلی، آیه 4.

تعلیم و تربیت اسلام همزاد با طلوع آیین حیات بخش اسلام سابقه ای دیرینه دارد، آن سان که رب کریم نزول وحی را با خواندن آغازید: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)؛ بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، و انسان را از خون بسته ای خلق کرد! بخوان که پروردگارت (از همه) والاتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت! (1).

حوزه های علمی تشیع نیز برگرفته از تعالیم راستین محمدی صلی الله علیه و آله و در پرتو هدایت ائمه هدی علیهم السلام با پیشینه چندین سده همواره کانون علم و دانش (عنصر تعلیم) و تهذیب و تزکیه (عامل تربیت) بوده و در عبور از فراز و فرود قرون و اعصار، پیروان راه حقیقت و ره پویان طریق هدایت را از زلال معرفت و بصیرت فکری و باطنی سیراب نموده است.

در میان مهم ترین رسالت ها و مسئولیت های حوزه های علمی، دو موضوع اساسی بیش از مسائل و امور دیگر می درخشد که عبارت اند از: نخست، تأکید بر تعلیم و تربیت نیروی انسانی به مثابه بهترین شیوه نشر و اشاعه اندیشه اسلامی و مکتب اهل بیت علیهم السلام.

ص: 17

و دوم، پرورش عالمان و متخصصان علوم اسلامی، براساس تربیت جامع و متوازن معنوی و اسلامی.

همچنان که خداوند حکیم، هدف اصلی از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تعلیم کتاب و حکمت، و تزکیه نفوس انسان ها معرفی کرده است:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».(1)

قرآن کریم، کتاب هدایت و تربیت و سازندگی است. ارتباط و انس با قرآن، بارقه امید به زندگی و پیمودن راه سعادت را در دل های مضطرب، نگران و مأیوس زنده می کند و نور قرآن، انسان گرفتار آمده در تاریکی ها را به سوی روشنایی و راه های امن و سلامت جسم و جان رهنمون می سازد: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ ابْتِغَىٰ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ). (2)

گرچه نیاز انسان به قرآن، مختص به زمان خاصی نیست، اما به جرأت می توان مدعی شد که نیاز انسان عصر حاضر به این کتاب حیات بخش، به مراتب بیش از گذشته است؛ چون در این برهه از زمان حساس، فقر و نیاز انسان دورافتاده از خویشتن خویش و فاصله گرفته از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی و محبوس شده در اضطراب ها و نگرانی ها، به هدایت گری که به بهترین راه ها هدایت کند، به مراتب بیشتر است و انسان عصر مدرن از عمق جان به دنبال

ص: 18

1- . جمعه، آیه 2.

2- . مائده، آیه 15 و 16.

حقیقت ناب و آب حیات است و آن را جز در دین سراسر معنویت اسلام و کتاب روح نواز و هدایت گر آن (قرآن) نخواهد یافت.

از این رو، مراجعه به تفاسیر قرآن و آشنایی با مفاهیم و پیام های این کتاب آسمانی امری مسلّم و بدیهی است. بی شك عشق ورزی به ساحت قرآن و بهره مندی از هدایت های آن در گرو درك و فهم صحیح آیات است و این مهم جز در پرتو تفسیر روشمند قرآن میسر نمی شود. تفسیر روشمند، راه را برای تحلیل، شناخت و دریافت صحیح مفاهیم و معارف قرآن هموار می سازد.

و اینك نگارنده این اثر، به منظور تحقّق بخشیدن به هدف مذکور و عملی ساختن پیشنهاد بسیار سودمند معظم له در صدد برآمدن تا مصداق دیگری از معارف قرآنی را از مجموعه 27 جلدی تفسیر نمونه، تحت عنوان تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه، ارائه دهم؛ باشد که مرضی حق تعالی و مورد پسند حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی قرار گیرد و همه تشنگان معارف ناب قرآن به ویژه در مباحث تعلیم و تربیت بتوانند از آن بهره مند شوند.

ص: 19

اینجانب هنگامی که به فهرست موضوعی تفسیر نمونه با دقت مراجعه کردم، مباحث بسیار مناسبی را در این رابطه یافتیم، از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، اهمیت «تعلیم و تَعَلُّم»، برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت، مراحل چهارگانه تربیت، مربی و قابلیت، روش های مؤثر تربیتی، الگوهای جاویدان، تأثیر سریع تربیت الهی، چگونگی تبلیغ دین، فکر، تفکر، تعقل، یقین، ادب، تقوا، نیایش و...

همه مباحث یادشده در قالب دو بخش اساسی (بخش یکم: تعلیم، و بخش دوم: تربیت) به حول و قوه الهی ساماندهی و تنظیم خواهد شد.

«و ما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم»

محمد جواد اسکندرلو

دانشیار جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة

ص: 20

در بخش تمهیدی این کتاب، پس از آشناسازی مخاطبان و فراگیران ارجمنند با مفاهیم «تعلیم» و «تربیت»، اهمیت آن و «تهذیب و تربیت»، این مسأله مهم مورد بررسی قرار خواهد گرفت که آیا «تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟

مفهوم شناسی «تعلیم»

- «تعلیم» آن است که با تکرار و تمرین از آن نقشی در ذهن شاگرد و فراگیر پدید می آید. (1)
- «تعلیم» کوششی است که ذهن فراگیر را برای تصوّر معانی، بیدار و آماده می سازد. (2)
- «تعلیم» عبارت است از آموزش تمام چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد. (3)
- «تعلیم» آسان کردن راه و نزدیک نمودن مقصد است و هدایت و ارشاد ذهن فراگیر، تا مطالبی را بیاموزد. (4)

ص: 21

1- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 343.

2- . همان.

3- . امام خمینی، صحیفه نور، ج 17، ص 152.

4- . علامه طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج 3، ص 85.

- «تعلیم» بیش از هر چیز سپردن دانستنی هاست به دیگران، اما دانستنی ها آنگاه سودمندند که به کار آیند و تعلیم (آموزش) آنگاه به کار آید که زمینه ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز گردد... «آموزش» راهی است که مقصد آن پدید آوردن دگرگونی و تحول است. (1)

مفهوم شناسی «تربیت»

«تربیت» در لغت به معنی نشو و نما دادن، زیاد کردن، جلا دادن و جوهر چیزی را آشکار ساختن است، و در اصطلاح، تعاریف زیادی برای آن شده که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

- «تربیت» یعنی آنچه را که از کمال و جمال ممکن است در اختیار روح و جسم قرار دادن. (2)

- ایجاد تحول و تغییرات تدریجی موردنظر در یک چیز تا رساندن آن به سرحد کمال. (3)

- از قوه به فعل رسانیدن استعدادهاى نهفته و فطرت انسان در جهت الهی شدن او. (4)

- «تربیت» مترادف «تزکیه» (مهار طغیان های نفسانی برای عقل ورزی صحیح و بروز توانایی ها) و مشابه «هدایت» (دلالت و نشان دادن هدف به وسیله نشان دادن راه) است. (5)

ص: 22

1- . میرعبدالاحسین نقیب زاده، نگاهی به فلسفه ی آموزش و پرورش، ص 16.

2- . باقر قرشی، نظام تربیتی اسلام، ص 24.

3- . راغب، مفردات، ص 184.

4- . امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج 14، ص 28.

5- . علامه طباطبایی، المیزان، ج 1، ص 34.

- تربیت به فعلیت رساندن استعداد و به کمال رساندن مستعد کمال است. (1)

- مجموع اموری است که در سازندگی شخصیت روحانی انسان مدخلیت دارد. (2)

تعریف تعلیم و تربیت

- «تعلیم و تربیت» وسیله انتقال میراث های فرهنگی و تمدنی است و کارش اجتماعی کردن فرد و پروردن آن صفات و کیفیات جسمانی و عضلانی که جامعه یا گروه خواستار آن است. (3)

- فراهم آوردن زمینه و شرایط لازم برای به فعلیت رساندن و شکوفا نمودن همه استعدادهای انسان و آموزش منظم جهت انتقال ارزش ها، علوم و فنون به متعلمان و حرکت تکاملی او به سوی هدف مطلوب با برنامه ای منظم و سنجیده. (4)

- تعلیم و تربیت، تجدیدنظر در تجربیات و تشکیل مجدد آن ها به طوری است که موجبات رشد بیشتر را فراهم نمایند. (5)

- در زمینه رابطه تعلیم و تربیت، امام خمینی (ره) می فرماید:

«هر تربیتی مستلزم تعلیمی است و تعلیم وسیله تحصیل تربیت است». (6)

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

تعلیم و تربیت در اسلام از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است،

ص: 23

- 1- . محی الدین حائری شیرازی، تربیت اسلامی، ص 21.
- 2- . سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 4.
- 3- . دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 1، ص 9.
- 4- . محمدتقی مصباح یزدی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 1، ص 34.
- 5- . علی شریعتمداری، جامعه و تعلیم و تربیت، ص 22.
- 6- . امام خمینی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 5، ص 11.

به گونه ای که مهم ترین بخش آموزه ها و معارف اسلام را تعلیم و تربیت تشکیل می دهد و هیچ مسئله ای به اندازه تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش دینی در اسلام از اولویت و اهمیت ویژه برخوردار نیست.

از نظر اسلام، هدف اساسی خلقت بشر، علم و معرفت به صفات پروردگار جهانیان است. شهید ثانی در این باره می نویسد: «دانش، هدف اساسی آفرینش است» (1) قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست» (2).

شایان توجه است که مطلق علم، هدف آفرینش آسمان ها و زمین نیست، بلکه علم مقید به خداشناسی، هدف می باشد.

یکی از علل اساسی و مهم بعثت پیامبران الهی، تعلیم و تربیت انسان ها بوده است، چنان که قرآن کریم در این مورد می فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (3)

انبیای الهی از جانب خداوند متعال مأموریت داشتند که انسان ها را از جهت فکری و اخلاقی تربیت کنند و رشد دهند، به گونه ای که استعدادهای نهفته و فضایل و مکارم اخلاقی آن ها را شکوفا سازد تا هدف والای خلقت انسان که

ص: 24

1- . شهید ثانی، منية المرید، تهران، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، 1359.

2- . طلاق، آیه 12.

3- . جمعه، آیه 2.

همان تعلیم و تربیت است تحقق پذیرد. بنابراین، هدف تشریح ادیان الهی از جمله دین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت انسان ها بوده است.

انسان در آغاز خلقتش از هیچ علم و دانشی برخوردار نیست، قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (وَ اَللّٰهُ اَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛ «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید!». (1)

استاد شهید مطهری در این زمینه می نویسد: «انسان تنها موجودی است که از خودش تفکیک پذیر است، یعنی هنگام تولد، انسان بودنش را بالفعل ندارد، بلکه انسان بودنش را بالقوه داراست و باید خود آن را تحصیل نماید و این امر میسر نیست مگر با تعلیم و تربیت». (2)

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام به حدی است که قرآن کریم بیش از هر عنوانی خدای متعال را با عنوان «رب» و صدها مرتبه با وصف عالم و علیم ذکر کرده است، از جمله (رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)؛ «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است». (3)

قرآن کریم، این کتاب سراسر تربیت، نه تنها مهم ترین وسیله تکامل انسان را، پیمودن مسیر علم، تفکر، تعقل می داند، بلکه فلسفه وجودی ادیان الهی و رسالت انبیای الهی را تعلیم و تربیت معرفی کرده است: (كَمَا اَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُوْلًا مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ اٰیٰتِنَا وَ يَزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُوْنُوْا

ص: 25

1- . نحل، آیه 78.

2- . شهید مطهری، انسان کامل، ص 49.

3- . طه، آیه 50.

تَعْلَمُونَ)؛ «همان گونه که (برای هدایت شما) پیامبری از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد».(1)

همچنین در آیات 30 و 31 سوره بقره، حضرت آدم علیه السلام را از پرتو تعلیم و تربیت حق، مسجود ملائکه می خواند:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...); (و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بر روی زمین، جانشینی [= نماینده ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: «(پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم)»». فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.» سپس تمام علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نام گذاری موجودات] را به آدم آموخت».

در روایات اسلامی نیز از تعلیم و تربیت سخن بسیار به میان آمده است، به عنوان نمونه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید:

«لَا يَنْ يَهْدِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ اینکه خداوند يك نفر را به دست تو هدایت کند برایت از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند بهتر است».(2)

آیین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت را حقّ واجب کودک و فرزند بر پدر شمرده است؛ امام سجّاد علیه السلام برای انجام این مسئولیت خطیر از خداوند استمداد می کند: «وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ؛ پروردگارا! مرا برای تربیت و تأدیب و نیکی به فرزندانم یاری نما!».(3)

ص: 26

1- . بقره، آیه 151.

2- . سفينة البحار، ج 2، ص 700.

3- . صحيفه سجّاديه، ترجمه جواد فاضل، ص 89.

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟ (1)

در آیه 129 سوره بقره می خوانیم: (رَبَّنَا وَإِعْتِ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْنَهُمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...); «پروردگار! پیامبری در میان آن ها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند! زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».

از این آیه فهمیده می شود که پیامبران می آیند تا هم معلم و آموزگار بشر باشند و هم مربی آن ها، زیرا چنان که می دانیم: «جهانی به این وسعت با آن همه کهکشان ها و سحابی ها، اتم ها و ساختمان حیرت انگیز آن ها بی هدف آفریده نشده و حتماً هدف بزرگی از آفرینش آن در نظر بوده است. این را نیز می دانیم که خداوند از هر جهت بی نیاز است و وجودی است بی نهایت در بی نهایت، لذا هرگز نمی شود که هدف از آفرینش جهان به او بازگشت کند، پس هدف آفرینش چیزی است که به ما آفریده شدگان بازگشت می نماید و آن، تکامل وجود ماست».

و اکنون که هدف آفرینش، تکامل وجود ما شد، آیا ما برای رسیدن به این هدف احتیاج به هیچ گونه علم و دانشی نداریم، یا به عکس، به علوم بسیاری محتاجیم که در بیراهه ها سرگردان نشویم و بتوانیم از خرافات و انحرافات نجات یافته، راه سعادت خود را تشخیص دهیم؟

بدیهی است که علوم محدود بشر که آمیخته با هزاران نقطه ابهام است نمی تواند این نیازمندی را برطرف کند، لذا می بینیم امروز مکتب ها و مسلک ها و مرام های مختلف سیاسی و اقتصادی و... در دنیا به وجود آمده و هر کدام از آنان نویسندگان و گویندگان و دانشمندانی دارند اما کدام صحیح می گوید؟ معلوم نیست.

ص: 27

از طرف دیگر، در آنچه به طور مسلم می دانیم، دچار اشتباه و خطا می شویم، لذا غیر از مسائل بدیهی کمتر مسأله ای است که دانشمندان در آن اختلاف نظر نداشته باشند.

بنابراین، با آن معلومات کم و مجهولات زیاد و با اینکه ما در معلومات خود نیز دچار اشتباه و خطا می شویم آیا نیازمند به کسی نیستیم که دارای علوم بسیار و تشخیص صحیح و خالی از هرگونه اشتباه باشد تا هم آنچه نمی دانیم را به ما بیاموزد، هم اشتباهات و خطاهای ما را برطرف کند، و هم روی آنچه درست فهمیده ایم صحّه بگذارد تا آرامشی در ما به وجود آید؟

و آیا چنین کسی جز پیامبران که از طریق وحی با مبدأ جهان آفرینش ارتباط دارند شخص دیگری می تواند باشد؟ این از نظر تعلیم.

باز همه می دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدار بیشتری به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل، و درک عوامل سعادت و فضیلت، می بایست غرایز و امیال را آن چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود.

و از جانب دیگر، يك مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می بایست خود شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا يك اصل روانی (اصل محاکات) به ما می گوید: انسان کشتی در وجود خود در هم‌رنگ شدن با دیگران می یابد.

این احساس در برابر افرادی که انسان به آن ها ایمان دارد خیلی نیرومند و قوی تر است، بنابراین مسلم می شود که مربی باید خود يك فرد کامل باشد و باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می خواهند در سایه او تربیت شوند براساس اصل «محاکات» به زودی تحت تأثیر او قرار بگیرند و این

امکان ندارد جز اینکه از ناحیهٔ يك مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید، کامل بودن او امضا شده باشد.

آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد می تواند باشد؟ نه...

طبق این گفته، مطلب دیگری نیز روشن می شود، که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبهٔ تربیت خشی می شود و فقط جنبهٔ تذکر و تعلیم آن باقی خواهد ماند. (1)

این است که ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث نماید تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی که طریق صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آن ها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آن ها را به طور کامل در سایهٔ خویش پرورش دهد.

در آیهٔ یاد شده، سه مرحله از مراحل تربیتی پیامبران ذکر شده است: مرحلهٔ اول: آشنا ساختن گوش ها با حقایق جدید (یتلو علیهم). مرحلهٔ دوم: آماده شدن افراد برای پذیرش تعلیمات جدی (یعلّمهم). مرحلهٔ نهایی: تزکیه و تربیت (یزکّیهم) که هدف اصلی را تشکیل می دهد و باقی همه به خاطر آن انجام می شود.

نکتهٔ دیگر اینکه مضمون این آیه در چهار مورد از قرآن مجید آمده است، ولی جالب توجه اینکه در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم افتاده، و تنها در يك مورد تعلیم بر تربیت، و گویا در موردی که تعلیم بر تربیت مقدم داشته شده اشاره به

ص: 29

ترتیب طبیعی آن دو است، زیرا طبعاً باید تعلیم بر تربیت مقدم باشد، اما در سه مورد که تربیت بر تعلیم مقدم شده به خاطر اهمیت آن است، یعنی: هدف و نتیجه و مرحله‌نهایی همان تربیت است و باقی همه مقدمه می باشد.

ص: 30

بخش اول: تعليم

اشاره

- علم

- عالم

- تعليم

- چگونگی تبليغ دين

- تعلم

ص: 31

اشاره

اهمیت مقام علم

اهمیت علم و عالم در روایات

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود

«اخلاق»، زاینده علم است

«تخصّص» از دیدگاه قرآن

«علم»، پایه «ایمان»

«علم» معیار برتری انسان

علم و دانش، سبب شناسایی حق

عقیده برخی از فلاسفه راجع به علم

آیه 19 سوره «رعد» مردم را به فراگیری علم دعوت می کند

مغروران به علم

علم هدف نیست، وسیله است

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟

«جهل» ریشه بدبختی

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

علوم می که علم نیست

علم حقیقی

اهمیت مقام علم (1)

یوسف علیه السلام در پایان کار خویش دوباره روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی منازع، این علم به ظاهر ساده را قرار می دهد که بیانگر تأکید هرچه بیشتر، بر اهمیت و تأثیر علم و دانش است، هرچند علم و دانش ساده ای باشد، و می گوید: (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ).

اهمیت علم و عالم در روایات

اهمیت علم و عالم در روایات (2)

برخلاف آنچه بی خبران می پندارند و مذهب را عامل تخدیر می شمرند، مهم ترین دعوت انبیا به سوی علم و دانش بوده است و بیگانگی خود را با جهل در همه جا اعلام کرده اند. علاوه بر آیات قرآن که از هر فرصتی برای بیان این حقیقت استفاده می کند، تعبیراتی در روایات اسلام دیده می شود که بالاتر از آن درباره اهمیت علم تصوّر نمی شود.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاِعٍ؛ زندگی جز برای دو کس فایده ندارد:

دانشمندی که نظرات او اجرا شود، و دانش طلبانی که گوش به سخن دانشمندی دهند» (3).

ص: 35

1- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیات 99-101 سوره یوسف.

2- . همان، ج 19، ذیل آیات 8-9 سوره زمر.

3- . کافی، ج 1، باب صفة العلم و فضله، ح 7.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ؛ دانشمندان وارثان پیامبران اند، چراکه پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علوم و احادیثی از آن ها به یادگار ماند. هرکس بهره ای از آن داشته باشد بهره فراوانی از میراث پیامبران دارد. امام علیه السلام سپس می افزاید: بنگرید علم خود را از چه کسی می گیرید (از علمای واقعی، یا عالم نماها؟) بدانید در میان ما اهل بیت در هر عصری افراد عادل و مورد اعتمادی هستند که تحریف غلوکنندگان، و ادعاهای بی اساس منحرفان، و توجیهاات جاهلان را از این آیین پاك نفی می کنند».(1)

نکته: علم در آیات قرآن به معنی دانستن يك مشت اصطلاحات یا روابط مادی میان اشیا و به اصطلاح «علوم رسمی» نیست؛ بلکه منظور از آن، معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به «قنوت» یعنی اطاعت پروردگار، و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می کند، این است حقیقت علم، و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود و از آن «کیفیت و حالی» حاصل نگردد «قیل و قالی» بیش نیست.(2)

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود(3)

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام نقل شده است: «إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبَ الْعِلْمِ وَهُوَ عَلَى

ص: 36

1- . کافی، ج 1، باب صفة العلم وفضله، ح 2.

2- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیات 8-9 سوره زمر.

3- . همان، ج 21، ذیل آیات 4-7 سوره محمد.

هَذَا الْحَالِ مَاتَ شَهِيدًا؛ كَسَى كَمَا فِي طَرِيقِ تَحْصِيلِ عِلْمٍ مِنْ دُنْيَا بَرُودَ شَهِيدٍ مِنْ دُنْيَا رَفْتَهُ اسْتِ». (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا؛ كَسَى كَمَا فِي طَرِيقِ تَحْصِيلِ عِلْمٍ مِنْ دُنْيَا بَرُودَ شَهِيدٍ مِنْ دُنْيَا رَفْتَهُ اسْتِ». (2)

«اخلاق»، زاینده علم است

«اخلاق»، زاینده علم است (3)

براساس آیه دوم سوره جمعه: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...) معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است تا انسان ها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال، در اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نائل شوند. این تعبیر ضمن اینکه نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق زاینده علم است همان گونه که علم زاینده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور، علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم.

«تخصص» از دیدگاه قرآن

«تخصص» از دیدگاه قرآن (4)

در آیه چهل و سوم سوره نحل می خوانیم: (... فَسَدُّ مَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ «اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید». این آیه بیانگر يك اصل اساسی

ص: 37

1- . سفینه البحار، ج 1، ماده «شهد».

2- . نهج البلاغه، خطبه 190 (آخر خطبه).

3- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 2 سوره جمعه.

4- . همان، ج 11، ذیل آیه 3 سوره نحل.

اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

بنابراین، قرآن نه تنها «مسأله تخصص» را در زمینه مسائل اسلامی و دینی به رسمیت شناخته، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید قرار داده است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان، افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آن ها مراجعه کنند.

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آن ها ثابت و محقق است. آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و دستکاری اش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم باتقوا و پرهیزکار.

«علم»، پایه «ایمان»

«علم»، پایه «ایمان» (1)

خداوند در آیه پنجاه و ششم سوره روم می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ...); «ولی کسانی که علم و ایمان به آن ها داده شده می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید...».

مقدم داشتن «علم» بر «ایمان» به این دلیل است که علم پایه ایمان است. اینکه

ص: 38

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 56 سوره روم.

منظور از (الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) چه کسانی هستند، بعضی از مفسران آن را به فرشتگان الهی، که هم دارای علم اند و هم ایمان، اشاره دانسته اند، و جمعی دیگر به مؤمنان آگاه، و معنی دوم ظاهرتر است. همچنین اینکه در بعضی از روایات، به فرزندان امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق های روشن است و معنی گسترده آیه را محدود نمی کند.

«علم» معیار برتری انسان

«علم» معیار برتری انسان(1)

در آیه پانزدهم سوره نمل چنین آمده است: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سربسته بیان شده و خداوند به داود و سلیمان علیهما السلام عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند (وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَّلَ لَنَا الْخِطَابِ)؛ «(هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه»؛(2) (وَ كَلَّمْنَا هُكْمًا وَعِلْمًا)؛ «ما به هر يك از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم».(3) بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می گوید، این علم را علم گفت وگو با پرندگان دانسته اند، و بعضی دیگر به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید، خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.

ص: 39

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 15 سوره نمل.

2- . ص، آیه 20.

3- . انبیاء، آیه 79.

ولی روشن است که «علم» در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربر می گیرد، زیرا تأسیس يك حکومت الهی براساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از يك علم سرشار امکان پذیر نیست، بنابراین، قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت، نخستین سنگ زیر بنا دانسته و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان علیهما السلام چنین نقل می کند:

«و آن ها گفتند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

علم و دانش، سبب شناسایی حق

علم و دانش، سبب شناسایی حق (1)

در جریان داستان حضرت موسی بن عمران علیه السلام هنگامی که «سحره» معجزه حضرت موسی علیه السلام یعنی تبدیل شدن عصای آن حضرت به اژدها را با چشمان خویش مشاهده کردند: (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ) آن چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی علیه السلام قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آن ها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردیدی باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند: «به پروردگار موسی و هارون»؛ (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ).

و این نشان می دهد که برنامه افکندن عصا و گفت گو با ساحران را هر چند موسی علیه السلام انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هرگونه پشتیبانی از برادر بود.

ص: 40

این دگرگونی عجیب که در روحیهٔ ساحران پیدا شد و آن‌ها در يك لحظهٔ کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی خیره‌کننده‌ای گام نهادند و به تمام منافع‌ی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند، و از این هم عجیب‌تر، جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آن‌ها علم و دانشی داشتند و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند.

آیهٔ 19 سورهٔ رعد، مردم را به فراگیری علم دعوت می‌کند: (1)

(أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ «پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

چه تعبیر جالبی؟ نمی‌گویید: آیا کسی که می‌داند این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی‌داند؟! بلکه می‌گوید: آیا کسی که این را می‌داند همانند اعمی است؟ این تعبیر اشارهٔ لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، وگرنه چگونه ممکن است دارندهٔ چشم بینا و سالم، چهرهٔ آفتاب را نبیند؟ که عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است. ولذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولواالالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند»؛ (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ).

«الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطهٔ مقابل «اولواالالباب» افراد بی مغز و پوک و میان‌تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفتهٔ بعضی از مفسران بزرگ، با تأکید هرچه بیشتر، مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می‌کند، چراکه افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

ص: 41

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟ (1)

در آیه نهم سوره زمر چنین آمده است: (... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) ؛ «بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسان اند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند».

گرچه سؤال فوق سؤالی است وسیع و گسترده، و مقایسه ای است آشکار میان آگاهان و ناآگاهان، و عالمان و جاهلان، ولی با توجه به اینکه قبل از ذکر این سؤال، سؤال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤمنان شب زنده دار مطرح شده، سؤال دوم بیشتر به همین مسأله اشاره می کند، یعنی آیا کسانی که می دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیستند مساوی اند؟

به هر حال، این جمله که با استفهام انکاری شروع شده و جزء شعارهای اساسی اسلام است، عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می سازد و از آنجا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده، معلوم می شود که این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسان اند، و نه در نظر خلق آگاه، نه در دنیا در يك صف قرار دارند، و نه در آخرت، نه در ظاهر یکسان اند و نه در باطن.

«جهل» ریشه بدبختی

«جهل» ریشه بدبختی (2)

خداوند در آیه بیست و سوم سوره احقاف می فرماید:

(قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) ؛ «گفت: «علم (آن) تنها نزد خداست (و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند)؛ من

ص: 42

1- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیه 9 سوره زمر.

2- . همان، ج 21، ذیل آیه 23 سوره احقاف.

آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم، (وظیفه من همین است!) ولی شما را گروهی می بینم که پیوسته در نادانی هستید!.

قوم سرکش و لجوج هود علیه السلام در پاسخ به آن حضرت که آن ها را به عبادت خدای یگانه دعوت کرده بود و از عذاب دردناک و بزرگ ترسانده بود، گفتند: اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» ولی هود علیه السلام در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است. اوست که می داند در چه زمان و با چه شرایطی عذاب استیصال نازل می شود؟ نه به تقاضای شما مربوط است و نه به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است حاصل شود، چراکه حکمت خدا چنین اقتضای می کند.

سپس افزود: «وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم» مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار با شماست و اراده و مشیت عذاب نیز با خداست. «ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته بر جهل و نادانی اصرار دارید».

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودی تان می کند، اگر مختصری آگاهی داشتید حداقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی، يك احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

جهاد با جهل و جهاد با دشمن (1)

آیه 122 سوره توبه که می فرماید: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)؛

ص: 43

«شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (تا طایفه ای در مدینه بماند)، که در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!».

این آیه که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، به واقعیتی اشاره می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه: گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، به ویژه در مواقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در مدینه باقی مانده «نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند».

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

يك: آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شأن نزول معروف آن سازگار است، با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافق تر است، تنها نکته ای که در آن است، این است که باید جمله «لتبقي طائفة» بعد از «من كل فرقة طائفة» در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند و گروه دیگری بمانند، البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچ گونه تقدیری وجود ندارد و منظور این است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفایی به میدان بروند و در صحنه جهاد با تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آیین است با چشم خود ببینند و هنگام بازگشت، به دوستان خود گوشزد کنند. (1)

ص: 44

1- . این تفسیر را طبری طبق نقل قرطبی در تفسیرش انتخاب کرده، و جمعی از مفسران نیز به عنوان احتمال آن را ذیل آیه آورده اند.

احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده اند این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند به عنوان يك واجب کفایی از هر قوم و جمعیتی از آن ها عده ای برخیزند و برای فراگرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند و پس از فراگرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند و به تعلیم دیگران پردازند. (1)

ولی همان گونه که گفتیم، تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیک تر است، هر چند اراده همه این معانی هم چندان بعید نیست.

دو: بعضی چنین تصور کرده اند که میان آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرایط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و رویه رو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروه های کوچک تر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، به ویژه در مواردی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می ماند، نباید مدینه را خالی نمایند و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.

بنابراین هیچ گونه نسخی در آیات فوق وجود ندارد و اینکه بعضی چنین تصور کرده اند اشتباه است.

سه: شکی نیست که منظور از «تفقه» در دین، فراگیری همه معارف و احکام اسلام، اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان

ص: 45

1- . این تفسیر با شأن نزولی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان آورده است سازگار می باشد.

انجام يك واجب كفايي بايد به تحصيل علم و دانش در زمينه تمام مسائل اسلامي پردازند و پس از فراغت از تحصيل براي تبليغ احكام اسلام به نقاط مختلف، به ويژه به قوم و جمعيت خود بازگردند و آن ها را با مسائل اسلامي آشنا سازند.

بنابراين، آيه فوق دليل روشني است بر وجوب تعليم و تعلم در مسائل اسلامي، و به تعبير ديگر: هم تحصيل را واجب مي کند و هم ياد دادن را، و اگر دنياي امروز به تعليمات اجباري افتخار مي کند، قرآن در چهارده قرن پيش، علاوه بر آن اين وظيفه را بر معلمين نيز واجب کرده است.

چهار: گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق برای مسأله جواز تقلید استدلال کرده اند، زیرا فراگیری تعليمات اسلامي و رساندن آن به ديگران در مسائل فروع دين و لزوم پيروي شنوندگان از آن ها همان تقلید است.

البته همان گونه که گفتيم، آيه فوق، تنها درباره فروع دين بحث نمي کند و مسائل اصول را نيز شامل مي شود، ولي به هر حال فروع دين را نيز دربر دارد.

تنها اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و کسانی که مسائل اسلامي را فرامي گرفتند و به ديگران مي رساندند، حکم مسأله گويان زمان ما را داشتند، نه حکم مجتهدان را، يعني مسأله را از پيامبر صلي الله عليه و آله گرفته و عينا بدون هيچ گونه اظهار نظري براي ديگران نقل مي کردند. ولي با توجه به اينکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسيعي دارد، مي توان اشکال فوق را پاسخ داد.

توضيح: شکی نيست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پيامبر صلي الله عليه و آله مي آموختند، با اين حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گويان زمان ما باشند، زيرا بسياري از

آن‌ها برای قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاعات آیات قرآن مجید، وجود داشت. به یقین آن‌ها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی «ردّ فروع بر اصول» و «ردّ اصول بر فروع»، احکام آن‌ها را درک می‌کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است.

بدون شك این کار و امثال آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق مفهومی عام دارد، هم قبول گفتار مسأله‌گویان را شامل می‌شود و هم قبول قول مجتهدان را، و به این صورت با عموم آیه می‌توان بر جواز تقلید استدلال کرد.

پنج: مسأله مهم دیگری که از آیه می‌توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای «تعلیم» و «تعلم» قائل شده است، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن‌ها واجب است و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا يك ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می‌گوید: من در «طرابلس» مشغول تحصیل علم بودم. روزی فرماندار آنجا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می‌کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعاً بر همه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته‌ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم: این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد آنجا که می گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند.

او بسیار از این جواب لذت برد، به خصوص که از يك فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود. (1)

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم (2)

جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر، علم و دانش ایجاد نمی کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود، بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خداست؛ حدیثی نیز که می گوید: «علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می افکند» ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

علمی که علم نیست

علمی که علم نیست (3)

در آیه سی ام سوره نجم می خوانیم: (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى)؛ «این آخرین حد آگاهی آن هاست، پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد».

آری، اوج افکار آن ها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را درباره

ص: 48

1- . تفسیر المنار، ج 11، ص 78.

2- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیات 67-69 سوره عنکبوت.

3- . همان، ج 22، ذیل آیه 30، سوره نجم.

ملائکه طرح کنند و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آن ها که خدا را به فراموشی بسپارند و به دنیا اقبال کنند و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

جمله (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) می تواند به خرافاتی همچون بت پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن اشاره باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است. یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آن ها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، می خوانیم: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا؛ خداوندا! دنیا را بزرگ ترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده!» (1).

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیاپرستان علمی قائل شده آن ها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علمی که هدف نهایی آن تنها وصول به مادیات باشد و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نشود علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقاً تمام بدبختی هایی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگ ها و خون ریزی ها، ظلم ها و تجاوزها، فسادها و آلودگی ها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان حیات دنیاست و افق دیدشان از نیازهای حیوانی شان فراتر نمی رود.

آری، تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است.

ص: 49

1- . این دعا بدون اشاره به اینکه مربوط به اعمال ماه شعبان است در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث نیز آمده است.

علم هدف نیست، وسیله است (1)

در آیه شصت و شش سوره کهف می خوانیم: (قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا)؛ «موسی به او گفت: «آیا (اجازه می دهی) از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

از تعبیر «رشد» چنین استفاده می شود که علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می باشد، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است.

مغروران به علم

مغروران به علم (2)

خداوند در آیات مختلف سوره مؤمن، سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می کند. تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی، و یا کثرت نفرت و نیروی نظامی سرچشمه می گیرد و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارند. نمونه زنده آن را در عصر و زمان خود، و بعد از پیروزی های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می بینیم، زیرا می دانیم که یکی از عوامل مؤثر در نفی مذهب و روی آوردن به مکتب های الحادی، همین غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده است. آن ها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هایی از علم، آن چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آن ها می دانند وجود ندارد و چون خدا را در آزمایشگاه های خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند.

این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلاً مذهب و وحی انبیا را

ص: 50

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 66 سوره کهف.

2- . همان، ج 20، ذیل آیات 82-85 سوره غافر.

زاییده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم، دیگر نیازی به این مسائل نیست!

حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکر به چهار دوران تقسیم کردند:

یک: دوران افسانه ها

دو: دوران مذهب

سه: دوران فلسفه

چهار: دوران علم

(که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود).

البته مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت به دلیل آکنده بودن از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد (منظور، عمدتاً خرافات ارباب کلیساست) و به این شکل به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی اساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق «هنگامی که به علوم خود مغرور شدند یأس الهی دامانشان را گرفت و فریادهایشان به جایی نرسید».

از يك سو جنگ های جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفت های علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمانی به لبه پرتگاه نزدیک تر ساخته است.

از سوی دیگر، بروز انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی، و بروز انواع نابسامانی ها، قتل ها و کشتارها و بیماری های روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی، نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهایی

جلوی نابسامانی‌ها را بگیرد، بلکه بدآموزی‌هایی که معمولاً از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم، معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیاها و وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزند و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی بازگردند و درمان این بیماری‌های جانکاه را در دستورات انبیا جستجو کنند. کلیساها رونق گرفت و تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان «اسلام» با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه‌ای یافت و حرکت‌ها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد.

امید است پیش از آنکه یأس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نشود.

همچنین از آیات آغازین سوره تکاثر: (... كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ...) استفاده می‌شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته، جهل انسان به ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌هایش، و به آغاز پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می‌کند که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان با وسایل ساده‌ای نابود شده‌اند؛ با وزش بادهای، با يك جرقة آسمانی

(صاعقه)، با يك زمين لرزه، با نزول باران بیش از حد، خلاصه با «آب» و «باد» و «خاك» و گاه با «سجیل» و «پرنندگان كوچك»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!

علم حقیقی

علم حقیقی (1)

در آیهٔ چهل و نهم سورهٔ عنكبوت می خوانیم: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ)؛ «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آن ها داده شده جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی کنند».

تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد و دلیل آن با خود آن است. در حقیقت همچون آیات تکوینی که انسان از مطالعهٔ آن بدون نیاز به چیز دیگر به حقیقت پی می برد، این آیات تشریحی نیز از نظر ظاهر و محتوا چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی ندارند، هرچند دست شان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشن تر: یکی از راه های شناخت اصالت يك مکتب، بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند، به نظر می رسد که او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه های آن ها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است، و ما می بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیت های باتقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمان ها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والایی همچون علی علیه السلام حامیان و عاشقان مکتب اسلام بودند.

ص: 53

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده این آیه به ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر گردیده، این به معنی انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشنی است برای (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ). (1)

و اگر می بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده که منظور خصوص امامان است، درحقیقت اشاره به مرحله علم کامل قرآن می باشد که در اختیار آن هاست و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده های فهمیده مردم بهره ای از این علوم قرآن داشته باشند. همچنین این آیه نشان می دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب می خوانند و از محضر استاد می آموزند نیست، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله طبق صریح آیات گذشته، به مکتب نرفت و خط نوشت، ولی برترین مصداق (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) بود، پس در ورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القا می شود که «الْعِلْمُ نُورٌ يَنْفُذُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» و این جوهره علم است و علوم دیگر پوسته علم.

علم را برای عمل باید آموخت

علم را برای عمل باید آموخت (2)

درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزم می همچون موسی علیه السلام این همه راه به دنبال او می رود و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد، چنان که در آیات مربوط به این داستان خواندیم (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا... عِلْمَنَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا).

ص: 54

1- این روایات به طور مشروح در تفسیر برهان، ج 3، ص 254 به بعد آمده است.

2- تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 79-82 سوره کهف.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان که موسی علیه السلام به دوست عالمش می گوید: «مما علمت رشدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

د) در کارها نباید عجله کرد، چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی علیه السلام بیان کرد.

ه) مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند! بسیار می شود که کسی درباره ما نیکی می کند، اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم و آشفته می شویم، به ویژه در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک رو یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان مذکور به ما می گوید که نباید در قضاوت شتاب کرد، بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»⁽¹⁾ و بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا رود برخورد آن ها با مسائل، منطقی تر خواهد شد و به تعبیر دیگر: زیربنای «صبر» آگاهی است.

البته موسی علیه السلام از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چراکه او می دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است: در حادثه اول مصونیت اموال مردم، در حادثه دوم مصونیت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقی، یا به تعبیر دیگر: برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجبی ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد، و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است.

ص: 55

در علم افزون طلب باش (1)

در آیه 114 سوره طه می خوانیم: (... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)؛ «و (ای پیامبر) نسبت به تلاوت قرآن، پیش از آن که وحی بر تو تمام شود شتاب مکن، و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

از آنجا که نهی از عجله هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده، بلافاصله با جمله (قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)؛ «بگو:

پروردگارا! علم مرا زیاد کن» جلوی این پندار گرفته شده است، یعنی شتاب زدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در جمله اول به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که در فهم همه جانبه آیات، پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن را بخواهد.

به هر حال جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است. در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح می باشد، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و تریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد، از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد، چراکه حکمت، گم شده مؤمن است و نزد هر کس بیابد آن را می گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد. مرز از

ص: 56

نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد، به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد. بر این اساس، در منطق اسلام، کلمه «فارغ التحصیل» يك کلمه بی معنی است، يك مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجویست و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم. او عرض کرد:

خداوند این شادی را افزون کند، این چه شادی ای است؟ فرمود: «إِذَا كَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَرْشَ وَوَافَى الْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا بِأَبْدَانِنَا إِلَّا لِيَعْلَمَ مُسْتَفَادٍ وَلَا ذَلِكَ لَأَنْفَدْنَا؛ هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه علیه السلام و ما با آن ها به عرش خدا می رویم و ارواح ما به بدن ها بازمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت.» (1)

این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که تا پایان جهان، بر علم و دانش پیامبر و امامان علیهم السلام افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أزدَادُ فِيهِ عِلْمًا يَقْرُبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارِكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ؛ آن روز که فرارسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.» (2)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ

ص: 57

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 397.

2- . تفسیرهای مجمع البیان، نورالثقلین و صافی ذیل آیات مورد بحث.

النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛ داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، و گران بهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد»⁽¹⁾.

و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

ص: 58

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 219 (مادة علم).

اشاره

عالمان در منطق قرآن

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام

دانشمندان در سخن امام صادق علیهم السلام

موقعیت دانشمندان

مقام علما و دانشمندان

دانشمندان و بقای آنان در سخن علی علیه السلام

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شوند

علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند

فقدان علما و دانشمندان مایهٔ نقصان زمین است

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند

وظیفهٔ بزرگ دانشمندان

آتش دوزخ با دانشمندان سخن می گوید

خطر دانشمندانی که علم و دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند

عالم بی عمل

عالم بی عمل در روایات

گویاترین مثال برای عالم بی عمل

از آیه 28 سوره فاطر که می فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...)؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند» به خوبی نتیجه گرفته می شود که عالمان واقعی کسانی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر: اهل علم اند نه سخن، چراکه علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علما محسوب نمی شوند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مُؤْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَثَّهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد، از او می ترسد و همین ترس او را به عمل و اطاعت فرمان خدا وادار می کند. صاحبان علم و پیروان آن ها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند و به او عشق می ورزند، چنان که خداوند فرموده است: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)». (2)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می خوانیم: «يَعْنِي

ص: 61

1- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 28 سوره فاطر.

2- . روضه کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 359).

بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فَعَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ فَعَلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد. کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست». (1)

و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَحْوَفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد». (2)

کوتاه سخن اینکه «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آرا و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان، زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگی شان مدارس و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانی هستند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پای بندترند.

در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی قارون مغرور و از خودراضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای کاش آن‌ها نیز دارای چنین بهره‌ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمان» بنی اسرائیل بر آن‌ها فریاد زدند که وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بهتر است و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پراستقامت قرار می‌گیرد. (3)

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام (4)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «منظور از علما در آیه (إِنَّمَا

ص: 62

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . همان.

3- . قصص، آیه 80.

4- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 27 و 28 سوره فاطر.

يَحْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست». (1)

و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَحْوَفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا بیشتر باشد». (2)

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام (3)

در آیه دویست سوره آل عمران می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...); «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید...».

«مرابطه» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مرابطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است.

در بعضی از روایات به علما و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است.

امام صادق علیه السلام طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيْتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَنِ الْخُرُوجِ عَنِ ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنِ أَنْ يَنْسَهُ لَطْفَ عَلَيْهِمُ إِبْلِيسُ؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله کردن آن‌ها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (4)

ص: 63

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 200 سوره آل عمران.

4- . احتجاج طبرسی، فصل اول.

در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آن‌ها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی شمرده شده که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند به این دلیل که آن‌ها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام اند، در حالی که این‌ها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، به یقین ملّتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدّت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

موقعیت دانشمندان

موقعیت دانشمندان (1)

در آیه هجدهم سوره آل عمران آمده است: (سَبَّحَ لِلَّهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...); «خداوند (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش (نیز بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد...».

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این مسأله امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند، و نیز از آیه استفاده می‌شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، از حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است معترف‌اند.

روشن است که آیه، همه دانشمندان را شامل می‌شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده (أُولُوا الْعِلْمِ) به ائمه اطهار علیه السلام تفسیر گردیده از این نظر است که آنان، روشن‌ترین مصداق (أُولُوا الْعِلْمِ) هستند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ضمن تفسیر آیه، از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَتَكَبَّرُ عَلَى فِرَاشِهِ»

ص: 64

1- . تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیه 18 سوره آل عمران.

يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا ؛ يَكُ سَاعَتِ زَنْدُكِي دَانِشْمَنْدِي كِه بِر بَسْتَرِ خُودِ تَكِيه كُردِه وَ دَرِ اَنْدُوخْتِه هَايِ عِلْمِي خُودِ مِي اَنْدِيشْد، بَهْتَرِ اَزِ هَفْتادِ سَالِ عِبَادَتِ عَابِدِ اسْت.» (1)

مقام علما و دانشمندان

مقام علما و دانشمندان (2)

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره مجادله می فرماید: (... يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...) ؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده در جات عظیمی می بخشد».

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی مفهوم عامی دارد و نشان می دهد که آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است: یکی ایمان و دیگری علم.

می دانیم که مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ، وَ فَضْلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةٌ... وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ ؛ عَالِمٌ يَكُ دَرَجَةٌ اَزِ شَهيدِ بِالْاْتَرِ اسْتِ وَ شَهيدٌ يَكُ دَرَجَةٌ اَزِ عَابِد... وَ بَرْتَرِيِ عَالِمِ بِرِ سَايِرِ مَرْدَمِ مَانَنْدِ بَرْتَرِيِ مِنْ بَرِ كُوجَكِ تَرِينِ اَنْ هاسْت.» (3)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ جَاءَتْهُ مَبِيَّتُهُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ ؛ كَسِي كِه مَرگِ او فَرَا رَسَدِ دَرِ حَالِي كِه دَرِ طَلْبِ عِلْمِ اسْتِ، مِيانِ او وَ پِيامبرانِ يَكُ دَرَجَةٌ فاصِله اسْت.» (4)

ص: 65

1- . بحار الأنوار، ج 2، ص 23.

2- . همان، ج 23، ص 442.

3- . مجمع البيان، ج 9، ص 253.

4- . همان.

می دانیم که در شب های مهتابی به ویژه شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است»⁽¹⁾.

جالب اینکه عابد کاری را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است، یعنی عبادت، ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

منظور از آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، فاصله عظیم میان این دو است، ولذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو به جای يك درجه، يك صد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است⁽²⁾.

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کسی نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خداست، اما در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علما و شهیدان»⁽³⁾.

در حقیقت موفقیت در مسیر تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا و هیچ کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

ص: 66

1- . جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، ص 264 و قرطبی، ج 9، ص 6470).

2- . جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، ص 264 و قرطبی، ج 9، ص 6470).

3- . روح المعانی، ج 28، ص 26؛ قرطبی، ج 9، ص 6470.

دانشمندان و بقای آن‌ها، در سخن علی علیه السلام

دانشمندان و بقای آن‌ها، در سخن علی علیه السلام (1)

در آیه هفتاد سوره زخرف می‌خوانیم: (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ)؛ «(به آنها خطاب می‌شود): شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید».

«تحبرون» از ماده «حبر» (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می‌شود نیز اطلاق شده و اگر به علما «احبار» (جمع «حبر» بر وزن ابر) گفته می‌شود به خاطر آثاری است که از آن‌ها در میان اجتماعات بشری باقی می‌ماند، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ؛ دانشمندان تا پایان جهان زنده‌اند، خود آن‌ها در میان نیستند اما آثارشان در قلب‌ها موجود است» (2).

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن (3)

براساس آیه 28 سوره فاطر که می‌فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) فهمیده می‌شود که از میان تمام بندگان، دانشمندان‌اند که به مقام عالی خشیت، یعنی «ترس از مسئولیت، توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌شوند. این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ)؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانیشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار شود که او حق است» (4) و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است.

ص: 67

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 70 سوره زخرف.

2- . نهج البلاغه، حکمت 147.

3- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 28 سوره فاطر.

4- . فصّلت، آیه 52.

علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند(1)

علما و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا جزء شفیعیان اند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ روز قیامت، نخست انبیا شفاعت می کنند، سپس علما و بعد از آن ها شهدا». (2)

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین(3)

در آیه چهل و یکم سوره رعد می خوانیم: (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا)؛ «آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین می کاهیم؟! و جامعه ها به تدریج از میان می روند».

روشن است که منظور از زمین در اینجا «اهل زمین» است، یعنی آیا آن ها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن ها و حکومت ها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آن ها قوی تر و نیرومندتر و سرکش تر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علمایی که قوام زمین به آن ها بود آن ها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

در روایات متعددی که در تفسیرهای برهان و نورالثقلین و سایر تفاسیر و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده، چراکه فقدان نبودن آن ها سبب نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ، طبرسی، در تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

ص: 68

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 38-48 سوره مدثر.

2- . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1443.

3- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 41 سوره رعد.

«نَقُصُّهَا بِذَهَابِ عُلَمَائِهَا، وَفُقَّهَائِهَا وَخِيَارِ أَهْلِهَا؛ مَا از زمین می کاهیم با از میان رفتن علما و فقها و اخیار و نیکان».(1)

و در حدیث دیگری می خوانیم که «عبدالله بن عمر» هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام شهید شد این آیه را تلاوت کرد: (أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَقُصُّهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) سپس گفت: «يا أمير المؤمنين لقد كُنْتَ الطَّرْفَ الْأَكْبَرَ فِي الْعِلْمِ، الْيَوْمَ نَقُصَّ عِلْمُ الْإِسْلَامِ وَمَضَى رُكْنُ الْإِيمَانِ ... ؛ ای امیر مؤمنان! تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادت امروز علم اسلام به کاستی گرایید و ستون ایمان از میان رفت».(2)

البته همان گونه که گفتیم، آیه معنی وسیعی دارد که هرگونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و به طور کلی اهل زمین را شامل می شود و هشدار می است به همه مردم اعم از بد و نیک، حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن يك تن آن ها گاهی دنیایی به نقصان می گراید، هشدار می است گویا و تکان دهنده.

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندی که در جامعه تنها مانده اند

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندی که در جامعه تنها مانده اند(3)

در آیه چهل و پنجم سوره حج می خوانیم: (فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُئْرٌ مُّعَطَّلَةٌ وَقَصْرٌ مَّرْمُودٌ)؛ «چه بسیار اهل شهرها و آبادی هایی که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمکار بودند، و دیوارهای آن بر روی سقف هایش فروریخت! و چه بسیار چاه پر آب و قصرهای محکم و مرتفع که بی صاحب ماند!».

ص: 69

1- . تفسیر برهان، ج 2، ص 301.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 45 سوره حج.

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده جمله «و بئر معطله» به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علوم شان بهره نمی گیرد تفسیر شده است. از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر جمله (و بئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ) نقل شده که فرمود: «البئرُ المُعَطَّلَةُ الإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الإِمَامُ التَّاطِقُ؛ چاه معطل که از آن بهره نمی گیرد، امام خاموش، و قصر محکم سربرافراشته، امام ناطق است».

نظیر همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (1)

این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همان گونه که حضرت مهدی علیه السلام و عدالت عالم گیر او در روایات به «ماء معین») (آب جاری) تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور شود و مردم اطراف او را خالی کرده، نااهلان به جای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند. در همین زمینه شاعر عرب سروده ای دارد که معنایش چنین است:

«چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبایی برای آل محمد صلی الله علیه و آله است. «قصر»، مجد و عظمت آن هاست که کسی به آن نمی رسد و «چاه»، علم و دانش آن هاست که هرگز پایان نمی گیرد». (2)

وظیفه بزرگ دانشمندان

وظیفه بزرگ دانشمندان (3)

در آیه 187 سوره آل عمران می خوانیم: (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

ص: 70

1- . تفسیر برهان، ج 3، ص 30.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 187 سوره آل عمران.

لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ): «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای ناچیزی فروختند؛ و چه بد متاعی می خردند؟!».

آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) نازل شده، ولی در حقیقت خطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است، که موظف اند در تبیین و روشن ساختن فرمان های الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آن ها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

توجه به ماده «تبیین» که در آیه فوق به کار رفته نشان می دهد که منظور، تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه باید حقایق آن ها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا همه توده ها به روشنی از آن آگاه شوند، و به روح و جان آن ها برسند و کسانی که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است. از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ؛ هر کس که علم و دانشی را از آن ها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه ای از آتش به دهان او می زند».

حسن بن عمار می گوید: بعد از آنکه «زهري» نقل حدیث را برای مردم ترك گفته بود روزی نزد او رفتم و گفتم: احادیثی را که شنیده ای برای من بازگو کن! به من گفت: مگر نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم؟ گفتم: به هر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو.

گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود: «ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علما و دانشمندان پیمان گرفته است که به آن ها علم بیاموزند».

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: «اکنون بشنو تا برای تو بگویم» و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد. (1)

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «صِدْقَانِ مِنَ أُمَّتِي إِنْ صَدَّ لِمَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِنْ فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي؛ دو گروه از امت من هستند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می گردند». عرض کردند: ای رسول خدا! این دو گروه کیان اند؟ فرمود: «الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ دانشمندان و زمامداران».

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار بعد از این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«قَالَ تَكَلَّمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً: أَمِيرًا، وَقَارِيًا، وَذَا ثَرَوَةٍ مِنَ الْمَالِ.

فَيَقُولُ لِلْأَمِيرِ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَعْدِلْ، فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمِيمِ.

وَ تَقُولُ لِلْقَارِي: يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَبَارَزَ اللَّهُ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ.

وَ تَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيَضَا وَ سَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا

ص: 72

1- . تفسیرهای ابوالفتوح رازی و مجمع البیان، ذیل آیه فوق. متن حدیث که از علی علیه السلام نقل شده در نهج البلاغه در کلمات قصار نیز آمده است.

2- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیه 90 سوره نحل.

فَأَبَىٰ إِلَّا بَخْلًا فَنَزَعْنَا مِن فَمِّهَا النَّارَ وَالْحَمِيمَ؛ در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید:

زاممداران، دانشمندان و ثروتمندان. به زمامداران می گوید: ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار نبردید! و در این هنگام آتش آن ها را می بلعد همان گونه که پرندگان دانه کنجد را. به دانشمند می گوید: ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی! سپس او را می بلعد.

و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی، اما تو بخل کردی! سپس او را نیز می بلعد».

خطر دانشمندی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند

خطر دانشمندی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند (1)

در آیات 175 تا 178 سوره اعراف آمده است: (وَ أُتِلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَىٰ لَخٍ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضَلِّ لِيْلٍ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)؛ «و سرگذشت کسی که آیات خود را به او دادیم: بر آن ها بخوان که سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد! و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم الهی) بالا می بردیم ولی (اجبار، برخلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز زبانش را بیرون می آورد؛ (گویی چنان تشنه دنیا است که هرگز

ص: 73

سیراب نمی شود!) این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند). چه بد است مثل گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ و تنها به خودشان ستم می نمودند! هرکس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (ی واقعی) اوست؛ و هرکس را که (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، همان هازیانکارانند».

دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید

در این آیات به یکی دیگر از داستان های بنی اسرائیل اشاره شده که يك الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود.

همان طور که در لابه لای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات درباره او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شك، مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل می شود، کلی و همگانی و عمومی است.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می گوید:

«داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آن ها خارج و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آن ها بخوان!».

این آیه به روشنی به داستان کسی اشاره می کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی شده، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده است، به همین علت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده است. تعبیر «انسلاخ» که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمده است، نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان بر او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با يك چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «فاتبعه الشیطان» چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار داد.

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که «اگر می خواستیم، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، به او مقام والا دهیم» ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند:

ما او را به اختیارش و انهدادیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بیامید «به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد»؛ (وَلِكَيْتُمْ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ).

«اخلد» از ماده «اخلاد» به معنی سکونت دائمی در يك جا اختیار کردن است، بنابراین «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی برای همیشه به زمین چسبید، که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

سپس این شخص را به سگی تشبیه می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده است، می گوید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است».

او بر اثر شدت هوی پرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، يك حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج، بلکه به شکل بیمارگونه ای همچون يك «سگ هار» که

بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و هیچ گاه سیراب نمی شود. این همان حالت دنیاپرستان و هوی پرستان دون همت است که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

سپس اضافه می کند که این مثل، مخصوص این شخص معین نیست، بلکه «مثالی است برای همه جمعیت هایی که آیات خدا را تکذیب کنند».

«این داستان ها را برای آن ها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند».

«بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان گونه که ملاحظه کردید، آیات فوق نامی از کسی نبرده، بلکه سخن از عالم و دانشمندی می گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد روزی منحرف شود، اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که منظور از این شخص مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی علیه السلام زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد و حتی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان يك مبلغ نیرومند استفاده می کرد.

کار آن مرد در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. (1)

اما اینکه بعضی احتمال داده اند این شخص «امیه بن ابی الصلت» همان شاعر

ص: 76

1- . در تورات کنونی نیز شرح ماجرای «بلعم باعورا» آمده است، ولی تفاوت این است که تورات او را سرانجام از انحراف تبرئه می کند. برای اطلاع بیشتر به باب 22 سفر اعداد مراجعه شود.

معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت.

و یا اینکه منظور، «ابوعامر»، راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوید می داد، اما پس از ظهور آن حضرت، راه مخالفت را پیش گرفت؛ هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا جمله «واتل» و کلمه «نبا» و جمله «فاقصص القصص» نشان می دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه از سرگذشت اقوام پیشین است. به علاوه سوره اعراف از سوره هایی است که در مکه نازل شده و داستان «ابوعامر راهب» و «امیه بن صلت» مربوط به مدینه است، ولی از آنجا که افرادی همانند «بلعم» در عصر و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند «ابوعامر» و «امیه بن ابی الصلت» وجود داشته اند، مفهوم آیات بر آن ها تطبیق شده است، همان گونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد، وگرنه اصل داستان مربوط به غیر «بلعم» نیست.

در تفسیر المنار از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیه بن ابی الصلت در این امت است. (1)

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «الأصل في ذلك بلعم، ثم صَدَرَهُ اللهُ مَثَلًا لِكُلِّ مُؤَثِّرٍ هَوَاهُ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ؛ اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به عنوان يك مثال درباره کسانی که هوی پرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده است». (2)

ص: 77

1- . المنار، ج 9، ص 114.

2- . مجمع البيان، ج 4، ص 500.

اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و بر اثر هوی پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند و آن ها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حداکثر سوء استفاده را می کنند. این موضوع به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تا امروز نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «ابوعامرها» و «امیه بن ابی الصلت ها» در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق، و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباس ها و طاغوت ها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را داده و می دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه هایی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می توان آن ها را شناخت، آن ها هوی پرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند، آن ها همت های پستی دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می گرایند و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند؛ آن ها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروش اند؛ آن ها همانند سگ های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی شوند و به همین دلیل مسیر حق را رها کرده، در بیراهه ها سرگردان می شوند و آن ها پیشوای گمراهان اند. باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آن ها برحذر بود.

دو آیه بعد در واقع يك نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست گرفته، نخست می گوید: «چه بد مثلی دارند کسانی که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آن هاست، ولی آن ها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند».

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانش های خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آن ها و جامعه هایشان شود در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می گذارند و به بهای ناچیزی می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند.

اما به هوش باشید که رهایی از این گونه لغزش ها و دام های شیطانی، بدون توفیق و هدایت الهی ممکن نیست و دام بسیار سختی است، مگر یار شود لطف خدا «آن کس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی اوست»؛ (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي). .

«و کسی را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسایل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه های شیطانی از او بگیرد، زیان کار واقعی اوست».

(وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

بارها گفته ایم که «هدایت» و «اضلال» الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است. منظور از این دو، فراهم ساختن زمینه های هدایت، و یا باز گرفتن این گونه زمینه هاست، آن هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده و در هر حال تصمیم نهایی با خود انسان است، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی میان آن ها نیست.

عالم بی عمل

عالم بی عمل (1)

در آیه سوم سوره صف می خوانیم: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ «نزد خدا بسیار خشم آور است که سخنی بگویند که عمل نمی کنید!».

در مجالس انس می نشینید و داد سخن می دهید، اما هنگامی که زمان عمل فرامی رسد هرکس به گوشه ای فرار می کند.

ص: 79

از نشانه های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صددرصد هماهنگ باشد، و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است.

«مقت» در اصل به معنی بغض شدید نسبت به کسی است که کار قبیحی انجام داده است، ولذا در میان عرب جاهلی به ازدواج کسی که همسر پدرش را به نکاح خود در می آورد «نکاح مقت» می گفتند. در جمله «کبر مقتاً» واژه «مقت» با «کبر» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خداست نسبت به گفتار خالی از عمل.

«علامه طباطبایی» در المیزان می گوید: «فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد، و انجام ندهد کاری را که می گوید، اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده».⁽¹⁾

ظاهراً منظور این است که گاه انسان سخنی می گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد، این يك نوع نفاق است، اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد، ولی بعداً پشیمان می شود، این به دلیل ضعف اراده است.

به هر حال، آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده و - حتی به گفته بعضی - نذر را نیز شامل می شود، ولذا در فرمان مالک اشتر می خوانیم که علی علیه السلام به او فرمود: «إِيَّاكَ... أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ... وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت پرهیز، زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد، چنان که قرآن می گوید: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)».⁽²⁾

ص: 80

1- . المیزان، ج 19، ص 287.

2- . نهج البلاغه، نامه 53.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِحُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ «وعدۀ مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفاره ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده و خویش را در معرض خشم او قرار داده، و این همان است که قرآن می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ). (1)»

نکته: گفتار بی عمل

زبان، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود نشانه نفاق است، و می دانیم که يك انسان منافق، سلامت فکر و روح ندارد. از بدترین بلاهایی که ممکن است بر يك جامعه مسلط شود بلای سلب اطمینان است، و عامل اصلی آن، جدایی گفتار از کردار است. مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آن ها حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و هیچ دشمنی از آن ها حساب نمی برد.

هنگامی که غارتگران لشکر شام مرزهای عراق را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و خبر به گوش علی علیه السلام رسید سخت ناراحت شد، خطبه ای خواند و چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَيْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُهُمْ يُوْهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُهُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيْدِي».

علی علیه السلام در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می کند به مردم عراق

ص: 81

می گوید: «ای مردمی که بدن هایتان جمع و دل ها و افکار تان پراکنده است، سخنان داغ شما سنگ های سخت را درهم می شکنند، ولی اعمال سست شما دشمنان تان را به طمع وامی دارد، در مجالس و محافل چنین و چنان می گوئید، اما هنگام پیکار فریاد می زنید که ای جنگ از ما دور شو!». (1)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُمْ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ عالم کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست». (2)

یکی از شعرای معاصر، سرنوشت ملت هایی را که اهل سخن اند و نه اهل عمل، و به همین دلیل همیشه اسیر چنگال دشمنان اند در داستان زیبایی که از زبان يك باز شکاری مطرح کرده مجسم ساخته است:

دوش می گفت بلبلی با باز کز چه حال تو خوش تر است از من؟

تو که زشتی و بد عبوس و مهیب تو که لالی و گنگ و بسته دهن

مست و آزاد روی دست شهان با دو صد ناز می کنی مسکن

من بدین ناطقی و خوش خوانی با خوش اندامی و ظریفی تن

قفسم مسکن است و روزم شب بهره ام غصه است و رنج و محن

باز گفتا که راست می گویی لیک سرش بود بسی روشن

دأب تو گفتن است و نا کردن خوی من کردن است و ناگفتن

عالم بی عمل در روایات

عالم بی عمل در روایات (3)

بدون شك، تحصیل علم مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر

ص: 82

1- نهج البلاغه، خطبه 29.

2- اصول کافی، ج 1، باب صفة العلماء، ح 2.

3- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 5-8 سوره جمعه.

باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان چهارپایی که سنگینی بار کتاب را به پشت خود احساس می کند، بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به «شجر بلائمر» (درخت بی میوه) یا «سحاب بلامطر» (ابر بی باران) یا شمعی که می سوزد و اطراف خود را روشن می کند، ولی خودش از بین می رود یا چهارپایی که به «طاحونه» (آسیاب) می بندند و به طور دائم زحمت می کشد و حرکت می کند، اما چون به دور خود می گردد، هرگز راهی را طی نمی کند و به جایی نمی رسد، و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات تکان دهنده ای آمده است، از جمله: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«هر کس علمش افزوده شود، ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم جز دوری از خدا برای او حاصلی ندارد»؛ (مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُدَى لَمْ يَزِدْهُدَى مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا). (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید: «علم با عمل توأم است، هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند، و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمَلًا، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا إِرْتَجَلَ عَنْهُ). (2)

اصولاً از بعضی روایات استفاده می شود که عالم بی عمل، شایسته نام «عالم» نیست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ بِعِلْمِهِ عَامِلًا». (3)

ص: 83

1- . محجة البيضاء، ج 1، ص 125 و 126.

2- . نهج البلاغه، حکمت 366.

3- . محجة البيضاء، ج 1، ص 125 و 126.

و از این بالاتر این که: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد، بی آنکه از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که ضمن خطبه ای فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ؛ أَي مَرْدَم! هِنْكَامِي كَه چيزي رَا دَانَسْتِيْد عَمَل كَنِيْد تَا هِدَايْت يَابِيْد، زِيْرَا عَالَمِي كَه بِرْخِلَافِ عِلْمَش عَمَل مِي كَنْد، مَانَنْد جَاهِل سِرْگِرْدَانِي اسْت كَه هِرْگَز از جَهْلَش هَشِيَار نَمِي شُوْد، بَلْكَه مَن بَرَاي چِنِيْن عَالَمِي حِجْت رَا بَزْرَگ تَر، وَ حَسْرَت رَا پَايْدَارْتَر مِي بِيْنَم» (1).

و بدون شك، وجود چنین علما و دانشمندانی، بزرگ ترین بلا برای يك جامعه محسوب می شود و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است، چنان که گفته شده است: شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد، اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند.

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند (2)

در بعضی از روایات آمده است که یهود می گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست، لذا نخستین آیه مورد بحث به آن ها گوشزد می کند که اگر کتاب آسمانی خود را به دقت خوانده و عمل می کردید این سخن را نمی گفتید، چراکه بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن آمده است.

می فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْبَارِ يَحْمِلُ أَسَدًا فَأَرَأَيْتُمْ إِيَّاهُ إِذَا كُنَّ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ يَحْتَمِلُ؟) «داستان کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند داستان درازگوشی

ص: 84

1- اصول کافی، ج 1، باب استعمال العلم، ح 6.

2- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 5 سوره جمعه.

است که کتاب هایی حمل می کند (اما چیزی از آن نمی فهمد)» (1).

چنین حیوانی از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب هایی که دقیق ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است.

این قوم از خودراضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه نموده و به آن عمل کنند همانند حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

این گویاترین مثالی است که برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد، و افرادی نیز که با الفاظ قرآن سروکار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند. این احتمال نیز وجود دارد که یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم و مفتخر به بعثت حضرت موسای کلیم هستیم. قرآن در پاسخ آن ها می گوید: چه فایده که دستورهای تورات را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید!

ولی به هر حال هشدار است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند. این فضل عظیم الهی که شامل حال آن ها شده و این قرآن مجید که بر آن ها نازل گردیده، برای این نیست که در خانه ها خاک بخورد، یا آن را فقط به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایت کنند یا برای حفظ از حوادث هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه «آئینه»

ص: 85

و «جاروب» به خانه تازه بفرستند و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آن ها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کوچک ترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.

ص: 86

اشاره

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره‌گیری از پرتو علم او

اگر نمی‌دانید پرسید

پرسش‌های بی‌جا

اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی

ص: 87

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است (1)

خداوند حکیم در قرآن کریم می فرماید: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ)؛ «انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد» (2).

نزدیک ترین اشیای خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی، جزء بافت وجود او می شود و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می گیرد، به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عاید انسان می شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی، و اجزای حیات بخش آن، و تأثیرات شگرفی است که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه درباره خالق آن هاست.

و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد، نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث تحریک غده های بزاقی دهان می شود، در نتیجه به هضم غذا کمک می کند بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد اصلاً در مقام بیان این گونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می نگرند طبیعی است چینی پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

ص: 89

1- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 24 سوره عبس.

2- . عبس، آیه 24.

بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند به دقت بنگرد که آن ها را از چه راهی تهیه کرده، حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این صورت جنبه های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات نیز که از معصومین علیهم السلام نقل شده، آمده است که منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است؟ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟» (1) نظیر همین معنی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (2)

بدون شك، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد به طور مشروح ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است و جایی که انسان باید در غذای جسمانی اش دقیق شود و - طبق آیات بعد - سرچشمه آن را که باران حیات بخش است بشناسد، در غذای روحانی خود نیز باید دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاك پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردد و از آنجا در سینه های معصومین علیه السلام ذخیره می شود و همچون چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد و انواع میوه های لذت بخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای

ص: 90

1- . تفسیر برهان، ج 4، ص 429.

2- . همان.

روحانی اوست کجاست، مبدا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

همچنین از طریق قیاس اولویت می توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن»، بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می شود.

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او (1)

از داستان موسی و خضر علیهما السلام درس های زیادی می توان آموخت، از جمله:

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه السلام این همه راه را به دنبال او می رود، و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان که موسی علیه السلام به دوست عالمش می گوید: «مما علمت رشدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

اگر نمی دانید برسید

اگر نمی دانید برسید (2)

در آیات 43 و 44 سوره نحل می خوانیم: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي

ص: 91

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 79-82 سوره کهف.

2- . همان، ج 11، ذیل آیات 43 و 44 سوره نحل.

إِلَيْهِمْ فَسَءَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛ «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید تا از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) آگاه شوید و بر تونیز، قرآن را نازل کردیم، تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند».

گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحث های مربوط به مشرکان، سخن از مهاجران راستین می گفت، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته درباره اصول دین می پردازد و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید:

آن ها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می گفتند: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله مجهز به يك نیروی فوق العاده نیست که ما را به ترك کارهایمان مجبور کند)؟

خداوند در پاسخ آن ها می گوید: «ما پیش از تونیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آن ها فرستاده می شد نبودند».

آری، این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آن ها را از همه بهتر تشخیص می دادند و نیازهای آن ها را به خوبی درك می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه شود، و آنچه را در درون يك انسان می گذرد به وضوح درك کند.

بی تردید، مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آن ها گرفتن وحی و رساندن به انسان و کوشش از مسیر عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با يك نیروی خارق العاده الهی، و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را به قبول دعوت و ترك همه انحرافات مجبور کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن، افتخار و تکامل نبود.

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه کند: «اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید»؛ (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

«ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اهل ذکر» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود و اگر بسیاری از مفسران اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد، بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است، زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آن ها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتاً باید از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آن ها یا مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

«راغب» در مفردات می گوید: «ذکر» دو معنی دارد: گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است به وسیله دل باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است به وسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن، ذکر گفته شده به همین دلیل است که حقایق را بازگو می کند.

آیه بعد می گوید: «اگر شما از دلایل روشن پیامبران و کتب آن ها آگاه نیستید به آگاهان مراجعه کنید»؛ (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ). «بیّنات» جمع «بیّنه» به معنی دلایل روشن است و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقانیت انبیا باشد. «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب است، در واقع «بیّنات»، دلایل اثبات نبوت را می گوید و «زبر» اشاره به کتاب هایی است که تعلیمات انبیا در آن جمع بوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می گوید: «ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آن ها تبیین کنی»؛ (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) «و تا اینکه آن ها در این آیات و وظایفی که در برابر آن دارند، بیندیشند»؛ (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سابقه ای نیست و همان گونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظایف شان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند، بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسان ها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش روند.

نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان علیهم السلام هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که درباره آیه فوق فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ؛ ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود».(1)

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود:

«الذِّكْرُ الْقُرْآنُ، وَ آلُ الرَّسُولِ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ هُمْ الْمَسْئُولُونَ؛ ذکر، قرآن است و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اهل ذکرند و از آن ها باید سؤال کرد».(2)

ص: 94

1- . تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 55 و 56.

2- . همان.

در بعضی دیگر می خوانیم که «ذکر» شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و اهل بیت او علیهم السلام اهل ذکر هستند. (1)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است.

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می خوانیم، از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: «هُوَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَالْبَيَانِ؛ اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند، آن ها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان». (2)

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداق های معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند و همان گونه که گفتیم، ذکر به معنی هرگونه آگاهی و یادآوری و اطلاع است و اهل ذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها دربر می گیرد، ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن «ذکر» اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مصداق روشن ذکر است و به همین صورت، امامان معصوم علیهم السلام که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روشن ترین مصداق اهل ذکرند.

ولی قبول همه این مصداق ها هیچ گونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن، که دانشمندان اهل کتاب است، ندارد و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدان، به این آیه استدلال کرده اند.

ص: 95

1- . تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 55 و 56.

2- . احقاق الحق، ج 3، ص 482.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم که آن حضرت به کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می‌گیرد و می‌گوید:

«سبحان الله! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم به یقین ما را به مذهب خود دعوت می‌کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم»⁽¹⁾.

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام علیه السلام این سخن را به کسانی می‌گوید که آیه را فقط به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که به یقین چنین نیست؛ در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند. در این گونه اعصار، مرجع، علمای اسلام بودند که در رأس آن‌ها ائمه اهل بیت علیهم السلام قرار داشتند.

به عبارت دیگر: اگر مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آن‌ها مراجعه نمایند، بلکه هر مسأله‌ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر يك اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و آن این است که به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که از آن‌ها آگاهی ندارند دخالت نکنند.

ص: 96

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 43 و 44 سوره نحل.

در آیه 101 سوره مائده می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ...); «ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را در رنج می افکند سؤال نکنید و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می شود...».

شان نزول

در شان نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر، اقوال مختلفی دیده می شود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شان نزولی است که در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد. شخصی به نام عکاشه و به روایتی سرافه گفت: آیا این دستور برای هر سال است و هر سال باید حج به جا آوریم؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد و دو یا سه بار سؤال خود را تکرار نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم آری، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین مادام که چیزی به شما نگفته ام درباره آن اصرار نورزید، زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند، بنابراین هنگامی که به شما دستوری می دهم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید (إِذَا أَمَرْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ) و هنگامی که شما را از

چیزی نهی می کنم خودداری کنید. در این جا آیات فوق نازل شد و آن ها را از این کار بازداشت. (1)

اشتباه نشود، منظور از این شأن نزول این نیست که راه سؤال و پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد، زیرا قرآن در آیات خود باصراحت دستور می دهد که مردم آنچه را نمی دانند از اهل اطلاع پرسند (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (2) بلکه منظور، سؤال های نابجا و بهانه گیری ها و لجاجت هایی است که بیشتر، سبب پریشان شدن اذهان مردم، مزاحمت برای گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می شود.

شکی نیست که سؤال کردن، کلید فهم حقایق است، به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده که هرچه را نمی دانند پرسند، ولی از آنجا که هر قانونی معمولاً استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن این است که گاهی پاره ای از مسائل، پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این گونه موارد جستجوها و پرسش های پی درپی برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست، بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح می دانند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند. گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده که بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تأخیر می اندازد.

ص: 98

1- . تفسیرهای مجمع البیان، درّ المنثور و المنار در ذیل آیه مورد بحث، این شأن نزول را با تفاوت هایی نقل کرده اند.

2- . نحل، آیه 43.

در این گونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار پردازد، زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران، راهی جز این نمی بیند که حقیقت را برای این «بیمار لجوج» آشکار سازد، اگرچه او از این رهگذر زیان هایی ببیند.

همچنین مردم در همکاری های خود نیاز به خوش بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن تمام نقطه های ضعف، همکاری های افراد را با اشکال مواجه می کند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر، در یک خانواده پست و پایین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل شود. در این گونه موارد به هیچ وجه نباید افراد اصراری داشته باشند و اقدام به جستجو کنند.

و یا اینکه بسیاری از نقشه ها و طرح های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آن ها ضربه ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

این ها و امثال آن، مواردی است که سؤال کردن درباره آن ها صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آن ها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، باصراحت می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره اموری که افشای آن ها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید».

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی افراد و پاسخ نگفتن به آن ها ممکن است موجب شك و تردید برای دیگران شود و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند: «اگر در این گونه موارد زیاد اصرار کنید به وسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود» و به زحمت خواهید افتاد.

و اینکه افشا کردن این‌ها را به زمان نزول قرآن اختصاص می‌دهد به این دلیل است که سؤال مربوط به مسائلی بوده که می‌بایست از طریق وحی روشن شود.

سپس اضافه می‌کند: «تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل سکوت کرده، از آن غفلت داشته است، بلکه می‌خواسته شما را در توسعه قرار دهد و آن‌ها را بخشوده است و خداوند بخشنده حلیم است»؛ (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُصَدِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا؛ خداوند واجباتی برای شما قرار داده آن‌ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آن‌ها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده در برابر آن‌ها پرده برداری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر این‌گونه امور، اصراری برای افشا نداشته باشید» (1).

اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟

اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟ (2)

پاسخ: دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤال پی‌درپی و مصرانه سکوت کند، مفسد دیگری به بار می‌آورد، سوءظن‌هایی برمی‌انگیزد و باعث پریشان شدن اذهان مردم می‌شود، همان‌طور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی‌درپی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را درباره تشخیص بیماری توسط طبیب، به تردید اندازد و تصور کند

ص: 100

1- . مجمع البیان، ذیل آیه فوق.

2- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 101 و 102 سوره مائده.

که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده، و دستورات او را به کار نیندد، در این جا طبیب چاره ای جز افشای بیماری ندارد، اگرچه بیمار از این رهگذر در دسرهایی پیدا کند.

در آیه بعد برای تأکید بر این مطلب می گوید: بعضی از اقوام پیشین، این گونه سؤالات را کردند و پس از پاسخ آن ها به مخالفت و عصیان برخاستند: (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ).

درباره اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین، مربوط به کدام يك از آن هاست، میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده اند که مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح علیه السلام توسط شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن برخی به مخالفت برخاستند. و بعضی نیز احتمال داده اند که مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح علیه السلام بوده است، ولی به ظاهر، تمام این احتمالات اشتباه است، زیرا آیه درباره سؤال به معنی «پرسش» و کشف مجهول سخن می گوید، نه سؤال به معنی «تقاضا» و درخواست چیزی؛ گویا استعمال کلمه «سؤال» در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل باشد که چون مأمور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند. موسی علیه السلام را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاوی که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی در پی پرسش کردند، به همین علت کار را برای خود بسیار سخت کردند تا جایی که به دست آوردن چنان گاوی آن قدر مشکل و پرهزینه شد که نزدیک بود از آن صرف نظر کنند.

در معنی جمله (أَصَّ بِحُوا بِهَا كَافِرِينَ) دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه مراد از «کفر» عصیان و مخالفت باشد - همان طور که در بالا اشاره کردیم - و دیگر اینکه «کفر» به معنی معروف آن باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخ های ناراحت کننده

که برای ذهن شنونده سنگین آید، سبب می شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده روی آورد، مانند اینکه گاهی شنیدن يك پاسخ ناراحت کننده از طیب، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را - برای مثال - ناشی از پیری و خرفت شدن پزشك معرفی کند.

در پایان این بحث، تکرار نکته ای را که در آغاز گفتیم لازم می دانیم که آیه های فوق به هیچ وجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه فقط مربوط به سؤالات نابجا و جستجو درباره اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست، بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی (1)

در آیات 21 تا 23 سوره انبیاء می خوانیم: (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسَدَّ بِحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ * لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفَعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ)؛ «آیا آنها معبودانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می خورد! منزّه است خداوند، پروردگار عرش (و جهان هستی)، از آنچه وصف می کنند! از آنچه انجام می دهد بازخواست نمی شود، در حالی که آنان بازخواست می شوند!».

پس از آنکه در آیات گذشته بیهودگی و بی هدفی عالم هستی نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است، در آیات مورد بحث به مسأله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می گوید: «آیا آن ها

ص: 102

خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟».

این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، به ویژه خالق حیات و زندگی که روشن ترین چهره های خلقت است.

آیه بعد، یکی از دلایل روشن نفی «آلهه» و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می کند: «اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می شدند و نظام جهان برهم می خورد. منزه و پاك است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آن ها می کنند».

این نسبت های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبريایی ذات پاك او با این نسبت های ناروا آلوده نمی شود.

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمانع» یاد می کنند که خلاصه آن چنین است: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر يك اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرایید.

پس از این که با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می گوید: او آن چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست، آری «هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد و درباره آن سؤال کند، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعال شان جای ایراد و سؤال بسیار است»؛ (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) گرچه در تفسیر این آیه مفسران سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیک تر به نظر می رسد.

توضیح: دو نوع سؤال وجود دارد: یکی، سؤال توضیحی، به این مفهوم

که انسان از مسائل بی خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند. این گونه سؤال در افعال خدا نیز جایز است، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود. یاران پیامبر و امامان علیهم السلام از این گونه سؤالات - چه درباره عالم تکوین، و چه تشریح - بسیار داشتند. اما نوع دیگر سؤال، سؤال اعتراضی است و مفهومی این است که عمل انجام شده نادرست و غلط بوده، مانند اینکه به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم: تو چرا عهدشکنی می کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه می خواهیم اعتراض کنیم.

به یقین این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد و اگر گاهی از کسی سرزنند حتماً به دلیل ناآگاهی است، ولی جای این گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در جواب سؤال «جابر جعفی» درباره این آیه چنین فرمود: «لَا نَهٌ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً؛ برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد».(1)

همچنین از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤال از نوع دوم داشته باشد دلیل بر این است که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی(2)

در آیه هفتاد و هشت سوره قصص می خوانیم: (وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ

ص: 104

1- . توحید صدوق (نورالثقلین، ج 3، ص 419).

2- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 78 سوره قصص.

الْمُجْرِمُونَ)؛ «(و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان درباره گناهشان سؤال نمی شوند».

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل، قارون را نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان.

در این جا این سؤال مطرح است که این تعبیر با آیه 92 سوره حجر که می گوید: «به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آن ها سؤال خواهیم کرد»؛ (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) چگونه سازگار است؟

این سؤال را از دوراه می توان پاسخ گفت: نخست اینکه قیامت، مواقف متعددی دارد، در بعضی از مواقف سؤال می کنند، اما در بعضی دیگر از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال نیست.

دیگر اینکه سؤال دوگونه است: «سؤال برای تحقیق» و «سؤال برای سرزنش»، در قیامت نیاز به «سؤال برای تحقیق» نیست، چراکه همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، ولی «سؤال سرزنش آمیز» در آن جا وجود دارد که این خود يك نوع مجازات روانی برای مجرمان است.

درست همانند سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟ آیا جزای آن، خیانت و فساد بود؟ (در حالی که هر دو از جریان ها باخبرند و منظور پدر، سرزنش فرزند است).

اشاره

تحصیل علم و نشر آن، هر دو واجب است

جهاد فکری و تبلیغاتی

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت

نقش مؤثر «گفتار» در زندگی انسان ها

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن

شرایط مبلغین اسلام

چهار مورد از وظایف مبلغان

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟

اوصافی برای گویندگان

صفات بهترین گویندگان

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله

دعوت داعیان الی الله خدمت گسترده ای است به انسان ها

مجادله در قرآن مجید

مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان

تبلیغات مؤثر

راه و رسم تبلیغ

مؤثرترین راه تبلیغ

از تبلیغات عجولانه پرهیزید

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی است

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی

دعوت به استدلال منطقی در همه جا

لزوم بحث منطقی

منطق آزاداندیشی اسلام

ص: 107

اصولاً راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگه دارند، با انواع وسایل آن ها را تحمیق کنند، آن ها را در يك حال بی خبری از واقعیت ها فرو برند، ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین کنند و همواره آن ها را نسبت به واقعیت ها شستشوی مغزی دهند.

چراکه بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری آن ها بزرگ ترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطنانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند.

این شیوه فرعونى، یعنی استخفاف عقول، با شدت هرچه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسایل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیویی و تلویزیونی، انواع فیلم ها، حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند تا در بی خبری کامل فرو روند و از آن ها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگینی در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم ترین وظایف آن هاست. (1)

ص: 109

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 51-56 سوره زخرف.

تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است (1)

آیه نفر: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) (2) دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر: هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمان نیز این وظیفه را فرض کرده است.... بر آنان واجب است که پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، به ویژه به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن ها را با مسائل اسلامی آشنا سازند.

جهاد فکری و تبلیغاتی

جهاد فکری و تبلیغاتی (3)

در آیه 52 سوره فرقان می خوانیم: (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ «بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما».

جهادی بزرگ به عظمت رسالت و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را دربرگیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شك، منظور از «جهاد» در این مورد، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است، نه جهاد مسلحانه، چراکه این سوره مکی است و می دانیم که دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان، این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق، از

ص: 110

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 122 سوره توبه.

2- . توبه، آیه 122.

3- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 52 سوره فرقان.

بزرگ ترین جهادهاست و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ؛ ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم» اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر، عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چراکه وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبه اش مافوق تصور و قدرت انسان هاست.

وسیله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز، به آرام بخشی پرده های شب، به حرکت آفرینی بادها، به عظمت ابرها و به حیات بخشی قطره های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

در آیه (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ...)؛ «و یکدیگر را به (ادای) حق سفارش کرده و یکدیگر را به استقامت و شکیبایی توصیه نموده اند»⁽¹⁾، جمله (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) به مسأله دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصی» - همان گونه که راغب در مفردات آورده است - به این معنی است که بعضی بعضی دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است. در کتاب وجوه قرآن، دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند این ها، ولی همه آن ها به ریشه ای که در بالا گفتیم باز می گردد.

ص: 111

به هر حال، جملهٔ (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می‌شود و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبیه غافل» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت (1)

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به یارانش فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَالِدِّرْهَمِ، وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُونَهُمْ وَ يَقْتُلُونَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: ذَكَرُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ آیا بهترین اعمال و یا پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟ عملی که برترین درجه شماس است و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خداست؟ عرض کردند: آری. فرمود: خدا را بسیار یاد کردن». (2)

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت، تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور، علاوه بر این، ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترك گوید. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فراگیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بی خبر گردهم آیند و به عیش و نوش

ص: 112

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 21-25 سوره احزاب.

2- . سفینه البحار، ج 1، ص 84.

پردازند، در ضمن مشتی اذکار اختراعی بیان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند، و اگر در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ به سوی باغ‌های بهشت بشتابید» یاران عرض کردند: «وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟؛ باغ‌های بهشت چیست؟»

فرمود: «حَلِّقُوا الدِّكْرَ؛ مجالس ذکر است». منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحث‌های آموزنده و تربیت‌کننده مطرح گردد، انسان‌ها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند.

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها (1)

در آیه هجدهم سوره ق می‌خوانیم: (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)؛ «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه فرشته‌ای مراقب و آماده (برای ضبط آن) نزد او حاضر است».

در آیه هفدهم، سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود: (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ)؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته‌ی راست و چپ که ملازم انسان اند اعمال او را دریافت می‌دارند». در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می‌کند، که دلیل آن اهمیت فوق‌العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسان‌ها دارد، تا آنجا که گاهی يك جمله مسیر جامعه‌ای را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

و نیز به دلیل اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی‌دانند و خود را در سخن گفتن آزاد می‌بینند، در حالی که مؤثرترین و خطرناک‌ترین اعمال آدمی همان سخنان اوست.

ص: 113

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن(1)

در آیه 23 سوره ذاریات آمده است: (فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ)؛ «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گوید!».

تعبیر به (مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ) (همان گونه که سخن می گوید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوس ترین اشیا سخن می گوید، چراکه گاهی چشم یا گوش انسان خطا می کند، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می گوید:

همان اندازه که سخن گفتن شما برای تان محسوس است و واقعیت دارد، رزق و وعده های الهی نیز همین گونه است.

از این گذشته، «سخن گفتن»، خود یکی از بزرگ ترین روزی ها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زنده ای جز انسان از آن برخوردار نشده و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسان ها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانش ها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست.

شرایط مبلّغین اسلام

شرایط مبلّغین اسلام(2)

در آیه (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا)؛ «و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری گزین»،(3) مقام «صبر» و «هجرت» مطرح می شود، چراکه در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان و اذیت و آزار آنان فراوان است و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر خار آن صبر و تحمل داشته باشد.

ص: 114

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 23 سوره ذاریات.

2- . همان، ج 25، ذیل آیه 10 سوره مزمل.

3- . مزمل، آیه 10.

به علاوه گاهی بی‌اعتنایی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه‌های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

بنابراین، آیات فوق به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تمام کسانی که در خط او گام برمی‌دارند نسخه جامع و کاملی می‌دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان مدد بگیرند و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی!

تعبیر به (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)؛ «خداوند مشرق و مغرب» اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مغرب و مشرق. «هجر جمیل» (دوری و جدایی شایسته) - همان گونه که اشاره کردیم - به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روش‌های تربیتی در زمان‌های خاصی محسوب می‌شود و هرگز با مسأله «جهاد» در زمان‌های دیگر منافات ندارد، که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. به تعبیر دیگر: این دوری، بی‌اعتنایی نیست، بلکه خود نوعی اعتناست و به هر حال، اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان در ذیل آیه می‌گوید: «وَفِي هَذَا دِلَالَةٌ عَلَىٰ وَجُوبِ الصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، لِمَنْ يَدْعُو إِلَى الدِّينِ وَالْمُعَاشِرَةِ بِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ وَاسْتِعْمَالِ الرَّفْقِ لِيَكُونُوا أَقْرَبَ إِلَى الْإِجَابَةِ؛ این آیه دلالت می‌کند که مبلّغین اسلام و دعوت کنندگان به سوی دین، باید در مقابل نامالایمات شکیبایی پیشه کنند و با حسن خلق و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آن‌ها زودتر پذیرفته شود».⁽¹⁾

ص: 115

چهار مورد از وظایف مبلغان (1)

در قرآن کریم خداوند می فرماید: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ * وَإِن يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)! و اگر وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر! که او شنونده و داناست» (2).

در این آیات، شرایط تبلیغ و رهبری و پیشوایی مردم به طرز بسیار جالب و فشرده ای بیان شده و با آیات گذشته نیز که به مسأله تبلیغ مشرکان اشاره داشت تناسب دارد.

در نخستین آیه مورد بحث به سه مورد از وظایف رهبران و مبلغان، به صورت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده، در آغاز می گوید: «در طرز رفتار با مردم سخت گیر مباش و با آن ها مدارا کن، عذرشان را بپذیر و بیش از آنچه قدرت دارند از آن ها نخواه» (خذ العفو). «عفو» گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده، و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.

قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم - که بعضی از مفسران گفته اند - ارتباط ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان «آسان گرفتن» و «گذشت» و «انتخاب حدّ وسط و میانه» است (3).

بدیهی است که اگر رهبر و مبلغ، شخص سخت گیری باشد به زودی مردم از اطراف او پراکنده می شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد،

ص: 116

1- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 199 و 200 سوره اعراف.

2- . اعراف، آیه 199 و 200.

3- . برای توضیح بیشتر درباره معنی «عفو» به جلد دوم تفسیر نمونه، ص 80 مراجعه شود.

همان طور که قرآن مجید می گوید: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)؛ «اگر خشن و سنگ دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند» (1).

سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: «مردم را به کارهای نیک و آنچه عقل و خرد، شایسته می داند و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده» (و امر بالمعروف). اشاره به اینکه ترك سخت گیری مفهومی مجامله کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند.

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده، می گوید: «و از جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن»؛ (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی خبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آن ها بسیار پایین است، روبه رو می شوند، از آن ها دشنام می شنوند، هدف تهمت شان قرار می گیرند و آن ها سنگ در راهشان می افکنند. راه پیروزی بر این مشکل، گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه، تحمل و حوصله و نادیده و نشنیده گرفتن این گونه کارهاست، و تجربه نشان می دهد که برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب شان، این بهترین راه است.

در آیه بعد دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان است و آن اینکه بر سر راه آن ها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال این ها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آن ها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از

ص: 117

هدفشان بازدارند. قرآن دستور می دهد که «اگر وسوسه های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه ببر، و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین باخبر است».

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟ (1)

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)؛ «(پیامبران پیشین) کسانی بودند که رسالت های الهی را تبلیغ می کردند و از او بیم داشتند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است» (2).

نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، درباره پیامبران گذشته بود - به یکی از مهم ترین برنامه های عمومی انبیا اشاره کرده، می فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که...» تو نیز در تبلیغ رسالت های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی. هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده درهم بشکن و با زینب، همسر مطلقه زید ازدواج کن، هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی درباره گفتگوی این و آن به خود راه دهی، این سنت همه پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل، شکستن این گونه سنت هاست و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه دهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد؛ قاطعانه باید پیش روند، حرف های ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازی ها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان، به برنامه های خود ادامه دهند، چراکه همه حساب ها به دست خداست.

ص: 118

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیه 39 سوره احزاب.

2- . احزاب، آیه 39.

لذا در پایان آیه می فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حساب گر و جزادهنده آن هاست»؛ (وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا). هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می دارد و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه سرایی دشمنان را محاسبه می کند و کیفر می دهد.

در حقیقت جمله (وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند، چون حسابگر زحمات آن ها و پاداش دهنده خداست.

شرط پیروزی در تبلیغات

آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی، قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز خداست.

کسانی که در برابر فرمان های الهی، خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروه ها و جمعیت ها را در نظر می گیرند و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت. هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ خدمتی برتر از اعطای این نعمت به انسانی نمی باشد، به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداش هاست، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: با هیچ کس پیکار مکن مگر اینکه ابتدا او را به سوی حق دعوت کنی: «وَأَيُّمُ اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ؛ به خدا سوگند! اگر يك انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند».(1)

ص: 119

1- . کافی (طبق نقل بحار ج 21، ص 361).

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین نباید به مردم نیازی داشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی، که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آن‌ها خواه ناخواه اثر می‌گذارد.

يك مبلغ الهی به مقتضای: (وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) تنها به این می‌اندیشد که حسابگر اعمال او خداست و پاداشش به دست اوست و همین آگاهی و عرفان، به او در این راه پرنشیب و فراز مدد می‌دهد.

ویژگی‌هایی مورد نیاز گویندگان

ویژگی‌هایی مورد نیاز گویندگان (1)

بسیار دیده شده که افراد بافضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی با فنون بحث و استدلال و عدم رعایت جنبه‌های روانی، هرگز نمی‌توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

عکس، افرادی را سراغ داریم که از نظر علمی در حد بالایی نیستند، ولی در جذب قلوب و تسخیر دل‌ها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفق‌اند.

علت اصلی این است که نحوه طرح بحث‌ها و طرز برخورد با طرف مقابل باید از نظر اخلاق و روان با اصولی همراه باشد تا جنبه‌های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند و او را به لجاجت و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس، وجدان او را بیدار کرده و روح حق‌طلبی و حق‌جویی را در او زنده کند.

در این جا مهم این است که بدانیم انسان، تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم شود، بلکه علاوه بر آن مجموعه‌ای از «عواطف» و «احساسات» گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می‌دهد در وجود او نهفته است که باید آن‌ها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد. قرآن به ما آموخته

ص: 120

که در برابر مخالفان در عین طرح بحث های منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آن ها نفوذ کند.

شرط نفوذ این است که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

یک: به گفته های خود ایمان دارد و آنچه می گوید از اعماق جانش برمی خیزد.

دو: هدفش از بحث، حق جوئی و حق طلبی است، نه برتری جوئی و تقوق طلبی.

سه: هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

چهار: آنچه می گوید از روی دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

پنج: برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

شش: نمی خواهد حس لجباجت طرف را بی جهت برانگیزد و اگر درباره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

هفت: منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هرچند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

هشت: نمی خواهد افکار خود را به دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خودجوشی، آن ها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات قرآن و طرز برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله - به فرمان خدا - با مخالفان که همراه با ریزه کاری های جالبی بود گواه بسیار زنده ای برای بحث های بالاست.

او گاهی تا آنجا پیش می رود که حتی دقیقاً تعیین نمی کند که ما در راه هدایتیم

و شما در راه گمراهی، بلکه می گوید: «ما یا شما در راه هدایتیم یا در ضلالت» تا در فکر روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا اینکه می گوید: «روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هرکس را به آنچه لایق است جزا می دهد».

البته انکار نمی توان کرد که این ها همه در مورد کسانی است که به هدایت آن ها امید باشد، وگرنه قرآن با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آن ها نیست طور دیگری برخورد می کند.

بررسی روش بحث های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این موضوع است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق علیه السلام در این زمینه در کتب حدیث آمده توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید «مفضل بن عمر» چنین می خوانیم:

او می گوید: من در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و در عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله اندیشه می کردم، ناگهان دیدم «ابن ابی العوجاء» (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم.

هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به گفتن سخنان کفرآمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود. بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم: ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟ «ابن ابی العوجاء» رو به من کرد و گفت: «تو کیستی؟ اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی گوید و مانند برخورد تو برخورد نمی کند. او از این بالاتر را از ما شنیده

است، اما هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد بردبار، عاقل، هوشیار و متینی است که هرگز سبک سری دامن گیرش نمی شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد و از دلایل ما آگاه می شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن گفتن می کند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلایل ما را پاسخ می گوید و بهانه های ما را قطع می کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم. تو اگر از یاران او هستی این چنین با ما سخن بگو» (1).

بهترین گویندگان

بهترین گویندگان (2)

در آیه 33 سوره فصلت می خوانیم: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)؛ «چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم؟!».

در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند، یعنی داعیان به سوی ضلالت و گمراهی، ولی در آیات مورد بحث، از افراد مقابل آن ها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می گوید، می فرماید: «چه کسی گفتارش بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند...؟!». گرچه آیه به صورت استفهام است، ولی پیداست که استفهام انکاری است، یعنی هیچ کس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست، همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می کنند و با اعتقاد به اسلام، و تسلیم بودن در برابر حق بر عمل صالح خویش صحه می گذارند.

ص: 123

1- . توحید مفضل (اوایل کتاب).

2- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 33 سوره فصلت.

این آیه باصراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصف اند: دعوت به الله، عمل صالح، و تسلیم بودن در برابر حق.

درحقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان: اقرار به لسان، عمل به ارکان، و ایمان به جنان (قلب)، بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل برای مبانی دین و زدودن آثار شك و تردید از قلوب بندگان خداست. این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهان اند.

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و یا پیامبر و امامانی که به سوی حق دعوت می کردند و یا خصوص مؤذن ها تطبیق کرده اند، ولی پیداست که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفات اند فرامی گیرد، هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است (به ویژه با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین علیهم السلام و بعد از آن ها تمام علما و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر برای همه کسانی که می توانند به آن دلگرم باشند، و اگر گفته اند در این آیه مدح «بلال حبشی» مؤذن مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است، این نیز به همین دلیل است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد و جان خود را در برابر آن سپر ساخت و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را تکمیل نمود.

جمله «وقال انی من المسلمین» را دوگونه تفسیر کرده اند: نخست این که «قال» در این جا از ماده «قول» به معنی اعتقاد است، یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد. دیگر اینکه «قول» در این جا به همان معنی «سخن گفتن» است، یعنی از روی افتخار و مباهات به آیین پاک خداوند صدا می زند: من از مسلمانان هستم.

معنی اول مناسب تر است هر چند هر دو در مفهوم آیه امکان دارد.

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله روش دعوت را شرح داده است:

بدی را با نیکی دفع کن!

خداوند می فرماید: «نیکی و بدی یکسان نیست»؛ (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ).

در حالی که مخالفان حق، سلاحی جز بدگویی و افترا و سخریه و استهزا و انواع فشارها و ستم ها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.

آری، مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی پسندد و مکتب حق تنها از چنین وسایلی بهره گیری می کند. گرچه «حسنه» و «سیئه» مفهوم وسیعی دارند، تمام نیکی ها و خوبی ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است، همان گونه که هرگونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده، ولی در آیه مورد بحث، آن شاخه ای از «حسنه» و «سیئه» مد نظر است که مربوط به روش های تبلیغی است.

ولی جمعی از مفسران «حسنه» را به معنی اسلام و توحید، و «سیئه» را به معنی شرك و کفر تفسیر کرده اند. بعضی «حسنه» را به اعمال صالح و «سیئه» را به اعمال قبیح، و بعضی «حسنه» را به صفات عالی انسانی همچون صبر و حلم و مدارا و عفو، و «سیئه» را به معنی غضب و جهل و خشونت و انتقام جویی تفسیر کرده اند. ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

«الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ وَالسَّيِّئَةُ الْإِذَاعَةُ؛ حسنه تقیه است و افشاگری سیئه».⁽¹⁾

ص: 125

البته این حدیث ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده موجب اتلاف نیروها و از بین رفتن نقشه‌ها و هدف‌ها شود.

سپس برای تکمیل این سخن می‌افزاید: «با روشی که بهتر است، بدی‌ها را پاسخ‌گوی و دفع‌کن»؛ (إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). به وسیله حق باطل را دفع‌کن، با حلم و مدارا جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت‌ها برخیز. هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ‌مگو، که این روش انتقام‌جویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می‌شود».

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در يك جمله کوتاه اشاره کرده، می‌فرماید: نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی می‌شوند. (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

آنچه قرآن در این آیه بیان کرده و در آیه 96 سوره مؤمنون نیز به شکل دیگری آمده (إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ) از مهم‌ترین و ظریف‌ترین و پربارترین روش‌های تبلیغ، به ویژه در برابر دشمنان نادان و لجوج است و آخرین تحقیقات روان‌شناسان نیز به آن منتهی شده است.

زیرا هرکس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد، به ویژه افراد بد چون خودشان از این قماش‌اند و گاه يك بدی را با چند بدی پاسخ می‌گویند، هنگامی که ببینند طرف مقابل نه تنها بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه با خوبی و نیکی پاسخ می‌دهد، طوفانی در وجودشان برپا می‌شود و وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می‌گیرد و بیدار می‌گردد، انقلابی در درون جانشان صورت می‌گیرد، شرمنده می‌شوند، احساس حقارت می‌کنند و برای طرف مقابل عظمت قائل می‌شوند.

این جاست که کینه‌ها و عداوت‌ها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می‌گیرد. بدیهی است که این يك قانون غالبی است نه

دائمی، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند آدم نمی شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی دارند.

البته حساب این گروه جداست و باید در برابر آن ها از شدت عمل استفاده کرد، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند، قانونی که حاکم بر اکثریت است همان قانون «دفع سیئه با حسنه» می باشد.

ولذا ملاحظه می کنیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیه السلام همیشه از این روش عالی قرآن بهره می گرفتند، برای نمونه، هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان بلکه دوستان انتظار انتقام جویی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگ دل و بی رحم داشتند و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابوسفیان کرده و شعار «الیوم یوم الملحمة، الیوم تسبی الحرمة، الیوم اذل الله قریشا؛ امروز روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است» سردادند، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با جمله «اذهبوا فانتم الطلقاء؛ بروید که همه آزادید» همه را مشمول عفو خود قرار داد و شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود:

«الیوم یوم المرحمة الیوم اعزالله قریشاً؛ امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است».(1)

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکیان مشرک برپا کرد که به گفته قرآن (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً)؛ «گروه گروه وارد دین خدا می شوند».(2)

ولی با تمام این احوال، آن گونه که در تواریخ اسلام آمده است، پیامبر صلی الله علیه و آله چند

ص: 127

1- . بحار الانوار، ج 21، ص 109.

2- . نصر، آیه 2.

نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد، چراکه افرادی خطرناک و غیرقابل بخشش بودند، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت و درضمن، این جمله پر معنی را بیان کرد: «من درباره شما همان چیزی را می گویم که یوسف درباره برادران خود که به او ستم کرده بودند گفت»:

(لا- تَثْرِيْبَ عَلَيْنِكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)؛ «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است». (1)

«ولی» در آیه مورد بحث به معنی «دوست»، و «حمیم» در اصل به معنی آب داغ و سوزان است و اگر به عرق بدن حمیم گفته می شود به دلیل گرمی آن است، و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می گویند. به دوستان پر محبت و گرم و داغ نیز «حمیم» گفته می شود و منظور در آیه همین است. قابل توجه اینکه می فرماید:

«کانه ولی حمیم» «گویا یک دوست گرم و صمیمی است» اشاره به اینکه اگر واقعاً در صف دوستان صمیمی هم درنیاید حداقل در ظاهر چنین خواهد بود.

از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در آیه بعد مبانی اخلاقی این گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده، می فرماید:

«به این خصلت نمی رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامت اند»؛ (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) «و به این خوی و خلق عظیم نمی رسد مگر کسانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوا و اخلاق دارند»؛ (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

آری، انسان مدت ها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوا آن قدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد و حس انتقام جویی در او شعله ور نشود؛ روحی بزرگ، و شرح صدر کافی لازم است تا شخص به چنین مرحله ای از کمال

ص: 128

انسانیت برسد که بدی ها را با نیکی پاسخ گوید و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود و به مقام «دفع سیئه با حسنه» برسد.

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله (1)

در چهار آیه فوق، چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است:

نخست: خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح

دوم: استفاده از روش «دفع بدی ها با نیکی ها»

سوم: فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش

چهارم: برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه بودند و یکی از دلایل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل، استفاده از همین برنامه بود.

امروز روان شناسان کتاب ها و رساله هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق، مطالب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد، به خصوص که بیشتر روش هایی که آن ها توصیه می کنند جنبه ظاهر سازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد، در حالی که روش قرآن که بر ایمان و تقوا و اصالت ها استوار است از همه این امور برکنار می باشد.

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیا کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است از این طریق گسترش دهند.

جالب اینکه در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده می خوانیم: «أَدَّبَ

ص: 129

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 33-36 سوره فصلت.

اللَّهُ نَبِيَّهُ فَقَالَ: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، قَالَ ادْفَعِ سَيِّئَةَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ بِحَسَنَتِكَ، حَتَّىٰ يَكُونَ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ خداوند پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده است: نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با روشی که بهترین روش است دفع کن، یعنی عمل کسانی را که در حق تو بد کرده اند به نیکی پاسخ ده، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند» (1).

انسان در برابر طوفان وسوسه ها

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد گردنه های صعب العبوری هست که شیاطین در آنجا کمین کرده اند و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد، باید دست به دامن لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پرخطر را بیمایید و هرگاه طوفان ها شدید و شدیدتر می شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد. در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی بدگویی دیگری را کرد و آتش خشم در دل آن دیگری افروخته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْعَصَبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ من سخنی می دانم که اگر شخص خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می نشیند، و آن جمله اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است. مرد خشمگین عرض کرد: «أَمْجُنُونًا تَرَانِي: فکر می فرمایید من دیوانه ام (و شیطان در پوست من رفته است)»؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به قرآن استناد فرمود و این آیه را تلاوت کرد:

(وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)؛ «هرگاه وسوسه های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا

ص: 130

پناه بر»(1) اشاره به اینکه طوفان غضب از وسوسه های شیطان است، همان گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه هاست.

در کتاب خصال می خوانیم: امیر مؤمنان علی علیه السلام چهارصد باب درباره اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: «إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَقُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ هرگاه شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برد و بگوید: به خداوند ایمان آوردم و دین خود را برای او خالص می کنم».(2)

دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها

دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها(3)

در قرآن کریم می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ)؛ «هرکس کار شایسته ای به جا آورد، برای خود به جا آورده است و کسی که کار بد می کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید».

این تعبیر که در آیات قرآن بارها و با عبارات مختلف آمده است پاسخی است به کسانی که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟

این آیات می گوید: همه این ها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه در پرتگاه غضب الهی سقوط کرده، و گرفتار لعنت ابدی می شوید. تمام برنامه های تکلیفی، و ارسال رسل،

ص: 131

1- . روح المعانی، ج 24، ص 111.

2- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 551.

3- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 11-15 سوره جاثیه.

و انزال کتب، همه برای همین منظور است، لذا قرآن در يك جا می گوید: (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)؛ «هرکس شکرگزاری کند تنها به سود خویش شکر می کند و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)، چراکه خداوند بی نیاز و ستوده است».(1)

در جای دیگر می گوید: (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا)؛ «هرکس (در پرتو آن) هدایت شود به نفع خود اوست، و هرکس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد».(2)

و در جای دیگر می خوانیم: (وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)؛ «هرکس پاکی و (تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد، و بازگشت (همگان) به سوی خداست».(3)

خلاصه، این گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت «داعیان الی الله» در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسان ها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبرانش که اجر آن ها فقط بر خداست. توجه به این واقعیت عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

مجادله در قرآن مجید

اشاره

مجادله در قرآن مجید(4)

در سوره مؤمن پنج بار سخن از «مجادله» به میان آمده است که تمام این موارد ناظر به «مجادله باطل» است (آیات 4، 5، 35، 56، و 69) به همین مناسبت سزاوار است بحثی پیرامون جدال از دیدگاه قرآن مجید مطرح شود.

«جدال» و «مراء» دو عنوان است که هم در آیات قرآن و هم در روایات

ص: 132

1- لقمان، آیه 12.

2- زمر، آیه 41.

3- فاطر، آیه 18.

4- تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 4-6 سوره غافر.

اسلامی درباره آن زیاد بحث شده و در این زمینه ابتدا باید مفهوم این دو کلمه روشن شود، سپس اقسام جدال (جدال به حق و جدال به باطل) و نشانه های هر کدام تبیین گردد و سرانجام ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق تشریح شود.

الف) مفهوم «جدال» و «مراء»

«جدال» و «مراء» و «مخاصمه» سه لفظی است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، در عین حال تفاوت هایی در میان آن هاست.

«جدال» در اصل به معنی پیچانیدن طناب است، سپس به پیچانیدن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته است.

«مراء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن درباره چیزی است که در آن «مریه» (شك) وجود دارد و «خصومت» و «مخاصمه» در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر است که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد، سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، «جدال» و «مراء» بیشتر در مسائل علمی به کار می رود، در حالی که «مخاصمه» در امور دنیوی است.

و نیز گاهی تفاوت میان جدال و مراء را چنین بیان می کنند که در «مراء» هدف اظهار فضل و کمال است، ولی در «جدال» تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل.

گاه گفته اند: «جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم از آن است.

و گاهی نیز گفته اند: «مراء» جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد، ولی «جدال» اعم از دفاعی و تهاجمی است. (1)

ص: 133

گفتیم که از موارد استعمال این لفظ، به ویژه در قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که «جدال» مفهوم وسیعی دارد و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، چه به حق باشد چه به باطل. در آیه 125 سوره نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ «با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن» و در مورد ابراهیم علیه السلام در آیه 74 هود می خوانیم: (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ)؛ «پس هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد...».

این ها از نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه درباره مجادله به باطل استعمال شده، چنان که در همین سوره مؤمن پنج بار در همین معنا به کار رفته است.

به هر حال، بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه، و ارشاد جاهل باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است. قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی آن را عملاً تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد، از مخالفین، برهان و دلیل مطالبه می کند، می گوید:

(هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ)؛ «استدلال خود را بیاورید»⁽¹⁾ و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلایل مختلف می پردازد، چنان که در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ)؛ «چه کسی این استخوان ها

ص: 134

1- . بقره، آیه 111؛ انبیاء، آیه 24؛ نمل، آیه 64؛ قصص، آیه 75.

را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟» (1) برای مسأله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان، چندین دلیل اقامه می کند.

و نیز در آیه 258 سوره بقره گفتگوهای ابراهیم علیه السلام و دلایل دندان شکن او را در برابر نمرد، و در آیات 47 تا 54 سوره طه احتجاج موسی علیه السلام را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است. همچنین قرآن پر است از دلایل مختلفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه جوین اقامه می کرد. اما در برابر آن، موارد زیادی را نقل می کند که طرفداران باطل برای به کرسی نشاندن سخنان بی اساس خود دست به مجادلات زشتی می زدند و با انواع سفسطه ها و بهانه جویی ها برای ابطال حق و اغوای مردم ساده دل تلاش می کردند، سخریه و استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل، از روش های معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت، روش پیامبران الهی.

مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان

در روایات اسلامی نیز بحث های زیادی درباره مناظرات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر مخالفان دیده می شود که اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد (البته قسمت هایی از آن ها جمع آوری شده است).

نه تنها پیشوایان معصوم علیهم السلام، بلکه اصحاب و یاران آن ها نیز به تشویق آن ها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می دادند که به قدر کافی توانایی و قدرت منطقی داشته باشند، زیرا در غیر این

ص: 135

صورت به جای اینکه جبهه حق تقویت شود تضعیف می گردد و مخالفان جسورتر و سرسخت تر می شوند.

لذا در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به نام «طیار» (حمزة بن محمد) می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَمَا مِثْلَكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يُحْسِنُ أَنْ يَقَعَ وَ إِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَذَا لَا نَكْرَهُهُ؛ اگر کسی چون تو باشد (از مناظره او با مخالفان) ناخشنود نیستیم، همان کسانی که وقتی پرواز می کنند و اوج می گیرند به خوبی می توانند بنشینند و هنگامی که می نشینند به خوبی می توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی که چنین باشد ما از مناظره او خشنود نیستیم»⁽¹⁾ این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج گیری در استدلال، سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می باشد نشان می دهد که باید افرادی در این میدان ها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحث های استدلال برخوردار باشند، مبدا ضعف منطق آن ها به حساب ضعف مکتب آن ها گذاشته شود.

(ج) آثار شوم مجادله باطل

درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد، اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند، یا حداقل اگر يك طرف از طریق لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه

ص: 136

و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه دار شدن خصومت ها و کیفرها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پرمعنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد گردیده است؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمَرَأَءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه مند است مجادله و ستیزه جویی را ترك کند»،⁽¹⁾ زیرا در این گونه مباحثات، کار به تدریج به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت های ناروا می رسد.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمَرَأَءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَيُنْبِتُ عَلَيْهِمَا التَّفَاقَ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند و بذر نفاق را پرورش می دهد».⁽²⁾

چراکه این گونه پرخاشگری ها که غالباً عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آن جا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله ای حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دل ها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ «جدال به باطل» این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسخ تر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آن جا که می تواند سخنان

ص: 137

1- . نهج البلاغه، حکمت 362.

2- . اصول کافی، ج 2، باب المرء و الخصومة، ح 1.

حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

(د) روش مجادله به احسن

در جدال به حق، هدف، تحقیر طرف مقابل و اثبات تقوق و پیروزی بر او نیست، بلکه نفوذ در افکار و اعماق روح اوست، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال به باطل در همه چیز متفاوت است.

در این جا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در دیگری، باید نکته های زیر را به کار گیرد که در قرآن مجید اشارات جالبی به آن ها شده است:

يك: نباید اصرار داشته باشد که طرف مقابل، مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد، بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بداند بسیار مؤثرتر خواهد بود، به تعبیر دیگر: طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح اوست تا به آن علاقه مند شود.

سرّ اینکه قرآن مجید بسیاری - از حقایق مهم را از توحید و نفی شرك گرفته تا مسائل دیگر - در لباس استفهام درمی آورد و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید: (إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ)؛ «آیا معبودی با خدا همراه است؟»⁽¹⁾ شاید همین امر باشد.

دو: از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری کرد؛ قرآن مجید می گوید: (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ «(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید»⁽²⁾ مبادا آن ها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

ص: 138

1- . نمل، آیه 60.

2- . انعام، آیه 108.

سه: در بحث‌ها باید در مقابل هرکس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی درصدد روشن کردن واقعیات است، برای نمونه هنگامی که قرآن سخن از زیان‌های شراب و قمار می‌گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می‌شود نادیده نمی‌گیرد؛ می‌فرماید: (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)؛ «بگو: در آن دو گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم دربر دارد؛ ولی گناه آن‌ها از نفعشان بیشتر است»⁽¹⁾.

این طرز سخن به یقین در شنونده تأثیر عمیق‌تری می‌گذارد.

چهار: در برابر بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها نباید مقابله به مثل کرد، بلکه باید راه محبت و رأفت و گذشت را پیش گرفت که این «مقابله به ضد» در این گونه موارد تأثیر فوق‌العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجاج دارد، چنان که قرآن مجید می‌گوید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)؛ «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است؛ گویی دوستی، گرم و صمیمی است»⁽²⁾.

خلاصه هرگاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت، که در قرآن منعکس است و گفتگوهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآئمه معصومین‌علیهم‌السلام را در برخورد با دشمنان هنگام بحث‌های عقیدتی به دقت بررسی کنیم، درس‌های آموزنده‌ای در این زمینه می‌یابیم که بیانگر دقیق‌ترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می‌سازد. مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در این زمینه نقل می‌کند که ضمن آن، مناظره طولانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب

ص: 139

1- . بقره، آیه 219.

2- . فصلت، آیه 34.

مطرح شده که با لحن جذاب و گیرا آن‌ها را به قبول و تسلیم وامی دارد، مناظره آموزنده ای که می‌تواند الگویی برای مناظرات ما باشد. (1)

تبلیغات مؤثر

تبلیغات مؤثر (2)

در آیه 29 سوره احقاف می‌خوانیم: (وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّذِرِينَ)؛ «(به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و گوش فرادهید» و هنگامی که (خواندن قرآن) پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انداز می‌کردند».

سرانجام، نور ایمان در دل جتّیان تابیدن گرفت و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آن‌ها را انداز کردند «و از حقیقتی که نصیب شان شده بود آگاه ساختند».

و این چنین است راه و رسم افراد باایمان که پیوسته می‌خواهند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده‌اند آگاه سازند و منابع ایمان خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند.

آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود هنگام بازگشت به سوی آن‌هاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پرمعنا: «گفتند: ای قوم ما! به یقین ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده»؛ (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ). این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه «کتاب‌های آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای

ص: 140

1- . بحار الانوار، ج 9، ص 257 به بعد.

2- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 29 سوره احقاف.

آن هاست و نشانه هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود؛ (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) .

وصف دیگر اینکه «همگان را به سوی حق هدایت می نماید»؛ (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) .

به گونه ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین ویژگی اینکه «به سوی راه مستقیم دعوت می کند»؛ (إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ) .

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، به ظاهر در این است که اولی به اعتقادات حق اشاره می کند، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

جمله (أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى) و جمله (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ) مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین به ویژه کتاب موسی علیه السلام ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی علیه السلام که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه به دلیل چیزی است که «ابن عباس» گفته که «طایفه جن هرگز از نزول انجیل آگاه نبودند»، چراکه آن ها از اخبار آسمان ها باخبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟ بلکه به این علت است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

سپس افزودند: «ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد»: «گناهانتان را می بخشد و شما را از عذاب الیم پناه می دهد». منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که آن ها را به سوی «الله» رهنمون می شد و از آن جا که بیشترین ترس و وحشت انسان، از گناهان و عذاب دردناک قیامت است، امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:

«آن ها به قوم خود گفتند: هرکس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال الهی در زمین فرار کند و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود و این گروه در گمراهی آشکارند».

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جویی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که جنیان موجوداتی عاقل و صاحب شعورند و مکلف به تکلیف های الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و از دعوت های الهی آگاهی کافی دارند. مسأله جالب در این آیات روشی است که آن ها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود پیش گرفتند. آن ها پس از حضور در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طایفه خود رفته و به تبلیغ آن ها پرداختند.

نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آن ها پرداختند، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آن ها بشارت دادند، که هم تأکیدی بود بر مسأله «معاد» و هم توجهی به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترك ایمان را به آن ها گوشزد کردند و هشدار می توأم با استدلال و دلسوزی به آن ها دادند و سرانجام، انحراف از این مسیر را که «ضلال مبین» یعنی گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.

در آیات پنجم تا نهم سوره نوح علیه السلام چنین می خوانیم: (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْتَرَزْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا)؛ «(نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم».

در این آیات در ادامه رسالت و مأموریت نوح علیه السلام برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می برد، نقل شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح علیه السلام در این زمینه سخنانی است که می تواند برای همه مبلغان دینی راهگشا باشد؛ می فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم (و لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آن ها کوتاهی نکردم) اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آن ها نیفزود».

و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به اینکه تأثیر دعوت ها نیاز به نوعی آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دل های ناآماده اثر معکوس و منفی بگذارد و به تعبیر دیگر: افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان خدا را می شنوند

درمقابل آن مقاومت به خرج می دهند و همین مقاومت، آن ها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد.

این درست همانند چیزی است که در آیه 82 سوره اسراء آمده است:

(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (وزیان) نمی افزاید». و اینکه در آیات قرآن می خوانیم که این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزکاران است (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (1) به همین علت است که باید مرحله ای از تقوا هرچند ضعیف، در وجود انسان باشد تا آماده پذیرش حق شود، این مرحله همان «روح حقیقت جویی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است. سپس نوح علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید:

«خداوندا! من هر زمان آن ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آن ها را مشمول آمرزش خود قرار دهی، آن ها انگشتان خویش را در گوش های خود قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

گذاشتن انگشت در گوش ها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشتن یا به این معنی است که لباس پشتوانه ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آن ها نرسد و از آن جا پیامی به مغز منتقل نگردد و یا می خواستند صورت خود را ببوشانند، مبادا چشمانشان به چهره ملکوتی نوح علیه السلام این پیامبر بزرگ بیفتد، درواقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن. این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.

در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است که بعضی از آن قوم منحرف دست

ص: 144

1- . بقره، آیه 2.

فرزندان خویش را گرفته و نزد «نوح» می بردند، و به فرزند خود چنین می گفتند:

از این مرد بترس! مبادا تو را گمراه کند، این وصیتی است که پدرم به من کرده و من اکنون همان سفارش را به تو می کنم (تا حق وصیت و خیرخواهی را ادا کرده باشم). (1)

این آیه نشان می دهد که نوح علیه السلام با عمر طولانی خود در طی چند نسل همچنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد.

و همچنین نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن ها استکبار و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود، هر چند نماینده خدا و قلبش کانون علم و دانش و تقوا باشد سر تسلیم فرود آورند. این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

نوح علیه السلام همچنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده، می گوید: «خداوندا! سپس آن ها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم» و در جلسات عمومی و با صدای بلند آن ها را به سوی ایمان فراخواندم.

به این نیز قناعت نکردم و «آشکارا و نهان، حقیقت توحید و ایمان را برای آن ها بیان داشتم». به گفته بعضی از مفسران، نوح علیه السلام برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خودخواه دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنها دعوت مخفیانه می نمود، که با عکس العمل های چهارگانه مواجه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته، لباس ها را به خود پیچیدند و در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت. گاهی نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد، ولی هیچ یک از این ها مؤثر نیفتاد. (2)

ص: 145

1- . مجمع البیان، ج 10، ص 361.

2- . تفسیر فخر رازی، ج 30، ص 136.

اصولاً انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه های فساد در وجود او مستحکم شود، و در اعماق وجودش نفوذ کرده، به صورت طبیعت ثانوی درآید، نه دعوت مردان خدا در او اثر می کند، و نه پیام های رسای الهی فایده ای می بخشد.

نکته ها:

1. راه و رسم تبلیغ

آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح علیه السلام آمده در عین این که وسیله ای برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندکی بود که در مکه به او پیوسته بودند، یک برنامه عمومی و همگانی را برای همه مبلغان راه خدا ارائه می دهد.

نوح علیه السلام هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده، در یک مرکز عمومی شهر جمع شوند سپس با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند پیام الهی را به آنان برساند، بلکه از لحن آیات استفاده می شود (و در بعضی از روایات نیز آمده است) که او گاهی به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت، یا در کوچه و بازار آن ها را به طور خصوصی صدا می زد و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد و گاه به مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود می رفت و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را برای آن ها می خواند، اما همیشه با عکس العمل های نامطلوب و توهین و استهزا و گاهی ضرب و جرح روبه رو می شد، ولی با این حال هرگز از کار خود دست برنداشت.

این حوصله عجیب و آن دلسوزی عجیب تر و پشتکار و استقامت بی نظیر، سرمایه او در راه دعوت به آیین حق بود.

و شگفت انگیزتر اینکه در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد

نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می شود که برای هدایت هر يك نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!

آیا اگر مبلغان اسلامی از يك چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالم گیر نخواهد شد؟

2. فرار از حقیقت چرا؟

گاهی انسان تعجب می کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند؟ سخن از پذیرش نیست، سخن تنها از شنیدن است. ولی تاریخ می گوید که این گونه افراد بسیار بوده اند.

نه تنها قوم نوح علیه السلام به هنگامی که او آن ها را به توحید دعوت می کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشوند و نبینند، بلکه در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز طبق صریح قرآن، گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله به آیات قرآن بلند می شد با جاروجنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می انداختند که هیچ کس صدای او را نشنود (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ)؛ «کافران گفتند: (به این قرآن گوش فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید)».(1)

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آن ها گم شد.(2)

امروز نیز این برنامه ادامه دارد، منتها در اشکال و چهره های دیگر. طرفداران

ص: 147

1- . فصلت، آیه 26.

2- . بحار الانوار، ج 45، ص 8.

باطل با انواع سرگرمی های ناسالم، موسیقی های مخرب، مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده اند که مردم، به ویژه جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند.

مؤثرترین راه تبلیغ

مؤثرترین راه تبلیغ (1)

در آیات پانزدهم تا بیستم سوره نازعات می خوانیم: (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى * فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى)؛ «آیا سرگذشت موسی به تو رسیده؟ در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت): به سوی فرعون برو که طغیان کرده است! و به او بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از (نافرمانی) او بررسی؟! سپس موسی بزرگ ترین معجزه را به او نشان داد».

در آیات فوق نکات جالبی است که توجه به آن ها لازم است:

يك: علت رفتن به سوی فرعون را طغیان فرعون ذکر می کند و این نشان می دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آن هاست.

دو: دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه ترین تعبیر دستور می دهد، می فرماید: به او بگو: آیا میل داری پاك و پاکیزه شوی؟ (البتة پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرك و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) شبیه تعبیری که در آیه 44 سوره طه آمده است: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)؛ «و به نرمی با او سخن بگوید».

سه: این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا، پاك سازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آن هاست.

ص: 148

درضمن نمی گوید: من تو را پاك كنم، بلکه می گوید: «پاکی را پذیرا شوی» و این نشان می دهد که پاك شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون.

چهار: ذکر «هدایت» بعد از «پاك شدن» دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.

پنج: تعبیر به «رَبِّكَ» (پروردگارت) در حقیقت تأکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می برم که مالک و مربی و پرورش دهنده توست، چرا از مسیر سعادتت می گریزی؟

شش: «خشیت» و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خداست. آری، ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود، و لذا در آیه 28 سوره فاطر می خوانیم: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند».

هفت: موسی علیه السلام نخست به سراغ هدایت عاطفی او می رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ، و این مؤثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند.

از تبلیغات عجولانه پرهیزید

از تبلیغات عجولانه پرهیزید (1)

در آیه هفدهم سوره طارق می خوانیم: (فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا)؛ «حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)».

در این آیات به طور ویژه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: با آن ها مدارا کن و به

ص: 149

آن‌ها مهلت ده و برای نابودی‌شان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار کسانی که مختصری آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپیوندند، اصولاً عجله کار کسی است که از فوت فرصت‌ها و از دست رفتن امکانات می‌ترسد، و این درباره‌ی خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می‌فرماید: (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ)؛ «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می‌گوید: (أَمْهَلْنَاهُمْ)؛ «آن‌ها را مهلت ده» که یکی، از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال» و تکرار آن برای تأکید است، بی‌آنکه لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا برای گوش‌ها سنگین نیاید.

«رُوِيَ دَا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است و در این جا معنی مصدری دارد و توأم با «تصغیر» است، یعنی مهلت مختصری به آن‌ها ده.

و به این صورت، خداوند در این جمله کوتاه سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آن‌ها می‌دهد، و این سرمشقی است برای همه‌ی مسلمانان که در کارهای خود به ویژه هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می‌گیرند باحوصله و صبر و شکیبایی و دقت رفتار کنند و از هرگونه شتاب زدگی و کارهای بی‌نقشه یا بی‌موقع بپرهیزند.

به علاوه در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایت‌شان می‌رود، ایمان بیاورند و نسبت به همه اتمام حجت شود.

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی (1)

در آیه 29 سوره نجم می‌خوانیم: (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ

ص: 150

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 49 سوره نجم.

الدُّنْيَا)؛ «حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی گردانده و جز زندگی دنیا را نخواسته، اعراض کن».

خداوند برای اینکه روشن کند که منکران معاد، اهل استدلال و منطق نیستند و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آن‌ها را در لجن زار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می‌فرماید: «چون چنین است، از کسانی که از یاد ما اعراض کرده‌اند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌خواهند و نمی‌جویند، روی بگردان (و به آن‌ها اعتنا مکن که شایسته سخن گفتن نیستند) (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا...)). منظور از «ذکر خدا» به عقیده بعضی از مفسران قرآن است و گاهی احتمال داده شده که منظور دلایل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می‌رساند، و نیز احتمال داده‌اند همان یاد خداست که نقطه مقابل غفلت است. ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، چه دلیل عقل، چه از طریق سنت و چه یاد قیامت شامل می‌شود، همچنین این نکته نیز از آیه استفاده می‌شود که رابطه‌ای میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه میان این دو تأثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می‌دهد، همان‌گونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد، و هر دوی این‌ها با هوی پرستی همراه است و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می‌کند و به تدریج تبدیل به یک اعتقاد می‌شود.

شاید نیاز به تذکر نباشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله است ندارد، چراکه تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هایی صرف کنند که امید اثر وجود دارد، اما دنیاپرستان مغرور سیاه دل که هیچ امیدی به هدایت شان نیست باید بعد از اتمام حجت آن ها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند درباره آن ها داوری کند.

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی (1)

در آیه 52 سوره فرقان می خوانیم: (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ «بنابرین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما».

«جهاد کبیر» تعبیر گویایی است از اهمیت برنامه يك مبارزه سازنده الهی.

جالب اینکه در آیه فوق، این عنوان به قرآن داده شده و یا به تعبیر دیگر: به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژی ها و انحرافات و آلودگی ها مبارزه می کنند.

این تعبیر از يك سو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.

در بعضی از روایات آمده است که «ابوسفیان» و «ابوجهل» و بعضی دیگر از سران شرك، شبی از شب ها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود مخفیانه و بی خبر از یکدیگر به نزدیکی خانه او رفتند و هر يك در محلی پنهان شده، مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند. هنگامی که پراکنده شدند سپیده صبح دمیده بود و آن ها هنگام بازگشت، به طور اتفاقی از يك راه آمدند و رازشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تأکید کردند که چنین کاری نباید تکرار شود، چراکه اگر بعضی از جاهلان این صحنه را بینند باعث شك و تردیدشان خواهد شد.

ص: 152

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 52 سوره فرقان.

ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز هنگام بازگشت با یکدیگر روبه رو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تأکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از این جا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام «اخنس بن شریق» عصای خود را برگرفت و به سوی خانه «ابوسفیان» آمد و به او گفت: بگو بینم عقیده تو درباره آنچه از محمد صلی الله علیه و آله شنیدی چیست؟ ابوسفیان گفت: به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم، ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم.

اخنس از نزد ابوسفیان بیرون رفت، و به سراغ «ابوجهل» رفت و به او گفت: تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گویی؟

ابوجهل گفت: چه شنیدم؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابوعبدمناف در افتخارات با هم رقابت داریم، آن ها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی مرکب دادند، ما هم دادیم، بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم و دوش به دوش هم جلو می آمدیم، اما آن ها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد، ما چگونه می توانیم در این امر با آن ها رقابت کنیم؟

حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد. «اخنس» برخاست و او را ترک کرد. (1)

آری، جاذبه قرآن آن ها را شب های متوالی به سوی خود می کشاند و آنان تا سپیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خودخواهی و تعصب و حفظ منافع

ص: 153

1- . سیره ابن هشام، ج 1، ص 337؛ تفسیر فی ظلال، ج 6، ص 172.

مادی آن چنان بر آن‌ها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می‌شد. بدون تردید این نور الهی این قدرت را دارد که هر قلب آماده‌ای را هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث، قرآن وسیلهٔ جهاد کبیر معرفی شده است.

دعوت به استدلال منطقی در همه جا

دعوت به استدلال منطقی در همه جا (1)

بارها در آیات قرآن می‌خوانیم که از مخالفان، دلیل مطالبه می‌شود، به ویژه جملهٔ (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ)؛ «دلیل خود را بیاورید» در چهار آیه از قرآن مجید آمده است (بقره/ 111، انبیاء/ 24، نمل/ 64 و قصص/ 75) و در موارد دیگری نیز روی کلمهٔ «برهان» تکیه ویژه شده است (برهان به معنی محکم‌ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطق «برهان طلبی» اسلام از محتوای قوی و غنی آن حکایت می‌کند، چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران برهان مطالبه کند، ولی خود به آن بی‌اعتنا باشد؟ قرآن مجید مملو است از استدلال‌های منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون.

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافتهٔ امروز روی آن تکیه می‌کند، مذهب را تنها کار «دل» می‌داند، عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می‌پذیرد و به همین دلیل به انواع خرافات اجازهٔ ورود به مذهب می‌دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

ص: 154

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیات 60-64 سورهٔ نمل.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می داد.

لزوم بحث منطقی

لزوم بحث منطقی (1)

یکی از نتایج مهمی که از داستان اصحاب کهف (در سوره کهف) به دست می آید، لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان است، چراکه آن ها هنگامی که می خواستند آیین شرك آلود محیطشان را مورد انتقاد قرار دهند به دلایل منطقی متوسل می شدند که نمونه هایی از آن در آیات 15 و 16 همین سوره مطرح شده است.

اصولاً اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان بحث آزاد و منطقی بوده، و توسل به زور، آن هم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی افتاد، یا مخالفان مانع بحث های منطقی می شدند.

منطق آزاداندیشی اسلام

منطق آزاداندیشی اسلام (2)

در آیات 17 و 18 سوره زمر می خوانیم: (... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)؛ «... پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند».

ص: 155

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 17-25 سوره کهف.

2- . همان، ج 19، ذیل آیات 17 و 18 سوره زمر.

این دو آیه که به صورت يك شعار اسلامي درآمده، آزاداندیشی مسلمانان، و انتخابگری آن ها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می دهد.

نخست می گوید: «بندگان مرا بشارت ده» و سپس این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند: «آن ها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامی دهند و با نیروی عقل و خرد، بهترین آن ها را برمی گزینند، هیچ گونه تعصب و لجباجتی در کار آن ها نیست و هیچ گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آن ها وجود ندارد، آن ها جویای حق اند و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند و سیراب می شوند».

آن ها نه تنها طالب حق و تشنه گفتار نیک هستند، بلکه میان «خوب» و «خوب تر» و «نیکو» و «نیکوتر» دومی را برمی گزینند و به طور کلی خواهان بهترین و برترین اند.

آری، این است نشانه يك مسلمان راستین و مؤمن حق طلب.

درباره اینکه منظور از «قول» در جمله (يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ)؛ «سخنان را می شنوند» چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی آن را به «قرآن» و آنچه در آن از طاعات و مباحات است تفسیر کرده اند، و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می دانند.

بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تفسیر کرده اند، چه در قرآن باشد چه در غیر قرآن، ولی هیچ گونه دلیلی برای این تفسیرهای محدود در دست نیست، بلکه ظاهر آیه هرگونه قول و سخن را شامل می شود، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان، سخنی را برمی گزینند که «احسن» است، و از آن تبعیت می کنند و در عمل خویش به کار می بندند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق، صاحبان «هدایت الهی» را منحصر در این قوم

شمرده، همان گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است، اشاره به اینکه این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطن اند، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد، و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی، و این دو افتخار بزرگ برای این حقیقت جویان آزاداندیش است.

و از آن جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هدایت گمراهان و مشرکان، سخت علاقه داشت و از انحراف کسانی که در برابر حقایق گوش شنوا نداشتند رنج می برد، آیه بعد از طریق بیان این حقیقت که این عالم، عالم آزادی و امتحان است و گروهی سرانجام مستوجب آتش اند، به او دلداری داده، می گوید: «آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟ آیا می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟»؛ (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ).

جمله (حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ)؛ «فرمان عذاب درباره او محقق شده» اشاره به آیاتی همچون آیه 85 سوره ص است که درباره شیطان و پیروانش می گوید:

(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) : «که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

بدیهی است که قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته اند، به گونه ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده و وجود آنان یکپارچه وجود جهنمی شده است، و از این جا روشن می شود که جمله «أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ»: «آیا تو می توانی کسی را که در دل آتش است نجات دهی؟» اشاره لطیفی به این حقیقت است که دوزخی بودن آنان آن قدر مسلم است که گویی هم اکنون در دل آتش اند، و می دانیم که چنین کسانی که تمام راه های ارتباطی خود را با خدا بریده اند راه نجاتی ندارند، حتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با اینکه «رحمة للعالمین» است، نمی تواند آنان را از عذاب رهایی بخشد.

اما برای شادی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیدواری مؤمنان، در آخرین آیه چنین می گوید: «ولی کسانی که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هایی در بهشت از آن هاست که بر فراز آن ها غرفه های دیگری بنا شده است»؛ (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ) اگر دوزخیان در میان پرده های آتش قرار دارند و به تعبیر آیات گذشته: (لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) بهشتیان غرفه هایی دارند بر فراز غرفه ها، و قصرهایی بر فراز قصرها، چراکه دیدن منظره گل ها و آب و نهرها و باغ ها از فراز غرفه ها لذت بخش تر و دلپذیرتر است.

نکته ها:

1. منطق آزاداندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب، پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند، چراکه بر اثر ضعف منطقی که به آن گرفتارند از این می ترسند که منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دست شان بگیرد. اما همان گونه که در آیات فوق خواندیم، اسلام در این قسمت سیاست «دروازه های باز» را به اجرا درآورده و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیق اند، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند، نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند.

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوب ترین آن ها را بر می گزینند، نه تنها خوب را به بد ترجیح می دهند، بلکه در میان خوب ها هر گلی را که بهتر است می چینند.

قرآن جاهلان بی خبری را که هنگام شنیدن پیام حق، انگشت در گوش می گذاشتند و جامه بر سر می کشیدند به شدت نکوهش می کند، چنان که در سخنان نوح علیه السلام هنگام شکوه به پیشگاه پروردگار که پیش تر نیز اشاره کردیم آمده

ص: 158

است: (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا)؛ «و من! هر زمان آن ها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آن ها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».(1)

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن ها هراس به خود راه دهد، کسانی باید بترسند که ضعیف اند و بی منطق این آیه در عین حال، چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند، از صف «اولوالالباب» و «هدایت یافتگان» بیرون دانسته، و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی قید و شرط هستند و نه تفریط تعصب های خشک و جاهلانه.

2. پاسخ به چند سؤال

الف) ممکن است در این جا این سؤال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟

ب) چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده است؟

ج) کسی که مطلبی را نمی داند چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دور نیست؟(2)

پاسخ سؤال اول روشن است، زیرا در آیات فوق، بحث از سخنانی است که

ص: 159

1- . نوح، آیه 7.

2- . در علم منطق، به این که دو چیز وجودشان به یکدیگر وابسته باشد، «دور» می گویند، که غیر ممکن بودن آن واضح است.

امید هدایت در آن باشد، اگر بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می شود، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش به ثبوت رسیده گام بگذارند.

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق درباره مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان يك ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.

و اما در مورد سؤال دوم در صورتی دادن قرآن به دست غیرمسلمان جایز نیست که مایه هتک و بی حرمتی باشد، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق درباره اسلام است و می خواهد قرآن را برای این منظور و هدف بررسی کند، نه تنها گذاشتن قرآن در اختیارش بی مانع است، بلکه شاید واجب باشد و کسانی که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است.

ولذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند. در مورد سؤال سوم نیز باید به این نکته توجه داشت که بسیار می شود انسان شخصاً از عهده کار بر نمی آید، اما هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن ها را برگزیند.

برای نمونه، ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنایی آگاه نباشند، حتی بتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی يك ساختمان خوب و با کیفیت عالی را از يك ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند، اما ارزش اشعار شعرای

بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند.

همچنین کسانی هستند که ورزشکار نمی باشند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.

3. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی

در احادیث اسلامی نیز که در تفسیر آیات فوق، یا به طور مستقل وارد شده روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود:

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که به یار دانشمندش به نام «هشام بن حکم» فرمود: «یا هشامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أَوْلُوا الْأَبَابِ؛ ای هشام! خداوند متعال به اهل عقل و فهم در کتابش بشارت داده و فرموده است: بندگانم را بشارت ده، آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آن ها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند» (1).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ؛ این آیه درباره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند» (2).

البته منظور از این حدیث، تفسیر «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می باشد، چراکه یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید و آن را عیناً در اختیار دیگران بگذارد.

ص: 161

1- . کافی، ج 1، کتاب العقل، ح 12.

2- . نورالثقلین، ج 4، ص 482، ح 34.

در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛ گفتار حکمت آمیز، گم شده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هرچند از اهل نفاق صادر شود». (1)

منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان

منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان (2)

در آیه 41 سوره یونس می خوانیم: (وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ)؛ «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می دهید بیزارم».

این اعلام بیزاری و بی اعتنایی که همراه با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است، اثر روانی خاصی، به ویژه در منکران لجوج دارد و به آن ها می فهماند که هیچ اصرار و اجباری در مورد پذیرش آن ها نیست، آن ها با تسلیم نشدن در مقابل حق، خود را به محرومیت می کشانند و تنها به خویشتن ضرر می زنند.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، همان گونه که در سوره کافرون می خوانیم: (لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ)؛ «آیین شما برای خودتان و آیین من نیز برای خودم».

و از این بیان روشن می شود که محتوای این گونه آیات هیچ گونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد در برابر مشرکان ندارد، تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم، بلکه همان گونه که گفته شد، این يك نوع مبارزه منطقی از طریق بی اعتنایی در برابر افراد لجوج و کینه توز است.

ص: 162

1- . نهج البلاغه، حکمت 80.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 41 سوره یونس.

در دو آیه بعد (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ* وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ) به دلیل انحراف و تسلیم نشدن آن‌ها در برابر حق اشاره می‌کند، می‌گوید: «برای هدایت یک انسان، تنها تعلیمات صحیح و آیات تکان دهنده و اعجاز‌آمیز و دلایل روشن کافی نیست، بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است، همان گونه که برای پرورش سبزه و گل، تنها بذر آماده کافی نمی‌باشد، زمین مستعد نیز لازم است».

لذا نخست می‌گوید: «گروهی از آن‌ها به تو گوش فرامی‌دهند اما گویی که هستند»؛ (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ). (1)

«با این حال که آن‌ها گوش شنوایی ندارند، آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند؟!»، (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ).

«و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می‌دوزند و اعمال تو را می‌نگرند که هر یک نشانه‌ای از حقانیت و صدق گفتار تو را دربر دارد، اما گویی کورند و نابینا»؛ (و مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ). (2)

«آیا تو می‌توانی کوران را هدایت کنی هر چند نبینند؟!»، (أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ).

ولی بدان و آن‌ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نابینایی از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند و خداوند به آن‌ها سستی کرده باشد، بلکه این خود آن‌ها بوده‌اند که با اعمال نادرست شان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند، چراکه «خداوند

ص: 163

1- در این آیه در حقیقت جمله «کانهم صم لا یستمعون» در تقدیر است.

2- در اینجا نیز جمله «کانهم عمی لا یبصرون» در تقدیر است.

هیچ به مردم ستم نمی کند، ولی این مردم اند که به خویشان ستم می کنند؛ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (1).

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

يك: اینکه در آیه دوم می خوانیم: به تو گوش فرامی دهند و در آیه سوم می خوانیم: به تو نگاه می کنند، اشاره به این است که گروهی از آنان سخنان اعجاز آمیز تو را می شنوند و گروه دیگری اعمال معجز نشانت را که همگی دلیل روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت توست می نگرند، ولی هیچ کدام از این دو گروه از شنیده ها و دیده های خود بهره نمی گیرند، چراکه شنیدن و دیدن آن ها برای فهم و درك نیست، بلکه برای انتقاد و عیب جویی و مخالفت است.

آن ها می خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می دانیم که قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می دهد و اثرات آن را دگرگون می سازد.

دو: در آخر آیه دوم جمله (وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ) و در آخر آیه سوم جمله (وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ) آمده است، اشاره به اینکه استماع، یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آن ها به گوش، به تنهایی کافی نیست، بلکه تفکر و تدبیر لازم است تا انسان از محتوای آن بهره گیرد. همچنین نگاه به تنهایی اثری ندارد، بلکه بصیرت (درك مفاهیم آنچه انسان می بیند) لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود.

روش جالب در برخورد با افراد لجوج

روش جالب در برخورد با افراد لجوج (2)

در آیه 81 سوره زخرف آمده است: (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ)؛ «بگو: اگر برای خداوند فرزندی بوده، من نخستین پرستش کننده او بودم».

اگرچه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده به نظر آمده و به

ص: 164

1- . یونس، آیه 44.

2- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 81 سوره زخرف.

توجیحات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می رسد (مانند اینکه بعضی از مفسران «ان» را به معنی نفی و «أَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ» را به معنی نخستین عبادت کننده خدا گرفته اند که طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود:

«برای خداوند هرگز فرزندی نیست و من نخستین عبادت کننده خدا هستم».

بعضی دیگر «عابدین» را به معنی اباکننده از عبادت گرفته اند که معنی آیه چنین می شود: «اگر خدا فرزندی داشته باشد من هرگز چنین خدایی را پرستش نخواهم کرد، چراکه با داشتن فرزند نمی تواند خدا باشد». واضح است که این گونه تفسیرها به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست، ولی محتوای آیه هیچ گونه پیچیدگی ای ندارد و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می رود، مانند اینکه به شخصی که از روی اشتباه درباره کسی که علم بالایی ندارد، می گوید: فلان کس از همه اعلم است؛ می گوئیم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می کند ما هستیم؛ تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی برای مدعای خویش بیفتد و بعداً که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود، منتها در این جا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه عبادت همه جا به معنی پرستش نیست، گاهی نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید و در این جا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی برای پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون طبق این فرض محال، فرزند خداست باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در این گونه موارد معمولاً کلمه «لو» به جای «ان» به کار می رود که دلیل بر محال بودن است، اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

در نتیجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه آن ها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می گوید: اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم.

پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار(1)

در آیات 34 و 35 سوره غافر می خوانیم: (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مَنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ * الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)؛ (و بی تردید پیش از این یوسف با دلایل روشن به سراغ شما آمد، ولی شما پیوسته در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت. گفتید:

هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده ای را گمراه می سازد! همان کسانی که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله می پردازند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر گردنکشی مهر می نهد).

در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده و آیات مورد بحث چنین به نظر می رسد که «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آن ها سخنان خود را در سه شکل و مقطع مطرح کرد:

«مقطع اول» سخنان دوجانبه و احتیاط آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود و آن اینکه «اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می گیرد، و اگر راست بگوید دامن ما را می گیرد، بترسید و احتیاط را از دست ندهید».

در «مقطع دوم» آن ها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت کرد و از اینکه آن ها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند آن ها را بر حذر داشت.

در «مقطع سوم» که در آیات مورد بحث مطرح شده، قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله ای از آن ها ندارد و روابط

ص: 166

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 34 و 35 سوره غافر.

و پیوندهای آن به هم نخورده است و آن مسأله نبوت «یوسف علیه السلام» بود که از اجداد موسی علیه السلام بود، و طرز برخورد آن ها را با دعوت او مطرح می کند. در آیه اول می گوید: «پیش از این، یوسف با دلایل روشن برای هدایت شما آمد»؛ (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ) . «اما شما همچنان در دعوت او شك و تردید داشتید»؛ (فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ) .

نه به این دلیل که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به دلیل ادامه دادن خودکامگی هایتان. سپس برای اینکه خود را از هرگونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوس رانی خویش ادامه دهید «هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید: هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد»؛ (حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا) .

و به خاطر این روش نادرست تان مشمول هدایت الهی نشدید. آری «این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده و سوسه گر را گمراه می کند»؛ (رَسُولًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) . شما از يك سوراخ اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شك و تردید و سوسه نمودید، این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شما را در وادی ضلالت رها سازد، و جز این سرنوشتی در انتظار تان نبود. اکنون نیز اگر در برابر دعوت موسی علیه السلام همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق پردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا، اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

آیه بعد به معرفی «مصرفان مرتاب» پرداخته، می گوید: «آن ها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آن ها آمده باشد به مجادله بر می خیزند»؛ (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) . بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضع گیری

می کنند و با احتمالات خرافی و وسوسه های بی اساس و بهانه جویی ها به مخالفت خود ادامه می دهند.

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید: «این گونه جدال بی اساس درمقابل حق، خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد»؛ (كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَ...) چراکه «جدال به باطل» و موضع گیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی، هم مایه گمراهی مجادله کنندگان، و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد.

و در پایان آیه به دلیل تسلیم نشدن آن ها درمقابل حق اشاره کرده، می فرماید «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد»؛ (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ). لجاجت و عناد در برابر حق پردهای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جایی می رسد که قلب او همچون يك ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جان پروری وارد آن می شود. آری، کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت (تکبر و جباریت) تصمیم گرفته اند درمقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آن ها می گیرد، آن چنان که حق در ذائقه آن ها تلخ، و باطل شیرین می آید.

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا(1)

در آیات 23 تا 26 سوره انسان می خوانیم: (إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا * وَ اذْكُرْ إِسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا)؛ «به یقین قرآن را ما بر تو نازل کردیم نازل کردنی مبارک پس در

ص: 168

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 23-26 سوره انسان.

(تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکبیا و با استقامت باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن! و نام پروردگارت را هر صبح و شام یاد کرده و پاسی از شب را برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.».

آیات این سوره از آغاز تا این جا درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گوید، ولی در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسان ها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد. در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمت های بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید: «به یقین ما قرآن را بر تو نازل کردیم»؛ (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا). بعضی از مفسران «تَنْزِيلًا» را که به صورت «مفعول مطلق» در آیه فوق آمده، اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، به ویژه با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده است (تأکید به وسیله «ان» و «نحن») و «جملة اسمیه»، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: «اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکبیا باش»؛ (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آن ها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه دستور به استقامت را (با توجه به «فاء تفریع» در «فاصبر») فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خداست،

بی تردید در این راه استقامت کن، و تعبیر به «رب» اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

و در دومین دستور، پیامبر صلی الله علیه و آله را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته، می گوید: «از هیچ گنهکار و کافری از آن ها اطاعت مکن»؛ (وَ لَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا).

درحقیقت این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول، چراکه دشمنان تلاش می کردند از طرق مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنان که نقل شده که «عتبة بن ربیعه» و «ولید بن مغیره» به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: «از دعوت خود بازگرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو درمی آوریم» و پیشنهادهای دیگری از این قبیل. پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به «عتبة بن ربیعه» و «کفور» را به «ولید بن مغیره» یا «ابوجهل» که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هرچند این سه نفر از مصداق های روشن آن بوده اند.

این نکته نیز قابل توجه است که «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می شود، بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر «خاص» بعد از «عام» و برای تأکید است.

ولی از آن جا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می افزاید:

«نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور»؛ (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً).

«و شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی» (وَ مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَّ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً). تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح»، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی را برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

«بکره» (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و «اصیل» نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده «اصل» گرفته شده، به این سبب است که آخر روز، اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که «اصیل» گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب)، و از بعضی دیگر برمی آید که «اصیل» به اوایل شب نیز گفته می شود، چراکه آن را به «عشی» تفسیر کرده اند و «عشی» آغاز شب است، چنان که نماز مغرب و عشا راه «عشائین» می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که «عشی» از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود (مفردات راغب).

ولی با توجه به اینکه «اصیل» در آیه شریفه در مقابل «بکره» (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می شود که منظور، همان طرف آخر روز است. به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آن را به خصوص نمازهای پنج گانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این

نمازها مصداق هایی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به «لیلا طویلا» اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا گو. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست، فرمود: منظور، نماز شب است. (1)

ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چراکه نماز شب در تقویت روح ایمان، و تهذیب نفوس، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تأثیر فوق العاده ای دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنج گانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ذکر شده، ولی درحقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام برمی دارند.

آن ها باید بدانند که بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چراکه هدایت يك جمعیت، به خصوص زمانی که درمقابل انسان، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه با مشکلات عظیم همراه بوده و هست و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند تا رسالت آن ها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع را بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند. و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا

ص: 172

باشند و پیشانی را بر درگاهش بسایند، به ویژه از عبادت های شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است، و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آن ها را جبران کرد. برنامه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دعوت و رسالت او سر مشق مؤثری برای رهروان این راه است.

برای بحث، بهترین روش را برگزینید

برای بحث، بهترین روش را برگزینید(1)

در آیه 46 سوره عنکبوت می خوانیم: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ)؛ «و با اهل کتاب جز به نیکوترین روش مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم».

«لا تجادلوا» از ماده «جدال» در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است. این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند و درحقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش برگرداند به این کار مجادله گفته می شود. به کشتی گرفتن نیز «جدال» می گویند، و به هر حال منظور در این جا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به (بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابراین مفهوم این جمله این است که باید الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن

ص: 173

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 46 سوره عنکبوت.

دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتك احترام باشد و همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در راستای همین شیوه و روش انجام شود.

و چه زیباست تعبیرات قرآن که در يك جمله کوتاه يك دنيا معنی نهفته است!

این ها همه به این دلیل است که هدف از بحث و مجادله، برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح اوست و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، همین شیوه قرآن است.

حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد.

چراکه انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقه مند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می کند، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنایی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید، لذا در دنبال آیه به صورت يك استثنا می فرماید: «مگر کسانی از آن ها که مرتکب ظلم و ستم شدند»؛ (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) همان هایی که به خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم با اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا نشوند.

آن هایی که ظلم کردند و فرمان های الهی را در آنجا که برخلاف منافع شان بود زیر پا گذاشتند.

کسانی که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند و «مسیح» یا «عزیر» علیهما السلام را فرزند خدا خواندند.

و بالا-خره همان هایی که ظلم کردند و به جای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

و در آخر آیه یکی از مصداق های روشن «مجادله به احسن» را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده، می فرماید:

«بگوئید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم».

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی! آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصب ها، و ما و شماها، و توحید معبود و تسلیم بودن بی قید و شرط در برابر «الله». این يك نمونه از «مجادله به احسن» است که هر کس بشنود مجذوب آن می شود و نشان می دهد که اسلام، گروه گرا و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه ای که امام صادق علیه السلام در حدیثی به آن اشاره کرده، می فرماید: «مجادله به احسن، مانند مطلبی است که در آخر «سوره یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: (يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...); «همان خدایی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدایی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد».⁽¹⁾

یکی از بهترین روش های مناظره و بحث

یکی از بهترین روش های مناظره و بحث⁽²⁾

در آیات 24 تا 26 سوره سبأ می خوانیم: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

ص: 175

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 163.

2- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 24-26 سوره سبأ.

قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قُلِ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ * قُلِ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ)؛ «بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خداوند [یگانه] و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم. بگو: شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر آنچه شما انجام می دهید سؤال نخواهیم شد.

بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)، و اوست داور آگاه».

در این جا خداوند برای ابطال عقاید مشرکان، مسأله «رازقیت» را عنوان می کند. این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آن ها را از این طریق بیدار سازد و به وسیله پاسخی که از دورن شان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: «بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد؟». بدیهی است که هیچ کس از آن ها نمی توانستند بگویند این بت های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون انتظار برای پاسخ آن ها بلافاصله می فرماید: «بگو: الله» (قُلِ اللَّهُ) بگو: خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ مخاطب ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند، چراکه حتی مشرکان، خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند و برای بت ها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزی های پروردگار که از آسمان به انسان ها می رسد منحصر به باران نیست، «نور و حرارت خورشید» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تر است.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آب های زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت، همه در این عنوان جمع اند.

در پایان آیه به مطلبی اشاره می کند که خود می تواند پایه دلیل را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و همراه با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: «به یقین ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکار هستیم».

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو حق باشد، چراکه جمع بین تقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید که کدام یک هدایت یافته و کدام یک گمراه است؟ در هر دو گروه بنگرید که در کدام یک نشانه های هدایت وجود دارد و در کدام ضلالت؟

و این یکی از بهترین روش های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وادارند، و اینکه بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

جالب اینکه «هدایت» را با کلمه «علی» ذکر کرده و «ضلالت» را با «فی». اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب راهواری نشسته، یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطاند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهل شان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از «هدایت» سخن گفته، سپس از «ضلالت»، چراکه در آغاز جمله نخست می گوید «ما» و بعد می گوید «شما»، تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد.

گرچه جمعی از مفسران، توصیف «مبین» را تنها مربوط به «ضلال» می دانند،

چراکه ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرك از همه آشکارتر است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای «هدایت» و «ضلالت» هر دو باشد، زیرا در این گونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی شود، بنابراین، هم «هدایت» توصیف به «مبین» شده و هم «ضلالت»، همان گونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می شود.

آیه بعد دوباره همان استدلال را به شکل دیگری باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد ادامه می دهد؛ می گوید: «بگو:

شما مسئول گناهان ما نیستید و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود».

عجیب اینکه در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور است در مورد خودش تعبیر به «جرم» کند و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می دهند و به این صورت این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخ گوی اعمال و کردار خویش باشد، چراکه نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.

همچنین اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار بر راهنمایی شما داریم برای این نیست که گناه شما را پای ما می نویسند و یا شرك شما ضرری به ما می زند، ما از روی دلسوزی و حق جویی و حق طلبی بر این کار اصرار می ورزیم.

آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آن ها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود و حق و باطل از هم جدا می گردد و هر کدام بر اساس مسئولیت هایشان پاداش و کیفر می بینند؛ می فرماید: «به آن ها بگو:

پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند، سپس میان ما به حق داوری می نماید» و ما را از یکدیگر جدا می سازد، تا هدایت شدگان از گمراهان

بازشناخته شوند و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کس ادعا می کند من بر حق و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد و روز جدایی صفوف سرانجام فراخواهد رسید، چراکه «ربوبیت» پروردگار چنین اقتضا می کند که «سره» از «ناسره» و «خالص» از «ناخالص» و «حق» از «باطل» سرانجام جدا شوند و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند. اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید؟!

روش های برخورد با دشمنان

روش های برخورد با دشمنان (1)

در سوره نحل، آیات 125 تا 128 می خوانیم:

(أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * وَ إِنَّ عَاقِبَتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنَّ صَبْرَتُمْ لَهِيَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ * وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَلٰىئِلٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن! پروردگارت از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد. و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها همان گونه که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن و شکیبایی فقط برای خدا (و به توفیق خدا) باشد! و به خاطر

ص: 179

(کارهای) آنها، اندوهگین و (دلسرد) مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر! زیرا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند و کسانی که نیکوکارند).

در لابه لای آیات مختلف این سوره بحث های گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و به طور کلی با گروه های مخالف به میان آمده، به ویژه در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری دارد.

در پایان این بحث ها که پایان سوره نحل محسوب می شود يك رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نام گذاری کرد و به عنوان يك قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود. این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

يك: نخست می گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن». «حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر: دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته، نخستین گام محسوب می شود.

دو: «به وسیله اندرزهای نیکو»؛ (وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ)، و این دومین گام در طریق دعوت به راه خداست، یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها، چراکه موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارند، که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان

استفاده می کند و موعظهٔ حسنه از «بُعد عاطفی» (1) و مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به این است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن باشد. چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر این دلیل که مثلاً در حضور دیگران و همراه با تحقیر بوده و یا از آن بوی برتری جویی گوینده استشمام شده است، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

سه: «و با آن ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز»؛ (الْحَسَنَةُ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). این سومین گام، مخصوص کسانی است که ذهن آن ها پیش تر از مسائل نادرستی انباشه شده و باید از طریق مناظره ذهن شان را خالی کرد تا برای پذیرش حق آمادگی پیدا کنند.

بدیهی است که مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که «بالتی هی احسن» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف گوئی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیهٔ نخستین اضافه می کند: «پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند».

اشاره به اینکه وظیفهٔ شما دعوت به راه حق است، از راه های سه گانهٔ حساب شدهٔ فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند و چه کسانی در راه ضلالت پافشاری خواهند کرد، آن را تنها خدا می داند و بس.

ص: 181

1- . بعضی از مفسران دربارهٔ تفاوت میان «حکمت» و «موعظهٔ حسنة» و مجادله نیکو گفته اند: حکمت اشاره به دلایل قطعی است، و موعظهٔ حسنة ادلهٔ ظنیه را می گوید و اما مجادلهٔ نیکو اشاره به دلایلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آن ها می باشد (ولی آنچه ما در بالا آوردیم مناسب تر به نظر می رسد).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق، یعنی دلیل اینکه خداوند برای هنگام مقابله با منحرفان این سه دستور را داده، به این دلیل است که می داند عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

چهار: تاکنون سخن از این بود که در يك بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد و آن ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این جا دستور می دهد: اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ).

پنج: «ولی اگر شکیبایی، عفو و گذشت پیشه کنید، این کار برای شکیبابان بهتر است». در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع کرده، بسیار منقلب و ناراحت شد و) فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أُرَى؛ خدایا! حمد از آن توست و شکایت به تو می آورم و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی».

سپس فرمود: «لَنْ ظَفَرْتُ لَأُمِثَلَنَّ وَلَا مِثْلَنَّ وَلَا مِثْلَنَّ؛ اگر من بر آن ها چیره شوم آن ها را مثله می کنم، آن ها را مثله می کنم (و طبق روایت دیگری فرمود: هفتاد نفر از آن ها را مثله خواهم کرد)».

در این هنگام آیه نازل شد (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله عرض کرد: «اصبر اصبر»: «خدایا صبر می کنم، صبر می کنم».(1)

ص: 182

1- . تفسیر عیاشی و تفسیر در المنثور، ذیل آیه مورد بحث (بنا به نقل تفسیر المیزان).

با اینکه این لحظه شاید دردناک‌ترین لحظه‌ای بود که در تمام عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گذشت، ولی باز بر اعصاب خود مسلط شد و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد، و چنان که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می‌خوانیم، روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خود در جنگ احد وفا نمود. (1)

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه‌عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دورا با هم مقایسه کند.

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده‌ی مقابل، این معامله‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پس از پیروزی، با مشرکان مکه کردند نکرده باشد، آن هم در محیطی که انتقام و کینه‌توزی در بافت جامعه آن نفوذ کرده بود و کینه‌ها را نسل به نسل به میراث می‌گذاشتند و اصلاً ترك انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت این شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)؛ «گروه گروه در آیین خدا وارد شدند».

شش: این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذاشت که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام شود، یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می‌کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد».

آیا انسان می‌تواند در برابر این صحنه‌های جانسوز که تمام وجودش را به آتش می‌کشد بدون يك نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این

ص: 183

1- . در پاره‌ای از روایات دیده می‌شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیشتر از این تعداد آن‌ها را مثلثه خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (تفسیر تبیان، ج 6، ص 440).

همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری، این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

هفت: هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بی تاب و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «برای آن ها اندوهگین مباش»؛ (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

این حزن و اندوه که حتماً به دلیل ایمان نیاوردن آن هاست ممکن است یکی از این دو پدیده را در انسان به وجود آورد: یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بی تاب و بی حوصلگی وادارد، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بی تاب کن و نه مأیوس باش.

هشت: با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بردارد و به طراحی نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو»؛ (وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و نباید گمان ببرید که در تنگنا قرار گرفته و محاصره شده اید، چراکه تکیه گاه شما خداست و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی و نقش بر آب کنید.

آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده است؛ می گوید:

نه: «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند»؛ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا).

منظور از «تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان است، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده، باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، و آب را نباید به روی دشمن بست. خلاصه، تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام شود و اجرا گردد (البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

ده: «و خداوند با کسانی است که نیکوکارند»؛ (وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده، گاهی باید پاسخ بدی را با نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود، چراکه این کار، پرخصومت ترین دشمنان و «الدّ الخصام» را به دوست مهربان و «ولی حمیم» مبدل می سازد.

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام شود، یکی از بهترین روش های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه. رفتاری که پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی، قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی علیه السلام و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب اینکه در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود، می خوانیم: هنگامی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام تقاضای توضیح

جامعی در زمینه صفات پرهیزکاران کرد، امام علیه السلام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود و گفت:

«اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنِ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».(1)

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام علیه السلام ناچار، به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از يك صد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی از جواب کوتاه نخست امام علیه السلام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران.

دقت در مواد ده گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطقی و استدلال قناعت کنید، بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن به طور عملی وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت توسل جوییم و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی نباید به دست فراموشی سپرده شود و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامعه اطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود.

ص: 186

خداوند می فرماید: (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا)؛ «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین (سخن) باشد! چراکه شیطان (به وسیله سخنان ناروا) میان آنها فتنه و فساد می کند؛ زیرا (همیشه) شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است».

از آنجا که در آیات پیشین سخن از مبدأ و معاد و دلایلی برای این دو مسأله مهم اعتقادی در میان بوده، در آیات مورد بحث، روش گفتگو و استدلال با مخالفان، به ویژه مشرکان را می آموزد، چراکه مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند، ولی بحث و مجادله با روش صحیح همراه نشود و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی اثر خواهد بود.

لذا در نخستین آیه می گوید: «به بندگان من بگو: سخنی را بگویند که بهترین باشد»؛ (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

بهترین از نظر محتوی، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت همراه بودن با فضایل اخلاقی و روش های انسانی.

«چراکه اگر قول احسن را ترك گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاجت برخیزند شیطان در میان آن ها فساد و فتنه می کند»؛ (إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ).

و فراموش نکنید که شیطان در کمین نشسته و بیکار نیست «زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است»؛ (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا).

درباره اینکه منظور از «عباد» در این آیه چه کسانی هستند، دو عقیده متفاوت میان مفسران وجود دارد که هر يك با قرآنی تأیید می شود:

يك: منظور از «عباد» بندگان مشرك اند، گرچه آن ها راه خطا را پيش گرفته اند، اما خداوند برای تحريك عواطف انسانی آن ها با تعبیر به «عبادی» (بندگانم) از آن ها یاد کرده و آنان را دعوت می کند که به سراغ «احسن» یعنی کلمه توحید و نفی شرك بروند و مراقب وسوسه های شیطان باشند و در نتیجه هدف از بیان این آیات بعد از ذکر دلایل توحید و معاد، نفوذ در دل مشرکان است تا کسانی که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه آیند. آیات بعد نیز متناسب با این معنی است.

مکی بودن این سوره نیز با توجه به اینکه در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود و تنها راه مبارزه، مبارزه منطقی بود این معنی را تأیید می کند.

دو: کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آن ها می آموزد، چراکه گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پيش داشتند با هر کس که در عقیده با آن ها مخالف بود با خشونت برخورد می کردند و آن ها را با صراحت اهل جهنم و عذاب، و شقی و گمراه می خواندند و خود را اهل نجات، و این سبب می شد که مخالفان يك حالت منفی در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به خود بگیرند.

از این گذشته، تعبیرات توهین آمیز مخالفان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله که بعضی از آن ها در آیات پيشین گذشت مانند مسحور، مجنون، کاهن و شاعر، گاهی سبب می شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آن ها در يك مشاجره لفظی خشن برخیزند و هرچه می خواهند بگویند.

«قرآن» مؤمنان را از این کار باز می دارد و به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات دعوت می کند تا از فساد شیطان پرهیزند.

البته کلمه «بینهم» (در میان آن ها) طبق این تفسیر مفهومی این است که شیطان سعی می کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ نماید و آن ها را به فساد و افساد دعوت کند

(زیرا «ینزغ» از ماده «نزغ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است)، ولی با توجه به مجموع قرائن، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چراکه در قرآن کلمه «عبادی» معمولاً برای مؤمنان ذکر می شود.

علاوه بر این، در شأن نزولی که بعضی از مفسران نقل کرده اند می خوانیم که مشرکان در مکه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دادند هنگامی که آن ها در فشار قرار می گرفتند به پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار می کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: هنوز چنین دستورهایی به من داده نشده است. در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آن ها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند). (1)

آیه بعد اضافه می کند: «پروردگار شما از نیات و اعمال شما آگاه تر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود می سازد و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد»؛ (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ) در ارتباط با دو تفسیر آیه قبل، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد: نخست اینکه ای مشرکان و ای افراد بی ایمان! خدای شما هم رحمت واسعه دارد و هم مجازات دردناک و شما را شایسته هر کدام که ببیند، مشمول آن می سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعه او بزنید و از عذابش بپرهیزید.

اما طبق تفسیر دوم مفهومش چنین است: گمان نکنید که شما مؤمنان تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخ اند، خدا از اعمال شما و دل های شما آگاه تر است، اگر بخواهد، به سبب گناهانتان شما را مجازات می کند و اگر بخواهد مشمول رحمت خود می سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه تر قضاوت کنید.

ص: 189

1- . تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

به هر حال در پایان آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن مشرکان می فرماید: «ما تو را وکیل بر آن ها نساخته ایم که ملزم باشی حتماً آن ها ایمان بیاورند» وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجددانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر، وگرنه زبانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده ای.

گرچه مخاطب در این جمله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی بعید نیست - مانند بسیاری دیگر از خطاب های قرآن - هدف همه مؤمنان باشند، در این صورت قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم، چراکه قرآن می گوید:

وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است، چه مخاطبین تان ایمان بیاورند چه نیاورند، بنابراین جوش و خروش بی حد که موجب توسل به خشونت در سخن، و هتاک و توهین شود دلیلی ندارد.

برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان(1)

برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و همراه با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف این است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى). هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه دین علیهم السلام به خوبی نشان می دهد که آن ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند. آری، ممکن است هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و تنها راه، توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح

ص: 190

1- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیات 42-48 سوره طه.

است، اما نه به عنوان يك اصل کلی و برای آغاز کار، نخستین برنامه محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می دهد.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی علیه السلام مأمور بود فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

يك دستور اخلاقی برای زمان برخورد با كفار

يك دستور اخلاقی برای زمان برخورد با كفار(1)

خداوند حکیم در سوره جاثیه، آیه چهاردهم يك دستور اخلاقی برای هنگام برخورد با كفار می دهد تا بحث های منطقی سابق قبل از این آیه را به این وسیله تکمیل کند. روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند و نسبت به آن ها سخت نگیرند»؛ (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ) ممکن است آن ها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با این گونه اشخاص برخورد کنید. مبادا بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آن ها از حق بیشتر شود! این حسن خلق و گذشت و سعه صدر، هم از فشار آن ها می کاهد و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان شود.

نظیر این دستور بارها در آیات قرآن آمده است، مانند: (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)؛ «پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان و بگو: سلام بر شما؛ اما به زودی خواهند دانست».(2)

اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت گیری و اصرار بر مجازات، غالباً نتیجه مطلوبی ندارد و بی اعتنایی و بزرگواری در برابر آن ها وسیله ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است.

ص: 191

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 14 سوره جاثیه.

2- . رخرف، آیه 89.

البته این يك قاعده کلی نیست، زیرا انکار نمی توان کرد که مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است.

نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خداست، ولی «ایام الله» به ایام مخصوصی اطلاق شده، چراکه نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر در دو جا از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه پنجم سوره ابراهیم که در آنجا معنی گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی «ایام الله» به روزهای مختلفی تفسیر شده، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است: روز قیام مهدی علیه السلام، روز مرگ، و روز رستاخیز. (1)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایام الله نِعْمَائُهُ وَبَلَاءُهُ بِبَلَاءِهِ سُبْحَانَهُ؛ ایام الله روزهای نعمت های او، و آزمایش های او به وسیله بلاهاست». (2)

به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی برای اینکه این گونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوءاستفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: «این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد»؛ (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند. ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه.

ص: 192

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 526.

2- . همان.

در آیات 41 تا 45 سوره مریم می خوانیم: (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِيْ اَهْدِكُ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا * يَا اَبَتِ اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا)؛ «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راست گو بود. هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می سازد؟ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمان، نافرمان بود. ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی».

سه نکته در این آیات

1. کیفیت گفتگوی ابراهیم علیه السلام با آزر که طبق روایات، مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و يك عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال همراه با قاطعیت، استفاده کرد، چراکه گروه زیادی، از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هرچند عده ای باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آن ها جداست و باید برخورد دیگری با آن ها داشت.

2. براساس آیات فوق، ابراهیم علیه السلام آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با

ص: 193

اینکه قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ تر بوده و در آن جامعه سرشناس تر، و دلیل آن را این مسأله بیان می کند که «من علومی دارم که نزد تو نیست»؛ (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ).

این يك قانون کلی است درباره همه که در آنچه آگاه نیستند از کسانی که آگاه اند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد. البته بحث ابراهیم علیه السلام در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمندان استفاده کرد تا هدایت به صراط سوی که همان «صراط مستقیم» است حاصل شود.

3. در این سوره پنج بار هنگام شروع داستان پیامبران بزرگ و مریم علیها السلام، واژه «أذکر» (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوری ها نامید، یادآوری پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آن ها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و ظلم و بیدادگری.

و از آن جا که معمولاً «ذکر» به معنی یادآوری بعد از نسیان است، ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آن ها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آن ها در واقع يك نوع ذکر و یادآوری و بازگویی است.

بیان رسا و مؤثر

بیان رسا و مؤثر (1)

در آیات 24 تا 28 سوره طه می خوانیم: (اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأُحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَتَفَقَّهُوا قَوْلِي)؛ («اینک»)

ص: 194

به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است. (موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخن مرا بفهمند».

آری، برای اصلاح يك محیط فاسد و ایجاد يك انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد، از کسانی که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان، با افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آن هایی که تمام سازمان های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند، که اگر آن ها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح، ریشه کن گردند، می توان به نجات جامعه امیدوار بود، وگرنه هرگونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذراست.

جالب اینکه دلیل لزوم آغاز کردن دعوت، از فرعون، در يك جمله کوتاه «إِنَّهُ طَغَى» (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری، طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین علت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

موسی علیه السلام نه تنها از چنین مأموریت سنگینی وحشت نکرد و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود ولی وسایل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست، و از آن جا که نخستین وسیله پیروزی، روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر: گشادگی سینه است عرض کرد: «پروردگارا! سینه مرا گشاده بدار!»؛ (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي).

آری، نخستین سرمایه برای يك رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَلَةُ الرَّأْسَةِ سَعَةُ الصِّدْرِ؛ وسیله رهبری و ریاست، سینه گشاده است».(1)

ص: 195

و از آن جا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا برطرف نمی شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد؛ عرض کرد: «کار مرا آسان گردان!»؛ (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي).

موسی علیه السلام سپس تقاضای قدرت بیان هرچه بیشتر کرد: «گره از زبانم بگشا!». (وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي).

درست است که داشتن شرح صدر، مهم ترین سرمایه است، ولی کارسازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی علیه السلام بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درك کنند»؛ (يَقْفَهُوا قَوْلِي).

این جمله در حقیقت آیه قبلی را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده که زبان موسی علیه السلام به خاطر سوختگی در دوران طفولیت يك نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور، گره های سخن است که مانع درك و فهم شنونده می شود، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درك کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه 34 سوره قصص است: (وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا)؛ «برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است».

جالب اینکه: «افصح» از ماده «فصیح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زواید است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زواید باشد گفته شده است. به هر حال يك رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هرگونه ابهام و نارسایی باشد.

در آیات 20 تا 25 سوره یس می خوانیم:

(وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ * وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُون * إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ)؛ «و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب آمد، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند. چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟ آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد. اگر چنین کنم، در گمراهی آشکاری خواهم بود. (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید».

نخست می فرماید: مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت:....

این مرد که غالب مفسران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آن ها و عمق تعلیماتشان پی برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم شد. هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر، مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند و شاید قصد شهید کردن آن ها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و چنان که از کلمه «یسعی» بر می آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد. تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته

ص: 197

است که او يك فرد عادل بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تك و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام که عدهٔ قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند که حتی يك نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جایز نیست.

تعبیر به «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» نشان می دهد که دعوت این رسولان به نقاط دوردست شهر نیز کشیده شده و دل های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

گذشته از این، نقاط دوردست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتری برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آن ها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به «یا قوم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان، دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل شد؟ نخست از این در وارد شد که «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند»؛ (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا).

این خود نخستین نشانهٔ صدق آن هاست که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، نه جاه و مقام، نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگری. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب آنان روی آن تکیه شده، تا جایی که در سورهٔ شعرا پنج بار این جمله (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) تکرار گردیده است. (1)

ص: 198

سپس می افزاید: به علاوه «این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان برمی آید، افرادی هدایت یافته اند»؛ (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

اشاره به اینکه تسلیم نشدن در برابر دعوت کسی، یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند و یا اینکه حق است، اما مطرح کنندگان، منافع خاصی در سایه آن کسب می کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید است؟

سپس به دلیل دیگری می پردازد، به سراغ اصل توحید می رود که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است؛ می گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟»؛ (وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي).

کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بت ها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را.

تکیه روی «فطرتی» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف «فطرت» و «خرد» را نادیده بگیرم؟

جالب اینکه نمی گوید: «ما لکم لا تعبدون الذی فطركم»: «چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است؟» بلکه می گوید: «چرا من چنین نکنم؟» یعنی از خود شروع می کند تا مؤثرتر واقع شود.

و به دنبال آن هشدار می دهد که مراقب باشید «همه شما سرانجام به سوی او باز می گردید»؛ (وَالِيهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سروکار شما در زندگی این جهان با اوست، بلکه در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری، به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته است.

و در سومین استدلال خود، به وضع بت ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بت ها تکمیل می کند، می گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آن ها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد؟!؛ (أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونَ).»

باز در این جا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت روی بهانه اصلی بت پرستان انگشت می گذارد که می گفتند: «ما این ها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند» می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آن ها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن ها برای شما ساخته است؟ تعبیر به «الرحمن» در این جا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمت ها و مواهب به سوی اوست و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زبانی برای کسی نمی خواهد مگر اینکه خلاف کاری انسان به آخرین درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد.

سپس این مؤمن مجاهد برای تأکید و توضیح بیشتر افزود: «هرگاه من چنین بت هایی را پرستش کنم و آن ها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود»؛ (إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و باشعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آن ها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد!

این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید که من به پروردگار شما ایمان آورده ام و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام»؛ (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ).

«پس این سخنان مرا بشنوید» و بدانید که من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فَاسْمَعُونَ).

مخاطب این جمله و همچنین جمله (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ) کیست؟

ظاهر آیات قبل نشان می دهد که همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «ربکم» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چراکه این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است. (1)

و نیز جمله «فَاسْمَعُونَ» (به سخنان من گوش فرادهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد، چراکه این جمله را برای دعوت آن ها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همان گونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده است، آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: (يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)؛ «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم». (2)

و از این جا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به «ربکم» و جمله «فاسمعون» را قرینه برای آن گرفته اند هیچ گونه دلیلی برای آن در دست نیست.

ص: 201

1- از جمله به آیات 3 و 32 سوره یونس، 3 و 52 سوره هود، 24 نحل و 29 کهف مراجعه فرمایید.

2- غافر، آیه 38.

در هر صورت، پایان کار این مرد مؤمن [و مبلّغ] و مجاهد راستین چنین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می توان آموخت، از جمله:

1. افراد باایمان، در راه خدا از تنهایی هرگز وحشت نمی کنند، همان گونه که يك فرد مؤمن همچون «حبيب نجار» از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد. علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید».
2. مؤمن عاشق هدایت مردم است و از گمراهی آن ها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند.
3. محتوای دعوت انبیا خود بهترین گواه برای هدایت و حقانیت آن هاست (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).
4. دعوت به سوی الله باید خالی از هرگونه چشم داشت پاداش باشد تا اثر کند.
5. گاهی گمراهی عامل مخفی و پنهانی ندارد، بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرك مصداق روشن «ضلال مبین» محسوب می شوند.
6. مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
7. اگر شوم و نکستی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال اوست.
8. «اسراف» عامل بسیاری از بدبختی ها و انحرافات است.

9. وظیفه پیامبران و رهروان راه آن‌ها «بلاغ مبین» و دعوت آشکار در همه زمین‌هاست، چه مردم پذیرا شوند، چه نشوند.

10. اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است.

11. خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی‌کند، بلکه با يك اشارت همه چیز آن‌ها را درهم می‌کوبد.

12. میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حورالعین قرار می‌گیرد.

13. خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می‌کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می‌دهد.

14. از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد، چراکه این برنامه همیشه آن‌ها در طول تاریخ بوده است.

15. اولین ایمان آورندگان به انبیا مستضعفان هر جامعه بودند.

16. همان‌ها بوده‌اند که در راه طلب هرگز خسته نمی‌شدند و تلاش و کوشش آن‌ها محدود به هیچ حدی نبود.

17. شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی آموخت که از تمام روش‌ها و تاکتیک‌های مؤثر برای نفوذ در دل‌های بی‌خبران استفاده می‌کردند که نمونه‌ای از آن در آیه فوق مشاهده می‌شود.

مجادله به باطل

مجادله به باطل (1)

در آیه هشتم سوره حج می‌خوانیم: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ)؛ «و بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌کنند».

ص: 203

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 8 سوره حج.

در این جا سخن از مجادله کنندگانی است که دربارهٔ مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.

جمله (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران تفاوت این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی خبر است، در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد. (1)

جمله (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) نشان می دهد که برنامه این گروه، گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی برای این تفاوت محسوب می شود، همان گونه که جمله (يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ) در آیات گذشته نیز که سخن از پیروی شیاطین می گوید این معنی را روشن تر می سازد.

دربارهٔ این مطلب نیز که تفاوت میان «علم» و «هدی» و «کتاب منیر» چیست، مفسران بحث هایی دارند. آنچه نزدیک تر به نظر می رسد این است که «علم» اشاره به استدلالات عقلی است و «هدی» به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و «کتاب منیر» اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر: همان دلایل سه گانه معروف «کتاب» و «سنت» و «دلیل عقل» را بازگو می کند و با توجه به اینکه «اجماع» نیز طبق تحقیقات دانشمندان به «سنت» باز می گردد همه دلایل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که «هدی» اشاره به هدایت های معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می شود.

ص: 204

1- . تفسیر المیزان و تفسیر کبیر فخررازی، ذیل آیات مورد بحث.

در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمربخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد: دلیل عقل یا کتاب یا سنت.

سپس در يك عبارت کوتاه و پرمعنی به بیان یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته، می گوید: «آن ها با تکبر و بی اعتنایی (نسبت به سخنان الهی) می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند»؛ (ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

(ثانی) از ماده «ثنی» به معنی پیچیدن است و «عطف» به معنی پهلوست و پیچیدن پهلو کنایه از بی اعتنایی به اعراض از چیزی است.

جمله «لیضل» ممکن است هدف این اعراض و روی گردانی باشد، یعنی آن ها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت های الهی را به هیچ می گیرند، و ممکن است نتیجه آن شود، یعنی محصول بی اعتنایی آن ها این است که مردم را از راه حق بازمی دارد. سپس کیفر شدید آن ها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: «برای آنان در دنیا رسوایی و بدبختی است و در قیامت عذاب سوزان را به آن ها می چشانیم»؛ (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و به او می گوئیم: «این نتیجه چیزی است که دست هایت از پیش برای تو فرستاده است»؛ (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ).

(و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی کند)؛ (وَ أَنْ أَلَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد و نه بدون دلیل بر میزان مجازات کسی می افزاید؛ برنامه او عدالت محض و محض عدالت است.

آثار شوم مجادله باطل

آثار شوم مجادله باطل (1)

بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد، اما این صورتی است که دو طرف

ص: 205

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 4-6 سوره غافر.

بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند و یا حداقل اگر يك طرف از راه لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشانیدن حرف خویش، به ستیزه و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل و ریشه دار شدن خصومت ها و کینه ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پر معنایی به ضررهای این نوع مجادلات شده است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمَرَأَءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه مند است مجادله و ستیزه جویی را ترك کند».(1)

زیرا در این گونه مباحثات، کار به تدریج به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت های ناروا می کشد.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمَرَأَءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند و بذر نفاق را پرورش می دهد».(2)

چراکه این گونه پرخاشگری ها که در بیشتر مواقع از اصول صحیح بحث و استدلال تهی است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله ای حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دل ها نخواهد داشت. یکی دیگر از مفسد بزرگ «جدال به باطل» این

ص: 206

1- نهج البلاغه، حکمت 362.

2- اصول کافی، ج 2، باب المرء و الخصومة، ح 1.

است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسخ تر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آنجا که می تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده نارضایتی و نپذیرفتن بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل

کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل (1)

در آیه 56 سوره مؤمن می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)؛ «به یقین کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست».

«مجادله» به معنی مخاصمه و ستیزه جویی در سخن و جرّ و بحث های بی منطق است، هرچند گاهی در معنی وسیع، اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می رود، و تعبیر (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) اشاره به دلایل است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می شود، و چون وحی، مطمئن ترین راه برای اثبات حقایق است در این جا روی آن تکیه شده است. منظور از «آیات الله» که آن ها در مورد آن مجادله می کردند «معجزات و آیات قرآن» و بحث های مربوط به مبدأ و معاد است که گاه آن را سحر می خواندند، گاه نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه های پیشینیان.

بنابراین، آیه گواه زنده ای برای این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله، کبر و غرور و خودمحوری است، چراکه افراد متکبر و خودمحور به دلیل علاقه شدید به خویشتن، به دیگران اعتنا ندارند، افکار خود را حق و نظرات دیگران را هرچه باشد باطل می پندارند، لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی می کنند.

ص: 207

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 56 سوره مؤمن.

تعبیر به «ان» اشاره به این است که عامل منحصر در این گونه موارد همان کبر و خودبرتربینی است، والا چگونه ممکن است انسان بدون دلیل و مدرک، این همه بر گفتار خود ایستادگی کند؟!

«صدر» (سینه‌ها) در این جا اشاره به قلب هاست و منظور از قلب، روح و جان و فکر است که در آیات قرآن بارها به این معنی آمده است.

بعضی از مفسران «کبر» را در آیه فوق به معنی «حسد» تفسیر کرده اند و عامل مجادله آن‌ها را حسادتشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام معنوی و ظاهری او می دانند، در حالی که «کبر» در لغت به این معنی نیست، ولی ممکن است ملازم آن باشد، چراکه افراد متکبر و خودمحور معمولاً حسود نیز هستند، همه مواهب را برای خود می خواهند و از اینکه دیگران از نعمت‌ها بهره گیرند ناراحت می شوند.

سپس می افزاید: «آن‌ها هرگز به هدف خود نخواهند رسید»؛ (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ).

هدف آنان این است که خود را بزرگ بینند، فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زیردست بودن بهره ای نخواهند گرفت، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند می رسند و نه به هدفی که برای مجادله های باطل و بی اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند.

در پایان آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شر این گونه افراد مغرور و خودخواه و بی منطق به خدا پناه ببرد: «اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست»؛ (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

هم سخنان بی اساس آن‌ها را می شنود و هم توطئه‌ها و اعمال زشت شان را می بیند. نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بلکه همه رهروان راه حق باید در طوفان‌های حوادث در برابر ستیزه جویان بی منطق، خود را به خدا بسپارند.

لذا یوسف علیه السلام پیامبر بزرگ خدا هنگامی که در برابر طوفان هوس‌های زلیخا قرار می گیرد می گوید: (مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ)؛ «به خدا پناه می برم! عزیز

مصر صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته، چگونه ممکن است به او خیانت کنم؟». در آیات قبلی همین سوره نیز از زبان موسی علیه السلام خواندیم: (إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)؛ «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد» (1) و از آنجا که یکی از موضوعات مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسأله معاد و زنده شدن انسان ها بعد از مرگ بود، در آیه بعد با يك بیان روشن مسأله معاد را متذکر می شود؛ می فرماید: «آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها مهم تر و بالاتر است، ولی اکثر مردم نمی دانند»؛ (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشان های وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟ این جهل گروهی از مردم است که به آن ها اجازه درک این حقایق را نمی دهد.

غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد «معاد» دانسته اند. (2)

ولی بعضی نیز احتمال داده اند که منظور، پاسخی است به کبر متکبران مغرور که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ می پنداشتند، در حالی که در مقایسه با عظمت عالم هستی ذره ناچیزی بیش نبودند. این معنی از مفهوم آیات چندان دور نیست، ولی با توجه به آیات بعد، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال در این آیه یکی دیگر از عوامل «مجادله باطل» را ذکر کرده که «جهل» است، در حالی که در آیات قبل، «کبر» مطرح شده بود و این دو رابطه

ص: 209

1- مؤمن، آیه 27.

2- مجمع البیان؛ کبیر فخر رازی؛ کشف؛ روح المعانی؛ صافی؛ روح البیان.

نزدیکی باهم دارند، چراکه سرچشمه کبر، جهل و نادانی و نشناختن قدر خود یا مقدار علم و دانایی خویشان است.

ادب قرآن در بحث و محاجه

ادب قرآن در بحث و محاجه (1)

در آیه 24 سوره زخرف آمده است: (قَالَ أَوْ لَوْ أَنَّكُمْ بَاهَدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)؛ «(پیامبرشان) گفت: آیا اگر من برای شما آیینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟! گفتند: (آری)، ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده اید کافریم».

این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آن ها به هیچ وجه جریحه دار نشود. نمی گوید: آنچه شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آیین نیاکان شما هدایت کننده تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.

این گونه تعبیرات قرآن ادب در بحث و محاجه را به ویژه در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد، ولی آن ها به قدری غرق در جهل و تعصب و لجاجت بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آن ها موثر واقع نشد و فقط در پاسخ انبیائشان «گفتند: ما به آنچه شما برای آن مبعوث هستید کافریم» «قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ». بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خود بیاورند و بی آنکه کمترین تفکر و اندیشه ای درباره پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.

ص: 210

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 24 سوره زخرف.

اشاره

- کلیات
- انسان در قرآن
- نقش قرآن در تربیت انسان
- نظام خانواده
- تشویق و مجازات (دو شیوه مهم تربیتی)
- عوامل نظری تربیت و سازندگی
- عناصر عملی تربیت و سازندگی
- آداب اسلامی
- نکات تربیتی و درس های آموزنده در زندگی پیامبران و قصص قرآنی
- آسیب ها و موانع تربیت

اشاره

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت

نقش پیامبران در تربیت انسان

مربی و قابلیت

میدان پرورش و تربیت

چهار مرحله از مراحل تربیت

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

یک روش مؤثر تربیتی

تأثیر سریع تربیت الهی

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه

تعلیم و تربیت خانواده

اهمیت نظام خانواده

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

اوصاف همسر شایسته

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

تشویق و مجازات

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

تربیت از طریق انذار

اگر هشدار مؤثر نیفتد

مجازات های تربیتی

زندان یا کانون تربیت

مجازات هم حسابی دارد

مجازات های بیدارکننده

مجازات استدراج

مجازات تهمت

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات در حضور جمع چرا؟

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

نقی به تنهایی کافی نیست

روزهای حساس زندگی

عوامل حیات و مرگ ملت ها

جامع ترین آیه اخلاقی [تربیتی و سازنده]

ص: 213

در آیات 105 و 106 سوره اسراء می خوانیم:

(و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) ؛ «و ما آن [قرآن] را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تو را جز به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم. و قرآنی (بر تو نازل کردیم) که آیات آن را از هم جدا کردیم، تا آن را به تدریج و با آرامش بر مردم بخوانی، و به یقین آن را ما نازل کردیم».

یکی از درس های مهمی که آیات فوق به ما می آموزد لزوم برنامه ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی، و هرگونه برنامه تربیتی است، چراکه اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف، هر کدام در زمان خود پیاده نشود شکست قطعی است، حتی قرآن مجید بر پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت يك جا نازل نشد، هرچند در علم خدا يك جا بود و يك بار در شب قدر به طور کامل بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شد، اما نزول اجرایی آن در طول 23 سال در مقطع های مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود.

جایی که خدا با آن قدرت و علم بی پایانش چنین کند تکلیف انسان ها روشن است. اصولاً این يك قانون و سنت الهی است که نه تنها در عالم «تشریح» بلکه در عالم «تکوین» نیز عینیت دارد. هرگز شنیده اید کودکی يك شبه از مادر متولد

ص: 215

شود؟ و یا میوه ای بر درخت يك ساعته شیرین و رسیده گردد؟ بنابراین، چگونه می توان انتظار داشت که به ویژه در مرحله سازندگی يك جامعه، از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی يك شبه همه چیز اصلاح شود؟

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش های خود در کوتاه مدت نتیجه نگیریم، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم، بلکه باید توجه داشته باشیم که در بیشتر مواقع پیروزیهای نهایی و کامل در درازمدت است.

نقش پیامبران در تربیت انسان

همه می دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدار بیشتر به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل و درک عوامل سعادت و فضیلت، می بایست غرایز و امیال را آن چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود.

و از جانب دیگر، يك مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می بایست شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا يك اصل روانی (اصل محاکات) به ما می گوید: انسان کششی در وجود خود برای هم‌رنگ شدن با دیگران می یابد.

این احساس و انجذاب درباره افرادی که انسان به آن ها ایمان دارد بسیار قوی تر است، بنابراین مسلم می شود که مربی کامل علاوه بر این که باید خود يك فرد کامل باشد، باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می خواهند در سایه او تربیت شوند بر اساس اصل «محاکات» به زودی تحت تأثیر او قرار

بگیرند. و این امکان ندارد جز اینکه کامل بودن او توسط يك مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید امضا شده باشد.

و آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد کس دیگری می تواند باشد؟ نه!

طبق این گفته مطلب دیگری نیز روشن می شود و آن این که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبه تربیت خنثی می شود و فقط جنبه تذکر و تعلیم آن باقی خواهند ماند. (1)

این است که ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث دارد، تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی را که راه صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آن ها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آن ها را به طور کامل در سایه خویش پرورش دهد.

مربی و قابلیت

مربی و قابلیت (2)

در آیه 58 سوره اعراف می خوانیم: (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ)؛ «و سرزمین پاکیزه (و مستعد)، گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های ناپاک (و شوره زار)، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکرگزارند، شرح می دهیم».

ص: 217

1- . اقتباس از رهبران بزرگ، ص 23-34.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 58 سوره اعراف.

در این آیه برای اینکه گمان نشود یکنواخت بودن باران دلیل بر این است که همه سرزمین ها یکسان زنده شوند و برای اینکه روشن گردد استعدادها و آمادگی های متفاوت سبب استفاده های مختلف از مواهب الهی می شود، می گوید: «سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند خود را به اذن پروردگارش بیرون می فرستد، اما زمین های شوره زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم ارزش نمی رویاند».

آیه فوق در حقیقت اشاره به مسأله مهمی است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می کند، و آن اینکه «فاعلیت فاعل» برای به ثمر رسیدن يك موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و «قابلیت قابل» نیز شرط است.

از دانه های باران، چیزی حیات بخش تر و لطیف تر تصور نمی شود، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در يك جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک.

میدان پرورش و تربیت

میدان پرورش و تربیت (1)

در آیه 141 سوره آل عمران می خوانیم: (وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ) ؛ «و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را (به تدریج) نابود سازد».

«لیمحص» از ماده «تمحیص» به معنی پاک نمودن چیزی از هرگونه عیب است.

و «یمحق» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می گویند، زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می رود.

ص: 218

در این آیه به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن اینکه این گونه شکست ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت ها را آشکار می سازد و فرصت مناسبی است برای شستشو از این عیوب. قرآن می گوید: خدا می خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را خالص گرداند و نقاط ضعف شان را به آن ها نشان دهد. آن ها باید برای پیروزی های آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و همان طور که علی علیه السلام می فرماید: «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ؛ دگرگونی های روزگار و حوادث سخت زندگی، حقیقت اشخاص را روشن می سازد»، به عیار شخصیت خود واقف شوند.

این جاست که گاهی پاره ای از شکست ها آن چنان سازنده است که اثر آن به مراتب در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی های خواب کننده ظاهری بیشتر است.

جالب اینکه نویسنده تفسیر المنار از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او فرمود:

«اگر مرا میان پیروزی و شکست در میدان احد منخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می دادم» زیرا این شکست عامل سازنده ای در تاریخ اسلام شد.

(وَيَمْحَقُ الْكَافِرِينَ). این جمله در حقیقت نتیجه ای است برای جمله قبل، زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرك و كفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگی ها پیدا می کنند، یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. در حقیقت همان طور که ماه با آن جلوه گری و فریبندگی مخصوص خود به تدریج کم نور می شود و در محاق فرو می رود، شکوه و عظمت كفر و شرك و حامیان آن ها نیز با تصفیه و پاک شدن مسلمانان، به زوال و نیستی می گراید.

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ)

در اینجا قرآن با استفاده از حادثهٔ احد برای تصحیح يك اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند؛ می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیدهٔ بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره ای از آن سعادت ها نخواهد برد؛ در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

چهار مرحله از مراحل تربیت

چهار مرحله از مراحل تربیت (1)

در آیه 57 سوره یونس، خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان».

درواقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد:

مرحله اول: «موعظه و اندرز»؛

مرحله دوم: پاک سازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی؛

مرحله سوم: هدایت؛

مرحله چهارم: مرحله ای است که انسان لیاقت پیدا کرده مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود.

ص: 220

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 57 سوره یونس.

هر يك از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آن ها در پرتو قرآن انجام می شود. قرآن است که انسان ها را اندرز می دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن ها می شوید و قرآن است که نور هدایت را به دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.

علی علیه السلام در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیر، این حقیقت را توضیح داده است، آنجا که می فرماید:

«... فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ آدَوَانِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ، فَإِنْ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای بیماری های خود شفا بطلبید و از آن برای حل مشکلاتتان استعانت جوئید، چراکه در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است»⁽¹⁾.

و این نشان می دهد که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی، و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفابخش بهره گیرند درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط يك کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عمل کردنی.

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

برنامه چهار ماده ای خوشبختی⁽²⁾

در آیات نخستین سوره «والعصر» می خوانیم: (وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)؛ «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیان اند».

ص: 221

1- . نهج البلاغه، خطبه 176.

2- . تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات 1 و 2 سوره عصر.

قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامه‌ جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول در این برنامه «ایمان» است که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد، چراکه تلاش های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان نشأت گرفته از انگیزه های غریزی است.

به تعبیر دیگر: اعمال انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امت ها می پرداختند و به ویژه با شرك که سرچشمه انواع رذایل و بدبختی ها و پراکندگی هاست مبارزه می کردند.

جالب اینکه «ایمان» در اینجا به طور مطلق ذکر شده تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد، یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم، به میوه درخت بارور و پرثمره ایمان پرداخته، از «اعمال صالح» سخن می گوید. چه تعبیر وسیع و پرمحتوایی! آری «صالحات» همان «اعمال شایسته» نه فقط عبادات و انفاق فی سبیل الله و جهاد در راه خدا و کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته ای است که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود.

این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن يك سنگ مزاحم از سر راه مردم را شامل می شود، تا کارهای بزرگی مانند نجات میلیون ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت، و نشر آیین حق و عدالت در تمام جهان، و اگر در حدیثی از امام صادق علیه السلام «اعمال صالح» به «مواصات و مساوات با برادران دینی» تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسان های غیر مؤمن سرزند، ولی به یقین ریشه دار و پایدار و گسترده نیست، چراکه از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد و جامعیت ندارد.

قرآن در اینجا «صالحات» را مخصوصاً به صورت «جمع» آورده، جمعی که «با الف و لام» همراه است و معنی عموم دارد و بیانگر این حقیقت است که راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و فهری، بعد از ایمان، انجام همه اعمال صالح است، نه قناعت فقط به يك یا چند عمل صالح، و به راستی اگر ایمان در عمق جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.

ایمان، تنها يك اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هرگونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.

ایمان همانند چراغ پرنوری است که درون اطاقی روشن شود، نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد و هر کس از خارج بگذرد به خوبی می فهمد آنجا چراغ پرنوری روشن است.

همین گونه وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن شود نور آن از «زبان» و «چشم» و «گوش» و «دست و پای انسان» منعکس می گردد و حرکات هر کدام از آن ها نشان می دهد نوری در قلب است که پرتوش بیرون تابیده.

به همین دلیل در آیات قرآن در بیشتر موارد، «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است؛ در آیه 97 سوره نحل می خوانیم:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)؛ «هر کسی کار شایسته ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم» و در آیه 100 سوره مؤمنون می خوانیم: تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند، ولذا برای انجام عمل صالح، با اصرار زیاد تقاضای بازگشت می کنند:

(رَبِّ اِزْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).

و در آیه 51 سوره مؤمنون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می دهد:

«از طیبات تناول کنید و عمل صالح به جا آورید»؛ (یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً) و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی یابد مگر اینکه در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از يك سو، و دعوت به استقامت و صبر در راه انجام این دعوت، از سوی دیگر، حرکتی صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم، به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصی» همان گونه که راغب در مفردات آورده، به این معنی است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی واقعیت یا مطابقت با واقعیت است. در کتاب و جوه قرآن دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آن ها به ریشه ای که در بالا گفتیم بازمی گردد.

به هر حال جمله «تواصوا بالحق» معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می شود، و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبيه غافل» و «تشویق» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم، مسأله شکیبایی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل

در هر گام با موانعی روبه روست، اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی تواند احقاق حق کند و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری، احقاق حق، اجرای حق، و ادای حق در جامعه جز با يك حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر در مسیر اطاعت را شامل می شود، هم صبر در برابر انگیزه های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات.

با توجه به آنچه در مورد این اصول چهارگانه که به حق، جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان هاست گفته شد روشن می گردد که چرا در روایات آمده است که وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر می رسیدند پیش از این که از هم جدا شوند سوره «و العصر» را می خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند. (1)

يك روش مؤثر تربیتی

يك روش مؤثر تربیتی (2)

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذاشته می شود تا با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق العاده ای در تأثیر برنامه های تربیتی دارد، زیرا انسان معمولاً به افکار و برداشت های خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می دهد.

هنگامی که مسأله به صورت يك مطلب قطعی و جز می طرح شود، گاهی در مقابل

ص: 225

1- . درّ المنثور، ج 6، ص 392.

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیات 162 و 163 سوره آل عمران.

آن، مقاومت به خرج می دهد و همچون يك فكر بيگانه به آن می نگرد، ولی هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان «يك فكر و طرح آشنا» به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی دهد. این روش تعلیم به ویژه در برابر افراد لجوج و همچنین کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم:

1. (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)؛ «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!». (1)
2. (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ)؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟! آیا فکر نمی کنید؟»
3. (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ)؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمت ها و نور برابرند؟!». (2)

تأثير سريع تربيت الهی

تأثير سريع تربيت الهی (3)

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ «بدر» با روحیه آن ها در حادثه «حمراء الاسد»، اعجاب انسان را برمی انگیزد که چگونه يك جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروح، در مدتی به آن کوتاهی که شاید به يك شبانه روز کامل نمی رسید، چنین تغییر وضعیت دادند و با عزمی راسخ و روحیه ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که

ص: 226

-
- 1- . زمر، آیه 9.
 - 2- . رعد، آیه 16.
 - 3- . تفسیر نمونه، ج 3، آیات 172-174 سورة آل عمران.

قرآن درباره آن‌ها می‌گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آن‌ها رسید، آن‌ها نه تنها نه‌راسیدند، بلکه ایمانشان و به دنبال آن استقامتشان افزوده شد. این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیک‌تر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می‌شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می‌گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را با عمق و سرعت تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا می‌سازد که خود در حدّ يك اعجاز است.

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل

اشاره

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل (1)

در آیه هفدهم سوره رعد، خداوند می‌فرماید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ رَبُّ اللَّهِ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ)؛ «(خداوند) از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می‌افروزند کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند! - سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [=آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».

در این مثال پرمعنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل

ص: 227

1- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 17 سوره رعد.

را به عالی ترین صورتی ترسیم کرده، حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

1. دشواری تشخیص حق و باطل

شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت ها از پندارهاست، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود که حتماً باید سراغ نشانه رود و از نشانه ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل بشناسد. قرآن در مثال بالا این نشانه ها را چنین بیان کرده است:

الف) «حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی فایده و بیهوده است، نه کف های روی آب هرگز کسی را سیراب می کنند و درختی را می رویانند، و نه از کف هایی که در کوره های ذوب فلزات ظاهر می شود می توان زینت یا وسیله ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی ارزش اند که به حساب نمی آیند، همانند استفاده از خاشاک برای سوزاندن».

ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پرغوغا، ولی توخالی و بی محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (1)

ج) حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس آن درآورد و از حیثیت آن استفاده کند، همان گونه

ص: 228

1- . علی علیه السلام در وصف خود و دشمنانش همچون اصحاب جنگ جمل، می فرماید: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطَرَ؛ آن ها رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم و تا نباریم سیلاب خروشان به راه نمی اندازیم». (نهج البلاغه، خطبه 9).

که «هر دروغی از راست فروغ می گیرد»؛ اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد، و اگر جنس خالص در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت آن به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن و آبرو و اثر خویش است.

2. معنای زبد

«زبد» به معنی کف های روی آب و یا هرگونه کف است و می دانیم که روی آب زلال، کمتر کف آشکار می شود، چراکه کف ها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی است و از اینجا روشن می شود که اگر حق، به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کف های باطل اطراف آن آشکار نمی گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد با محیط های آلوده رنگ محیط را به خود گرفت و حقیقت با خرافه درستی با نادرستی و پاکی با ناپاکی آمیخته شد، کف های باطل در کنار آن آشکار می شوند.

این همان چیزی است که علی علیه السلام در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده، آنجا که می گوید: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَاذِينَ؛ اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد».⁽¹⁾

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه وجود دارد:

یکی «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی که تشبیه به نزول قطرات حیات بخش باران شده، دوم «دل های انسان ها» که تشبیه به زمین ها و دره ها گردیده که هر

ص: 229

کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند، و سوم «وسوسه های شیطانی» که به کف های آلوده روی آب تشبیه شده، که این کف ها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین علت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال، سرانجام، این وسوسه ها از دل مؤمنان برطرف می شود و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسان هاست باقی می ماند.

3. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست

از این آیه همچنین استفاده می شود که در مبدأ فیض الهی هیچ گونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همان گونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می پاشند و این قطعه های مختلف زمین و دره ها هستند که هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند، زمین کوچک تر بهره اش کمتر و زمین وسیع تر سهمش بیشتر است، قلوب و ارواح آدمیان نیز در برابر فیض خدا چنین اند.

4. باطل دنبال بازار آشفته می گردد

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می شود و جوش و خروش آب فرومی نشیند، اجسامی که با آب مخلوط شده بودند به تدریج ته نشین می گردند و کف ها از میان می روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد. به همین صورت، باطل به سراغ بازار آشفته می رود تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کس به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار شد، باطل جایی برای خود نمی بیند و به سرعت کنار می رود.

5. باطل تنها در يك لباس ظاهر نمی شود

یکی از ویژگی های باطل این است که هر لحظه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری درمی آید، تا اگر او را در يك لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد. در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است، آنجا که می گوید: کف ها نه تنها بر آب ظاهر می گردند، بلکه در هر کوره و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کف های تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می گردند، و به تعبیر دیگر: حق و باطل همه جا وجود دارد، همان گونه که کف ها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود.

بنابراین هرگز نباید فریب تنوع صورت ها را بخوریم، بلکه باید در هر جا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش - که همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آن را کنار بزنیم.

6. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است

در آیه فوق می خوانیم: آنچه به مردم سود می رساند باقی و برقرار می ماند.

نه تنها آب که مایه حیات است می ماند و کف ها از میان می روند، بلکه در فلزات، چه آن هایی که برای «حلیه» و زینت اند و چه آن هایی که برای تهیه «متاع» و وسایل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیباست می ماند و کف ها را به دور می افکنند.

به همین صورت، انسان ها، گروه ها، مکتب ها، و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می بینیم انسان یا مکتب باطلی مدتی سرپا می ماند، به دلیل آن مقدار از حقی است که با آن آمیخته شده که به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است.

7. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد

کلمه «جفاء» که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی دربر دارد و آن اینکه باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می شود، و این در همان زمانی است که حق به جوشش می آید، در این هنگام باطل همچون کف های روی دیگ که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد، و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد.

8. باطل بقای خود را مدیون حق است

اگر آبی نباشد هرگز کف نمی تواند به حیات خود به طور مستقل ادامه دهد.

همان گونه که اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد رستگار نبودند، کسی تحت تأثیر افراد خائن واقع نمی شد و فریب آن ها را نمی خورد، پس باطل، همین جولان و فروغ کاذب را مدیون بهره برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می گیرد فروغ!).

9. مبارزه حق و باطل همیشگی است

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص زمان و مکان معینی نیست، صحنه ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان ها مجسم می شود و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل يك پیکار موقت و موضعی نیست، این تقابل آب شیرین و شور همواره بر خلاق تا نفخ صور جریان دارد مگر زمانی که جهان و انسان ها به صورت يك جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی علیه السلام) درآید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشر وارد مرحله

تازه ای از تاریخ خود گردد، اما تا زمانی که این مرحله تاریخی فرانسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

10. زندگی در پرتو تلاش و جهاد

مثال زیبایی فوق این اصل اساسی زندگی انسان ها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد، و بقا و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چراکه می گوید: آنچه مردم برای تهیه وسایل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها می فرستند، همواره زبد و کف هایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره با اشیای دیگر آمیخته است، در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آن ها را تصفیه و پاک سازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید، این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود.

اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گل ها، خارها و در کنار نوش ها، نیش ها، و پیروزی ها در لابه لای سختی ها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم گفته اند: «گنج ها در ویرانه هاست و در لابه لای هر گنجی اژدهای خطرناکی خفته است» آیا آن ویرانه و این اژدها چیزی جز همان انبوه مشکلات است که در به دست آوردن هر موفقیتی وجود دارد؟

در داستان های ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی اش مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات است که در مسیر هر فعالیت مثبتی وجود دارد.

به هر حال قرآن این حقیقت را، که انسان بدون تحمل رنج ها به هیچ موفقیتی نائل نمی شود، بارها با عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه 214 سوره بقره می خوانیم: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ)؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آن ها رسید و آن چنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)».

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه(1)

در آیه 125 سوره بقره می خوانیم: (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت (و اجتماع) مردم و مرکز امن قرار دادیم! و (به مردم گفتیم) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده گزار [نمازگزاران]، پاکیزه سازید».

بر این اساس، مکه و به خصوص خانه کعبه از طرف خداوند به عنوان پناهگاه و مرکز امن اعلام شده و مقررات شدیدی برای اجتناب از هرگونه نزاع و کشمکش و برخورد در این سرزمین مقدس وضع گردیده، به طوری که نه تنها انسان ها از هر نژاد و هر قبیله و در هرگونه شرایط در آنجا باید در امنیت به سر ببرند، بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا باید در امن و امان باشند. در دنیایی

ص: 234

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 125 سوره بقره.

که همیشه کشمکش وجود داشته و خواهد داشت وجود چنین مرکزی اثر عمیق و خاصی برای حل مشکلات دنیوی مردم دارد زیرا امنیت این منطقه سبب می شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در پناه آن در کنار هم بنشینند و مهم ترین مشکل برای فتح باب مذاکرات جهت رفع خصومت ها و نزاع ها به این صورت حل شود، در حالی که غیر مسلمانان محلی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و مرکز امن و امان شناخته شود پیدا نمی کنند، ولی در اسلام و بعضی ادیان پیشین آسمانی چنین مکانی پیش بینی شده است. هم اکنون تمام مسلمانان جهان (در صورتی که بیدار باشند و از این موقعیت استفاده کنند) می توانند با استفاده از قداست و امنیت مطلق این سرزمین در این حرم امن پروردگار در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکرات صریح و دوستانه که معنویت این مکان مقدس موجبات آن را در افکار و دل ها ایجاد خواهد کرد به هرگونه نزاع خاتمه دهند.

نفی به تنهایی کافی نیست

نفی به تنهایی کافی نیست (1)

در آیه 107 سوره توبه چنین آمده است:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسَاجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)؛ «و (گروهی دیگر از منافقان) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به اسلام)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان، و کمینگاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می کنند: جز نیکی (و خدمت) نظری نداشته ایم! اما خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغ گو هستند!».

ص: 235

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 107 سوره توبه.

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی شان. گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهربین باشند که تنها به قیافه های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و برکنار مانند.

مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد، حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد باشد!

استفاده از «مذهب بر ضد مذهب» چیز تازه ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه های جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آن ها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند.

اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلّابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بدیهی است که در محیطی مانند «مدینه» آن هم در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا مذهبی را در لُفّافه مذهب، و باطل را در لباس حق بیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده لوح جذب شوند و نیات سوء دشمنان لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آن چنان سطحی باشد که فریب این گونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دست هایی که برای این گونه برنامه ها شروع به کار می کند و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که در ظاهر حق به جانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر

دستی به سویش دراز شد آن را بفشارد و هر حرکت به ظاهر دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند و هر بنایی به نام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان به ظاهر دوست آماده سازد.

يك اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیت بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گرچه نیت، يك امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، ولی اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هرچند در پرده پوشی، فوق العاده استاد و ماهر باشد.

از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام، دستور داد مسجد، یعنی خانه خدا را آتش بزنند و مسجدی را که يك ریگ آن را نمی توان بیرون برد ویران سازند و مکانی را که اگر آلوده شود باید به سرعت تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند!

پاسخ همه این سؤال ها يك مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت خانه بود، مکان مقدس نبود، کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود، بلکه خانه شیطان بود. هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی سازد. این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون دارد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز، نامقدس است.

دومین درسی که می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی نماز بخوان که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است.

این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» گرفته تا برنامه های بزرگ و کوچک دیگر، همه جلوه های آن است، این واقعیت را بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد تا جامعه عمل به خود بپوشد. اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل دهیم، اگر بی عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسایل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

کسانی که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می‌اندازند و در برنامه هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی شان هم کمتر به جایی خواهد رسید، چراکه این سنت آفرینش است که باید همه غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چراکه این برنامه مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» همراه گردد تا از آن، توحیدی حیات بخش متولد شود.

و این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می‌کنند که چرا برنامه های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست، آن چنان که آن ها خیال می‌کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفت شان حتمی بود.

سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرامی‌گیریم این است که يك کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل شود: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد (أُسَس)

عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ ، و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان هایی پاك و درست کار و باایمان و مصمم باشند (فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا) .

از میان رفتن هر يك از این دو ركن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

عوامل حیات و مرگ ملت ها

عوامل حیات و مرگ ملت ها (1)

تاریخ، اقوام و ملت های گوناگونی را به ما نشان می دهد: گروهی که آخرین مراحل پیشرفت را به سرعت طی کردند، گروهی دیگری که به پایین ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که يك روز، پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس، از عالی ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند بدون اینکه کمترین اندیشه ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آن ها نسبت می دهند و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند و سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر به مفهوم تحریف یافته اش و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.

همه این ها برای این است که از درك علل واقعی وحشت دارند.

قرآن در آیات فوق روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان ها» و عوامل پیروزی

ص: 239

و شکست انگشت گذاشته، می گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان ها و زمین ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری بگردید، بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هرچه هست در اینجاست.

ملت هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به یقین پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی خبری به جای آگاهی، تردید و دودلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، و نفاق و تفرقه به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) برترین قانون حیات انسان ها را بیان می کند و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیل ترین و روشن ترین مکتب هاست، حتی به کسانی که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است - می پندارند، اعلام می کند که شما نیز سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان هاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید آن هم فقط يك شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده اید!

راه دور نرویم، تاریخ اسلام و یا صحیح تر: تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی های درخشان در آغاز کار و شکست های تلخ و دردناکی به دنبال آن است. در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیروآفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آبادکننده بود و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که

در تاریخ سابقه نداشت، اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی، جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند.

سرزمین فلسطین را که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون ها کشته و مجروح در طی دو بیست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن از دشمن باید ماه ها و سال ها چانه بزنند، چانه ای که معلوم نیست پایانش به کجا بینجامد؟

آیا این وعده الهی که می فرماید: (وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «باری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما» (1) تخلف پذیرفته است؟

و یا اینکه می گوید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)؛ «در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است» (2) منسوخ گشته است؟

و یا این سخن که می گوید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)؛ «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد» (3) دگرگون شده است؟

ص: 241

1- . روم، آیه 47.

2- . منافقون، آیه 8.

3- . انبیاء، آیه 105.

آیا خداوند العیاذ بالله - از انجام وعده های خود عاجز است؟ و یا وعده های خویش را به دست فراموشی سپرده؟ و یا تغییر داده است؟... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال ها و صدها سؤال مانند آن يك پاسخ بیشتر نمی گوید و آن اینکه سری به اعماق قلب تان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید که دگرگونی ها از خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، این شماست که شایستگی ها و لیاقت ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید.

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن درباره آن بیهوده است، بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید، پایه های ایمان را محکم کنید، اندیشه ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت هایتان را به یاد آرید، دست ها را به یکدیگر بفشارید، به پا خیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها به کار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری می شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد.

بیاید عوض شوید، دانشمندان بگویند و بنویسند، جنگجویان پیکار کنند، تجار و زحمت کشان تلاش کنند، جوانان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاك شوند و تلاش کنند آگاهی ببندوزند، تا خون تازه ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آن چنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز يك و جب زمین را با خواهش پس نمی دهد تمام زمین ها را با التماس به شما برگرداند.

ولی این ها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باور کردنش مشکل،

و عمل کردن به آن مشکل تر است، ولی به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد، ولی نباید فراموش کرد که ملت های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار، در برابر خشم و اراده آهنین ملت ها درهم کوبیده می شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری، يك سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی وجود دارد که در انتظار بندگان باایمان و پرجوش و باخلاص است، ولی آن ها را نیز بی حساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم:

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ ؛ خداوند هیچ نعمتی را که به بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود».(1)

در حدیث دیگری از آن امام علیه السلام می خوانیم:

«خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید: هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده اند مگر اینکه من نیز آن ها را از آنچه دوست می دارم به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده ام، و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده اند من نیز آن ها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده ام».

ص: 243

1- . اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 163).

در آیه پنجم سوره ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)؛ «و ما موسی را با آیات (و معجزات) خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از تاریکی ها به نور خارج ساز! و «ایام الله» [روزهای خاص الهی] را به آنان یادآوری کن! در این، نشانه هایی است برای هر شکیبای شکرگزار!».

در این آیه به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت ها به نور اشاره کرده، می فرماید: «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از ظلمات به نور هدایت کن!». برنامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این برنامه همه پیامبران و انبیای الهی، بلکه همه رهبران معنوی انسان هاست.

مگر بدی ها، زشتی ها، گمراهی ها، انحراف ها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلت ها و زبونی ها، فساد و آلودگی ها چیزی جز ظلمت و تاریکی است؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادگی و استقلال، و سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنایی می باشد؟ سپس این درست قدر مشترك و جامع میان همه دعوت های رهبران الهی است.

سپس به یکی از مأموریت های بزرگ موسی علیه السلام اشاره کرده، می فرماید:

«تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری»؛ (وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ). به یقین همه روزها، ایام الهی است، همان گونه که همه مکان ها متعلق به خداست، اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی

آن است، همچنین عنوان «ایام الله» بدون شك، اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد. به همین دلیل مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند، بعضی گفته اند: اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت های راستین آن ها می باشد، و روزهایی که انواع نعمت های الهی به دلیل شایستگی ها شامل حال آن ها می باشد. بعضی دیگر گفته اند: اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوت ها را با يك فرمان درو می کرد.

و بعضی نیز آن را اشاره به هر دو قسمت دانسته اند. اما اصولاً نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت؛ ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روزی که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روزی که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آن ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر درّه نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روزی که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن ها از ایام الله است.

و چنان که خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

در پایان آیه می فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبا و پراستقامت و شکرگزار»؛ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

«صبار» و «شکور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت را. اشاره به اینکه افراد باایمان، نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند و تسلیم حوادث

می شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید».

همان فرعونیان بی رحمی که «بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند و این آزمایش بزرگی از سوی پروردگارتان برای شما بود».

چه روزی از این پربرکت تر که شرّ جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان ها که بزرگ ترین جنایت را در حق شما قائل می شدند. چه جنایتی از این بدتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به «ذبح» می کند نه قتل) و از این مهم تر نوامیس شما به عنوان کنیزانی در چنگال دشمن بی آرم بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل، بلکه در مورد همه اقوام و ملت ها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت ها، از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن ها را حفظ می کند. آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال يك جمعیت را از میان ببرند و زنان آن ها را بدون سرپرست، به عنوان کنیزانی در چنگال يك مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

سپس اضافه می کند که این را نیز «به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد: اگر شکر نعمت های مرا به جا آورید، به یقین نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است».

نکته: همان گونه که گفتیم، اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزهای سرنوشت ساز و مهم زندگی انسان هاست که به دلیل عظمتش به نام «الله» اضافه شده است، و نیز به دلیل اینکه يك نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا يك مجازات بزرگ و دردناك الهی دامن گیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ایامُ اللّهِ، یَوْمَ یَقُومُ الْقَائِمُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ یَوْمَ الْکَرَّةِ وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ؛ ایام اللّهِ روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است»⁽¹⁾ و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «ایام اللّهِ» سه روز است:

روز قیام مهدی علیه السلام و روز مرگ و روز رستاخیز.⁽²⁾

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایامُ اللّهِ نَعْمَائُهُ وَ بَلَاءُهُ بِبَلَائِهِ سَبَّحَانَهُ؛ ایام اللّهِ (روزهای) نعمت های او و آزمایش های او به وسیله بلاءهای اوست».⁽³⁾

همان گونه که بارها گفته ایم، هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداق های روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاق فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملت ها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره گرامی و جاودان می داریم و هر سال برای تجدید این خاطره ها روزهای معینی را اختصاص می دهیم، که در آن به تاریخ گذشته بازگشته و درس های مهمی از آن می آموزیم، درس هایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

ص: 247

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 526.

2- . همان.

3- . همان.

همچنین در تاریخ معاصر خود، به ویژه در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است و باید در هر سال خاطره آن ها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آن ها الهام گرفت و از میراث بزرگشان پاسداری کرد، و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتاب های درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد و وظیفه دگرهم (آن ها را یادآوری کن) درباره نسل های آینده نیز پیاده شود.

در قرآن مجید نیز بارها ایام الله تذکر داده شده، یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمان ها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده است.

دنیا دار دردها و رنج ها

دنیا دار دردها و رنج ها (1)

در آیه ششم سوره انشقاق می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)؛ «ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد!».

تعبیر «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به اینکه مخاطب آن همه انسان ها هستند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله ای خالی از مشکلات، ناراحتی ها، و رنج و مشقت نیست، چه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، چه جنبه روحی و فکری و چه هر دو، و هیچ کس را بدون آن نمی بینیم.

در حدیث بسیار پر معنایی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم:

«الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، وَالتَّعَبُ

ص: 248

وَالنَّصَبُ خُلُقًا فِي الدُّنْيَا، وَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفَنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الحِرْصِ مِثْلِيهَا، وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَمْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ، وَ تَقْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آيَةٍ مِنَ آيَاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ؛ رَاحَتِي وَ آسَاسِي فِي دُنْيَا وَ بَرَايِ أَهْلِ دُنْيَا وَ جُودِ نَدَارِد، رَاحَتِي وَ آسَاسِي تَنهَا فِي بَهْشْتِ اسْتِ وَ بَرَايِ أَهْلِ بَهْشْتِ! رَنجِ وَ تَعَبِ فِي دُنْيَا أَفْرِيْدَه شُدِه وَ بَرَايِ أَهْلِ دُنْيَا، وَ (بِه هَمِيْن دَلِيْل) هَر كَسِي كِه پِيْمَانِه اِي اَز اَن بِه دَسْت مِي اُورِد دُو بَرَابِر اَن حَرَصِ نَصِيْبِ او مِي شُود، وَ كَسَانِي كِه اَز دُنْيَا بِيْشْتَر دَارِنْد فَقِيْرْتَرِنْد! زِيْرَا بَرَايِ حَفْظِ اَمْوَالِ خُوِيْش مَحْتَاْجِ دِيْگَرَانِ اِنْد، وَ بِه وَسَايِلِ وَ اَدْوَاتِ زِيَادِي بَرَايِ حَفْظِ اَن نِيَاْزْمِنْدِنْد، بِنَابَرَايِنِ دَر ثَرُوْتِ دُنْيَا نِيْز رَاحَتِي وَ جُودِ نَدَارِد.».

سپس در ادامه این حدیث فرمود:

«كَلَّا مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ؛ دُوسْتَانِ خُدا هَرگَز دَر دُنْيَا بِه خَاطِرِ دُنْيَا رَنجِ نَمِي كَشِنْد، بَلَكِه رَنجِ اَن هَا دَر دُنْيَا بَرَايِ آخِرْتِ اسْت.» (1).

دورنمای زندگی دنیا

دورنمای زندگی دنیا (2)

در آیه 24 سوره یونس می خوانیم: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ اِرْزَيْتَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ مَثَلِ زَنْدِگِي دُنْيَا، هَمَانَنْدِ اَبِي اسْتِ كِه اَز آسْمَانِ نازل كرده ايم؛ كِه دَر پِي اَن، گِيَاهانِ (گوناگون) زَمِيْن - كِه مَرْدَمِ وَ چَهَارپايانِ (از اَن) مِي خورنْد (مِي رويد)؛ وَ دَر هَمِ فَرُو مِي رُود تا زَمَانِي كِه زَمِيْن، زِيَايِي خُود را يافته

ص: 249

1- . خصال صدوق، ج 1، باب الدنيا و الآخرة ككفتي الميزان، ح 95.

2- . تفسير نمونه، ج 8، ذيل آيه 24 سورة يونس.

و آراسته گردید، و اهل آن مطمئن شدند که می توانند (بی هیچ مانعی) از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز، فرامی رسد؛ (و سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم؛) و آن چنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم!».

در این آیه ناپایداری زندگی دنیا ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده های غرور و غفلت را از مقابل دیده های غافلان و طغیانگران کنار زند.

آنچه در این آیه آمده ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پرزرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش دوام دارد و نه امنیت و سلامت آن.

لذا در آیه بعد با يك جمله کوتاه به نقطه مقابل این گونه زندگی اشاره کرده، می فرماید: «خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند»؛ (وَ اَللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دَارِ اَلْسَلَامِ).

جایی که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است، نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر، و نه از جنگ و خون ریزی و استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام (خانه صلح و سلامت) جمع است.

و هرگاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد آن نیز تبدیل به «دارالسلام» می شود و از صورت آن «مزرعه بلادیده طوفان زده» در می آید. سپس اضافه می کند: «خدا هر کس را بخواهد (شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، هدایت می کند»؛ (وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

يك: از آنجا که قرآن کتاب انسان سازی و تربیت است، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی به ذکر مثال متوسل می شود و گاهی

ص: 250

موضوعاتی را که آغاز و انجامش سال ها طول می کشد، در يك صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد.

بررسی تاریخ پرماجرای عمر يك انسان یا يك نسل که گاهی يك صد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان را که در چند ماه خلاصه می شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی، تا پژمردگی و نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید: باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است، اما در يك شب تاریک یا يك روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می پوشانند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ های دانه درشت آن را از هر سو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می رویم درختان درهم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده، و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خود مشاهده می کنیم، آن چنان که باور نمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می خندید.

آری، چنین است ماجرای زندگی انسان ها به ویژه در عصر و زمان ما که گاه يك زلزله یا يك جنگ چند ساعته چنان يك شهر آباد و خرم را درهم می کوبد که چیزی جز يك ویرانه با يك مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد، و چه غافل اند مردمی که به چنین زندگی ناپایداری دل خوش کرده اند!

مزرعه دنیا، و آخرت

مزرعه دنیا، و آخرت (1)

در آیه بیستم سوره شوری می خوانیم: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي

ص: 251

حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ)؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی می بخشیم (و بر محصولش می افزاییم)؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، بهره ای از آن به او می دهیم، اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد!».

در این آیه با يك تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزی های پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می کند که گروهی برای آخرت کشت می کنند و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر يك از این دو زراعت را مشخص می کند؛ می فرماید: «کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزاییم و کسانی که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوششان برای بهره گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد، تنها کمی از آنچه را می طلبند به آن ها می دهیم، اما در آخرت هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت».

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است! انسان ها همگی زارع اند و این جهان مزرعه ماست، اعمال ما بذره های آن، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد، اما این بذرها بسیار متفاوت اند، محصول بعضی از آن ها نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پرمیوه، اما محصولات بعضی دیگر بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر است و میوه هایی تلخ و ناگوار دارد.

تعبیر به «بیرید» (می خواهد و اراده می کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیت های مردم است، و مجموع آیه شرحی است درباره مواهب و روزی های پروردگار که در آیه قبل آمده، که گروهی، از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشت کاران آخرت می گوید: (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ)؛ «زراعت او را افزون می کنیم» ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیب اند، اما در مورد کشت کاران دنیا می گوید: «مقداری از آن را که می خواهند به آن ها می دهیم»، بعد می افزاید: «در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند».

بنابراین نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دست های پر!

نظیر همین معنی در آیات 18 و 19 سوره اسراء به شکل دیگری آمده است:

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَّ لَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا* وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا)؛ «هر کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد، در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است، و هرکس که سرای آخرت را بطلبد و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - چنین کسانی سعی و تلاش آن ها، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد».

تعبیر (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ) با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده هماهنگ است، از جمله (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا)؛ «کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش اوست»⁽¹⁾ و (لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ)؛ «آن ها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آن ها دهد و از فضلش بر (پاداش) آن ها بیفزاید»⁽²⁾.

به هر حال آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیاست، دنیایی که مطلوب بالذات است و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر.

اسلام به دنیا به عنوان يك مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود.

تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تأیید و تأکیدی بر

ص: 253

1- . انعام، آیه 160.

2- . فاطر، آیه 30.

همین معناست. مثلاً در آیه 261 سوره بقره انفاق کنندگان را به بذری تشبیه می کند که از آن هفت خوشه برمی خیزد و از هر خوشه ای يك صد دانه و گاه بیشتر، این نمونه بذرافشانی آخرت است.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم: «وَهَلْ تَكْتُبُ النَّاسُ عَلَيَّ مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ آیا مردم را چیزی جز محصولات درو شده زبان های آن ها به رو در آتش می افکند؟» (1).

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْمَالَ وَالْبَيْنَانَ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثَ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ؛ مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند هر دوی این ها را برای قومی جمع می کند» (2).

این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد و هیچ کدام بی زحمت و رنج به دست نمی آید، همان گونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست. چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَفَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ لَهُ، وَمَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛ کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل

ص: 254

1- . محجة البيضاء، ج 5، ص 193 (کتاب آفات اللسان).

2- . کافی (مطابق نقل نورالثقلین، ج 4، ص 569).

می سازد و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می شود و به سراغ او می آید».(1)

اینکه میان علما مشهور است: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده)

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده)(2)

در آیه 199 سوره اعراف می خوانیم: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!».

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که در قرآن مجید، درباره مسائل اخلاقی آیه ای جامع تر از این آیه نیست.(3)

بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث چنین گفته اند که اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که «عقل» و «غضب» و «شهو» است در سه قسمت خلاصه می شود:

فضایل عقلی که نامش «حکمت» است و در جمله «و أمر بالعرف» (به نیکی ها و شایستگی دستور ده) خلاصه شده است.

فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش «عفت» است و در «خذ العفو» خلاصه گردیده است.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش «شجاعت» است و در (أعرض عن الجاهلین) منعکس شده است.

ص: 255

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیه 199 سوره اعراف.

3- . مجمع البیان، ذیل آیه.

حدیث فوق را چه به این صورتی که مفسران گفته اند تفسیر کنیم و چه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن يك برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل «فشرده گویی» آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

در ضمن، توجه به دو نکته لازم است: نخست این که مخاطب آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود.

و دوم این که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان نیز در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس، از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده که وقتی آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترك سخت گیری کند). جبرئیل گفت: نمی دانم، باید از کسی که می داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ؛ ای محمد! خداوند به تو دستور می دهد از کسانی که به تو ستم کرده اند (هنگامی که قدرت پیدا کردی، انتقام نگیری و) گذشت نمایی و به کسانی که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی و با کسانی که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی».⁽¹⁾

ص: 256

1- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

و در حدیث دیگری نقل شده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: پروردگارا! با وجود خشم و غضب چگونه می توان تحمل کرد؟ آیه دوم (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد. (1)

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث، در سوره فصلت، آیه 36 آمده است، تنها تفاوتی که دارد به جای (إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) می باشد. در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را به این صورت بیان می کند: «پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آن ها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمت های بی پایانش و به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آن ها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند»؛ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

«طائف» به معنی طواف کننده است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آن ها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد، وگرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می شود. اصولاً هر کسی در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال، گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می شود، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرك شدیدی در درون جاننش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریک ها، به یقین در سنین جوانی بیشتر است،

ص: 257

1- نویسنده المنار حدیث فوق را تحت عنوان: روی عن جدنا الامام جعفر الصادق رضی الله عنه (از جد ما امام صادق علیه السلام نقل شده است) در جلد 9، صفحه 538 آورده است.

همچنین در محیطهای آلوده همچون محیطهای امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی، بلکه به شکل بی بندوباری، همه جا را فراگرفته و بیشتر دستگاه های تبلیغاتی در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزون تر می باشد. تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوا» است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، سپس «مراقبت» و توجه به خویشتن و سرانجام پناه بردن به خدا و یاد کردن الطاف و نعمت های او، و مجازات های دردناک خطاکاران.

در روایات بارها به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند.

اصولاً وسوسه های نفس و شیطان همانند میکروب های بیماری زاست که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند تا در آنجا نفوذ کنند، اما کسانی که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکروب ها را از خود دفع می کنند. جمله (فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)؛ (هنگام یاد خدا چشمانشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه هاست.

اشاره

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

ارزش انسان از نظر قرآن

ارزش معنوی مرد و زن

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

اوصاف انسان های شایسته

الگوهای جاویدان

راست قامتان جاده توحید

انسان های آزاده و اسیر (آثار تربیتی توحید)

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید

ص: 259

در آیه 56 سوره ذاریات می خوانیم: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)» (1).

از مهم ترین سؤالاتی که هر کس از خود می کند این است که «ما برای چه آفریده شده ایم»؟ و «هدف آفرینش انسان ها و آمدن به این جهان چیست؟».

در آیات 57 و 58 همین سوره می خوانیم: (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)؛ «هرگز از آنها روزی نمی خواهم و نمی خواهم مرا اطعام کنند! زیرا تنها خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است».

آیات فوق به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید و بحثی را که در آخرین آیه از آیات گذشته پیرامون تذکر و یادآوری به مؤمنان بیان شد تکمیل می کند، چراکه این از مهم ترین اصولی است که پیامبر صلی الله علیه و آله باید آن را تعقیب کند. همچنین معنی فرار به سوی خدا را که در چند آیه قبل آمده بود روشن می سازد؛ می فرماید: «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند». من نیازی به آن ها ندارم «و هرگز از آن ها نمی خواهم که به من

ص: 261

روزی دهند و هیچ گاه نمی خواهیم مرا اطعام کنند. خداوند است که به تمام بندگان روزی می دهد و صاحب قوت و قدرت است».

این چند آیه که در نهایت اختصار و فشردگی است پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آن هستند برمی دارد و ما در برابر هدفی بزرگ قرار می دهد.

توضیح: بدون شك، هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالم تر و حکیم تر است، بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست، این سؤال پیش می آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می شد؟ آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخ گویی به آن آفریده است؟! در حالی که می دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی نهایت در بی نهایت و غنی بالذات است.

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که به ذات پاکش بازگشت کند. در نتیجه باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات باز می گردد و مایه کمال خود آن هاست، این از يك سو.

از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیروهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان آمده است؛ در يك جا می خوانیم: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ إِلَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)؛ «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، کدام يك از شما بهتر عمل می کنید؟» (1) در اینجا مسأله آزمایش و امتحان انسان ها از نظر «حسن عمل» به عنوان يك هدف معرفی شده است.

و در آیه دیگر آمده است: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا)؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛

ص: 262

فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم خدا به همه چیز احاطه دارد» (1).

و در اینجا «علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند» به عنوان هدفی برای آفرینش آسمان ها و زمین (و آنچه در آن هاست) ذکر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ اللَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ)؛ «و اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را (به اجبار) «امت واحدی» (و بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد، ولی آن ها همواره با هم اختلاف دارند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت) آن ها را آفریده است» (2).

براساس این آیه، رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است. اما آیه مورد بحث (56 ذاریات) تنها روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه می کند و با صراحت تمام، آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می نماید.

اندکی تأمل در مفهوم این آیات و آنچه مشابه آن است، نشان می دهد که هیچ تضاد و اختلافی میان آن ها نیست و در واقع بعضی هدف مقدماتی، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی اند و بعضی نتیجه آن.

هدف اصلی همان «عبودیت» است و مسأله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند، و «رحمت و اسعه خداوند» نتیجه این عبودیت است.

بنابراین روشن می شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه است؟ یا حقیقتی است ماورای

ص: 263

1- . طلاق، آیه 12.

2- . هود، آیات 118 و 119.

این‌ها؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیت اند. برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد و به تحلیل آن‌ها پرداخت.

«عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می‌گویند که سرتاپا به مولا و صاحب خود تعلق دارد، اراده اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست اوست، در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد.

به تعبیر دیگر: «عبودیت» - آن‌گونه که در متون لغت آمده است اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین، عبودیت، نهایت اوج تکامل يك انسان و قرب او به خداست. عبودیت نهایت تسلیم بودن در برابر ذات پاك اوست. عبودیت، اطاعت بی‌قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست و بالاخره عبودیت کامل این است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هرچه را که غیر اوست فراموش کند، حتی خویش را!

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن، میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی اش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.

فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده است؟ همواره گروهی متولد می‌شوند، گروهی از جهان می‌روند و برای همیشه خاموش می‌شوند، مقصود از این آمد و رفت‌ها چیست؟

به راستی اگر ما انسان‌ها روی این کره خاکی زندگی نمی‌کردیم کجای عالم

خراب می شد و چه مشکلی به وجود می آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا آمدیم و چرا می رویم؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم؟

و به دنبال این سؤال ها، انبوهی از سؤال های دیگر فکر انسان را احاطه می کند.

اگر این سؤال را بخواهیم بر اساس دیدگاه مادیین پاسخ دهیم، به ظاهر هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چراکه ماده و طبیعت اصلاً عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آن ها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی هدفی خلقت اند! و چه زجر آور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش، هدف های دقیق و برنامه های منظمی در نظر گیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی هدفی بداند! لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که درباره این مسائل می اندیشند از این زندگی پوچ و بی هدف سیر می شوند و دست به انتحار می زنند.

اما هنگامی که این سؤال را يك خداپرست از خود می کند هرگز با بن بست رویه رومی شود، زیرا از يك سو می داند خالق این جهان حکیم است، حتماً آفرینش او حکمتی داشته، هر چند ما از آن بی خبر باشیم، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضای بدن خود می نگرد برای هر يك هدف و فلسفه ای می یابد. نه تنها اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخن ها، مژه ها، خطوط سرانگشت ها، گودی کف دست ها و پاها هر کدام فلسفه ای دارد که امروز همگی شناخته شده است.

چقدر ساده اندیشی است که ما برای همه این ها هدف قائل باشیم، ولی مجموع را بی هدف بدانیم!

این چه قضاوت ساده لوحانه ای است که ما برای هر يك از بناهای يك شهر فلسفه ای قائل شویم، اما برای تمام آن هیچ؟!!

آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد، اطاق‌ها، سالن‌ها، درها، حوض‌ها و باغچه‌ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟

این هاست که به يك انسان خداپرست و مؤمن اطمینان می دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آن را بیابد. عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته ای از علوم طبیعی وارد می شوند برای تفسیر پدیده های مختلف دنبال هدفی می گردند و تا هدف را نیابند آرام نمی نشینند، حتی حاضر نیستند وجود يك غده طبیعی کوچک را در گوشه ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودی آن ممکن است سال ها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می رسند با صراحت می گویند: هیچ هدفی ندارد! چه تناقض شگفت آوری؟!

به هر حال، ایمان به حکمت خداوند از يك سو، و توجه به فلسفه های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤمن می سازد که هدف بزرگی از آفرینش انسان بوده است.

اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آن را مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم.

توجه به چند مقدمه می تواند چراغ‌ها و نورافکن هایی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند:

1. ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولاً دفع کمبودها و نیازهای ماست، حتی اگر به دیگری خدمت می کنیم یا دست رفتاری را می گیریم و از گرفتاری نجات می بخشیم و یا حتی ایثار و فداکاری می کنیم، آن ها نیز نوعی کمبود معنوی ما را برطرف می سازد و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می کند و چون در مورد صفات و افعال خدا بیشتر اوقات گرفتار مقایسه با خود

می شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می شد؟ و یا اگر در آیات فوق می خوانیم که هدف آفرینش انسان عبادت است، می گوئیم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟

2. این طرز تفکرها ناشی از مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است.

ما به حکم اینکه وجودمان محدود است، برای رفع کمبودهایمان تلاش می کنیم و اعمالمان همه در این مسیر است، ولی درباره يك وجود نامحدود این معنی امکان پذیر نیست، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم. او چشمه ای است فیاض و مبدئی است نعمت آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می گیرد و آن ها را پرورش داده، از نقص به کمال می برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفه عبادت و نیایش های ما که همگی کلاس های تربیت برای تکامل ماست.

بنابراین، نتیجه می گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ماست.

3. اساساً اصل آفرینش، يك گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحله عدد رساندن.

و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می شود، و تمام برنامه های دینی و الهی در همین مسیر است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر هدف خلقت، جود بر بندگان است، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسان هاست، چرا این خداوند جواد و کریم، از آغاز بندگان را کامل نیافرید تا همگی در جوار قرب او جای گیرند و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره مند شوند؟

جواب این سؤال روشن است، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به «اجبار» آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسان ها باید با پای خود آن را طی کنند و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش، طرح آن را بریزند.

آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سر نیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن يك بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟ به یقین نه، اما اگر به اراده و میل خویش، حتی يك ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است.

از این سخن چنین نتیجه می گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه های تربیتی که به واسطه پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می شود، این مسیر را برای ما مشخص کند و ما با اختیار و اراده خویش این راه را بپیماییم.

باز در اینجا سؤال دیگری مطرح است: برخی هنگامی که توضیحات بالا را می شنوند می پرسند: اگر هدف از آفرینش ما تکامل انسانی، یا به تعبیر دیگر، قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی نهایت کامل بوده، پس هدف از این تکامل چیست؟

پاسخ این سؤال نیز با این جمله روشن می شود که تکامل، هدف نهایی و یا به تعبیر دیگر: «غایة الغایات» است.

توضیح: اگر از محصلی سؤال کنیم که برای چه درس می خوانی؟ می گوید:

برای اینکه به دانشگاه راه یابم. باز اگر سؤال کنیم: دانشگاه را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه برای مثال دکتر یا مهندس لایقی شوم.

می پرسیم: آن را برای چه می خواهی؟ می گوید: هم برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم.

می گوئیم: درآمد خوب را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم. می پرسیم: زندگی مرفه و آبرومند را برای چه می خواهی؟ در اینجا می بینیم لحن سخن او عوض می شود و می گوید: خوب، برای اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم دیگر، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می کند.

این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهایی، و به اصطلاح به «غایة الغایات» کار خویش رسیده که ماورای آن پاسخ دیگری نیست و هدف نهایی را تشکیل می دهد، این در مسائل زندگی مادی.

در زندگی معنوی نیز مطلب همین گونه است، وقتی پرسیده می شود: آمدن انبیا و نزول کتب آسمانی، و تکالیف و برنامه های تربیتی برای چیست؟

می گوئیم: برای تکامل انسانی و قرب به خدا.

و اگر سؤال کنند: تکامل و قرب به پروردگار برای چه منظوری است؟

می گوئیم: برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهایی است و به تعبیر دیگر: ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می خواهیم، اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).

دیگر بار سؤالی در اینجا مطرح می شود و آن این که در حدیثی آمده است که خداوند می فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرِفَ؛ من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلاق را آفریدم تا شناخته شوم».

این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟

پاسخ: گذشته از اینکه این حدیث يك خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست، مفهوم حدیث این است که شناخت خداوند برای خلق وسیله تکامل آن هاست، یعنی من دوست داشتم فیض رحمت همه جا را بگیرد، به همین علت خلاق را آفریدم و برای سیر کمالی آن ها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم، چراکه معرفت و شناخت من رمز تکامل آن هاست.

آری، بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا

جرقه ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد. تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست و این تخلق، فرع بر شناخت است.

با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه گیری نهایی نزدیک می شویم و می گوئیم: عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، عشق او را در دل جای دادن، و خود را به اخلاق او آراستن.

و اگر در آیات فوق، «عبادت» به عنوان هدف نهایی آفرینش معرفی شده، مفهومی است که به تعبیر دیگر به عنوان «تکامل انسانی» از آن یاد می شود.

آری، انسان کامل همان بنده راستین خداست!

نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان

تا این جا از دوره مسأله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم: یکی از طریق تفسیر آیات قرآن، و دیگری از طریق فلسفی، و هر دو ما را به يك نقطه رساند.

اکنون نوبت این است که از مسیر سوم، یعنی روایات اسلامی این مسأله سرنوشت ساز را دنبال کنیم. دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بینش عمیق تری می دهد:

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده که از حضرتش سؤال کردند: معنی این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چیست که فرموده است:

«اعملوا فكل میسر لما خلق له»: «تا می توانید عمل کنید که همه انسان ها برای هدفی که آفریده شده اند آمادگی دارند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ، وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) ، فَيَسَّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ،

فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى؛ خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده که نافرمانی اش نمایند، و این همان است که می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)، و چون آن ها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم برهم گذارند و نابینایی را بر هدایت ترجیح دهند» (1).

این حدیث اشاره پر معنایی است به این حقیقت که چون خداوند انسان ها را برای هدف تکاملی آفریده، وسایل آن را از نظر تکوین و تشریح فراهم ساخته و در اختیار او گذاشته است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: امام حسین علیه السلام در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ؛ خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند» (2).

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟ آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟

کسانی که این ایراد را مطرح می کنند در حقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه گرفته اند، زیرا هدف، عبادت اجباری نیست، بلکه عبادت و بندگی همراه با اراده و اختیار است و در چنین زمینه ای هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند و برای مثال هنگامی که گفته می شود: من این مسجد را

ص: 271

1- . توحید صدوق (طبق نقل المیزان، ج 18، ص 423).

2- . علل الشرایع، صدوق (طبق همان مدرک).

برای نماز خواندن مردم ساخته ام، مفهومش این است که آن را برای این کار آماده کرده ام، نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم، همچنین در موارد دیگر، مانند ساختن مدرسه برای تحصیل، و بیمارستان برای درمان، و کتابخانه برای مطالعه.

بنابراین، خداوند این انسان را برای اطاعت و بندگی آماده ساخته و هرگونه وسیله ای را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف، از درون، و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه های تشریحی از برون، برای او فراهم کرده است. مسلّم است که این معنی در مؤمن و کافر یکسان است، هرچند مؤمن از امکانات بهره برداری نموده و کافر نموده است.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که وقتی از تفسیر آیه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ؛ آن ها را برای عبودیت آفریده است».

راوی می گوید: سؤال کردم: آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم؟ امام علیه السلام فرمود: «همه مردم». (1)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که وقتی تفسیر این آیه را سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ؛ آن ها را آفرید تا دستور عبادت به آن ها دهد». (2)

اشاره به اینکه هدف، اجبار به عبادت و بندگی نبوده، بلکه زمینه سازی برای آن بوده است و این درباره عموم مردم صادق می باشد. (3)

ص: 272

1- بحار الانوار، ج 5، ص 314، ح 7.

2- همان، ح 5.

3- از آنچه در بالا گفته شده روشن می شود که الف و لام در «الانس و الجن» برای استغراق است و شامل همه افراد می شود نه برای جنس، به طوری که فقط گروهی را شامل شود آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده است.

در آیه 29 سوره بقره خداوند فرموده است: (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)؛ «او کسی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفریده».

پس از ذکر نعمت های گذشته، قرآن به یکی از بزرگ ترین نعمت هایی که خداوند به انسان داده، اشاره می کند و آن، سروری و حکومت زمین است.

آیه فوق، معنی عمیق و ارزنده ای دربر دارد و در آن، ارزش انسان از نظر قرآن معلوم شده است؛ می فرماید: ارزش انسان از همه چیز بیشتر و مقام او از تمام موجودات بالاتر است.

اینجاست که درمی یابیم خداوند انسان را برای امر بسیار پرارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز برای او آفریده شده، آفریده شده تا مالک موجودات زمین گردد و فعال و مختار باشد.

او عالی ترین موجود در صحنه پهنای زمین، و از تمام موجودات این جهان ارزشمندتر معرفی گردیده، زیرا همه چیز برای او آفریده شده است. این تنها آیه ای نیست که این موضوع را تذکر می دهد، بلکه آیات فراوانی در قرآن می یابیم که انسان را هدف نهایی آفرینش موجودات جهان معرفی می نماید، از جمله: در آیه 13 سوره جاثیه آمده است: (وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ)؛ «او آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را از جانب خویش مسخر شما ساخته...».

در اینجا مطلب از مفهوم آیه مورد بحث بالا-تر رفته و موجودات آسمان ها نیز به آن اضافه گردیده است. در جای دیگر می خوانیم: (وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ)؛ «و زمین را برای مردم آفرید»،(2) و در جای دیگر می یابیم: (وَسَخَّرَ لَكُمْ

ص: 273

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 29 سوره بقره.

2- . الرحمن، آیه 10.

الْفُلْكَ...»، (وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ...)؛ «کشتی ها را مسخر شما ساخت...»

نهرها را نیز مسخر شما نمود... شب و روز را (نیز) مسخر شما نمود...» (1).

(وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ...)؛ «شما را بر دریاها مسلط گردانید» (2).

(وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...)؛ «خورشید و ماه را مسخر شما قرار داد».

از این نمونه آیات در قرآن فراوان است که خداوند همه چیز را مسخر این انسان ساخته و همه را برای او آفریده است.

ارزش معنوی مرد و زن

ارزش معنوی مرد و زن (3)

خداوند در آیه 195 سوره آل عمران می فرماید: (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَاذْهَبُوا وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُقَالُ لِقَوْمٍ أَعْرَابٍ)؛ «پس پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت (و فرمود:) من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیرو یک آیین) لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم و آنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها نزد خدا است».

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا

ص: 274

1- . ابراهیم، آیات 32 و 33.

2- . نحل، آیه 14.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 195 سوره آل عمران.

و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره ای از تفاوت ها در مسئولیت های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو در مسیر تکامل انسانی نمی داند، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می دهد، و لذا آن ها را باهم ذکر کرده است. این موضوع درست به آن می ماند که از نظر انضباط اداری، یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند و دیگری را به عنوان معاون و یا عضو.

رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می گوید: (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ (1) «ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد چنین کسانی وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آن ها داده خواهد شد» (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می گردد).

و در آیه دیگر می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ (2) «هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد».

این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل شد که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می دانستند!

ص: 275

1- . غافر، آیه 40.

2- . نحل، آیه 97.

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی ها زن را يك موجود پلید و از عمل شیطان می دانستند.

رومی ها و بعضی از یونانی ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی فقط در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ، جاودان خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن، برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست، به جز روح مریم علیها السلام. (1)

از اینجا روشن می شود، اینکه عده ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که دین مردهاست نه زن ها، چه اندازه از حقیقت دورند! به طور کلی اگر در پاره ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت هایی از نظر مسئولیت های اجتماعی دیده می شود به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنان که در آیه مورد بحث خواندیم: (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛ «همه از يك جنس و يك جامعه هستید».

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟ (2)

در آیه 34 سوره نساء می خوانیم: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي

ص: 276

1- . به کتاب های «وستر مارك»، عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله، حقوق زن در اسلام و سایر کتاب های مربوط به عقاید و آراء بشری مراجعه شود.

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 34 سوره نساء.

تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا)؛ «مردان، سرپرست و نگهبان زنان اند، بخاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و بخاطر هزینه هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند؛ و زنان شایسته، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند؛ و زنانی را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر راهی جز شدت عمل نبود)، آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت هاست)».

ابتدا می فرماید: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) .

برای توضیح این جمله باید توجه داشت که خانواده يك واحد کوچک اجتماعی است و همانند يك اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی ای که زن و مرد به صورت مشترك آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد، در نتیجه فقط یکی از آن ها باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود! منظور از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور، رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت ها و مشورت ها است).

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری روشن است که اگر هیأتی (حتی دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد، وگرنه هرج و مرج در کار آن ها پیدا می شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به دلیل وجود خصوصیاتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانۀ همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفۀ سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در این مسائل گفته شده، بر شوهران خود برتری داشته باشند، ولی بارها گفته ایم که قوانین به تك تك افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و كل را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» نیز اشاره به همین حقیقت است، زیرا در قسمت اول می فرماید: «این سرپرستی به دلیل تفاوت هایی است که خداوند از نظر آفرینش، براساس مصلحت نوع بشر، میان آن ها قرار داده است» و در قسمت آخر می فرماید: «و نیز این سرپرستی به علت تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند».

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آن هاست و نه سبب امتیاز آن ها در جهان دیگر، زیرا این دو مورد فقط بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همان طور که شخصیت انسانی يك معاون از يك رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد، اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

(فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ)؛ در اینجا اضافه می فرماید که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته اند: دسته اول، «صالحان و درستکاران، و آن ها کسانی هستند که در برابر نظام خانواده خاضع و متعهد می باشند و نه تنها در حضور شوهر، بلکه در غیاب او، «حفظ الغیب» می کنند، یعنی چه از نظر مال، چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده، در غیاب او مرتکب خیانت نمی شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آن ها قائل شده و با جمله «بما حفظ الله» به آن اشاره کرده وظایف و مسئولیت های خود را به خوبی انجام می دهند».

بدیهی است که مردان موظف اند درباره این گونه زنان نهایت احترام و حق شناسی را انجام دهند. دسته دوم، زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آن ها دیده می شود. مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسئولیت هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام شود و در هر صورت باید مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند. این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

(وَ الَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ) . مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آن ها آشکار می شود که قرآن در جمله فوق از آن ها چنین تعبیر می کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آن ها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» و این گونه، زنانی را که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند، قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها، به راه آورد و متوجه مسئولیت خود کرد.

(وَ اُحْزِرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ)؛ «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آن ها دوری کنید» و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آن ها آشکار سازید. شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر شود.

(وَإِصْرًا رَبُّوهُنَّ). در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت‌ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجباجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزا تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند و برای وادار کردن آن‌ها به انجام تعهدها و مسئولیت‌های خود، تنها راه، خشونت و شدت عمل باشد، در اینجا اجازه داده شده که به وسیله «تنبیه بدنی» آن‌ها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.

اشکال: در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ: با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند، پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا:

اولاً آیه، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این، موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، به خشونت متوسل می‌شوند، نه تنها از راه ضرب، بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سر حد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً «تنبیه بدنی» در این جا همان طور که در کتب فقهی نیز آمده است باید ملایم و خفیف باشد به گونه‌ای که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح شدن گردد و نه کبودی بدن.

ثالثاً روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آن‌ها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به چنین

افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و يك نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می فرماید: (فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا)؛ «اگر آن ها اطاعت کنند به آن ها تعدی نکنید».

و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات هایی خواهند شد؟ در پاسخ می گوئیم: آری، مردان هم درست مانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می شوند، حتی مجازات بدنی، ولی چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف می باشد که مردان متخلف را از راه های گوناگون و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) با وظایف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود احجاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم شدن در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا). در پایان دوباره به مردان هشدار می دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و قدرت خدا را که بالاتر از همه قدرت هاست در نظر داشته باشند (زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است).

اوصاف انسان های شایسته

اوصاف انسان های شایسته (1)

در آیات 19 تا 28 سوره معارج می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ

ص: 281

هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْتَفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ)؛ (به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)، مگر نمازگزاران، کسانی که نمازهایشان را دائماً به جا می آورند، و کسانی که در اموالشان حق معینی است برای سائل و محروم، و آن ها که به روز جزا ایمان دارند و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند، چراکه هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست».

جمعی از مفسران و ارباب لغت، «هلوع» را به معنی «حرص» و جمعی به «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول، در اینجا به سه ویژگی منفی اخلاقی در وجود این گونه انسان ها اشاره شده است: «حرص»، «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو ویژگی «جزع» و «بخل»، زیرا آیات دوم و سوم تفسیری است برای معنی «هلوع».

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد، چراکه این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند؛ بیشتر انسان حریص بخیل اند و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

در اینجا سؤال هایی مطرح می شود، از جمله این که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟

وانگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟ از همه این ها گذشته، قرآن در آیه 4 سوره تین باصراحت می گوید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)؛ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم».

به یقین منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «احسن تقویم» است. همچنین آیات دیگری که

مقام والای انسان را می ستایند. این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ همه این سؤالات با توجه به يك نکته روشن می شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی در انسان آفریده که بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیست، بلکه وسیله کمال است، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود.

برای نمونه همین «حرص» نیرویی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این يك عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط می باشد؛ اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان، حریص در علم و یا به تعبیر دیگر: تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، به یقین مایه کمال اوست، اما اگر این ویژگی حرص در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می شود.

به تعبیر دیگر: این صفت شاخه ای از حب ذات است و می دانیم که حب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی، بخل، حسد و مانند آن پیش می رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که به یقین مفید و سودمند است، ولی اگر از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب های ویرانگر بسازند، مایه شر و فساد خواهد بود.

با توجه به توضیحات بالا، نبود منافات میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است مشخص می شود. (1)

ص: 283

1- . توضیح دیگری تحت عنوان انسان در قرآن کریم، در جلد 8 تفسیر نمونه، ذیل آیات 11 و 12 سوره یونس آورده ایم.

سپس به صورت يك استثنا به ذكر اوصاف انسان های شایسته ضمن بیان نه صفت از اوصاف برجسته آن ها پرداخته، می گوید: «مگر نمازگزاران»؛ (إِلَّا الْمُصَلِّينَ).

«همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند»؛ (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ).

این نخستین ویژگی آن هاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از راه نماز تأمین می شود، نمازی که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد و او را همواره به یاد خدا نگه می دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است که منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را انجام می دهند.

اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، ولذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ احَبَّ الاعمال الی الله مادام و ان قل: «محبوب ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد» (1).

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه می خوانیم:

منظور این است که هرگاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد. (2)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به

ص: 284

1- . المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث، ج 2، ص 160 (مادة دوام).

2- . نور الثقلین، ج 5، ص 415.

نافله است، و آیه (وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) (که در چند آیه بعد آمده است) ناظر به نماز فریضه است. (1)

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر «محافظة» مناسب نمازهای واجب است که آن‌ها را باید در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر به «تداوم» مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می‌تواند گاهی آن‌ها را انجام دهد و گاهی ترک کند.

به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آن‌ها پرداخته، می‌افزاید: «کسانی که در اموالشان حق معلومی است»؛ (وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ).

«برای تقاضاکنندگان و محرومان»؛ (لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

و به این شکل، هم ارتباطشان را با خالق حفظ می‌کنند و هم پیوندشان را با خلق خدا. بعضی از مفسران معتقدند که منظور از «حق معلوم» در اینجا همان «زکات» است که مقدار معینی دارد و از مصارف آن «سائل» و «محروم» است، در حالی که می‌دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت، لذا بعضی دیگر معتقدند: مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان بدهد. شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که وقتی درباره تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود:

«هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ، فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ الْأَلْفِ وَالْأَقْلَّ وَالْأَكْثَرَ، فَيَصِلُ بِهِ رَحْمَةً، وَيَحْمِلُ بِهِ الْكُلَّ عَن قَوْمِهِ؛ آری، این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه

ص: 285

هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صلۀ رحم می کند و از قوم خود سختی را برمی دارد»⁽¹⁾.

تفاوت «سائل» با «محروم» این است که «سائل» حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، ولی «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست، و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «محروم کسی است که در کسب و کار زحمت می کشد ولی زندگی او پیچیده شده است»⁽²⁾.

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند⁽³⁾.

به هر حال انجام این کار از يك سو اثر اجتماعی دارد و با فقر و محرومیت مبارزه می کند و از سوی دیگر روی کسانی که به آن عمل می کنند اثر اخلاقی می گذارد و قلب و جانیشان را از حرص و بخل و دنیاپرستی می شوید.

آیه بعد به سومین ویژگی آن ها اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که به روز جزا ایمان دارند»؛ (وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ).

و درباره ویژگی چهارم می گوید: «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند»؛ (وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

«چراکه هیچ کس را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند»؛ (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ). آن ها از يك سو به روز جزا ایمان دارند، و با توجه به تعبیر «یصدقون» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آن ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی در کار است.

ص: 286

1- نور الثقلین، ج 5، ص 417 (احادیث 25 و 27).

2- همان.

3- شرح بیشتری درباره آیه مزبور و تفسیر «سائل» و «محروم» در جلد 22، تفسیر نمونه، ذیل آیه 19 ذاریات آمده است.

بعضی از مفسران آن را به معنی «تصدیق عملی» یعنی انجام وظایف و ترک محرمات تفسیر کرده اند، ولی ظاهر آیه مطلق است، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می شود، ولی از آنجا که ممکن است کسی به روز جزا ایمان داشته باشد، اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می گوید: «آن ها هرگز خود را در امان نمی بینند»، یعنی همیشه احساس مسئولیت می کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند. در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود: فرزندم! «خَفِ اللَّهَ خَوْفًا أَنْتَكَ لَوْ أَتَيْتَهُ حَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَنْتَكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ؛ آن چنان از خدا بترس که اگر تمام حسنات مردم روز زمین را بیاوری احتمال دهی که از تو نپذیرد! و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال دهی که تو را بیامرزد».(1)

حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ؛ هیچ کس با عملش وارد بهشت نمی شود.

عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود!».

الگوهای جاویدان

الگوهای جاویدان(2)

در آیه چهارم سوره ممتحنه می خوانیم: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)؛ «به یقین برای شما

ص: 287

1- . جامع الاخبار، ص 113.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 4 سوره ممتحنه.

سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما دشمنی و کینه آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید!» - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می کنم و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)! - پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم و بازگشت همه به سوی توست».

از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد برای تکمیل تعلیمات خود، از الگوهای مهمی که در میان انسان ها وجود داشته شاهد می آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدیدتی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده، سخن از ابراهیم علیه السلام و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام، به ویژه قوم عرب بوده به میان می آورد و می فرماید: «برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت»، ابراهیم علیه السلام بزرگ پیامبران، کسی که زندگی اش سرتاسر درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله، و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیمی که امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام گذاری او می باشد، می تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه شود. منظور از تعبیر (وَ الَّذِينَ مَعَهُ) (آن ها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند، هرچند قلیل و اندک بودند، و این که منظور، پیامبرانی است که با او هم صدا شدند، یا انبیای معاصر او چنان که بعضی احتمال داده اند بعید به نظر می رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به «ابراهیم»، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او تشبیه کند. در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم علیه السلام

به او ایمان آوردند و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است. (1)

سپس در توضیح این معنی می افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم».

ما نه شما را قبول داریم و نه آیین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت های بی ارزشتان متنفریم.

و باز برای تأکید افزودند: «ما به شما کافریم»: (كَفَرْنَا بِكُمْ).

البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج گانه کفر به آن اشاره شده است.

و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است»؛ (وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا).

و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید (حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ). و این گونه با نهایت قاطعیت و بدون هیچ گونه پرده پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدیدنظر نیست و تا ابد ادامه دارد، مگر این که آن ها مسیر خود را تغییر دهند و به راه ایمان آیند.

ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم علیه السلام استثنایی داشته که آن نیز به علت هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می فرماید: آن ها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آن ها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آذر) وعده داد که برای تو از خدا طلب آموزش می کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آموزش تنها به دست اوست». (2)

ص: 289

1- . کامل ابن اثیر، ج 1، ص 100.

2- . اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 302).

این درحقیقت استثنایی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم علیه السلام و یارانش از بت پرستان که آن نیز دارای شرایط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می دهد که ابراهیم علیه السلام احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود، ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم علیه السلام به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم؛ و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد و هنگامی که بر ابراهیم علیه السلام روشن شد که او دشمن خداست و هرگز ایمان نمی آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم علیه السلام و آزر به طور اجمالی باخبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می گوید: این استثنا در شرایط خاصی صورت گرفته و وسیله ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، ولذا در آیه 114 سوره توبه می فرماید: (وَ مَا كَانَ إِسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِثْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».

ولی جمعی از مفسران آن را استثنا از «اسوه بودن ابراهیم علیه السلام» دانسته، و گفته اند: باید در همه چیز به او اقتدا کرد، جز استغفارش برای عمویش آزر.

این معنی گرچه در کلام عده ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا اولاً او در همه چیز «اسوه» بود، حتی در این برنامه، چراکه اگر همان شرایط «آزر» در بعضی از مشرکان پیدا می شد اظهار محبت نسبت به آن ها برای جلب و جذبشان به سوی ایمان کار خوبی بود. ثانیاً ابراهیم علیه السلام يك پیامبر

معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود و همهٔ افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم.

کوتاه سخن این که ابراهیم علیه السلام و پیروانش به طور جدی با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آن ها سرمشق گرفت، و داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما نیز پیدا شود قابل تأسی است.

و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت، به ویژه در زمانی که آن ها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست. در پایان آیه می افزاید: آن ها گفتند: پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و بازگشت نهایی همه سرانجام به سوی توست. (رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

در حقیقت آن ها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند:

نخست توکل بر ذات او، دوم توبه و بازگشت به سوی او، و سوم توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی اوست که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می شود و توبه روح توکل را در انسان زنده می کند.

نتیجه

برنامه های عملی، همیشه مؤثرترین برنامه هاست، چون عمل، از ایمان عمیق انسان به گفتارش حکایت می کند، و سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

همیشه وجود الگوها و سرمشق های بزرگ در زندگی انسان ها، وسیلهٔ مؤثری برای تربیت آن ها بوده است، به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام مهم ترین شاخهٔ هدایت را با عمل خود نشان می دادند، و لذا هنگامی که سخن از «سنت» به میان می آید، گفته می شود که سنت عبارت است از «قول» و «فعل»

و «تقریر» معصوم، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنماست، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهایی در همه زمینه‌ها باشند.

قرآن نیز بر این مسأله مهم صحّه گذاشته و الگوها و سرمشق‌هایی در همه زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله در آیات مورد بحث که دو بار از ابراهیم علیه السلام و یارانش سخن می‌گوید، و در سوره احزاب، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید.

در جنگ پر مخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می‌آورد، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه‌ای از استقامت و ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می‌کند و البته این امر منحصر به میدان «احزاب» نبود، بلکه در همه جا پیامبر صلی الله علیه و آله سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد.

شعار «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بَالِسِ نَتِّكُمْ ؛ مردم را با اعمال خویش به سوی خدا دعوت کنید نه با زبان خود» که از حدیث امام صادق علیه السلام گرفته شده، (1) دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند، که اگر این کار می‌شد، اسلام عالم گیر شده بود!

راست قامتان جاده توحید

راست قامتان جاده توحید (2)

در آیه 22 سوره ملک می‌خوانیم: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي

ص: 292

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 278 (ماده عمل).

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 22 سوره ملک.

سَوِيًّا عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «آیا کسی که به رو افتاده راه می رود به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟».

در اینجا افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده اند که از جاده ای ناهموار و پرپیچ و خم می گذرد، در حالی که به رو افتاده و با دست و پا، یا به روی سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند، و نه قادر به کنترل خویشتن است، نه از موانع باخبر است و نه سرعتی دارد، کمی پیش می رود و سپس در مانده می شود.

ولی مؤمنان را به شخص راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف، مستقیم و با سرعت و قدرت و آگاهی تمام، به راحتی پیش می رود.

چه تشبیه جالب و دقیقی که آثار آن در زندگی این دو گروه کاملاً نمایان است و با چشم خود می بینیم!

بعضی مظهر این دو گروه را پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل شمرده اند، البته این ها مصداق های روشنی برای آیه فوق است، ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی کند. درباره تفسیر (مُكِبًّا عَلَي وَجْهِهِ) ، احتمالات متعددی گفته شده است:

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است همان است که در بالا گفتیم، و آن کسی است که به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می رود.

ولی بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که ایستاده راه می رود، اما سر به زیر افکنده و مسیر خود را به هیچ وجه مشاهده نمی کند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: منظور کسی است که تعادل خود را حفظ نمی کند، چند گام پیش می رود، بر زمین می خورد و برمی خیزد، و این وضع پی در پی تکرار می شود.

از بعضی از کلمات راغب نیز در مفردات چنین برمی آید که منظور کسی است که تمام توجهش به وضع خویش است و از غیر خود غافل است. ولی معنی اول

به قرینهٔ مقابلهٔ با وضع مؤمنان که از آن تعبیر به «سویاً» شده است، مناسب تر به نظر می‌رسد. به هر حال دربارهٔ این که این، وضع کافر و مؤمن در آخرت است یا در هر دو جهان، دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست، آن‌ها هم در زندگی دنیا چنین اند و هم در آخرت.

آری، افراد بی‌ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوج اند و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی‌بینند، و از آنجا که مسیر آن‌ها مسیر هوی پرستی است، به کسی می‌مانند که از سنگلاخی عبور می‌کند در حالی که بر سینه و دست و پا می‌خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند بینشی عمیق و مسیری صاف و روشن دارند.

انسان‌های آزاده و اسیر

انسان‌های آزاده و اسیر (1)

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، مسألهٔ توحید و شرك، يك مسألهٔ فقط اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می‌گذارد و همه را به رنگ خود درمی‌آورد. توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب و عامل رشد و شکوفایی آن است، چراکه افق دید انسان را آن چنان گسترده می‌کند که به بی‌نهایت پیوندش می‌زند. اما به عکس، شرك، انسان را در جهانی فوق‌العاده محدود، جهان بت‌های سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت‌گونه فرومی‌برد و دید و درک و همت و توانایی و تلاش انسان را به همین رنگ در می‌آورد و در همین ابعاد قرار می‌دهد.

در آیات 75 و 76 سورهٔ نحل می‌خوانیم: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ۖ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ كَلٌّ

ص: 294

1- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیات 75 و 76 سورهٔ نحل.

عَلَى مَوْلَاهُ أَيُّمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «خداوند مثالی زده:

برده مملوکی را که قادر به هیچ چیز نیست؛ و شخص (آزاد و با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم و او پنهان و آشکار از آن، انفاق می کند؛ آیا آنها یکسان اند؟! ستایش مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند. خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است و قادر به هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد که او را در پی هر کاری بفرستد، کاری از پیش نمی برد؛ آیا او، با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟».

در آیات فوق، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست. مشرک «أَبْكُمْ» است، گنگ است، گنگ مادرزاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت می کند و به خاطر اسارت در چنگال شرك توانایی هیچ کار مثبتی را ندارد. (لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

او يك انسان آزاده نیست، بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است و به دلیل همین صفات، سربار جامعه محسوب می شود، چراکه مقدرات خود را به دست بت ها و یا انسان های استعمارگر می پندارد.

او همیشه وابسته است و تا طعم توحید را که آیین آزادگی و استقلال است نچشد از این وابستگی بیرون نمی آید (وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ).

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد (أَيُّمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

چقدر میان يك چنین انسان کوتاه فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه ای با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود، اصول دادگری را به کار می بندد، بلکه همواره در جامعه خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد!

علاوه بر این، او به دلیل داشتن تفکر منطقی، و هماهنگی با نظام توحیدی

آفرینش، همیشه بر جاده مستقیم که نزدیک ترین جاده هاست گام برمی دارد، به سرعت به مقصود می رسد و سرمایه های وجودی خویش را در راه های کج و انحرافی نابود نمی کند.

کوتاه سخن اینکه توحید و شرك تنها يك عقیده نیست، يك الگوی کامل برای تمام زندگی است، يك برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را دربر می گیرد و مقایسه عرب های مشرك عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد.

همان ها که تا دیروز آن چنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از این که در وادی توحید گام نهادند، از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر گرفتند.

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید (1)

درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است. در آیات زیادی از او به «بشر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به انسان، و در آیاتی نیز به «بنی آدم» و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است، مثلاً در آیات مورد بحث، انسان موجودی فراموش کار و حق شناس معرفی شده و در جای دیگر موجودی ضعیف (وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) (2) و در جای دیگر موجودی ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ). (3)

ص: 296

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 11 و 12 سوره یونس.

2- . نساء، آیه 28.

3- . ابراهیم، آیه 34.

و در جایی دیگر بخیل (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) (1)

و در مورد دیگر موجودی عجول (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) (2)

و در جای دیگر کفور و کفران کننده (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا) (3)

و در مورد دیگر موجودی پر خاشگر (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) (4)

و در جای دیگر کفور مبین و کفران کننده آشکار (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكُفُورٍ مُّبِينٍ) (5)

و در موردی دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل و هنگام بلا پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ
الْسَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) (6)

و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدا (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) (7)

و در آیه ای دیگر موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى * أَلَمْ يَرَأَ أَنَّهُ اسْتِغْنَى) (8)

همان گونه که می بینیم، «انسان» در قرآن مجید موجودی معرفی شده که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است.

آیا این همان انسانی است که خدا او را در «احسن تقویم» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ). (9)

و همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی دانسته، به وی آموخته است؟ (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). (10)

ص: 297

1- . اسراء، آیه 100.

2- . اسراء، آیه 11.

3- . اسراء، آیه 67.

4- . كهف، آیه 54.

5- . زخرف، آیه 15.

6- . معارج، آیات 19-21.

7- . انفطار، آیه 6.

8- . علق، آیات 6 و 7.

9- . تین، آیه 4.

10- . علق، آیه 5.

و همان انسانی که خدا به او بیان آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ). (1)

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگارش به سعی و تلاش واداشته است؟ (بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا). (2)

باید دید این ها چه انسان هایی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی، این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند!

ظاهر این است که این بحث ها همه مربوط به انسان هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند، نه معلمی داشته اند، نه راهنمایی و نه بیدارکننده ای، شهواتشان آزاد بوده و در میان هوس ها غوطه ور هستند.

بدیهی است که چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد، بلکه با به کار انداختن آن ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا در می آید، وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت، به مرحله «آدمیت» گام می نهد و شایسته نام «بنی آدم» می شود، به جایی می رسد که به جز خدا نمی بیند. (3)

ص: 298

1- . رحمان، آیات 3 و 4.

2- . انشقاق، آیه 6.

3- . در فصل بعدی، نقش قرآن در تربیت انسان مطرح می شود تا شیوه تربیت صحیح انسان از طریق راهکارهای معنوی الهی تبیین گردد.

اشاره

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده

قرآن کتاب اندیشه و عمل

قرآن، هدایت و درمان

قرآن نسخه شفابخش

نفوذ فوق العاده قرآن

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

تلاوت قرآن همراه با تفکر

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

ص: 299

در آیات 124 و 125 سوره توبه می خوانیم: (وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ)؛ «و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان (به افراد دیگر) می گویند: «این سوره، ایمان کدام يك از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال اند. و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی شان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

در این دو آیه به یکی از نشانه های بارز منافقان و مؤمنان که در آیات قبل درباره آن ها بحث شده است اشاره گردیده است.

نخست می گوید: «هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می گویند: ایمان کدام يك از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد؟».

آن ها با این سخن می خواستند عدم تأثیر سوره های قرآن و بی اعتنایی خود را به آن ها بیان کنند و بگویند: این آیات، محتوای مهم و چشمگیری ندارد و مسائلی است عادی و پیش پا افتاده!

ص: 301

اما قرآن با لحن قاطعی به آن‌ها پاسخ می‌دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه، می‌گوید: «کسانی که ایمان آورده‌اند، نزول این آیات، بر ایمانشان می‌افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره‌هایشان آشکار می‌سازد، اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است، پلیدی تازه‌ای بر پلیدی‌شان می‌افزاید و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی از دنیا خواهند رفت».

چند نکته:

يك: قرآن در دو آیه بالا- بر این واقعیت تأکید می‌کند که وجود برنامه‌ها و تعلیمات حیات بخش برای سعادت يك فرد یا يك گروه، به تنهایی کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه‌ها نیز باید به عنوان شرطی اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه‌های حیات بخش باران است، که می‌دانیم در باغ سبزه روید و در شوره زار خس! کسانی که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت، به آن می‌نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه آن درس تازه‌ای فرامی‌گیرند که ایمانشان را پرورش می‌دهد و صفات بارز انسانیّت را در آن‌ها تقویت می‌کند.

ولی کسانی که از پشت شیشه‌های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می‌نگرند، نه تنها از آن‌ها بهره نمی‌گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می‌شود. به تعبیر دیگر: در برابر هر فرمان تازه‌ای نافرمانی و عصیان جدیدی می‌کنند و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه‌ای، و در مقابل هر حقیقتی، لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیان‌ها و نافرمانی‌ها و لجاجت‌ها در وجودشان می‌شود و ریشه‌های این صفات زشت چنان در روح آنان قوی می‌گردد که سرانجام در حال کفر می‌میرند و راه بازگشت به روی آن‌ها به کلی بسته می‌شود!

و باز به تعبیر دیگر: در هیچ برنامه‌تربیتی، تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست، بلکه روح پذیرش و «قابلیت قابل» نیز شرط اساسی است.

دو: «رجس» در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته «راغب» در کتاب مفردات، این پلیدی چهارگونه است: گاهی از نظر غریزه و طبع، گاهی از نظر فکر و عقل، گاهی از جهت شرع، و گاهی از تمام جهات.

البته شکی نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجابت و سرسختی در مقابل حق، نوعی پلیدی باطنی و معنوی است که اثر آن سرانجام در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش آشکار می شود.

سه: جمله (وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) با توجه به ریشه کلمه «بشارت» که به معنی خوشحالی و سروری است که آثارش در چهره انسان ظاهر شود، نشان می دهد که اثر تربیتی آیات قرآن به قدری در مؤمنان آشکار بود که به سرعت علائمش در چهره هایشان نمایان می شد.

چهار: در آیات فوق، «نفاق» و صفات زشتی که لازمه آن است، بیماری قلبی شمرده شده، و «قلب» در این گونه موارد به معنی روح و عقل است، و بیماری قلبی، در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است. این تعبیر نشان می دهد که اگر انسان از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچ يك از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه بدواند. این گونه اخلاق همچون بیماری جسمانی برخلاف طبیعت انسان است، بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی، و نشانه بیماری روحی و روانی است.

پنج: آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن روح تازه ای پیدا می کردند و تربیت نوینی می یافتند، آن چنان که آثارش به سرعت در چهره هایشان نمایان می شد، در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها خواندن يك سوره در آن ها اثر نمی گذارد، بلکه ختم تمام قرآن نیز چنین است.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند یا آلودگی افکار و بیماری

دل‌ها و وجود حجاب‌ها که از اعمال سوء ما ناشی می‌شود چنین حالت بی‌تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلب‌های ما داده است؟ باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد.

قرآن کتاب اندیشه و عمل

قرآن کتاب اندیشه و عمل (1)

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می‌گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن «ذکر» (یادآوری) «تدبر» (بررسی عواقب و نتایج کار)، «انذار»، «خارج کردن انسان‌ها از ظلمات به نور» و «شفا و رحمت و هدایت» است. در آیه 50 سوره انبیاء می‌خوانیم: (وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ)؛ «این (قرآن) یادآوری پربرکتی است که (بر شما) نازل کردیم».

در آیه 29 سوره ص می‌خوانیم: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ)؛ «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند».

و در آیه 19 سوره انعام آمده است: (وَأَوْحِي إِلَيْهِ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنِ بَلَغَ)؛ «این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) پیام به آن‌ها می‌رسد با آن بیم دهم».

و در آیه اول سوره ابراهیم می‌فرماید: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛ «(این) کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها (ی‌شرك و ظلم و جهل) به سوی روشنائی (ایمان و عدل و آگاهی) به خواست پروردگارشان بیرون آوری». و بالاخره در آیه 82 سوره اسراء آمده است: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «آیاتی از قرآن نازل می‌کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است». بنابراین قرآن مجید باید در متن زندگی

ص: 304

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 20-24 سوره محمد.

مسلمانان قرار گیرد و آن را قدوه و اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را موبه مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند. اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با يك مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می پردازند و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می دهند. بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جاست که قرآن را از شکل يك برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند. قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث باصراحت می گوید: این منافقان بیمار دل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

«تدبر» از ماده «دبر» (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کار بردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن نیاز به نوعی خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند، چراکه اگر بر دل ها قفل ها باشد، قفل هایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد و در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده است:

«أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ ؛ آن ها شب هنگام بر پا ایستاده، قرآن را به صورت شمرده و با تدبر تلاوت می کنند و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هرگاه به آیه ای رسند که در

آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند و با چشم جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شوند و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انداز است گوش های دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانشان طنین انداز است» (1).

حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)

«إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ، وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ حَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، فَلَا يُصْلِحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا؛ برای توفیقی است و گوش هایی (که راه نفوذ در آن است) و خداوند هرگاه بخواهد بنده ای را (به خاطر تقوایش) هدایت کند، گوش های قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوش های قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است که می فرماید: (أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا). (2)

قرآن، هدایت و درمان

قرآن، هدایت و درمان (3)

در آیه 44 سوره فصلت می خوانیم: (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ)؛ «و اگر آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم به یقین می گفتند: «چرا آیاتش به روشنی بیان نشده؟! قرآن عجمی از پیغمبری

ص: 306

1- . نهج البلاغه، خطبه 193 (معروف به خطبه همام).

2- . نورالثقلین، ج 5، ص 41.

3- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 44 سوره فصلت.

عربی؟! بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و شفا است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش هایشان سنگینی است و از مشاهده آن نابینا هستند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می شوند».

خلاصه، آن ها بیمار دلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد از آن ایرادی می گیرند، و در برابر آن بهانه ای می تراشند، اگر عربی باشد سحر و افسونش می خوانند، و اگر عجمی باشد نامفهومش می شمزند، و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد آن را ناموزون معرفی می کنند.

باید توجه داشت که «اعجمی» از ماده «عجمه» (بر وزن لقمه) به معنی نداشتن فصاحت، و ابهام در سخن است، و «عجم» را به غیر عرب می گویند چراکه زبان آن ها را به خوبی نمی فهمند، و «اعجم» به کسی گفته می شود که مطالب را خوب ادا نمی کند (چه عرب باشد چه غیر عرب).

بنابراین، واژه «اعجمی» همان «اعجم» می باشد که با یاء نسبت همراه شده است. سپس قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید: «بگو: این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و درمان است»؛ (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً) . «اما کسانی که ایمان نمی آورند گوش هایشان سنگین است (و آن را درک نمی کنند) و بر اثر نابینایی آن را نمی بینند، درست مانند کسانی که افرادی آن ها را از راه دور صدا می زنند» و معلوم است که چنین کسانی نه می شنوند و نه می بینند.

آری، برای پیدا کردن راه، و رسیدن به مقصد، تنها وجود نور کافی نیست، چشم بینا نیز لازم است، برای تعلیم یافتن نیز تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی کند، گوش شنوایی نیز باید باشد.

در لطافت دانه های باران و تأثیر حیات بخش آن شکی نیست، اما «در باغ سبزه روید و در شوره زار خس».

کسانی که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می آمدند هدایت و شفا از آن می یافتند، بیماری های اخلاقی و روحی آن ها در شفاخانه قرآن درمان می شد، سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند، اما لجوجان متعصب، و دشمنان حق و حقیقت، و آن هایی که از قبل تصمیم خود را بر مخالفت با انبیا گرفته بودند چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند؟

آن ها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دوردستی قرار داشتند، آن ها گرفتار ناشنوایی و نابینایی مضاعف بودند، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان! بعضی از مفسران نقل کرده اند که اهل لغت درباره کسی که می فهمد می گویند: «انت تسمع من قریب» (تو از نزدیک می شنوی) و برای کسی که نمی فهمد می گویند: «انت تنادی من بعید» (تو از دور صدا زده می شوی که اگر همه ای نیز بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی کنی). (1)

قرآن، نسخه شفابخش

قرآن، نسخه شفابخش (2)

در آیه 82 سوره اسراء خدای متعال می فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (وزیان) نمی افزاید».

نکته ها:

1. مفهوم کلمه «من» در «من القرآن»

می دانیم که کلمه «من» در این گونه موارد، برای تبعیض می آید، ولی از آنجا که

ص: 308

1- . تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 82 سوره اسراء.

شفاء و رحمت، مخصوص قسمتی از قرآن نیست، بلکه اثر قطعی همه آیات قرآن است، مفسران بزرگ کلمه «مِن» را در اینجا «بیانیه» دانسته اند.

ولی بعضی این احتمال را داده اند که «مِن» در اینجا نیز به همان معنی تبعیض است و اشاره به نزول تدریجی قرآن می باشد (به خصوص که واژه «تنزل» فعل مضارع است) در این صورت معنی جمله چنین می شود: «ما قرآن را نازل می کنیم و هر بخشی از آن که نازل می شود به تنهایی مایه شفاء و رحمت است...».

2. تفاوت میان شفاء و رحمت

می دانیم که «شفاء» معمولاً در مقابل بیماری ها و عیب ها و نقص هاست، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است.

پس از آن، مرحله «رحمت» فرامی رسد که مرحله تخلیق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند. به تعبیر دیگر: «شفاء» اشاره به «پاک سازی»، و «رحمت» اشاره به «نوسازی» است و یا به تعبیر فلاسفه و عرفا: اولی به مقام «تخلیه» اشاره می کند و دومی به مقام «تحلیه».

3. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟

نه تنها در این آیه، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن می خوانیم که دشمنان حق به جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره گی ها را بزدایند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود.

دلیل این مسأله این است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می بینند به ستیز با آن بر می خیزند

و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آن‌ها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن‌ها تقویت می‌کند.

يك غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم، از آن برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق نیروی کافی می‌گیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم، از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرهاست.

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره‌های حیات بخش باران است که در باغ‌ها، با آن لاله می‌روید و در شوره زارها خس!

و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید ابتدا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح، علاوه بر فعالیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.

و از این جا پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود: چگونه قرآن که مایهٔ هدایت است این افراد را هدایت نمی‌کند؟ پاسخ: بدون شك، قرآن مایهٔ هدایت گمراهان است، اما به يك شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، با همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند و اندیشهٔ خود را برای درك حق به کار می‌گیرند.

اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خوردهٔ حق که با حالت صدر در صد منفی به سراغ قرآن می‌آیند به یقین بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود، چراکه تکرار عمل خلاف، عمق بیشتری در جان آدمی پیدا می‌کند.

4. يك داروی مؤثر برای همهٔ دردهای اجتماعی و اخلاقی

بدون شك، بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی به بیماری‌های جسمی او دارد، هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود، هر دو باید ریشه‌یابی شوند و پس از شناخت ریشهٔ اصلی باید به درمان هر دو پرداخت.

هر دو گاهی به مرحله ای می‌رسند که غیرقابل علاج اند، ولی در بیشتر موارد می‌توان آن‌ها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب و پرمعنی و پرمایه‌ای! آری، قرآن نسخه‌ی حیات بخشی است برای کسانی که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند.

قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعف‌ها و زبونی‌ها و ترس‌های بی‌دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها.

قرآن داروی شفابخشی است برای کسانی که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، و تسلیم بودن بی‌قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند.

قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای دنیایی که آتش جنگ‌ها در هر سوی آن افروخته و در زیر بار مسابقه‌ی تسلیحاتی کمرش خم شده و مهم‌ترین سرمایه‌های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می‌ریزد.

و سرانجام، قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای آن‌هایی که پرده‌های ظلمانی شهوات، آن‌ها را از رسیدن به قرب پروردگار مانع شده است.

در آیه 57 سوره یونس می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست».

در آیه 44 سوره فصلت نیز می‌خوانیم: (قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً)؛ «بگو: این (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و شفاست».

علی‌علیه‌السلام در سخن بسیار جامع خود در نهج‌البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: (فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى أَدْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالتَّغْيِي وَالتَّضَلُّلُ)؛ از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید:

چراکه در این کتاب، درمان بزرگ‌ترین دردها است: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت».(1)

ص: 311

و در عبارت دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ ؛ آگاه باشید! در این کتاب خبرهای آینده است و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما».(1)

و در جای دیگر از همان امام بزرگ می خوانیم:

«وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتَّوْرُ الْمُسِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّبِّيُّ النَّاقِعُ وَالعَصْمَةُ لِمُتَمَسِّكِهَا وَالنَّجَاةُ لِمُتَعَلِّقِهَا لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ ؛ کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پربرکت، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرو می نشاند. هرکس به آن تمسک جوید او را حفظ می کند و آن کس که به دامنش چنگ زند نجاتش می بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، و تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی شود (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین تر و دلپذیرتر خواهد بود). کسی که با قرآن سخن بگوید راست می گوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می برد».(2)

این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر گفته های علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام نیست، به خوبی ثابت می کند که قرآن نسخه ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی ها و بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با

ص: 312

1- . نهج البلاغه، خطبه 158.

2- . همان، خطبه 156.

تربیت شدگان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام است. دیدیم که چگونه آن قوم خون خوار و جاهل و نادان که انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی سرتاپای وجودشان را فراگرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را به زانو درآوردند. و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده اند و به حال و روزی که می دانیم و می دانید گرفتار شده اند. تفرقه میانشان غوغا می کند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده اند، سرنوشت شان به دست دیگران تعیین می شود، و انواع وابستگی ها آن ها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است.

و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه هاشان باشد، ولی برای شفای دردهای خود به سوی کسانی دست دراز کنند که از آن ها بیمارترند!

قرآن نه فقط شفا می بخشد، بلکه بعد از بهبودی، یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند، چراکه بعد از «شفا»، «رحمت» است. جالب اینکه بیشتر داروهای دردهای جسمانی اثرهای نامطلوبی روی ارگان های بدن می گذارند تا آنجا که در حدیث معروفی آمده است: «هیچ دارویی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است»؛ (ما من دواء إلا ویهتج داء). (1)

اما این داروی شفابخش هیچ گونه اثر نامطلوبی روی جان و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس، تمام آن خیر و برکت است.

در یکی از عبارات نهج البلاغه می خوانیم: «شفاء لا تُخشی أسقامه؛ قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری ای از آن برنمی خیزد». (2)

کافی است يك ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم

ص: 313

1- . سفينة البحار.

2- . نهج البلاغه، خطبه 198.

و فرمانش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوا و پرهیزکاری، اتحاد و صمیمیت، از خودگذشتگی و جهاد و... پذیرا شویم، خواهیم دید که به سرعت نابسامانی هامان سامان می یابد.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود، وگرنه اگر بهترین نسخه های شفاعت را صد بار بخوانیم و روی سر بگذاریم، ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت.

نفوذ فوق العاده قرآن

نفوذ فوق العاده قرآن (1)

تأثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکارناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی برای این معنی دیده می شود، و به طور عملی ثابت شده که سخت ترین دل ها با شنیدن آیاتی چند، آن چنان نرم می شد که يك باره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنا بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیه 21 سوره حشر می خوانیم: (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...); «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد».

و این ها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز هنگام تلاوت آن با حضور قلب، این معنی را احساس می کنیم.

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسما و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسان ها، چراکه به آن ها می گوید: اگر قرب خدا را می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

ص: 314

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است (1) و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ هرکس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و اخیر او بخشوده می شود». (2)

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ - إِلَى آخِرِهَا - فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً؛ هرکس آیات «لو انزلنا هذا القرآن» را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». (3)

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: «عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرَ قِرَائَتِهَا؛ برتو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان!» بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود. (4)

حتی در حدیث آمده است: «إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ، وَ السَّامُ الْمَوْتُ؛ این آیات شفای هر دردی است مگر مرگ». (5)

خلاصه اینکه روایات در این زمینه در کتاب های شیعه و اهل سنت فراوان است که همگی بر عظمت این آیات، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن، دلالت دارد.

قیام شبانه برای تلاوت قرآن

قیام شبانه برای تلاوت قرآن (6)

در آیات اول تا پنجم سوره مزمل خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 315

1- . مجمع البیان، ج 9، ص 267.

2- . تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 293.

3- . همان.

4- . همان.

5- . در المنثور، ج 6، ص 201.

6- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 1-5 سوره مزمل.

می فرماید: (يا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَّ مَهْ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَمِعْنَا عَلَيْنِكَ قَوْلًا تَقِيلاً)؛ «ای جامه به خود پیچیده! شب را جز کمی به پا خیز! نیمی از آن (شب) را، یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان؛ چراکه ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد».

جالب اینکه مخاطب این آیات پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی نه با عنوان «یا ایها الرسول» و «یا ایها النبی»، بلکه با عنوان «یا ایها المزممل»، اشاره به اینکه اکنون دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوا نشستن نیست، بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است. انتخاب شب برای این کار نیز به این دلیل است که اولاً چشم و گوش دشمنان در خواب است و ثانیاً کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه به این علت است که تمام درس های لازم را در این زمینه دربر دارد و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت و تقوا و پرورش نفوس است.

«ترتیل» که در اصل به معنی «تنظیم» و «ترتیب موزون» است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تأنی و نظم لازم، اداء صحیح حروف، تبیین کلمات، دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و اندیشه در نتایج آن است.

بدیهی است که چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی، شهادت اخلاقی، و تقوا و پرهیزکاری بیخشد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی خواندن نماز تفسیر کرده اند به این دلیل است که یکی از بخش های مهم نماز «تلاوت قرآن» می باشد. «قیام» نیز در جمله «قم اللیل» به معنی برخاستن، در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن است.

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است و پیامبر صلی الله علیه و آله را مخیر می کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و قرآن تلاوت کند.

در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می کند، سپس تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و بعد کمتر از نیم.

بعضی گفته اند: منظور، تخیر میان «دو سوم» و «نصف» و «یک سوم» شب است، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره آمده که می فرماید: (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ).

همچنین از همین آیه آخر سوره به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

بعضی از مفسران گفته اند که منظور از جمله (قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا) این است که تمام شب ها را جز بعضی از شب ها به پا خیز، و این استثنا در اجزای شب نیست، بلکه در افراد شب هاست. ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن «لیل» و تعبیر به نصف و کمتر از آن، درست به نظر نمی رسد.

سپس «هدف نهایی» این دستور سخت و مهم را چنین بیان می کند:

«ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد»؛ (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) گرچه مفسران در تفسیر «قول ثقیل» هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مسأله است، ولی چنین به نظر می رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن، بدون شك، قرآن مجید است، از جهات و ابعاد مختلف است:

از نظر محتوا، و مفهوم آیات؛

از نظر تحمل آن برای قلوب و دل ها، تا آنجا که خود قرآن می گوید: (لَوْ أَنزَلْنَاهَا

هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد»؛(1)

سنگین از نظر وعده ها، وعیدها و بیان مسئولیت ها؛

از نظر تبلیغ و مشکلات راه دعوت؛

سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت؛

و بالاخره سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن.

آری، خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد، به ویژه در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تاریک و بت پرستی و خرافات فراگرفته بود و دشمنان متعصب و لجوج و بی رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و یاری گرفتن از نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند و بار این «قول ثقیل» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند.

نکته ها:

1. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم که گرچه مخاطب این آیات، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان نیز در این برنامه با آن حضرت همگام بودند. اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همگان واجب بوده است یا نه؟

ص: 318

بعضی از مفسران معتقدند که این امر واجب بوده، اما بعداً آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود یک سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنج‌گانه بوده، و پس از این که نمازهای پنج‌گانه تشریح شد، این حکم نسخ گردید.

ولی همان طور که مرحوم «طبرسی» نیز در مجمع البیان آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی‌خورد و بهتر این است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه و جوب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بوده است، و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر صلی الله علیه و آله واجب باشد و برای مسلمین مستحب. از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده منحصر به «نماز شب» نیست، چراکه نماز شب نیمی از شب، یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را نیز اشغال نمی‌کند، آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین، در اوایل کار، این حکم به صورت مستحب مؤکد بوده و بعد تخفیف داده شده است و با توجه به اینکه در آغاز هر کاری به ویژه در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و با محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا شوند و علاوه بر آگاهی، خود را از نظر روحی برای پیاده کردن آن بسازند.

2. معنی «ترتیل»

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده قرائت قرآن نیست، بلکه «ترتیل» است. در تفسیر «ترتیل» روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می‌کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «بَيِّنُهُ بَيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْرَ، وَلَا تَنْشُرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ، وَلَكِنْ أَقْرِعْ بِهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ، وَلَا يَكُونَنَّ هَمُّ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ». «ترتیل» یعنی آن را به طور روشن بیان کن؛ نه مانند اشعار، سریع و پشت سرهم بخوان، و نه مانند دانه های شن آن را پراکنده ساز، چنان بخوان که دل های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی، هرگز هدف شما این نباشد که حتماً به آخر سوره برسید (مهم این است که محتوای آیات را درک کنید). (1)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در تفسیر «ترتیل» می خوانیم:

«إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ وَقْتِي مِنْ كُنَارِ آيَةِ أَيِّ مِي غَذْرِي كِهْ دَرِ أَنْ نَامِي مِنْ بَهْشْتِ اسْتِ تَوْقِفْ كَنْ وَازْ خِدا بَهْشْتِ رَا بَطْلَبْ (وَخُودِ رَا بَرَايِ أَنْ بَسَاز) وَهَنْگَامِي كِهْ از آيَةِ أَيِّ مِي غَذْرِي كِهْ دَرِ أَنْ نَامِ دُوزخِ اسْتِ از آن بَهْ خِدا پناه بَرِ وَخُويشْتِنِ رَا از آن دُور بَدَار». (2)

و در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده که در تفسیر «ترتیل» فرموده است:

«هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ؛ تَرْتِيلُ اَيْنِ اسْتِ كِهْ دَرِ آيَاتِ مَكْثِ كِنِي وَبَا صِدَايِ خُوبِ أَنْ رَا بَخُوانِي». (3)

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً، وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً، فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قُرْآنِ رَا سَرِيعِ وَتَنْدِ نَبَايْدِ خُوانْدِ، بَلَكِهْ بَايْدِ بَا تَرْتِيلِ خُوانْدِ، هَرْگَاهِ از آيَةِ أَيِّ مِي غَذْرِي كِهْ دَرِ أَنْ سَخْنِي از دُوزخِ اسْتِ تَوْقِفْ مِي كِنِي وَازْ آتَشِ دُوزخِ بَهْ خِدا پناه مِي بَرِي». (4)

ص: 320

1- . مجمع البيان، ج 10، ص 378؛ اصول کافی، ج 2، باب «ترتیل القرآن بالصوت الحسن».

2- . همان.

3- . همان.

4- . نورالثقلین، ج 5، ص 447.

و بالا-خره در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می کرد و صدای خود را می کشید. (1)

این روایات و روایات دیگری که به همین مضمون در اصول کافی، نورالثقلین، در المنثور و سایر کتب حدیث و تفسیر نقل شده، همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد توجه داشت و فراموش نکرد که این پیام الهی است و هدف، تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته و از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده اند و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده و چه پیامی را ابلاغ می کند. درست است که الفاظ قرآن نیز محترم، و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتواست.

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید (2)

در آیه بیستم سوره مزمل می خوانیم: (... فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ...); «... اکنون آنچه برای شما میسر است، قرآن بخوانید. او می داند که به زودی گروهی از شما بیمار می شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند و گروهی

ص: 321

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیه 20 سوره مزمل.

دیگر در راه خدا جهاد می کنند (و از تلاوت قرآن باز می مانند)، پس آنچه برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید...».

این آیه که طولانی ترین آیه این سوره است شامل مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می کند.

درباره اینکه این آیه ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است، یا توضیح و تفسیری برای آن، و همچنین درباره اینکه آیا این آیه در مکه نازل شده یا در مدینه، میان مفسران گفتگو بسیار است. پاسخ این سؤال ها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.

نخست می فرماید: «پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند، چگونه خداوند از آن آگاه نباشد، در حالی که اندازه گیری شب و روز به دست اوست؟!».

این آیه اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده، تنها چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند (به عنوان يك حکم استحبابی و یا احتمالاً يك حکم وجوبی، زیرا شرایط آغاز اسلام ایجاب می کرد که آن ها با تلاوت قرآن که در بردارنده انواع درس های عقیدتی و عمل و اخلاقی است و همچنین با عبادات شبانه، خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن شوند).

ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مسلمانان در نگه داشتن حساب «ثلث» و «نصف» و «دو ثلث» گرفتار اشکال و دردسر می شدند (چراکه وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین علت ناچار احتیاط می کردند. این امر سبب می شد که گاهی تمام شب را بیدار بمانند و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آن ها بر اثر قیام شبانه ورم کرد! لذا

خداوند این حکم را برای آن‌ها تخفیف داد و فرمود: «او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار گفته شده را دقیق اندازه‌گیری کنید، به همین علت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید»: (عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ).

«لن تحصوه» از ماده «احصاء» به معنی شماره کردن است، یعنی شما نمی‌توانید شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و يك ثلث به طور دقیق تعیین کنید، و به زحمت می‌افتید. بعضی نیز گفته‌اند: منظور این است که شما نمی‌توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز نیز که با وسایلی می‌توان به موقع از خواب بیدار شد، تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال، به ویژه با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «تاب علیکم» را غالب مفسران به معنی «تخفیف این تکلیف» ذکر کرده‌اند، نه به معنی «توبه از گناه».

این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی‌پذیرد، در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.

درباره اینکه منظور از جمله (فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)؛ «آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید» چیست، گفتگو بسیار است: جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند، که در لابه لای آن حتماً آیات قرآن خوانده می‌شود، و بعضی گفته‌اند:

منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه، و بعضی به يك صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده‌اند، ولی هیچ يك از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد از قرآن بخواند.

بدیهی است که منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته، می افزاید: «خداوند می داند که گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می گردند و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند، و این امور مانع خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که پیش تر تعیین شده به طور مداوم انجام دهند» و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید»؛ (فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ) .

روشن است که ذکر بیماری، مسافرت های ضروری، و جهاد فی سبیل الله، سه مثال برای عذرهای موجه است، ولی منحصر به این ها نیست. منظور این است که چون خداوند می داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد و این، مانع تداوم آن برنامه سنگین است، به شما تخفیف داده است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده، نسخ می کند؟ یا استثنایی برای آن است؟ ظاهر آیات، نسخ حکم سابق می باشد، درحقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا شود که اجرا شد، و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق العاده داشت حاصل گردید و بعد از پایان این مدت به صورت خفیف تری باقی ماند، زیرا ظاهر آیه این است که به دلیل وجود معذورین، این حکم درباره همه تخفیف داده شده، نه فقط درباره گروه معذور، بنابراین نمی تواند استثنا باشد بلکه باید نسخ باشد (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید: آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است یا جنبه مستحب دارد؟ بعضی گفته اند: به یقین مستحب است، و بعضی احتمال و جوب داده اند، چراکه تلاوت قرآن موجب آگاهی از دلایل توحید، ارسال رسل، اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می شود، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند و یا در اثناء نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت، و آگاهی بر اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل های آینده آن را تلاوت کند، بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

ولی حق این است که ظاهر امر در جمله «فاقرءوا...» وجوب است، چنان که در اصول فقه بیان شده، مگر اینکه گفته شود این «امر» به قرینه «اجماع فقهاء بر عدم وجوب» يك امر استحبابی است، و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به علت وجود شرایطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، سپس هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده و به صورت يك حکم استحبابی، آن هم به مقدار میسور درآمده است، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).

در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز می خوانیم: حکم مربوط به دو ثلث از شب، یا نیمی از آن، و یا ثلث آن، منسوخ شده و به جای آن (فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) قرار گرفته است. (1)

نکته ها:

1. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی، به ویژه ایجاد يك انقلاب وسیع و گسترده در تمام شئون زندگی، قبل از هر چیز يك نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ، آگاهی کامل، تعلیمات لازم فکری و فرهنگی، و پرورش های اخلاقی، برای این کار ساخته شده باشد. این دقیقاً کاری بود که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 325

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 451.

در مکه در سال های نخستین بعثت، بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد و به همین دلیل و به سبب وجود همین زیربنای محکم، نهال اسلام به سرعت رشد کرد و جوانه زد و شاخ و برگ آورد.

آنچه در این سوره آمده نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است: دستور به عبادت دو سوم یا حداقل يك سوم از شب، آن هم همراه با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تأثیر عجیبی در روح مسلمانان گذاشت، و آن ها را برای قبول «قول ثقیل» و «سبح طویل» آماده ساخت. این حرکت ها و ناشئه های شبانه که به تعبیر قرآن «اشدوطاً» و «أقوم قیلاً» بود سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و دربند، چنان ساخته شدند که برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان شایستگی پیدا کردند.

و امروز نیز اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم، راه همین راه، و برنامه همین برنامه است. هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان، افرادی که پرورش های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند سیطره «یهود» را از قلب کشورهای اسلامی براندازیم و دست زورگویان و ابرجنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم. این سخنی است دامنه دار، اما آنجا که کس است يك حرف بس است!

2. تلاوت قرآن همراه با تفکر

از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست، بلکه در خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آن است.

جالب اینکه در ذیل آیه فوق که دستور می دهد: آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید (فَأَقْرُوا مَا نَيَّسَرَ مِنْهُ) روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که از جدش چنین نقل می فرماید: «ما نَيَّسَرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ وَ صَفَاءُ

السُّرِّ!؛ آن مقدار بخوانید که در آن، خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد».(1)

چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است (در این زمینه روایات بسیار است).

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد(2)

در آیات 11 تا 16 سوره عبس می خوانیم: (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مُّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ) ؛ «هرگز چنین نیست (که آنها می پندارند)؛ این (قرآن برای همه) تذکر و یادآوری است و هرکس بخواهد، از آن پند می گیرد! در الواح پرارزشی والاقدر و پاکیزه، به دست سفیرانی والامقام (و فرمانبردار) و نیکوکار».

خداوند در این آیات به مسأله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می فرماید:

«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما»؛ (کَلَّا) .

«چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا»؛ (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) .

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاک دل غافل شوی و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) پاسخی باشد به تمام تهمت های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاهی شعرش می خواندند، گاهی سحر، و گاهی نوعی کهانت. قرآن می گوید: هیچ يك از این نسبت ها

ص: 327

1- . مجمع البيان، ج 10، ص 382.

2- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیات 11-16 سوره عبس.

صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان، و دلیل آن در خودش نهفته است، چراکه هرکس به آن نزدیک می شود جز معاندان لجوج این اثر را در خود احساس می کند.

سپس می افزاید: «هر کس بخواهد، از آن پند می گیرد»؛ (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ).

این تعبیر، هم اشاره ای است به اینکه اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم به قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره ببرد.

«سپس می افزاید: این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) با ارزشی ثبت است»؛ (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

«صحف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح» یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در الواحی نوشته شده و فرشتگان وحی آن را با خود می آوردند، الواحی بسیار گران قدر و پرازش.

و اینکه بعضی گفته اند: منظور از این «صحف» کتب انبیای پیشین است، به ظاهر با آیات قبل و بعد سازگار نیست. همچنین این نیز که گفته شده که منظور از آن، «لوح محفوظ» است، مناسب به نظر نمی رسد، زیرا «صحف» به صورت صیغۀ جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

بعد می فرماید: «این صحائف و الواح، والاقدر و پاکیزه است»؛ (مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ) بالاتر از آن است که دست ناهلان به سوی آن دراز شود یا قادر به تحریف آن باشند، و پاک تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه.

از این گذشته، «این آیات الهی در دست سفیرانی است»؛ (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ).

«سفیرانی والا مقام، و مطیع و فرمانبردار و نیکوکار»؛ (كِرَامٍ بَرَرَةٍ).

«سفرة» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سفر» (بر وزن قمر) در اصل به معنی پرده برداری از چیزی است، ولذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آن ها را حل کند و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می شود. به شخص نویسنده نیز «سافر» می گویند، چراکه پرده از روی مطلبی برمی دارد.

بنابراین، منظور از «سفرة» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته اند: منظور از «سفرة» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، چراکه در این آیات، سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است نه آینده.

ولی در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ؛ کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود» (1).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حافظان و مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آن ها هستند، نه اینکه خود آن ها می باشند و این يك واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آن ها قرار می گیرند.

به هر حال از مجموع این گفتار استفاده می شود که تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام بره» دارند.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است و اشاره به عظمت فرشتگان

ص: 329

وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آن هاست. بعضی نیز گفته اند که این تعبیر اشاره به پاکی آن ها از هرگونه گناه می باشد.

بر این اساس، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است:

نخست اینکه آن ها سفیران و حاملان وحی اویند، دوم اینکه ذاتاً عزیز و گران مایه اند، و سومین وصف، پاکی اعمال آن ها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

ص: 330

اشاره

تعلیم و تربیت خانواده

اهمیت نظام خانواده

ترغیب به ازدواج آسان

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

پیوند محبت دو همسر

اوصاف همسر شایسته

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

اهمیت نیکی به پدر و مادر

توحید و نیکی به پدر و مادر

احترام پدر و مادر

برترین توصیه قرآن نسبت به پدر و مادر

ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن!

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

نیکی به پدر

تعلیم و تربیت خانواده (1)

در آیه ششم سوره تحریم خداوند می فرماید: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَانِکَةٌ غَلاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگه دارید! آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت گیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند».

خداوند به دنبال اخطار به بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزنش آن ها، در این آیات روی سخن را به همه مؤمنان کرده و دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آن ها می دهد، نخست می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید».

نگهداری خویشتن یعنی ترک معاصی و تسلیم نشدن در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده یعنی تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده.

ص: 333

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر: حق زن و فرزند، تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن‌ها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن، تغذیه روح و جان آن‌ها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه اینکه تعبیر به «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آن‌ها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آن‌ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وقود» (بر وزن کبود) به معنی «آتش گیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش زنه» مانند کبریت، چراکه عرب آن را «زناد» می‌گوید).

بنابراین، آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد! و از درون سنگ‌ها! نه فقط سنگ‌های گوگردی که بعضی از مفسران اشاره کرده‌اند، بلکه همه انواع سنگ‌ها، چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می‌دانیم که هر قطعه از سنگ‌ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آن‌ها آزاد شود چنان آتشی برپا می‌کند که باور کردنی نیست.

بعضی از مفسران، «حجارة» را در اینجا به بت‌هایی تفسیر کرده‌اند که از سنگ ساخته می‌شد و مورد پرستش مشرکان بود. سپس می‌افزاید: فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت گیرند و هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و هر دستوری به آن‌ها دهد بدون چون و چرا اجرا می‌نمایند.

بنابراین نه راه‌گریزی وجود دارد و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤثر است. روشن است که هر مأموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد، مأموران عذاب نیز طبعاً باید خشن باشند، چراکه جهنم کانون

رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال، این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند و فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند.

جمعی از مفسران در اینجا این سؤال را مطرح کرده اند که تعبیر «نافرمانی نکردن» در آیه فوق، با مسأله نبود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است؟

پاسخ: باید توجه داشت که اطاعت کردن و نافرمانی نکردن فرشتگان نوعی اطاعت تکوینی است نه تشریحی، و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، به تعبیر دیگر: آن ها آن چنان ساخته شده اند که فرمان های الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می کنند.

در هر صورت یکی از مهم ترین نکات آیه فوق مربوط به تعلیم و تربیت خانواده است و دستور امر به معروف و نهی از منکر، يك دستور عام است که همه مسلمین را نسبت به یکدیگر شامل می شود، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آن ها بکوشد، آن ها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسم آن ها قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است، به ویژه در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است. برای خنثی کردن آن ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام شود.

نه تنها آتش های قیامت، بلکه آتش های دنیا نیز از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟» حضرت فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعوكُ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَصَدْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آن ها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای». (1)

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَلَا كُنْتُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْءُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا- فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید؛ امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آن ها مسئول است، مرد، نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آن ها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آن ها مسئول می باشد.

بدانید که همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید!». (2)

این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم.

امام علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَادَّبُوهُمْ؛ منظور این است که به خود و خانواده خویش نیکی بیاموزید و آن ها را ادب کنید». (3)

ص: 336

1- . نورالتقلین، ج 5، ص 372.

2- . مجموعه ورام، ج 1، ص 6.

3- . در المنثور، ج 6، ص 244.

اهمیت نظام خانواده (1)

در آیات 4 تا 7 سوره طلاق، خداوند متعال احکامی درباره زنان مطلقه و حقوق آن ها اعلام فرموده، از جمله لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق.

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آن ها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری های این مسأله، که در آیات دیگر قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلامی است، بازگو شده، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند و ریشه های آن را می خشکاند، اما هرگاه کار به بن بست کشید و چاره ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی دهد حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتی طرح جدایی را طوری می ریزد که در بیشتر موارد امکان بازگشت وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز زیان و ضرر نرساندن و تضییق و سخت گیری نکردن نسبت به زنان، همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند این ها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما متأسفانه ناآگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عمل نکردن به آن ها با وجود آگاهی، سبب شده است که هنگام جدایی و طلاق، مشکلات زیادی برای خانواده ها، به ویژه فرزندان به وجود آید و دلیل این وضعیت چیزی نیست جز اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن ها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود،

ص: 337

بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این به راستی مایه تأسف است!

ترغیب به ازدواج آسان

ترغیب به ازدواج آسان (1)

خداوند حکیم در آیات 32 تا 34 سوره نور، همه بندگان خویش را به ازدواج آسان ترغیب فرموده است.

از آغاز این سوره تا اینجا روش های حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است، که هر یک از آن ها تأثیر بسزایی در پیشگیری از مبارزه با این آلودگی ها دارد.

در آیات مورد بحث: (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...) به یکی دیگر از مهم ترین روش های مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از راه اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد، و به تعبیر دیگر: هیچ گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «و مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را»؛ (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قییم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده، بنابراین تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل اند، چه باکره باشند چه بیوه.

ص: 338

تعبیر «انكحوا» (آن‌ها را همسر دهید) با اینکه ازدواج يك امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم سازید، از راه کمک‌های مالی، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به ازدواج، و بالا-خره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام شدنی نیست. خلاصه، مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قدمی و سخنی و درمی را در این راه شامل می‌شود.

بدون شك، اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همهٔ زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمیت ویژهٔ آن است.

اهمیت این مسأله به قدری زیاد است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛ بهترین شفاعت این است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد».⁽¹⁾

در حدیث دیگری از امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم:

«ثَلَاثَةٌ يَسْتَبْطِلُونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ رَزَّحَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا؛ سه طایفه اند که در روز قیامت در سایهٔ عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که هنگام نیاز به خدمت، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».⁽²⁾

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می‌خوانیم:

«هرگامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب يك سال عبادت

ص: 339

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 27 (باب 12 از ابواب مقدمات نکاح).

2- . همان.

را در نامه عمل او می نویسند: «كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَصِيَامٌ نَهَارِهَا» (1).

و از آنجا که يك عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته، می فرماید: از فقر و تنگدستی آن ها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چراکه «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد»؛ (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر به چنین کاری هست، چراکه «خداوند واسع و علیم است»؛ (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی گیرد و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، به ویژه آن هایی که به نیت حفظ عفت و پاک دامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

ولی از آنجا که گاهی با تمام تلاش و کوششی که خود انسان و دیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی شود و خواه ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، برای این که مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آن ها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در آیه بعد، دستور پارسایی را به آن ها می دهد هرچند مشکل باشد؛ می گوید: «و کسانی که امکان ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را با فضلش بی نیاز سازد»؛ (وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی دهند

ص: 340

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 27 (باب 12 از ابواب مقدمات نکاح).

و خود را معذور بشمرند، هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبتی که سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آن ها نشان می دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به صورت اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آن ها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید»؛ (وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله (عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا) این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی که قرارداد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی انجام این امور را نداشته باشند و این کار در مجموع به ضرر آن ها تمام می شود و در نتیجه سربار جامعه می گردند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل شود.

سپس برای اینکه بردگان هنگام پرداخت این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد: «چیزی از مال خداوند را که به شما داده است به آن ها بدهید»؛ (وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ).

درباره اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، میان مفسران گفتگوست: جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات، همان گونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است، به آن ها پرداخت شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته، به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر برای نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آن ها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مجموع در مفهوم آیه جمع باشد؛ هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«تَصْنَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ» (1).

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند: ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم، مبلغ مال کتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند. امام صادق علیه السلام از این کار نهی می فرماید و می گوید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می فرماید: «کنیزان خود را به خاطر به دست آوردن متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آن ها می خواهند پاک بمانند»؛ (و لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) .

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته اند: «عبداللّه بن ابی» شش کنیز داشت که آن ها را مجبور به کسب درآمد برای او از راه خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام در مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر

ص: 342

شد آن‌ها به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد. (1)

این آیه نشان می‌دهد که در عصر جاهلیت تا چه حد مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز برخی به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطنانی مخصوص، آن‌ها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آن‌ها می‌بستند، تا از این طریق درآمدهای سرشاری فراهم سازند؛ شرح این ماجرا، بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است. گرچه در ظاهر، بردگی به شکل سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک‌تر است. خداوند مردم جهان را از شر این انسان‌های متمدن‌نما حفظ کند و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا) (اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند...) مفهومی نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند اجبار آن‌ها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است، وگرنه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است. این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آن‌ها بربخورد، و مفهوم

ص: 343

1- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قرطبی (با مختصر تفاوت).

آیه این است: این کنیزان که به ظاهر در سطح پایین تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند، شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین کار پستی می دهید؟

در پایان آیه چنان که روش قرآن است برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آن ها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: «و هر کس آن ها را به این کار اجبار کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آن ها غفور و رحیم است».

(وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ). این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریخ و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث همان گونه که روش قرآن است به صورت يك جمع بندی، به بحث های گذشته اشاره کرده، می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند»؛ (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

و نیز «مثل ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند (و سرنوشت آن ها درس عبرتی برای امروز شماست)»؛ (وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

و نیز «موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران»؛ (و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

نکته ها:

1. ازدواج، سنت الهی

گرچه امروز ازدواج آن قدر میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت يك جاده صعب العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان درآمده است، ولی قطع نظر از این بیراهه ها، ازدواج يك حکم فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، و آرامش جسم و روح، و حل مشکلات

ص: 344

زندگی، به ازدواج سالم احتیاج دارد. اسلام نیز که هماهنگ با آفرینش گام برمی دارد در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «تَنَاجَوْا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَأَتَى أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسِّقْطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقطشده، در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم!». (1)

و در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي؛ کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته و باید مراقب نیم دیگر باشد». (2)

چراکه غریزه جنسی نیرومندترین و سرکش ترین غریزه انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می کند و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت. باز در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ؛ بدترین شما مجردان اند». (3)

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان به همکاری در امر ازدواج مجردان و هرگونه کمک ممکن به این امر تشویق شده اند، به ویژه اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است، چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَوَلَدٌ وَعِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأَحْدَثَ فَلَا تَمَّ بَيْنَهُمَا؛ کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه برای هر دو نوشته می شود». (4)

ص: 345

1- . سفینه البحار، ج 1، ص 561 (ماده زوج).

2- . همان.

3- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

4- . همان.

و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت ها سبک و آسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که در بیشتر مواقع سنگ راه ازدواج افراد کم درآمد است در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءٌ مَهْرُهَا؛ زن بدقدم زنی است که مهرش سنگین باشد».(1)

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می خوانیم: «مِنْ شَوْمِهَا شِدَّةٌ مَوْتِيهَا؛ یکی از نشانه های شوم بودن زن این است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».(2)

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی، به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی متوسل می شوند، در آیات فوق با صراحت گفته شده که «فقر» نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می کند و نه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد، به همین دلیل بیشتر مجردها خانه به دوش و تهی دست اند!

اما بعد از ازدواج شخصیت انسان به يك شخصیت اجتماعی تبدیل می شود و خود را مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می بیند، در نتیجه تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد و برای حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

ص: 346

1- . وسائل الشیعه، ج 15، باب من ابواب المهور، ص 10.

2- . همان.

بی دلیل نیست که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْعِيَالِ؛ روزی همراه همسر و فرزند است».(1)

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که مردی خدمت حضرتش رسید و از تهی دستی و نیازمندی شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ازدواج کن!»، او هم ازدواج کرد و در کار او گشایش پیدا شد.(2)

بدون شك، امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به كمك چنین افرادی می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد باایمانی باید به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد. در حدیثی، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ تَرَكَ التَّرْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءً يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که ازدواج را از ترس فقر ترك کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آن ها فقیر باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد».(3)

2. منظور از جمله (وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ) چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده تفسیر المیزان و همچنین نویسنده تفسیر صافی) آن را به معنی صالحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

ص: 347

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 595.

2- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 25 (باب 11 از ابواب مقدمات نکاح).

3- . همان، ص 24 (باب 10 از ابواب مقدمات نکاح).

بعضی دیگر گفته اند که منظور، صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چراکه صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند. ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه:

در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق بودند به طوری که هیچ گونه مسئولیتی در زندگی مشترك احساس نمی کردند، اگر با این وضعیت اقدام به تزویج آن ها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده که برای آن هایی که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست برای صلاحیت اخلاقی شان کوشش کنید تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواج شان نمایید.

پیوند محبت دو همسر

پیوند محبت دو همسر (1)

در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛ «و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این [خلقت]، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند».

در این آیه، بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید...».

ص: 348

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به يك جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می کند:

«و در میان شما مودت و رحمت آفرید»؛ (إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این امور نشانه هایی است برای افرادی که تفکر می کنند»؛ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش معرفی کرده و با تعبیر پر معنی «لتسكنوا» مسائل بسیاری را بیان نموده و نظیر این تعبیر در آیه 189 سورة اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسر با این ویژگی ها که مایه آرامش زندگی انسان است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس، مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر يك بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان يك موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت کسانی که به این سنت الهی پشت پا می زنند وجود ناقصی دارند، چراکه يك مرحله تکاملی آن ها متوقف شده است (مگر این که به راستی شرایط خاص و ضرورتی مجرد ماندن را ایجاب کند).

به هر حال این آرامش و سکونت، هم از نظر جسمی است، هم از نظر روحی، هم فردی و هم اجتماعی.

بیماری هایی که به علت ترك ازدواج برای جسم انسان به وجود می آید قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان اند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین علت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود و جنایات هولناک نیز از آن ها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان از مرحله مجرد به مرحله زندگی خانوادگی گام می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

«مودت» و «رحمت» نیز در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چراکه جامعه از فرد فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد؛ اگر این افراد پراکنده، و آن اجزای مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

تفاوت میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

1. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان شود و قادر به خدمتی نباشد «رحمت» جای آن را می گیرد.

2. «مودت» در مورد بزرگ ترهاست که می توانند به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می یابند.

3. «مودت» در بیشتر موارد جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء يك جامعه گاهی خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاهی خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه، مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی، بلکه زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل، یعنی «مودت» و «رحمت» امکان پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر يك پیوند قراردادی و قانونی است، اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این درحقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که بعد از جنگ احد به «دختر جحش» فرمود: دایی تو «حمزه» شهید شد. او گفت: «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم. باز به او فرمود:

برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «أَنَا اللَّهُ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد، دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما يعدل الزوج عند المرأة شيء؛ (آری) هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست». (1)

اوصاف همسر شایسته

اوصاف همسر شایسته (2)

در آیه پنجم سوره تحریم می خوانیم: (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسَلِّمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّبَاتٍ وَأَبْكَارًا)؛ «ای همسران پیامبر)

ص: 351

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 174.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 5 سوره تحریم.

اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادت کار، هجرت کننده، زانی غیرباکره و باکره».

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان هنگام انتخاب همسر باشد:

نخست «اسلام» و دوم «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند. سوم حالت «قنوت» یعنی تواضع و اطاعت از همسر. چهارم «توبه» یعنی اگر کار خلافی از او سرزند بر اشتباه خود اصرار نرزد بلکه از در عذرخواهی درآید. پنجم «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند، و ششم «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه این که «سائحات» (جمع سائح) را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی آن گونه که «راغب» در مفردات می گوید، روزه دو گونه است: «روزه حقیقی» که به معنی ترك غذا و آمیزش است، و «روزه حکمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام، جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند).

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی ای که ذکر شد این مسأله اهمیت چندانی ندارد.

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان⁽¹⁾

در آیات 84 تا 87 سوره انعام چنین می فرماید: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا

ص: 352

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 84-87 سوره انعام.

هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَ
عِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَ
إِجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «و اسحاق و يعقوب را به او [ابراهيم] بخشيديم و همه را هدايت كرديم؛ و نوح را (نيز) پيش از
آن هدايت نموديم و از فرزندان او، داوود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را (هدايت كرديم)؛ اين گونه نيكوكاران را پاداش مي
دهيم! و (همچنين) زكريا و يحيى و عيسى و الياس را؛ همگي از صالحان بودند. و اسماعيل و اليسع و يونس و لوط را؛ و همه را بر جهانيان
برترى داديم. و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادى را برترى بخشيديم) و آنان را برگزيديم و به راه راست هدايت نموديم».

در اين آيات به قسمتى از مواهبى كه خداوند به ابراهيم عليه السلام داده بود اشاره شده، يعنى موهبت فرزندان صالح و نسل لايق و برومند
كه يكي از بزرگ ترين مواهب الهى محسوب مى شود.

درباره اينكه ضمير «من ذريته» (از دودمان او) به چه كسى بر مى گردد، به ابراهيم يا نوح عليهما السلام، ميان مفسران گفتگوى زيادى
است، ولى غالب مفسران آن را به ابراهيم عليه السلام بازگرداننده اند و به ظاهر نبايد ترديد داشت كه مرجع ضمير ابراهيم عليه السلام
است، زيرا بحث آيه درباره مواهب خدا به او مى باشد، نه نوح پيغمبر عليه السلام. به علاوه كه از روايات متعددى نيز اين موضوع استفاده
مى شود.

تنها مطلبى كه سبب شده بعضى از مفسران ضمير را به نوح بازگردانند ذكر نام «يونس» و «لوط» در آيات بعد است، زيرا در تواريخ،
مشهور اين است كه «يونس» از فرزندان ابراهيم نبوده و «لوط» نيز برادرزاده يا خواهرزاده ابراهيم است، ولى در مورد «يونس»، مورخان
اتفاق نظر ندارند، بعضى او را از دودمان ابراهيم دانسته (1) و بعضى، از پيامبران بنى اسرائيل (2).

ص: 353

1- . تفسير آلوسى، ج 7، ص 184.

2- . دائرة المعارف فريد وجدى، ج 10، ص 1055 (ذيل مادة يونس).

به علاوه، مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی - که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود؟

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود، ولی از خاندان و دودمان او بود و همان طور که در لغت عرب گاهی به عمو، «اب» گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز «ذریه» و فرزند اطلاق می گردد، بنابراین نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست بازگردانیم.

و در آیه بعد نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه این ها از صالحان بودند، یعنی مقامات آن ها جنبه شریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند.

در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده است؛ می فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط، هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم» و در آخرین آیه اشاره ای کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نام برده کرده است.

نکته ها:

1. فرزندان پیامبر

در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آن ها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسر و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند. بر همین اساس، امامان اهل بیت علیهم السلام که همه از طرف دختر به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسند، ابناء رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می شوند.

ص: 354

در دوران جاهلیت که برای زن هیچ گونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده، اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت علیهم السلام نداشتند کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آن ها خودداری نمایند و سنن جاهلی را زنده سازند، اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه علیهم السلام مطرح بوده و آن ها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود به آن پاسخ می گفتند.

2. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) که بعد از ذکر نام این ها آمده است به علت نیکی های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود به مردم کردند. گروه دوم، یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، از پیامبرانی بودند که در زهد و بی اعتنایی به دنیا علاوه بر مقام نبوت و رسالت نمونه بودند. جمله (كُلٌّ مِنَ الْأَصَالِحِينَ) بعد از ذکر نام آن ها می تواند اشاره به همین حقیقت باشد.

گروه سوم، یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آیین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله (وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ) (بنابر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) می تواند اشاره به همین سیر آن ها در جهان و در میان اقوام مختلف باشد.

3. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان است، زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن، شخصیت های بزرگ انسانی را که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می کند، به طوری که از میان 25 نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام 16 نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم علیه السلام و نام يك نفر از اجداد او آمده است، و این درحقیقت درس بزرگی برای عمومی مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آن ها جزئی از شخصیت آن ها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آن ها فوق العاده اهمیت داد.

4. پاسخ به يك ایراد

ممکن است کسانی، از آیه اخیرکه می گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم، این چنین استفاده کنند که پدران انبیا همگی افراد باایمانی نبوده اند و در میان آن ها غیر موحد نیز وجود داشته است - آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - ولی با توجه به اینکه منظور از (اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ) به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می شود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آن ها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

سه نکته مهم:

1. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟

1. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟(1)

در آیه 46 سوره هود آمده است: (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

ص: 356

1- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیه 46 سوره هود.

فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ «فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته ای است] پس آنچه را که از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی!».

بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه ای در تقدیر است، و در اصل مفهومش چنین است: انه ذو عمل غیر صالح: «فرزند تو دارای عمل غیر صالح است».

ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام کاری آن چنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود در ادبیات زبان های مختلف هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود، مثلاً می گویند فلان کس سراپا عدل و سخاوت است، و یا فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه ور شده که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرست شان غوطه ور شد که گویا وجودش به يك عمل غیر صالح تبدیل گردید.

بنابراین، تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است، گویای يك واقعیت مهم در مورد فرزند نوح علیه السلام می باشد، یعنی ای نوح! اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او بود، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلاً حرفش را نزن!

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این فرزند، فرزند واقعی او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی رسد، زیرا جمله (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) در واقع به منزله علت برای (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) است، یعنی اینکه می گویم از اهل تو نیست، به این علت است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته، هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

2. آیا نوح علیه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟

با توجه به سخن نوح علیه السلام در آیات فوق و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می آید که چگونه نوح علیه السلام به این مسأله توجه نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست؟

پاسخ این سؤال را می توان این گونه داد که فرزند او وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او، هرکس را ظاهراً به اشتباه می انداخت. به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح علیه السلام درباره فرزندش می کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد - و پیامبران نیز از این قانون مستثنا نیستند - سبب شد که از خداوند چنین درخواستی کند، اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، به سرعت در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هرچند گناهی از او سرزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، برای او با آن شخصیت، همین ترك اولی بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد. از اینجا پاسخ این سؤال نیز روشن می شود که مگر انبیا گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند؟

3. آنجا که پیوندها گسسته می شود!

آیات فوق، یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را ضمن بیان سرگذشت نوح علیه السلام منعکس می کند، درسی که در مکتب های مادی هرگز مفهومی ندارد، اما در يك مکتب الهی و معنوی يك اصل اساسی است.

پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.

در این مکتب ها نورچشمی و امتیاز خویشاوندی، در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد؛ آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سلمان مِّنْ اهل البیت»: «سلمان از خانواده ماست» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح علیه السلام بر اثر گسستن پیوند مکتبی اش با پدر، آن چنان طرد می شود که عبارت (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) درباره او نازل می گردد.

ممکن است چنین مسأله مهمی برای کسانی که مادی می اندیشند گران آید، اما واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می گذارند، ولی اثر چشم گیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهل بیت علیهم السلام در زندگانی آن ها دیده نمی شود جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند: (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام علیه السلام فرمود: «كَأَنَّ لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مِنْ كَانَ مِمَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندش او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا را نکنند، از ما نیستند».(1)

ص: 359

1- . تفسیر صافی، ذیل آیات فوق.

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند(1)

در آیه 14 سوره تغابن می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَدَّقُوا فَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمن شما هستند، از آنها برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)؛ چراکه خداوند، آمرزنده و مهربان است».

شان نزول

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در مورد این آیه فرمود:

هنگامی که بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند، همسر و فرزندانشان دامن آن ها را گرفتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند! هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تویی سرپرست خواهیم شد. بعضی می پذیرفتند و می ماندند. آیه فوق نازل شد و آن ها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر این تقاضای خانواده خود را نمی پذیرفتند و به آن ها می گفتند: به خدا قسم! اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) مدینه نزد ما آید ما هرگز به شما اعتنا نخواهیم کرد. ولی به آن ها دستور داده شد که هر وقت خانواده آن ها به آن ها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله (وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَدَّقُوا فَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ناظر به همین معنی است.(2)

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش

ص: 360

1- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 14 سوره تغابن.

2- . تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نقل نورالثقلین، ج 5، ص 342 (حدیث 20). همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر در المنثور و تفاسیر دیگر از ابن عباس نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه، علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث به مسلمان در این زمینه هشدار می دهد، نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آن ها بر حذر باشید».

البته نشانه های این عداوت کم نیست، گاهی می خواهید به کار مثبتی همچون هجرت اقدام کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند، و گاهی انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند این ها.

بدون شك، نه همه فرزندان چنین اند و نه همه همسران، ولذا در آیه با تعبیر «من» تبعیضیه، به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آن ها چنین اند، مراقب آن ها باشید.

البته این دشمنی گاهی در لباس دوستی و به گمان خدمت است و گاهی به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می شود، و یا به قصد منافع خویش.

مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که يك راه به سوی خدا می رود و راه دیگر به سوی زن و فرزند، و این دو از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است، لذا در آیه 23 سوره توبه می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (ویار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمکارند».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت و انتقام جویی و افراط توسط پدران و همسران شود بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آن ها می فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد چراکه خدا غفور و رحیم است».

بنابراین اگر آن‌ها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آن‌ها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک «عایشه» در تفسیر سوره نور می‌خوانیم: هنگامی که کار شایعه سازان در مدینه بالا گرفت بعضی از مؤمنان که بستگان‌شان در صف شایعه سازان بودند سوگند یاد کردند که هرگونه کمک مالی را از آن‌ها قطع کنند.

آیه 22 همان سوره نازل شد و گفت: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند. آن‌ها باید عفو کنند و صرف نظر نمایند».

(أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ)؛ «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟!».

درباره اینکه تفاوت میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آن‌ها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی صرف نظر کردن از مجازات است، و «صفح» مرتبه بالاتری است، یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

بر این اساس، افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و تسلیم نشدن در مقابل زن و فرزندان که آن‌ها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل، محبت و عفو و گذشت را دریغ نکنند که همه این‌ها وسیله ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به مسیر اطاعت خداوند.

در آیه بعد به يك اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می‌فرماید: «اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش شما هستند»؛ (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) و اگر در میدان آزمایش، از عهده برآیید، «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود»؛ (وَأَلَلَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان با انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می کشانند، ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان اند.

درواقع خداوند برای تربیت انسان، پی در پی او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد و با امور مختلفی او را می آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم ترین وسایل امتحان او را تشکیل می دهند، چراکه جاذبه اموال از يك سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آن ها جدا می شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر آورده می شود نشان می دهد که این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است، به همین دلیل در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«لَا يُؤَلَّنَ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُسْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِدَّ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَدَّ بَحَانَهُ يَقُولُ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)؛ هیچ کس از شما نگوید: خداوندا! به تو پناه می برم از امتحان و آزمایش، چراکه هرکسی وسیله آزمایش دارد (و حداقل، مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوتۀ امتحان است). کسی که می خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد چراکه خداوند می گوید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است» (1).

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه 28 سوره انفال دیده می شود (آنچه در ذیل کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام و روایت فوق ذکر شده تعبیری است که در سوره انفال آمده است).

ص: 363

در اینجا بسیاری از مفسران و محدثان نقل کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر مشغول خواندن خطبه بود. حسن و حسین علیهما السلام که در دوران کودکی بودند وارد شدند در حالی که پیراهن های سرخی به تن داشتند، گاهی هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند، همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها افتاد خطبه خود را قطع کرد و از منبر فرود آمد و آن ها را در بغل گرفت و به فراز منبر برد و بر دامان خود نشانید و بعد فرمود: «خداوند عزوجلّ درست فرموده است که می گوید: (أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ) من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می روند و می لغزند، شکیبایی نکردم و گفتارم را قطع نمودم و آن ها را برداشتم. حضرت سپس به خطبه خود ادامه داد. (1)

باید توجه داشت که «فتنه» و آزمایش، گاه آزمون خیر است و گاه آزمون شرّ، و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که هنگام اشتغال به خطبه، آن هم بر فراز منبر آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگرگوشه های زهرا علیها السلام هستند و هر کدام در آینده مقام والایی خواهند داشت غافل شود، یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت، وگرنه مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت، به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی شد. به هر حال این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار بود به همه مسلمانان تا موقعیت این دو فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را بشناسند.

لذا در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم که «براء ابن عازب» (صحابی معروف) می گوید: «رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَلِيٍّ عَاتِقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ؛ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُكَ نَزَلْتَهُ نَزَلْتَهُ وَآلَهُ نَشِئْتَهُ»

ص: 364

1- . مجمع البيان، ج 10، ص 301 (ذیل آیات مورد بحث). همین حدیث را قرطبی در تفسیر خود و نویسندگان روح المعانی، فی ظلال و المیزان با تفاوت های مختصری نقل کرده اند.

بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار».(1)

در روایات دیگر آمده که گاهی حسین علیه السلام می آمد و هنگام سجده بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت و حضرت مانع او نمی شد.(2)

و این ها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است. در آیه بعد به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آن قدر که در توان دارید، و فرمان های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمایید که برای شما بهتر است»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ).

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند(3)

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حب دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در آخرین آیات سوره «منافقین» مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد؛ می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند»؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ).

«و کسانی که چنین کنند زیان کاران اند»؛ (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا زمانی که از آن ها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آن ها سدی میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگ ترین بلا محسوب می شوند، و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم، یکی از عوامل انحراف آن ها همین حب دنیا بود.

ص: 365

1- صحیح مسلم، ج 4، ص 1883 (باب فضائل الحسن و الحسين عليهما السلام، ح 58).

2- بحار الانوار، ج 43، ص 296، ح 57.

3- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 9 سوره منافقین.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام این معنی به روشن ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می فرماید: «ما ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلِيهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ؛ دو گرگ درنده در يك گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد آن قدر ضرر نمی زنند که مال پرستی و جاه طلبی به دین مؤمن ضرر می رسانند».(1)

درباره اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست، مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند، بعضی آن را به نمازهای پنج گانه، بعضی به شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، بعضی به حج و زکات و تلاوت قرآن، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است که ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه این ها و غیر اینها را شامل می شود، بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداق های روشن است.

تعبیر به «خاسرون» (زیان کاران) از این نظر است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود، در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

اهمیت نیکی به پدر و مادر

اهمیت نیکی به پدر و مادر(2)

در آیه 151 سوره انعام می خوانیم: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً)؛ «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید...».

ص: 366

1- . اصول کافی، ج 2، باب حب الدنيا، ح 3.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 151 سوره انعام.

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع زمانی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است، یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است، بلکه احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است.

و جالب تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده است:

(و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ، و می دانیم که احسان گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، اگر با «الی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند غیر مستقیم و با واسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین، آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (1)

توحید و نیکی به پدر و مادر

توحید و نیکی به پدر و مادر (2)

در آیات 23 تا 24 سوره اسراء چنین می خوانیم: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ اِزْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا) ؛ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگوارانه

ص: 367

1- . تفسیر المنار، ج 8، ص 185.

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 23 و 24 سوره اسراء.

به آنها بگو! و پر و بال تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

بعد از اصل توحید، به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده، می گوید: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

«قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. قرار دادن توحید، یعنی اساسی ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی. مطلق بودن «احسان» که هرگونه نیکی را دربر می گیرد و همچنین «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است، و نکره بودن احسان (احساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان، معمولاً دربارهٔ يك امر اثباتی به کار می رود، در حالی که در اینجا دربارهٔ نفی به کار رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قضی» فهمیده می شود جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

و یا اینکه مجموع جمله «نفی و اثبات»؛ (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) در حکم يك جمله اثباتی است، اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته، می گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آن ها، نزد توبه سن پیری و شکستگی برسند (آن چنان که نیازمند مراقبت دائمی تو باشند) از هرگونه محبت در مورد آن ها دریغ نکن و کمترین

اهانتی به آنان منما، حتی سبک ترین تعبیر نامؤدبانه، یعنی «اف»، به آن ها مگو».

(إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ).

«و بر سر آن ها فریاد مزین»؛ (و لَا تَنْهَرُهُمَا). بلکه «با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگووارانه با آن ها سخن بگو»؛ (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا).

و نهایت فروتنی را در برابر آن ها انجام بده «و بال های تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر»؛ (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

«و بگو: پروردگارا! آن ها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان گونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند»؛ (وَقُلْ رَبِّ اِزْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا).

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت در دو آیه ای که گذشت، خداوند قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:

1. از يك سو روی حالات پیری آن ها که در آن زمان از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام اند انگشت گذاشته، می گوید: حتی کمترین سخن اهانت آمیز به آن ها مگو! آن ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این زمان آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟ آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاهی با تقاضای مرگ آن ها از خدا قلبشان را می فشارند و آزار می دهند؟

2. از سوی دیگر، قرآن می گوید: در این هنگام به آن ها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند که با صدای بلند و اهانت آمیز و داد

و فریاد با آن ها سخن مگو، و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن ها سخن بگو. همه این ها نهایت ادب در سخن را می رساند، که زبان، کلید قلب است.

3. از سوی دیگر، دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

4. سرانجام می گوید: حتی زمانی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و برای آن ها تقاضای رحمت پروردگار بنما، به ویژه این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز: «خداوند! همان گونه که آن ها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمت شان فرما».

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که می گوید: اگر پدر و مادر آن چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر به حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو نیز در کودکی چنین بودی و آن ها هرگونه حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند تو نیز محبت آن ها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آن ها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: پروردگار شما به آنچه در دل و جان شماست از شما آگاه تر است (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ).

چراکه علم او در همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شوید و در مقام جبران برآیید به یقین مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید

و توبه کار، خداوند توبه کاران را می آمرزد؛ (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا).

«اواب» از ماده «اوب» (بر وزن قوم) به معنی بازگشت همراه با اراده است، در حالی که «رجوع»، هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده، به همین دلیل به «توبه»، «اوبه» گفته می شود، چون حقیقت توبه، بازگشت همراه با اراده به سوی خداست، و از آنجا که «اواب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه ای که از او خطایی سرزند به سوی پروردگار باز می گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از يك سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دوم، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم، دست به دست هم می دهند و انسان را از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح در می یابد، سکوت نمی کند، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد نیز دستورات لازم را صادر می نماید، در مورد احترام والدین نیز آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته است. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه 83 می خوانیم: (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

در سوره نساء آیه 36 نیز آمده است: (وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

در سوره انعام آیه 151 می فرماید: (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین باهم دیدیم: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

ب) اهمیت این موضوع به حدی است که هم قرآن و هم روایات با صراحت توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است:

در سوره لقمان آیه 15 می خوانیم: (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)؛ «و هرگاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن ولی با آن دو، در دنیا بطور شایسته ای رفتار کن».

ج) شکرگزاری از پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری نعمت های خدا قرار داده شده، چنان که می خوانیم: (أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ)؛ با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل شمردن باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران می باشد.

د) قرآن حتی کمترین بی احترامی به پدر و مادر را اجازه نداده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَذْنَىٰ مِنْ أَفٍّ لَنَهَىٰ عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَذْنَىٰ الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ فَيُحَدِّثَ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همانطور که گفتیم کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّ اقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است، و نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر، از جمله آن می باشد»⁽¹⁾.

ص: 372

ه) با اینکه جهاد یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است، مادامی که جنبه و جوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم تر است، و اگر موجب ناراحتی آن ها شود، جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده ای هستم و جهاد را دوست دارم، ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ارْجِعْ فُكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأُنْسَ بِكَ لِيَلَاةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سِنَّةً؛ برگرد و با مادر خویش باش، قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته است هر يك شبی که مادرت با تو مأنوس شود از يك سال جهاد در راه خدا بهتر است»⁽¹⁾

ولی البته هنگامی که جهاد، جنبه و جوب عینی پیدا کند و کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضایی پدر و مادر. در مورد سایر واجبات کفایی و همچنین مستحبات، مسأله همین گونه است.

و) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَعُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌّ؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آن ها شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد، ولی هیچ گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید»⁽²⁾

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی گذارند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتی نمی توانند به آن نزدیک شوند.

ص: 373

1- . جامع السعادات، ج 2، ص 260.

2- . همان، ص 257.

سید قطب در تفسیر فی ظلال حدیثی به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته، طواف می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله را در همان حال مشاهده نمود، عرض کرد: آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم؟ فرمود: نه، حتی جبران یکی از ناله های او را (هنگام وضع حمل) نمی کند. (1)

و اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجاها کنیم سخن بسیار به درازا می کشد و از شکل تفسیر خارج می شویم، اما باصراحت باید گفت که هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است، چراکه آن ها حق حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را لازم می دانیم که گاهی می شود پدر و مادر پیشنهادها غیر منطقی و یا خلاف شرع به انسان می دهند. بدیهی است که اطاعت آن ها در هیچ يك از این موارد لازم نیست، ولی با این حال باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش با این گونه پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی از امام کاظم علیه السلام پایان می دهیم؛ آن حضرت می فرماید: «کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حق پدر و فرزند سؤال کرد؛ فرمود: «لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید: پدرم!) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند» (مثلاً بگویند: خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!)». (2)

احترام پدر و مادر

اشاره

احترام پدر و مادر (3)

در آیات 12 تا 15 سوره لقمان می خوانیم: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ

ص: 374

1- . فی ظلال، ج 5، ص 318.

2- . نورالثقلین، ج 3، ص 149.

3- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 12-15 سوره لقمان.

لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ * وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ * وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم): شکر خدا را به جای آور! هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می کند؛ و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چراکه خداوند بی نیاز و ستوده است. (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.» و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری، به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که (توبه کنان) به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه انجام می دادید با خبر می سازم».

تفسیر

به تناسب بحث های گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در

زمینه توحید و مبارزه با شرك به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی نیز که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس می باشد بازگو شده است. این اندرزهای ده گانه، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، هم اصول وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در نخستین آیه می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم و به او گفتیم که برای خدا شکرگزاری کن، چراکه هر کس شکر نعمت او را ادا کند، به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زیانی به خدا نمی رساند، چراکه خداوند، بی نیاز و ستوده است.

برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی» و «آگاهی از حقایق قرآن» و «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسایی خداوند».

اما همه این معانی را می توان يك جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود «مجموعه ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است».⁽¹⁾

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«أوتِي مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ؛ حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».⁽²⁾

روشن است که هر يك از این ها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد. به هر حال «لقمان» به خاطر داشتن این

ص: 376

1- اصول کافی، ج 1، ص 13 (کتاب العقل و الجهل، ح 12).

2- نور الثقلین، ج 4، ص 196.

حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. او هدف نعمت های الهی و کاربرد آن ها را می دانست و درست آن ها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیزی در جای خود». بنابراین «شکر» و «حکمت» به يك نقطه بازمی گردند.

بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهم ترین توصیه به فرزندش می باشد اشاره کرده، چنین می فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرم! هیچ چیز را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است».

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می گیرد، از دنیاپرستی، مقام پرستی، هوی پرستی، و مانند آن که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود، همان گونه که اساس تمام حرکت های صحیح و سازنده، توحید است، یعنی تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت ها را در آستان کبریا بی او درهم شکستن! قابل توجه اینکه لقمان حکیم، برای نفی شرک این دلیل ذکر می کند که شرک، ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.

چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام می شود و موجود بی ارزشی همتای او قرار می گیرد، هم درباره خلق خدا که به گمراهی کشیده می شوند و مشرکان با اعمال جنایت بار خود آن ها را مورد ستم قرار می دهند، و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر درّه ذلت پرستش غیر او سقوط می کنند!

دو آیه بعد در حقیقت جمله های معترضه ای است که خداوند در لابه لای اندرزهای لقمان بیان کرده است، اما معترضه نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آن هاست و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود، چراکه پدر و مادر با علاقه وافر و خلوص نیتی که درباره فرزندانشان خود دارند ممکن نیست جز خیر و صلاح آن ها را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم»؛ (وَصَيِّتْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

آنگاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده، می گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد»؛ (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ). این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چراکه شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.

به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نشود مشکلاتی برای آن ها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چراکه «شیر، شیره جان مادر است». لذا به دنبال آن می افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است»؛ (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ).

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)؛ «مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند» (1).

ص: 378

البته منظور، دوران کامل شیرخوارگی است هرچند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال مادر در این 33 ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ ترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد. جالب اینکه خداوند ابتدا سفارش پدر و مادر، هر دو را می کند، ولی هنگام بیان زحمات و خدمات، روی زحمات مادر تأکید می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او سازد.

سپس می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را»؛ (أَنْ أُشْكُرَ لِيْ وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام، و شکر پدر و مادرت را نیز بگزار که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته است! در پایان آیه نیز با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید:

«بازگشت همه شما به سوی من است»؛ (إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آن ها برآید.

بعضی از مفسران در اینجا به این نکته توجه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر بارها آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که يك عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده که فرزندان، پدر و مادر را به ویژه هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می کنند، و این دردناک ترین حالت برای آن ها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. (1)

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقاید و کفر و ایمان، باید با آن ها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آن ها اطاعت مکن»؛ (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او شود.

تعبیر به «جاهداک» اشاره به این است که پدر و مادر گاهی به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به سوی عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیزی معاوضه نکنند.

در ضمن، جمله (مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر به فرض، دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل، دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جویی نیز نمی تواند دلیلی برای اثبات شرک اقامه کند.

ص: 380

از این گذشته، اگر شرك حقیقتی داشت، باید دلیلی برای اثبات آن وجود داشته باشد و چون وجود ندارد خود دلیلی بر بطلان آن می باشد.

باز از آنجایی که ممکن است این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرك، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آن ها در مسأله کفر و شرك، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آن ها نیست، بلکه در عین حال «با آن ها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن»؛ (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آن ها مهر و محبت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهاد های آن ها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته اند (راه پیامبر و مؤمنان راستین)»؛ (وَإَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ).

چراکه بعد از آن «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم»؛ (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثبات های پی در پی، و امر و نهی ها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند. این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاری ها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه 8 سوره عنکبوت آمده است که می گوید: (وَوصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

در آیه 15 سوره احقاف می خوانیم: (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْتَلِمِينَ)؛ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی وضع حمل می کند؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی و کمال خوبی برسد و به چهل سالگی درآید می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان! من به سوی تو بازگشتم (و توبه کردم)، و من از مسلمانانم».

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و «محسن». نخست به وضع «نیکوکاران» پرداخته و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آن ها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند».

«وصیت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده اند. سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته می گوید:

«مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است».

«مادر» در طول این سی ماه بزرگ ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که «ویار» نامیده می شود و یکی از سخت ترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: این حالت بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هرقدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیرۀ جان مادر می گیرد و حتی روی استخوان های او و اعصابش اثر می گذارد، گاهی خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای مادر مشکل می شود، اما با صبر و حوصلۀ تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و به روی مادر لبخند می زند تمام این ناملایمات را تحمل می کند. (1)

زمان وضع حمل فرامی رسد، که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند از دست می دهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذاشته، دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرتی برای بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سردهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصلۀ تمام، یک به یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت فرسا، و تأمین غذای او که از

ص: 383

شیرهٔ جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ. بیماری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آن ها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از نارحتی های مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست، به علت بی اهمیتی آن نمی باشد، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه 233 سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده است: (وَ الْأَوْلَادُ يُرَضَعْنَ أَولَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّ الرِّضَاعَةَ)؛ «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند».

در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری، حداقل دوران حمل 6 ماه و حداکثر دوران مفید رضاع 24 ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته اند: با چشم خود شاهد چنین امری بوده ایم که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

همچنین از این تعبیر قرآن می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که در مجموع 30 ماه تمام را شامل گردد. از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن 9 ماه باشد باید 21 ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل 6 ماه باشد باید 24 ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چراکه کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.

سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد شود».

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است، زیرا معروف است که بیشتر انسان‌ها در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسند و گفته‌اند که غالب انبیا در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند. همچنین درباره اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است، گفتگوست، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه 34 اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هجده سالگی است. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجُرُّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتَّبِعْ، وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ!؛ شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان نور و رستگاری نیست!) (1).

از ابن عباس نیز نقل شده است: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ هرکس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدی اش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!».

به هر حال قرآن در دنباله این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند، نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم

ص: 385

ارزانی داشتی به جا آورم!؛ (رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ).

این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می شود، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده، تا به این حد رسیده است، چراکه در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر شده و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دورا با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آن ها می افتد و به جای آن ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی»؛ (أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ).

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش»؛ (وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به «لی» (برای من) همچنین اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

و تعبیر «فی ذریتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اول، پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند، و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگردد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، نخست می گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم»؛ (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین شود و تا آخر عمر

همچنان ادامه یابد، آری، من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم!

دیگر اینکه می گوید: «من از مسلمین هستم»؛ (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

درحقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما.

نیکی به پدر

نیکی به پدر(1)

در آیه 67 سوره بقره می خوانیم: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به بدن مقتول بزنید، تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم».

نکته: شرایط و ویژگی های آن گاو در آیات بعدی چنین ذکر شده است: ماده گاوی باشد که نه پیر و از کارافتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، زرد يك دست باشد که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد. گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.

ص: 387

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 67 سوره بقره.

مفسران در اینجا یادآور می‌شوند که این گاو در آن محیط، منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گرانی خریده‌اند.

می‌گویند: صاحب این گاو مردی بس نیکوکار بود و به پدر خویش احترام فراوان می‌کرد. در یکی از روزها که پدرش در خواب بود، معامله پرسودی برای او پیش می‌آید، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از وی بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد. به قول بعضی از مفسران: فروشنده حاضر می‌شود آن جنس را به مبلغ کمتری بفروشد به این شرط که آن مرد نیکوکار پول او را نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده که پدر را بیدار کند و کلید صندوق‌ها را از او بگیرد. ولی آن مرد نیکوکار حاضر می‌شود پول بیشتری بپردازد، ولی پس از بیداری پدر.

بالاخره معامله انجام نشد و خداوند به جبران این گذشت، معامله پرسود بالا را برای او فراهم ساخت.».

بعضی از مفسران می‌گویند: پدر پس از بیدار شدن، از ماجرا آگاه می‌شود و گاو مزبور را به عنوان آن نیکی به پسر می‌بخشد، که سرانجام، آن سود فراوان را برای او فراهم آورد. (1)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: «انظروا إلی البرِّ ما بلِّغ بأهله؛ نیکی را بنگرید، که با نیکوکار چه می‌کند!».

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

اشاره

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر (2)

در آیه 59 سوره نور می‌خوانیم: (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرْ تَأْذِنُوا كَمَا إِسَّ تَأْذِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛ «و هنگامی که

ص: 388

1- . تفسیر ابن کثیر، ج 1.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 59 سوره نور.

اطفال شما به حدّ بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است».

تفسیر

مهم ترین مسأله ای که در این سوره تعقیب شده، مسأله عفت عمومی و مبارزه با هرگونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مسأله اجازه گرفتن کودکان بالغ و نابالغ هنگام ورود به اطاق هایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند؛ نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! باید مملوک های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر و در نیمروز، هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء» این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شماست؛ (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

«عورة» در اصل از ماده «عار» به معنی «عیب» است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاع شده است.

این واژه گاهی به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاهی به معنی مطلق عیب می باشد و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به این دلیل است که مردم در این اوقات، خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و يك حالت خصوصی دارند.

بدیهی است که این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن ها را وادار به انجام این برنامه کنند، چراکه آن ها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند.

همچنین اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود و کلمه «الذین» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه و جوب روزی تعبیر به «الذین» شده، ولی منظور، عموم مسلمانان است (بقره: 83). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه درباره کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اجازه گرفتن، خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اجازه گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما درباره اینکه این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود، روایات مختلفی وارد شده، هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: «بر شما و بر آن ها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد یکدیگر (با صفا و صمیمیت) بگردند»؛ (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است».

واژه «طوافون» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن (بَعْضٌ كُمْ عَلَى بَعْضٍ) آمده، مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

به گفته «فاضل مقداد» در کتاب کنزالعرفان، این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چراکه اگر بخواهند پی در پی رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود. (1)

در آیه بعد، حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که قبل از آن ها بودند اجازه می گرفتند»؛ (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) .

واژه «حلم» (بر وزن «کتب») به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با يك جهش عقلی و فکری همراه است، و گاهی گفته اند: «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آن ها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آن ها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، از این گذشته، احساسات جنسی آن ها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آن ها واجب دانسته، موظف اند در همه حال هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم، مخصوص مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند، وگرنه برای وارد شدن به اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) به ویژه هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ص: 391

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (كَمَا إِسَدٌ تَأْذَنُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن به اطاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند هم ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است».

فلسفه اجازه گرفتن و مفاصد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن يك مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، بلکه در هیچ يك از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزش های صحیح اسلامی ترتیب داد، و يك محیط اجتماعی سالم ایجاد کرد، سپس مجازات را به عنوان يك عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند و به مسائل دیگر، مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره، اجازه گرفتن فرزندان هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ يك از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. خدمتکاران موظف اند هنگام ورود به اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند. کودکان بالغ نیز موظف اند در هر وقت بدون اجازه وارد

نشوند، حتی کودکان نابالغ نیز که همیشه نزد پدر و مادر هستند آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این يك نوع ادب اسلامی است هرچند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن با صراحت آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیلی این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است! گرچه ظاهر آیه و جوب رعایت این حکم است، اما حتی اگر به فرض، آن را مستحب بدانیم، باز باید درباره آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امر باریک نمی شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند و گاهی می شود سهل انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان با منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن، به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که دشمنی شدید با پدر و مادر در سرحد قتل، در دل آن ها پیدا شده بود و خود آن ها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند. اینجاست که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است. همچنین در همین جا لازم می دانیم به پدران

و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود عادت بدهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می شود از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوانند، تا جایی که امکان دارد پرهیز کنند و بدانند که این امور از نظر تربیتی، فوق العاده در سرنوشت آن ها موثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرند آمیزش جنسی کنید»⁽¹⁾.

ص: 394

1- . بحار الانوار، ج 103، ص 295.

اشاره

(دو شیوه مهم تربیتی)

تشویق و مجازات

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

تربیت از طریق انذار

اگر هشدار مؤثر نیفتد

مجازات های تربیتی

زندان یا کانون تربیت

مجازات هم حسابی دارد

مجازات های بیدارکننده

مجازات استدراج

مجازات تهمت

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات در حضور جمع چرا؟

ص: 395

اصولاً مسأله تشویق و تهدید که در لسان قرآن به عنوان «بشارت» و «انذار» آمده است اساس همه تربیت های اخلاقی و اجتماعی است و اختصاص به مسائل مذهبی ندارد. انسان، هم باید در برابر انجام کارهای نیک تشویق شود و هم در برابر انجام کار بد تهدید به کیفر گردد تا خود را در مسیر اول قرار داده و از مسیر دوم بازدارد.

کسانی که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به طور کلی کنار گذاشت سخت در اشتباه اند همان طور که کسانی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید بنا می گذارند و از جنبه های تشویقی غافل اند نیز گمراه و بی خبرند. این دو دسته ساختمان وجودی انسان و غرایز او را فراموش کرده اند: انسان مجموعه ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات و نفرت از فنا و نیستی. انسان که مجموعه این صفات است برای تربیتش نمی توان تنها روی یک قسمت تکیه کرد، بلکه باید از هر دو سو به طرف این هدف پیشروی نمود.

نکته مهم این است که هر دو قسمت باید دقیقاً به اندازه یکدیگر باشد و زیاده روی در یکی سبب انحراف از مسیر تربیت خواهد بود.

اگر تشویق از حد بگذرد انسان را در برابر گناه گستاخ می کند (مانند داستان

گناه بخشی مسیحیان) و اگر تهدید از حد بگذرد یأس و نومیدی به وجود خواهد آورد.

جالب اینکه در آیات قرآن که «نذیر و بشیر» یا «انذار» و «بشارت» با هم ذکر شده حتی این دقت به عمل آمده که گاهی بشارت بر انذار مقدم شده، مانند آیه 119 سوره بقره: (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ)؛ «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (همه مردم) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی».

و گاهی به عکس، مانند آیه 188 سوره اعراف: (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)؛ «من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان آورند» و این خود نشان می دهد که اعتدال میان این دو باید کاملاً رعایت شود.

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

نتیجه تشویق کار نیک یا بد (1)

خداوند در آیه 85 سوره نساء می فرماید: (مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا)؛ «کسی که شفاعت [تشویق و کمک] برای کار نیکی کند، سهمی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت برای کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، و خداوند، حساب هر چیز را نگه می دارد».

قرآن می گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران. اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می گوید:

«درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی نیز که دیگری را به کار بدی دعوت کند سهمی از آن برای اوست».

ص: 398

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به این معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم پوشد و روح اجتماعی اسلامی را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود.

کلمه «شفاعت» در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به معنی جفت است، بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارند.

به عبارت دیگر: شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو، مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

همچنین باید توجه داشت که آیه مفهومی کلی را دربر دارد و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می شود، چون در زمینه آیات جهاد وارد شده است «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله به جهاد کردن و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به جهاد نکردن است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.

درضمن، تعبیر به «شفاعت» در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی ها یا بدی ها) در میان می باشد ممکن است اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشد، بلکه خود را همدوش و همدیف آن ها قرار دهد و این مسأله ای است که در پیشبرد هدف های اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

و اگر در چندین آیه از قرآن در سوره های شعراء و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می بینیم که از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت ها فرستاده شدند تعبیر به «اخوهم» یا «اخوانهم» (برادر آن جمعیت) شده اشاره به همین نکته می باشد.

نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می گوید:

«نصیبی» از قرآن به تشویق کننده می رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می گوید: «کفلی» از آن به آن ها می رسد. دلیل این اختلاف تعبیر این است که «نصیب» به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و «کفل» به معنی سهم از چیزهای پست و بد است.

آیه فوق یکی از منطق های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریک اند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسَوْءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ هر کس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند، یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آن ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است.

همچنین هر کس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است».

در این حدیث، سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده است: مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی

و متوسط و ضعیف است، بنابراین هر اندازه وادار کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می شود که انسان به همان اندازه در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی، تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن او وسایل مختلف تبلیغاتی، یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن يك كلمه كوچك تشويق آميز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیم اند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می آید که یکی از معانی «شفاعت حسنه یا سیئه» دعای نیک یا بد کردن در حق کسی است، که يك نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود. از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكِ مِثْلَاهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ؛ کسی که برای برادر مسلمانش پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید: «دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» و منظور از نصیب در آیه همین است»⁽¹⁾.

تربیت از طریق انذار

اشاره

تربیت از طریق انذار⁽²⁾

در آیات 101 تا 103 سوره یونس می خوانیم: (قُلْ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التَّنذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ * فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «بگو: نگاه کنید چه چیز (از آیات، عظمت خدا) در آسمان ها و زمین است؟! اما این آیات و انذارها برای کسانی که

ص: 401

1- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 103-101 سوره یونس.

(به خاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود! آیا آنها (چیزی) جز همانند روزهای پیشینیان (و بلاها و مجازات هایشان) را انتظار می کشند؟! بگو: شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می کشم!

سپس (هنگام نزول بلا- و مجازات،) فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می آورند، نجات می دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم».

تفسیر

در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار، به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث، راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «به آن ها بگو: درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه (نظام حیرت انگیز و شگرفی) است (که هر گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است؟)»؛ (قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

این همه ستارگان درخشان و بیکران مختلف در آسمان که هر کدام در مدار خود می گردند، این منظومه های بزرگ و این کهکشان های غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آن ها حکم فرماست، همچنین این کره زمین با تمام عجایب و اسرارش و این همه موجودات زنده متنوع و گوناگونش. در ساختمان همه این ها به دقت بنگرید و با مطالعه آن ها با مبدأ جهان هستی آشنا تر و به او نزدیک تر شوید.

این جمله به روشنی مسأله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید:

ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است، یعنی این کار به دست خود شماست.

سپس اضافه می کند: ولی با این همه آیات و نشانه های حق باز جای تعجب

نیست که گروهی ایمان نیاورند، چراکه آیات و نشانه‌ها و اخطارها و اندازها تنها به درد کسانی می‌خورد که برای پذیرش حق آمادگی دارند، اما «کسانی که تصمیم گرفته‌اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچ‌گونه اثری برایشان ندارد»؛ (وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ).

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده‌ایم که دلایل و سخنان حق و نشانه‌ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست، بلکه زمینه‌های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است.

سپس با لحنی تهدیدآمیز اما در لباس سؤال و استفهام می‌گوید: «آیا این گروه لجوج و بی‌ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند؟» سرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان! (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ).

و در پایان آیه به آن‌ها اخطار می‌کند: «ای پیامبر! به آن‌ها بگو: اکنون که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدیدنظر نیستید شما در انتظار بمانید، ما نیز با شما در انتظار خواهیم بود». شما در انتظار درهم شکستن دعوت حق، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین (قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ).

باید توجه داشت که «استفهام» در جمله (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ) استفهام انکاری است، یعنی آن‌ها با این شیوه رفتارشان انتظاری جز فرا رسیدن سرنوشتی شوم نمی‌توانند داشته باشند.

«ایام» گرچه در لغت، جمع «یوم» به معنی روز است، ولی در اینجا به معنی حوادث دردناکی است که در دوران عمر اقوام گذشته واقع شده است.

سپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که خدا هنگام مجازات،

تر و خشک را با هم می سوزاند و حتی يك مؤمن را در میان يك گروه عظیم سرکش و یاغی نادیده می گیرد، اضافه می کند: ما پس از آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته «فرستادگان خود و کسانی را که به آن ها ایمان آوردند نجات و رهایی می بخشیم»؛ (ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا).

و در پایان می گوید: این به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پیشین اختصاص نداشته است، بلکه «همین گونه تو و ایمان آوردندگان به تو را نجات خواهیم بخشید و این حقی است بر ما، حقی مسلم و تخلف ناپذیر»؛ (كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ).

اگر هشدار مؤثر نیفتد

اشاره

اگر هشدار مؤثر نیفتد(1)

در آیات 94 و 95 سوره اعراف می خوانیم: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی ها و رنج ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند! سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) را به جای بدی قرار دادیم؛ آن چنان که فزونی گرفتند (و مغرور شدند)، و گفتند: (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم؛) به پدران ما نیز ناراحتی و شادمانی رسید. چون چنین شد، آنها را ناگهان (به سبب اعمالشان) گرفتیم (و مجازات کردیم)، در حالی که درك نمی کردند».

ص: 404

1- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیات 94 و 95 سوره اعراف.

این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ، مانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام، و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران علیه السلام آمده، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می کند، اصولی که اگر درباره آن بیندیشیم، پرده از روی حقایق پرازشی برخواهد داشت که با زندگی همه ما در ارتباط است.

نخست می گوید: «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردمش را گرفتار ناراحتی ها و بلاها ساختیم، تا به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمت ها از وجودش سرچشمه می گیرد بازگردند».

دلیل این مسأله این است که مردم تا در ناز و نعمت اند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می شود، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرومی روند، ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه به سوی حق بازمی گردند. اقوامی که در آیات گذشته از آن ها سخن گفته شد، جزء دسته اول بودند!

لذا در آیه بعد می گوید: هنگامی که آن ها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند، ما مشکلات را از آن ها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم، تا آنجا که بار دیگر زندگانی آن ها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفقات آن ها فراوان گردید؛ (ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا) .

«عفو» از ماده «عفو» است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترك کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی محو کردن آثار چیزی، ولی بعید نیست که ریشه همه آن‌ها همان ترك کردن باشد، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می‌کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد، و گاهی رها می‌کنند تا به تدریج محو و نابود شود، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است.

درباره آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند:

نخست اینکه ما به آن‌ها امکانات دادیم تا «افزایش» یابند و آنچه را از نفرت و ثروت‌ها که در دوران سختی از دست داده بودند بیابند.

دوم اینکه ما آن‌ها چنان به آن‌ها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را «ترك» گفتند.

و سوم اینکه ما به آن‌ها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را «محو» کردند و از بین بردند.

البته این تفاسیر گرچه مفهومی باهم متفاوت است، ولی از نظر نتیجه چندان باهم تفاوت ندارد.

سپس اضافه می‌کند که هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای اینکه به این حقیقت توجه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خداست و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متوسل شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری‌هایی پیش آمد، چیز تازه‌ای نیست «پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند» دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کسی دوران راحتی و سختی بوده است، سختی‌ها امواجی ناپایدار و زودگذرند؛ (وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ).

در پایان، قرآن می‌گوید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت

کمترین بهره ای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند، «ناگاه آن ها را به مجازات خود گرفتیم، در حالی که آن ها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند (و به همین علت مجازات برای آن ها، سخت دردناک بود)»؛ (فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

مجازات های تربیتی

اشاره

مجازات های تربیتی (1)

در آیات 21 و 22 سوره سجده می خوانیم: (وَلَذِيْقَتَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ)؛ «و به آنان از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم، شاید بازگردند! چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و سپس او از آن روی گردانده است؟! به یقین ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت».

تفسیر

به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آن ها در آیات قبل گذشت، خداوند در آیات مورد بحث به یکی از الطاف خفی خود در مورد آنان اشاره می کند که همان مجازات های خفیف دنیوی و بیدارکننده است، تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل از تمام وسایل بیدارکننده برای نجات آن ها استفاده می کند. پیامبران را می فرستد، کتب آسمانی نازل می کند، نعمت می دهد، به مصیبت گرفتار می سازد، و اگر هیچ يك از این ها سودی نداشت، چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت.

ص: 407

می فرماید: (وَلْتَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). بدون شك، «عذاب ادنی» معنی گسترده ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جداگانه در تفسیر آن نوشته اند دربر می گیرد، از جمله مصائب و درد و رنج ها، یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند! یا ضربه شدیدی که بر پیکر آن ها در جنگ «بدر» وارد شد، و مانند این ها.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند منظور «عذاب قبر» یا «مجازات در رجعت» است، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا با جمله (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ (شاید از اعمال خود بازگردند) سازگار نیست.

البته باید به این نکته توجه داشت که در این دنیا نیز عذاب هایی وجود دارد که هنگام نزول آن درهای توبه بسته می شود و آن «عذاب استیصال» است، یعنی مجازات هایی که برای نابودی اقوام سرکش هنگامی که هیچ کدام از عوامل بیداری در آن ها مؤثر نگردد نازل می شود، و طبعاً این گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است.

و اما «عذاب اکبر» به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگ تر و دردناک تر است.

اینکه چرا «ادنی» (نزدیک تر) در برابر «اکبر» (بزرگ تر) قرار گرفته، در حالی که یا باید «ادنی» در مقابل «ابعد» (دورتر) قرار گیرد یا «اصغر» در مقابل «اکبر»، نکته ای دارد که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن اینکه عذاب دنیا دارای دو وصف است: «کوچک بودن» و «نزدیک بودن» و هنگام تهدید مناسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود، بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد.

عذاب آخرت نیز دو وصف دارد: «دور بودن» و «بزرگ بودن» و در مورد آن نیز مناسب این است که روی «بزرگ بودنش» تکیه شود نه «دور بودنش». تعبیر

به «لعل» در جمله (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) به این علت است که چشیدن عذاب های هشداردهنده، علت تامه برای بیداری نیست، بلکه جزء علت است و به زمینه آماده نیاز دارد و بدون این شرط به نتیجه نمی رسد، و کلمه «لعل» اشاره به این حقیقت است.

همچنین از این آیه، یکی از فلسفه های مهم مصائب و بلاها و رنج ها که از سؤال برانگیزترین مسائل در بحث توحید و خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می شود.

نه تنها در اینجا، بلکه در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده است، از جمله در آیه 94 سوره اعراف می خوانیم: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ)؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی ها و رنج ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند».

و چون هرگاه هیچ يك از وسایل بیدارکننده، حتی مجازات الهی سود ندهد، راهی جز انتقام پروردگار از این گروه که ظالم ترین افرادند وجود ندارد، در آیه بعد چنین می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن روی برگردانده است؟!»، (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا)؛ «به یقین ما از این مجرمان بی ایمان انتقام خواهیم گرفت»؛ (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ).

این ها درحقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمت های الهی در آن ها مؤثر افتاده و نه عذاب و بلائی هشداردهنده او، بنابراین ظالم تر از این ها کسی نیست و اگر از آن ها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟!!

روشن است که با توجه به آیات گذشته، منظور از «مجرمان» در اینجا منکران مبدأ یا معاد و گنهکاران بی ایمان است.

در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان «اظلم» (ظالم ترین افراد) معرفی شده اند، هرچند تعبیرهای آن مختلف است، اما در واقع همه به ریشه کفر و شرك و بی ایمانی بازمی گردد، بنابراین، مفهوم «ظالم ترین» که به اصطلاح، صفت عالی است، خدشه دار نمی شود.

تعبیر «ثم» که معمولاً برای بیان فاصله می باشد در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که به این گونه افراد مجال کافی برای مطالعه داده می شود، هرگز مخالفت های ابتدایی آن ها سبب انتقام الهی نمی گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم، مستحق انتقام خداوند خواهند شد.

همچنین باید توجه داشت که تعبیر «انتقام» از نظر لغت عرب به معنی «مجازات کردن» است، هرچند مفهوم «تشفی قلب» (فروشاندن سوز درون) در مفهوم روزمره این کلمه افتاده است، ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد، لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید بارها به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است، او فقط از روی حکمت کار می کند.

زندان یا کانون تربیت

اشاره

زندان یا کانون تربیت (1)

در آیه 39 سوره یوسف آمده است: (یا صَاحِبِی السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)؛ «ای دوستان زندانی من! آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه ای که بر همه چیز قاهر است؟!»

گویا یوسف علیه السلام می خواهد به آن ها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می بینید، چرا در بیداری نمی بینید؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرك و بت پرستی و ارباب متفرق سرچشمه می گیرد، سبب شده که طاغوت های ستمگر بر شما غلبه کنند؟ چرا زیر پرچم توحید جمع

ص: 410

نمی شوید و به سوی پرستش (اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) نمی آید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بی گناه و به مجرد اتهام به زندان می افکنند از جامعه خود برانید؟

سپس اضافه کرد: «این معبودهایی که غیر از خدا برای خود ساخته اید چیزی جز يك مشیت اسم های بی مسمی نیستند که شما و پدرانتان آن ها را درست کرده اید»؛ (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ) .

«این ها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده، بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شماست»؛ (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) .

«بدانید که حکومت جز برای خدا نیست (به همین دلیل شما نباید در برابر این بت ها و طاغوت ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید)»؛ (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) .

و باز برای تأکید بیشتر اضافه کرد: «خداوند فرمان داده جز او را نپرستید»؛ (أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) .

«این است آیین و دین پابرجا و مستقیم که هیچ گونه انحرافی در آن راه ندارد»؛ (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) . یعنی توحید در تمام ابعادش، در عبادت، در حکومت، در جامعه، در فرهنگ و در همه چیز، آیین مستقیم و پابرجای الهی است.

«ولی (چه می توان کرد که) بیشتر مردم آگاهی ندارند: (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) و به دلیل این عدم آگاهی در بیراهه های شرك سرگردان می شوند و به حکومت غیر «الله» تن می دهند و چه زجرها و زندان ها و بدبختی ها که از این رهگذر دامنهشان را می گیرد.

یوسف علیه السلام پس از راهنمایی و ارشاد دورفیق زندانی خود و دعوت آن ها به حقیقت در ابعاد مختلفش، به تعبیر خواب آن ها پرداخت، چراکه از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند و او هم قول داده بود این خواب ها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل گویا و زنده ای از توحید و مبارزه با شرك را برای آن ها بازگو کرد.

سپس به دورفیق زندانی چنین گفت: «دوستان زندانی من! یکی از شما آزاد می شود و برای ارباب خود ساقی شراب خواهد شد»؛ (یا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا) .

«اما نفر دیگر به دار آویخته می شود و آن قدر می ماند که پرندگان آسمان از سر او می خورند»؛ (وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَدِّقُ لَبَّ فِتَاكُلُ الطَّيْرِ مِنْ رَأْسِهِ) .

گرچه با توجه به خواب هایی که آن ها دیده بودند، به اجمال معلوم بود کدام يك از این دو آزاد و کدام يك به دار آویخته می شود، اما یوسف علیه السلام نخواست این خبر ناگوار را صریح تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را مطرح کرد.

سپس برای تأکید بر گفتار خود اضافه کرد: «این امری که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتا نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به اینکه این يك تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از يك خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته ام مایه می گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد! (قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ) .

در بسیاری از تفاسیر، ذیل این جمله آمده است که نفر دوم همین که این خبر ناگوار را شنید در مقام تکذیب گفتار خود برآمد و گفت: من دروغ گفتم، چنین خوابی ندیده بودم شوخی کردم! به گمان اینکه اگر خواب خود را تکذیب کند این سرنوشت دگرگون خواهد شد، و لذا یوسف علیه السلام به دنبال این سخن گفت: آنچه درباره آن استفتا کردید، تغییرناپذیر است. این احتمال نیز وجود دارد که یوسف علیه السلام آن چنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تأکید بیان داشت.

یوسف علیه السلام در این هنگام برای اینکه روزنه ای به آزادی خود پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دورفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه)

از من سخن بگو (تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت شود)؛ (وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ).

اما این «غلام فراموش کار» - آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند - به کلی یوسف را فراموش کرد، ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری یوسف را نزد صاحبش از خاطر آن زندانی برد»؛ (فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ).

در نتیجه یوسف علیه السلام چند سال در زندان باقی ماند؛ (فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ).

درباره اینکه ضمیر «انساه الشیطان» به ساقی شاه برمی گردد یا به یوسف علیه السلام، میان مفسران گفتگوست: بسیاری این ضمیر را به یوسف علیه السلام بازگردانده اند، بنابراین معنی این جمله چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف علیه السلام برد و به همین دلیل به غیر او توسل جست، ولی با توجه به جمله قبل، که یوسف علیه السلام به آن زندانی توصیه می کند که بی گناهی مرا نزد صاحب و مالک بازگوکن، ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی باز می گردد و کلمه «رب» در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت.

به علاوه جمله (وَإِذْكَرَّ بَعْدَ أُمَّةٍ) (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم نشان می دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف علیه السلام.

ولی به هر حال چه ضمیر به یوسف علیه السلام بازگردد و چه به ساقی، در این مسأله شکی نیست که یوسف علیه السلام در اینجا برای نجات خود توسل به غیر بسته است.

البته این گونه دست و پا زدن ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات، در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار

دارند، خالی از ایراد نمی تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترك اولی» را بر یوسف علیه السلام نبخشید و به خاطر آن، زندان او چند سالی ادامه یافت.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف درشگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و از او یاری طلبید؟» (1).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: چه کسی تورا زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مهر تورا تا این حد در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی تورا از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مکر و حیلۀ زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من! در اینجا جبرئیل گفت: پروردگارت می گوید: چه چیزی سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی، و نزد من نیاوردی؟ به همین علت باید چند سال در زندان بمانی. (2).

نکته ها:

1. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم انگیزی در جهان دارد. بدترین جنایتکاران و بهترین انسان ها هر دو به زندان افتاده اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس های سازندگی و یا بدترین بدآموزی ها.

ص: 414

1- . مجمع البیان، ذیل آیه.

2- . همان، ج 5، ص 235.

در زندان هایی که تبهکاران دورهم جمع می شوند در حقیقت يك آموزشگاه عالی فساد تشکیل می گردد. در این زندان ها نقشه های تخریبی را مبادله می کنند و تجربیاتشان را در این زمینه در اختیار یکدیگر می گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان، بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می دهند، آن هم با حفظ وحدت و شکل جدید، مگر اینکه ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افراد پارانرژی و بالاستعداد هستند به عناصر صالح و مفید و سازنده تبدیل کنند. زندان هایی نیز که از پاکان و نیکان و بی گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می شود کانونی است برای آموزش های عقیدتی، و راه های عملی مبارزه، و سازماندهی. این گونه زندان ها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می دهد تا بتوانند کوشش های خود را پس از آزادی، هماهنگ و متشکل سازند.

یوسف علیه السلام که در مبارزه با زن هوس باز، حيله گر و قلدری همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را به يك محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت تبدیل کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه ها گذاشت. این سرگذشت به ما این درس مهم را می دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت، محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد، حتی از زندان، در زیر زنجیرهای اسارت.

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره مدت زندانی بودن یوسف علیه السلام گفتگوست، ولی مشهور این است که در مجموع 7 سال بوده، ولی بعضی گفته اند: قبل از ماجرای خواب زندانیان 5 سال در زندان بود و بعد از آن نیز هفت سال، سال هایی پررنج و زحمت، اما از نظر ارشاد و سازندگی، پر بار و پربرکت.

2. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند

جالب اینکه در این داستان می خوانیم: کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می دهد آزاد شد و آن کسی که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان از آن می خورند به دار آویخته شد.

آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیطهای فاسد و رژیم های طاغوتی، کسانی که در مسیر شهوات خودکامگان اند آزادی دارند، ولی کسانی که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه هایی.

درست است که یوسف علیه السلام با اتکا به وحی الهی و علم تعبیر خواب، چنین پیش بینی ای را کرد، ولی هیچ معبری نمی تواند چنین تناسب هایی را در تعبیرش از نظر دور دارد.

درحقیقت خدمت در این جوامع گناه است، و خیانت و گناه، عین ثواب!

3. بزرگ ترین درس آزادی!

دیدیم که بالاترین درسی که یوسف علیه السلام به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است.

او می دانست «ارباب متفرقون» و هدف های پراکنده، و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماع اند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت ها و جباران بر مردم مسلطاند، لذا برای قطع ریشه آن ها دستور داد که از شمشیر بُرّان توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند، بلکه می توانند آن را در بیداری مشاهده کنند.

مگر جباران و ستمگران که بر گردن مردم سوارند در هر جامعه ای چند نفر

می باشند که مردم قادر به مبارزه با آن ها نیستند؟ جز این است که آن ها افراد محدودی هستند، ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون، و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده های عظیم مردم به دست می آورند؟

و آن روز که ملت ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «اللّٰه الواحد القهار» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند، آن روز روز نابودی ستمگران و طاغوت هاست، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسان ها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف علیه السلام می گوید: حکومت مخصوص خداست (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) و سپس تأکید می کند که پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد (أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) و سپس تأکید می کند که آیین مستقیم و پابرجا چیزی جز این نیست (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) ولی سرانجام این را هم می گوید که با همه این اوصاف، متأسفانه اکثر مردم از این حقیقت بی خبرند (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) بنابراین اگر مردم آموزش صحیح ببینند و آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آن ها زنده شود مشکلاتشان حل خواهد شد.

4. سوء استفاده از يك شعار سازنده

شعار (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) که يك شعار مثبت قرآنی است و جز حکومت «اللّٰه» و آنچه به «اللّٰه» منتهی می شود هر حکومت دیگری را نفی می کند متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده های عجیبی واقع شده است، از جمله همان گونه که می دانیم، خوارج نهران که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت، در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است، چراکه خداوند می گوید: (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ)

لَّهِ)؛ حکومت و حکمیت مخصوص خداست! آن‌ها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند که اگر حکمیت را پیشوایانی تعیین کنند که فرمان رهبری‌شان را خدا صادر کرده، حکم آن‌ها نیز حکم خداست، چراکه سرانجام به او منتهی می‌شود.

درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیرمؤمنان علی علیه السلام تعیین نشدند، ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آن‌ها حکم علی علیه السلام و حکم علی علیه السلام حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر صلی الله علیه و آله حکم خدا بود.

اصولاً مگر خداوند به طور مستقیم بر جامعه انسانی حکومت و یا میان آن‌ها داوری می‌کند؟! جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان - ولی به فرمان خدا - زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی علیه السلام ایراد گرفتند و حتی - العیاذبالله - آن را دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود!!

و این چنین، سازنده ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جاهل و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود. امروز نیز گروهی که در حقیقت دنباله روان خوارج اند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آن‌ها کم ندارند آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آن‌ها می‌دانند، ولی جواب همه این‌ها در بالا داده شد.

توجه به غیر خدا

توحید، تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند، یگانه و یکتاست، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد.

نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب

نمی رود، بلکه می گوئیم تأثیر واقعی را در سبب نمی بیند، بلکه سرخ همه اسباب را به دست «مسبب الاسباب» می بیند. به تعبیر دیگر: برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آن ها را پرتوی از ذات پاك پروردگار می داند.

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزنی بی توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترك اولایی بیش نباشد و دیدیم که چگونه یوسف علیه السلام بر اثر يك لحظه بی توجهی به این مسأله حیاتی، سال ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته تر و آبدیده تر شود، برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان آمادگی بیشتر پیدا کند و بداند که در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمدیده ای که در راه الله گام بر می دارند تکیه نماید. این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی يك شیطان را برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام برندارند.

مجازات هم حسابی دارد

مجازات هم حسابی دارد(1)

گرچه آیات 21 و 22 سوره نور: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ...) با صراحت داستان افك را دنبال نمی کند، ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود و هشدار می است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است، بنابراین هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همان جا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

ص: 419

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 21 و 22 سوره نور.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از گام های شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گام های شیطان پیروی کند (به انحراف و گمراهی و فحشا و منکر کشیده می شود)، چراکه شیطان به فحشا و منکر دعوت می کند»؛ (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) . اگر «شیطان» را به معنی وسیع کلمه، یعنی «هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر» تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز يك انسان پاك دامن و باایمان را نمی شود يك مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را طی می کند:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است؛

گام دوم شرکت در مجلس آن ها؛

گام سوم فکر گناه؛

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات؛

گام پنجم انجام گناهان صغیره؛

و بالاخره در گام های بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست مانند کسی که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده و او وی را گام به گام به سوی پرتگاه می برد تا سقوط کند و نابود گردد. آری، این است «خطوات شیطان».

سپس به یکی از مهم ترین نعمت های بزرگش بر انسان ها در طریق هدایت اشاره کرده، چنین می گوید: «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاك نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و داناست»؛ (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) .

بدون شك، فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان ها از آلودگی ها

و انحرافات و گناهان می شود، چراکه از يك سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می شود، ولی از این مواهب گذشته، توفیقات خاص او و امدادهای غیبی اش که شامل حال انسان های آماده و مستعد و مستحق می گردد مهم ترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله «من یشاء» به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی نباشد، کمکی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد. او دست کسی را می گیرد که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند؛ از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند. به تعبیر دیگر: فضل و رحمت الهی گاه جنبه «تشریحی» دارد و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارت ها و اندازهاست، و گاه جنبه «تکوینی» دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (به قرینه عبارت «من یشاء») بیشتر ناظر به قسمت دوم است. همچنین باید توجه داشت که «زکات» و «تزکیه» در اصل به معنی «نمو یافتن» و «نمو دادن» است، ولی در بسیاری از موارد به معنی «پاک شدن» و «پاک کردن» به کار رفته است، و هر دوی این ها ممکن است به يك ریشه بازگردند، زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و رذایل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد: «این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ يك از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند و در هیچ موردی با آن ها مواسات نمایند آیه فوق نازل شد و آن ها را از این شدت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد».

این شأن نزول را «قرطبی» در تفسیرش از «ابن عباس» و «ضحاک»، و مرحوم

«طبرسی» از «ابن عباس» و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد، ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد «ابوبکر» نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به «مسطح بن اثاثه» که «پسر خاله» یا «پسر خواهر» او بود و به مسأله افک دامن می زد قطع کرد، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمک های خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آن ها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می دانیم که آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنۀ قیامت شامل می شود، یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزش ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند. با توجه به این شأن نزول به تفسیر آیه باز می گردیم: قرآن می گوید: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند»؛ (وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلودۀ افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به سبب سابقۀ آن ها اجازه نداد که دیگران آن ها را از جامعۀ اسلامی طرد کنند و درباره آن ها تصمیم هایی بگیرند که بیش از حد استحقاق باشد.

همچنین جمله «لَا يَأْتَلِ» از ماده «الیه» (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده «الو» (بر وزن ولد) به معنی کوتاهی کردن و ترك نمودن است، بنابراین، آیه طبق معنی اول، از سوگند برای قطع این گونه کمک ها نهی می کند، و بنابر معنی دوم، از کوتاهی و ترك این عمل نهی می نماید.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند: «باید عفو کنند و گذشت نمایند»؛ (وَلْيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا).

«آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد؟»؛ (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

پس همان گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش های خود دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید. «و خداوند غفور و رحیم است»؛ (اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

عجیب اینکه از يك سو با آن همه آیات کوبنده، «اصحاب افك» را به شدت محکوم می کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر يك از دیگری گیراتر و جذاب تر است احساساتشان را کنترل می نماید: نخست امر به عفو و گذشت می کند. سپس می گوید: آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. و سرانجام دو صفت از صفات خدا را که «غفور» و «رحیم» است، به عنوان تأکید ذکر می کند، اشاره به اینکه شما نمی توانید داغ تر از فرمان پروردگار باشید، خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می دهد کمک های خود را قطع نکنید، دیگر شما چه می گوید؟! بدون شك، همه مسلمانانی که در ماجرای افك درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما، پایه گذار بودند و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو. بدون شك همه آن ها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه تفاوت بسیار بوده و نباید با همه یکسان معامله شود.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزش، در کیفر نباید از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آن ها را از جامعه اسلامی طرد نمود و نباید درهای کمک ها را به روی آن ها بست تا يك باره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آن ها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» ی اسلامی است:

آیات افک و مجازات شدید تهمت زندگان به نوامیس مردم، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است!

مجازات های بیدارکننده

اشاره

مجازات های بیدارکننده (1)

در آیه 130 سوره اعراف می خوانیم: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ)؛ «و ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند».

تفسیر

يك قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که وقتی با مخالفت ها رویه رو می شدند، خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش، آن ها را گرفتار مشکلات و ناراحتی ها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که هنگام رفاه و آسایش، زیر پوشش غفلت قرار می گیرد، آشکار شود و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی شوند که تمام نعمت ها از اوست.

در آیه مورد بحث، به همین مطلب در مورد پیروان فرعون اشاره می کند و می گوید: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). «سنین» جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اخذ» (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می آید، بنابراین «اخذ السنة» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد، و شاید علت آن این باشد

ص: 424

که سال های قحطی در برابر سال های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال های عادی باشد، چیز تازه ای نیست، در نتیجه از آن معلوم می شود که منظور، سال های فوق العاده، یعنی قحطی است.

کلمه «آل» در اصل «اهل» بوده و سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است و «اهل به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

با اینکه خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آن ها بیدار شوند، زیرا نبض سایر مردم به دست آن هاست، آن ها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند، به همین علت فقط از آنان سخن به میان آمده، اگرچه دیگران نیز گرفتار همین عواقب بودند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر بلائی بزرگی محسوب می شد، زیرا مصر يك کشور کاملاً وابسته به کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد، ولی به یقین آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.

همچنین از آیه فوق معلوم می شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت، زیرا کلمه «سنین» جمع است، به خصوص که «نقص من الثمرات» (کمبود میوه ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی شود، درختان را نیز از بین می برد. این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه های آن ها را فراگرفته باشد.

جمله «لعلهم یذکرون» نیز گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به دلیل تربیت های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می کند، اما هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات،

دوباره یادآوری می شود. ماده «تذکر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی است.

قابل توجه اینکه در ذیل آیه 94، جمله «لعلهم یضرعون» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده، که در واقع یکی مقدمه دیگری می باشد، زیرا نخست، انسان «متذکر» می شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی آید.

اما به جای اینکه «آل فرعون» از این درس های الهی پند بگیرند و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند: «هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آن ها بود و در آرامش و راحتی بودند می گفتند: این وضع به دلیل نیکی و پاکی و لیاقت ماست (در حقیقت ما شایسته چنین موقعیتی بوده ایم)»؛ (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ).

«اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می شدند، به سرعت آن را به موسی علیه السلام و کسانی که با او بودند نسبت می دادند و می گفتند: این از شر قدم این هاست»؛ (إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ).

«یطیروا» از ماده «تطیر» به معنی «فال بد زدن» است و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» می باشد و از آنجا که عرب، فال بد را بیشتر به وسیله پرندهگان می زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

ولی قرآن در پاسخ آن ها می گوید: «بدانید که سرچشمه شومی ها و ناراحتی هایی که دامن آن ها را می گرفت، از ناحیه پروردگار بوده و خدا می خواسته که آن ها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان کند، ولی اکثر آن ها نمی دانند»؛ (أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِدَدُ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

قابل توجه اینکه این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می شود که برای دگرگونی حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیب شان شود آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می دانند، هرچند لیاقت آن ها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد، و به عکس، هر بدبختی ای دامن شان را می گیرد، به سرعت آن را به بیگانگان و دست های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می دهند، هرچند خودشان عامل اصلی بدبختی باشند.

مجازات استدراج

مجازات استدراج (1)

در آیه 182 سوره اعراف می خوانیم: (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)؛ «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم».

و در آیه 183 می فرماید: (وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ)؛ «و به آنها مهلت می دهم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد)؛ زیرا تدبیر من، قوی و متین است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست)».

در این دو آیه یکی از مجازات های الهی که به صورت يك سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که از آن به «عذاب استدراج» تعبیر می شود.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه 44 سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی است.

ص: 427

آن گونه که اهل لغت گفته اند، استدراج دو معنی دارد: یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند (زیرا اصل این ماده از «درجه» گرفته شده که به معنی «پله» است).

همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، هرگاه نیز چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا رفتار سازند به این عمل «استدراج» گفته می شود. معنی دیگر استدراج، «پیچیدن» است، همان گونه که طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است)، ولی با دقت روشن می شود که هر دو به يك مفهوم کلی و جامع یعنی «انجام تدریجی» باز می گردند.

پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه باز می گردیم:

خداوند در آیه نخست می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب و انکار کردند، به تدریج و مرحله به مرحله، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم و زندگی آن ها را درهم می پیچیم»؛ (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ). در دومین آیه بر همان مطلب به این صورت تأکید می کند: چنان نیست که با شتاب زدگی چنین کسانی را به سرعت مجازات کنیم، بلکه «به آن ها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می دهیم»، اگر بیدار نشدند، گرفتارشان می سازیم (وَأُمْلِي لَهُمْ) زیرا شتاب و عجله کار کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دست شان برود «ولی نقشه من (و مجازات هایم آن چنان) قوی و حساب شده است (که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست)»؛ (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از «متن» گرفته شده که به معنی عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.

و «کید» با «مکر» از نظر معنی همسان است و همان گونه که در ذیل آیه 54 سوره آل عمران گفته ایم: «مکر» در اصل لغت به معنی چاره جویی و جلوگیری

کردن کسی از رسیدن به مقصود اوست و معنی «نقشه های موزیانه» که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده در مفهوم عربی آن نیست.

«مجازات استدراجی» که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود، چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق يك سنت، به سرعت گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت ها را به روی آن ها می گشاید و هرچه آن ها بیشتر در مسیر طغیان گام برمی دارند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این وضعیت از دو حال خارج نیست: یا این نعمت ها باعث تنب و بیداری شان می شود، که در این حال برنامه «هدایت الهی» عملی شده، و یا اینکه بر غرور و بی خبری شان می افزاید که در این صورت مجازاتشان هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر است، زیرا هنگامی که در انواع ناز و نعمت ها غرق می شوند خداوند ناگهان همه را از آن ها می گیرد و طومار زندگانی آن ها را درهم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه «استدراج» به تنهایی وجود ندارد، بلکه با توجه به قید «من حیث لا يعلمون» این معنی استفاده می شود.

به هر حال، این آیه به همه گناهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار ندانند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرق اند، نشانه تقریبشان به خدا نپندارند، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آن ها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد. خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آن ها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آن ها باقی نماند، و تمام هستی و تاریخ شان را درهم می پیچد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ

فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ أَمِنَ مَخَوْفًا؛ کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشید، و او آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است».(1)

و نیز از همان امام علیه السلام در کتاب روضه کافی نقل شده که فرمود:

«زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان، پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فزون تر از دروغ بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، تا آنجا که افرادی به مجرد اینکه آیه ای از قرآن را می شنوند (آن را تحریف کرده و) از آیین خدا خارج می شوند و پیوسته از آیین این زمامدار به آیین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دوستی دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند».(2)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِنِئَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ؛ چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده، ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند».(3)

همچنین از همان امام علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجَدَّدُ لَهُ النَّعْمَةُ مَعَهُ تَلْهِيبُهُ تِلْكَ النَّعْمَةُ عَنِ الْاسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ؛ منظور از این آیه، بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد، ولی او نعمت را به حساب خوبی خود گذاشته و آن نعمت، او را از استغفار برای گناه غافلش می سازد».(4)

ص: 430

1- . نورالتقلین، ج 2، ص 106.

2- . همان.

3- . همان.

4- . همان.

و نیز از همان امام علیه السلام در کتاب کافی چنین نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَتِهِ وَيَذَكِّرُهُ الْاسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادِيَ بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي؛ هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند خداوند او را گوش مالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده است: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی از طریق نعمت ها هنگام معصیت ها آن ها را به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم» (1).

مجازات تهمت

اشاره

مجازات تهمت (2)

در آیات 4 و 5 سوره نور می خوانیم: (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ؛ «و کسانی که زنان پاک دامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقان اند! مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

تفسیر

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده

ص: 431

1- . تفسیر برهان، ج 2، ص 53.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 4 و 5 سوره نور.

بود و ممکن است این موضوع دستاویزی برای افراد مغرض و بی تقوا شود که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را نیز که درصدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاک دامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاک دامن را به عمل منافی عفت متهم می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، اگر نیاورند هر يك از آن ها را هشتاد تازیانه بزنید!»؛ (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند: «و هرگز شهادت آن ها را نپذیرید»؛ (وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

«و آن ها فاسقان اند»؛ (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

بر این اساس، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در درازمدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانی شان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند. این سخت گیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاک دامن، منحصر به اینجا نیست و در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق العاده ای حکایت می کند که اسلام برای حیثیت زن و مرد باایمان و پاکدامن قائل شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم می سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند ذوب شدن نمک در آب» (1) ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه

ص: 432

در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاک سازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند، (که خداوند آن ها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد، چرا که) خدا غفور و رحیم است»؛ (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

درباره اینکه این استثنا تنها از جمله (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) است و یا به جمله (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) نیز باز می گردد، میان مفسران و دانشمندان گفتگوست. اگر به هر دو جمله بازگردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه، هم شهادت آن ها در آینده مقبول است و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آن ها برداشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر بازگردد، حکم فسق در سایر احکام از آن ها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در «اصول فقه» پذیرفته شده استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد، مگر اینکه قرآنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناست، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که به وسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نگردد، چراکه عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و دوباره به صفت عدالت را به دست آورده از آن برکنار می باشد.

در روایات متعددی نیز که از منابع اهل بیت علیهم السلام رسیده روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤال کننده می پرسد: «فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند؟».

عرض می کند: آن ها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!

امام علیه السلام می فرماید: «بَسَّ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَلَمْ يُعْلَمِ مِنْهُ إِلَّا خَيْرٌ جازَتْ شَهَادَتُهُ؛ آن ها بسیار بدسخنی گفته اند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد». (1)

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها يك حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابدا» در جمله (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) دلیل بر عمومیت حکم است و می دانیم که هر عمومی قابل استثنا می باشد (به ویژه استثناء متصل) بنابراین متصل اینکه تعبیر «ابدا» مانع از تأثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

نکته ها:

1. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب هایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبت های ناروا به کار رفته است، چراکه گویا این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته، مثلاً نَفرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّانَا؛ کسانی که زنان پاک دامن را به زنا متهم می کنند»؛ زیرا در مفهوم «یرمون» به ویژه با توجه به رائن کلامیه، کلمه «زنا» افتاده است، همچنین تصریح نکردن به آن، آن هم در جایی که سخن از زنان پاک دامن در میان است نوعی احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

ص: 434

2. چرا چهار شاهد؟

می دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق و جرم ها در اسلام، دو شاهد عادل کافی است، حتی در مسأله قتل نفس، ولی در مسأله اتهام به زنا چهار شاهد الزامی است. ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به این علت باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است و همواره آبرو و حیثیت افراد را با سوءظن و بدون سوءظن جریحه دار می کنند. اسلام در این زمینه سخت گیری کرده تا حافظ آبروی مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبان ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع يك طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر جرم اثبات می شود و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم، می شود چهار شاهد.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آنجا که ابوحنیفه، فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس». گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوید؟ ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد. امام علیه السلام فرمود: «دلیل آن این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها يك حد درباره قاتل جاری می گردد» (1).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر يك طرف حد جاری می شود (مانند زنا به عنف و امثال آن) ولی این ها جنبه استثنایی دارد. آنچه معمول و متعارف

ص: 435

است این است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام، تابع افراد غالب است.

3. شرط قبولی توبه

توبه، تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم به ترك آن در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه این ها شخص گنهکار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاك دامنی را لکه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کند و به اصطلاح، اعاده حیثیت نماید.

جمله «و اصلحو» بعد از ذکر جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده اند برآیند.

این صحیح نیست که يك نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و سپس در جای خلوتی استغفار نموده، از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. خداوند هرگز چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل گردیده. که از آن ها پرسیده شده است: «آیا کسانی که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرموده اند: «آری» و هنگامی که سؤال کردند:

توبه او چگونه است؟ فرموده اند: نزد امام (یا قاضی) می رود می گوید: «من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم». (1)

ص: 436

1- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 283 (ابواب) الشهادات، باب 36، ح 4.

در کتاب «حدود» بابی تحت عنوان «حد قذف» داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی يك نقطهٔ دوردست است، ولی در این گونه موارد همانند کلمهٔ رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به يك اتهام ناموسی است. به تعبیر دیگر: عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود. هرگاه قذف با لفظ صریح انجام شود، به هر زبان و به هر شکل باشد حد آن هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، گناهی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذاشته شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر، دربارهٔ مقدار آن در محدودهٔ خاصی تصمیم می گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت هایی متهم سازد و به آن ها دشنام دهد و این نسبت را دربارهٔ هر يك از آن ها تکرار کند در برابر هر کدام از این نسبت ها حد قذف دارد، اما اگر يك جا و يك مرتبه آن ها را متهم سازد اگر آن ها نیز يك جا مجازات او را مطالبه کنند، يك حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامهٔ دعوا کنند، در برابر هر يك حد مستقلى دارد!

این موضوع به قدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود، ورثهٔ او می توانند اقامهٔ دعوا کرده و مطالبهٔ اجرای حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و آبروی جامعه را به خطر بیفکنند که در اینجا حسابش جداست. هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند، بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد دشنام را پاسخ به

مثل دهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال، هدف از این حکم اسلامی اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسان هاست و ثانیاً جلوگیری از مفساد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می گیرد، چراکه اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمت های ناروا همسر به همسرش بدبین گردد و پدر به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد و محیطی پر از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاك دامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجاست که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان و آلوده دهان نشان داده است.

آری، چنان کسانی باید برای يك دشنام زشت و تهمت هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را به بازی نگیرند!

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات شدید برای چه بود؟(1)

وقتی حواریون از حضرت مسیح علیه السلام تقاضای نزول مائده کردند، خداوند فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم، ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود (و راه انکار پوید) او را چنان مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم: (قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ). (2)

ص: 438

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 115 سوره مائده.

2- . مائده، آیه 115.

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه وقتی ایمان به مرحله شهود و عین الیقین برسد یعنی کسی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچ گونه تردید و وسوسه باقی نماند مسئولیت او بسیار سنگین تر خواهد شد، زیرا چنین کسی دیگر آن انسان سابق نیست که ایمانش بر پایه شهود نبود و گاهی وسوسه هایی در آن وجود داشت، او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد، به همین دلیل مسئولیت انبیا و اولیای خدا، سخت سنگین بود، به طوری که همیشه از آن وحشت داشتند. در زندگی روزانه نیز به نمونه هایی از این مطلب برخورد می کنیم، مثلاً هر کسی می داند که در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آن ها مسئولیت دارد، اما هنگامی که با چشم خود ببیند انسان بی گناهی از شدت گرسنگی ناله می کند، به یقین شکل مسئولیت او عوض می شود.

مجازات در حضور جمع چرا؟

مجازات در حضور جمع چرا؟(1)

در آیه دوم سوره نور می خوانیم: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَ هَذَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «هر يك از زن و مرد زناكار را صد تازيانه بزديد؛ و نبايد رافت (و محبت كاذب) نسبت به آن دو، شما را از (اجرای) حكم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند».

آیه فوق که به صورت «امر» است و جوب حضور گروهی از مؤمنان را هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتماً در

ص: 439

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 2 سوره نور.

ملأعام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرایط و مصالح متفاوت می گردد؛ حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم این است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (جمعی از فقها در وجوب حضور گروهی از مؤمنین هنگام اجرای حد تردید کرده اند، در حالی که ظاهراً امر وجوب است نه استحباب).

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همان گونه که گفتیم:

1. درس عبرتی برای همگان است و سبب پاک سازی اجتماع.

2. شرمساری مجرم مانع از ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

3. هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

4. حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می شود.

5. ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد.

و فواید دیگر.

ص: 440

یکی از مهم ترین مباحث معارف قرآن که امروزه در زمره بایسته های پژوهشی قلمداد می شود و لازم است در قالب تفسیر موضوعی ارائه گردد، مبحث تعلیم و تربیت است که بر اساس تفسیر نمونه، تنظیم شده و محورهای مربوط به بخش تعلیم در این جلد انعکاس یافته است از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علیم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، و اهمیت «تعلیم و تعلم».

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

Makarem Shirazi, Nasir

عنوان قراردادی: تفسیر نمونه. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1399-

مشخصات ظاهری: 2 ج.

شابک: دوره. 978-964-533-354-4؛ ج. 1-978-964-533355-1؛ ج. 2-978-964-533-356-8:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش -- جنبه های قرآنی

Islamic education -- Qur'anic teaching

شناسه افزوده: اسکندرلو، محمدجواد، 1340 -، گردآورنده

شناسه افزوده: Eskandarloo, Muhammad Jawad

رده بندی کنگره: BP98

رده بندی دیویی: 297/179

شماره کتابشناسی ملی: 6247606

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه

مکارم شیرازی

تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

ص: 3

فصل ششم: عوامل نظری تربیت و سازندگی ... 19

تفکر... 21

تفسیر... 21

گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه... 23

الف) تفکر بزرگ ترین عبادت است... 23

ب) يك ساعت تفکر از يك شب عبادت بهتر است... 24

ج) تفکر، سرچشمه عمل است... 24

تفکر، تعقل، تذکر... 24

اولی الابصار کیان اند؟... 25

«اولوالالباب» کیان اند؟... 26

یکی از مصداق های روشن تفکر... 27

روح «ذکر» فکر است... 28

یقین و مراحل آن... 28

ایمان نوعی عشق است نه درك و عقل... 31

ایمان، سرچشمه محبوبیت... 32

تفسیر... 32

نکته ها: ... 36

1. محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان ... 36

2. تفسیر جمله «يَسْرَتَاهُ بِلِسَانِكَ» ... 38

ایمان، و امدادهای غیبی ... 39

نکته ها: ... 39

1. جوانمردی و ایمان ... 39

2. ایمان و امدادهای الهی ... 40

آرامش روح در سایه ایمان ... 40

تفسیر ... 41

دو نکته درباره این آیه ... 45

ایمان و آرامش ... 49

رابطه علم و ایمان ... 50

ایمان همراه با عمل ... 51

دل های آماده ایمان ... 52

آثار ایمان و کفر ... 54

پاداش دنیوی ایمان ... 56

شرط پیروزی، ایمان و استقامت ... 58

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها ... 61

بازتاب معاد در زندگی انسان ها ... 63

اثرات شوم انکار معاد ... 66

توبه ... 68

حقیقت توبه... 68

توبه، دری به سوی رحمت خدا... 71

توبه حقیقی کدام است؟... 72

ص: 6

یکی از معانی توبه... 73

منظور از توبه خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه چیست؟... 74

آیه «توبه» امیدبخش ترین آیه قرآن... 75

توبه کاران... 76

به سوی پروردگارتان بازگردید... 77

تفسیر... 78

خداوند همه گناهان را می آمرزد... 78

راه توبه به روی همه باز است... 83

شرایط پذیرش توبه... 84

شرط مهم قبولی توبه... 89

تبدیل سیئات به حسنات... 90

تا ایمان نباشد توبه محقق نمی شود... 92

توبه های بی فایده... 93

توبه در سن چهل سالگی... 94

توبه و جبران... 96

داستان مرد تَباش... 96

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه 16 سوره «حدید» توبه کردند... 97

اسباب آمرزش در قرآن مجید... 100

توجه به خدا... 102

ذکر خدا در هر حال... 103

توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست... 104

توکل ... 106

حقیقت توکل و فلسفه آن ... 108

فلسفه توکل ... 109

ص: 7

صبر و استقامت... 111

صبر جمیل... 112

راه پیروزی بر مشکلات... 113

منظور از لقاء خداوند چیست؟... 115

آیا «صبر» به معنی روزه است؟... 116

صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت... 116

نکته: شکیبایی و استقامت رهبران الهی... 119

آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن... 122

همچون پیامبران اولوالعزم شکیبا باش... 123

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسطوره صبر و استقامت بود... 124

چرا تنها صبر ذکر شده است؟... 126

استقامت در سایه آگاهی... 127

نقش ثبات و استقامت... 130

شکیبایی، رمز هر پیروزی است... 131

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت... 131

فصل هفتم: عناصر عملی تربیت و سازندگی... 135

تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی... 137

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست... 138

تقوا بزرگ ترین ارزش انسان... 149

نکته ها: 150

1. ارزش های راستین و ارزش های کاذب... 150

2. حقیقت تقوا... 155

آثار تقوا در روح و در اجتماع... 159

ص: 8

1. ایمان به غیب... 159
2. ارتباط با خدا (اقامه نماز)... 160
3. ارتباط با انسان ها (انفاق)... 161
- دو نکته قابل توجه... 162
4. ایمان به تمام پیامبران خدا... 162
5. ایمان به رستاخیز... 163
- رابطه تقوا و روشن بینی... 164
- رابطه تقوا و عمران و آبادی... 166
- تقوا و نجات از مشکلات... 168
- سیمای پرهیزکاران... 170
- بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران... 176
- نکته ها: ... 181
1. عطایای متقین و کیفیهای طغیانگران... 181
2. شراب های بهشتی... 182
- نماز... 183
- نماز و صبر... 183
- اهمیت فوق العاده نماز... 185
- امیدبخش ترین آیه قرآن... 187
- نماز، بهترین وسیله یاد خدا... 190
- خشوع، روح نماز است... 191
- نماز، بازدارنده از زشتی ها و بدی ها... 194

نکته: تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه... 200

پیوندی با خالق و پیوندی با خلق... 205

ص: 9

1. پیوندی با خالق و پیوندی با خلق ... 205

2. چرا پنهان و آشکار؟ ... 206

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش ... 207

فضیلت نماز شب ... 209

نماز شب يك عبادت بزرگ روحانی ... 209

نماز و اصلاح جامعه انسانی ... 213

اثر فوق العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان ... 214

نمازگزاران، انسان هایی شایسته اند ... 216

روزه ... 218

«روزه» در امت های پیشین ... 218

1. پیشینه روزه ... 218

2. اثر اجتماعی روزه ... 220

3. اثر بهداشتی و درمانی روزه ... 220

4. اثر تربیتی روزه ... 222

«سیاحت» به معنای روزه است ... 223

امتیاز ماه رمضان ... 224

روزه سکوت ... 226

دعا و نیایش ... 227

دعا و نیایش و اثرات آن ... 227

1. حالات دعاکننده ... 230

2. پاکی غذا از حرام... 231

3. نیاز واقعی... 232

اهمیت دعا و شرایط استجابت... 233

ص: 10

موانع استجاب دعا... 237

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید... 238

نکته: دعا راه خودسازی و خداشناسی... 240

آداب دعا کردن... 242

چرا دعاها با «رَبَّنَا» شروع می شود؟... 242

تلاش برای معاش، هم ردیف جهاد... 244

اسلام همه را به تلاش دعوت می کند... 245

تفسیر... 245

نکاتی درباره شرایط و عوامل رزق و روزی... 247

1. اسباب و سرچشمه های روزی... 247

مواسات با دیگران... 251

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی... 252

فایده تلاش و کوشش... 257

کیفیت کار مهم است نه کمیت... 258

هنگامی که از کار مهمی فراغت می یابی به مهم دیگری پرداز... 259

مذمت بیکاری در احادیث اسلامی... 261

اهمیت صلۀ رحم در اسلام... 262

نقش صلۀ رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله... 264

توضیح... 266

آنجا که پیوندها گسسته می شود... 267

اسلام و رهبانیت... 269

سرچشمه تاریخی رهبانیت... 271

مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت... 272

امر به معروف و نهی از منکر... 274

ص: 11

دعوت به حق و مبارزه با فساد... 274

1. «معروف» و «منکر» چیست؟... 277

2. آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟... 277

3. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر... 278

4. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟... 280

5. آیا امر به معروف و نهی از منکر هرج و مرج ایجاد نمی کند؟... 281

6. امر به معروف و نهی از منکر از خشونت جداست... 281

نتیجه تشویق کار نیک یا بد... 282

امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی... 286

پاسخ به یک ایراد در باب امر به معروف... 286

فصل هشتم: آداب اسلامی... 291

آداب تلاوت قرآن... 293

آداب معاشرت اسلامی... 299

الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام... 299

ب) آداب راه رفتن... 301

ج) آداب سخن گفتن... 302

د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام... 303

ه) بایستی اعتنایی از مردم روی مگردان... 304

و) محبت متقابل اسلامی... 305

سرمايه ادب... 306

الف) ادب، برترین سرمايه است... 306

ب) بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله... 309

ج) انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا... 310

ص: 12

میهمان نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی... 313

نکته ها: ... 314

1. میهمان نوازی... 314

2. رعایت سادگی در پذیرایی... 315

3. حق میهمان... 316

4. وظایف میهمان... 317

بدون اجازه وارد خانه مردم نشوید... 318

تفسیر... 319

نکته ها: ... 321

1. امنیت و آزادی در محیط خانه... 321

2. منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟... 324

3. مجازات کسی که بدون اجازه به داخل خانه مردم نگاه می کند... 324

خانه هایی که غذا خوردن در آن ها مجاز است... 325

تفسیر... 325

نکته ها: ... 329

1. آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن ها نیست؟... 329

2. فلسفه این حکم اسلامی... 331

3. منظور از «صدیق» کیست؟... 332

4. تفسیر «ما ملکتم مفاتحه»... 333

آداب مجلس... 334

الف) احترام به پیش کسوتان در مجالس... 334

تفسیر... 334

نکته ها: ... 337

1. مقام علما و دانشمندان... 337

ص: 13

2. آداب مجلس... 338

ب) آداب تحیت گفتن و سلام... 340

تفسیر... 340

هرگونه محبتی را پاسخ گوید... 340

«سلام» تحیت بزرگ اسلامی... 341

ج) آداب حضور پیامبر 344... 9

شان نزول... 345

تفسیر... 347

آیین دوستی... 352

دوست از نگاه قرآن و روایات... 352

شان نزول... 352

تفسیر... 353

دوست بد مرا گمراه کرد!... 353

نکته: نقش دوست در سرنوشت انسان... 355

دوستی مؤمن با مؤمن در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله... 357

دوستانی که در معاشرت ها به دیگران تعدی نمی کنند... 358

دوستی برای غیرخدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود... 359

دوستان بی وفا... 360

از دوستی با دروغ گو پرهیز!... 361

فصل نهم: نکات تربیتی و درس های آموزنده... 363

در زندگی پیامبران و قصص قرآنی... 363

نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام... 365

1. جهاد با نفس... 365

ص: 14

2. پاداش اخلاص... 367

3. متانت و عفت بیان... 368

حضرت یونس علیه السلام... 371

درس هایی بزرگ در داستانی کوچک... 371

درس های تربیتی طوفان نوح علیه السلام... 374

الف) پاک سازی روی زمین... 374

ب) مجازات با طوفان چرا؟... 375

ج) نام خدا در هر حال و در همه جا... 375

د) پناهگاه های پوشالی... 376

ه) کشتی نجات... 377

جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف... 378

درس های مهمی از داستان ایوب علیه السلام... 381

درس های تربیتی در داستان شعیب علیه السلام... 383

1. اهمیت مسائل اقتصادی... 383

2. اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد... 384

3. نماز، به توحید و پاکی دعوت می کند... 384

4. خودبینی رمز توقف است... 384

5. ایمان و عمل از هم جدا نیستند... 385

6. مالکیت بی قید و شرط، سرچشمه فساد است... 386

7. هدف پیامبران تنها اصلاح بود... 387

نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام... 387

درس های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام... 392

درس های آموزنده از سرنوشت حضرت موسی علیه السلام... 394

نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون... 396

ص: 15

این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان! ... 397

نکته ها: ... 403

1. چهره های گوناگون عذاب الهی ... 403

2. بادهای «زاینده» و «نازا» ... 404

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید ... 404

تفسیر ... 405

فصل دهم: آسیب ها و موانع تربیت ... 409

گناهان پی در پی، ماهیت انسان را دگرگون می کند ... 411

تفسیر ... 411

دو نکته: ... 412

1. نژادپرستی ... 412

2. گناهان پی در پی، انسان را عوض می کند ... 413

در مجلس گناه نشینید ... 413

شان نزول ... 414

تفسیر ... 414

دوری از مجالس اهل باطل ... 415

شان نزول ... 415

تفسیر ... 416

دو سؤال ... 417

هوی پرستی و عواقب دردناک آن ... 418

رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا ... 422

هوی پرستی، عامل گمراهی... 423

بت هوای نفس... 424

ص: 16

نکته ها: ... 427

1. خطرناك ترين بت ها بت هوای نفس است... 427

2. مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است... 428

3. هوی پرستی، مهم ترین وسیله هدایت... 428

4. عواقب هوی پرستی... 428

حق پرستی و هوی پرستی... 430

وسوسه های شیطانی... 432

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست!... 434

آرزوهای بی جا... 437

تفسیر... 437

نکته: آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت... 440

غفلت از حق و پیامدهای آن... 441

نکته ها: ... 442

1. غفلت از یاد حق و پیامدهای آن... 442

2. ناپینایی درون و برون... 444

3. اسراف در گناه... 445

زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن... 446

وابستگی به مال و فرزند... 448

نکته: ارزیابی ارزش ها!... 450

چهار عامل برای ناکامی انسان ها... 453

تفسیر... 453

انواع غرور و فریب... 454

فریبندگی دنیا... 455

غرور و یأس... 456

ص: 17

نه از عطای نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمتش مأیوس!... 457

تکبر و غرور، سرچشمه بزرگ ترین بدبختی هاست... 458

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند؟... 460

تفسیر... 460

کینه ها و حسادت ها، دشمن برادری است... 462

تفسیر... 462

نقش حسد در جنایات... 463

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند... 465

موانع شناخت... 466

بی خبران مغرور و موانع شناخت... 468

تفسیر... 468

جمع بندی و مروری بر این آیات... 469

نتیجه نهایی... 471

ص: 18

تتمه بخش دوم: تربیت و سازندگی

فصل ششم: عوامل نظری تربیت و سازندگی

اشاره

تفکر، تعقل، یقین، ایمان، توبه، توجه به خدا، توکل، صبر و استقامت

ص: 19

تفکر (1)

در آیه 46 سوره سبأ می خوانیم: (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...)؛ «بگو: «شما را تنها به يك چیز اندرز می دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید...».

تفسیر

جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید: تتفكروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟

از این نظر مطلق است و به اصطلاح، «حذف متعلق دلیل بر عموم است» یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کاری باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهم تر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده است؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستم؟

ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق «تفکر» در این جا جمله بعد از آن است (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جَنَّةٍ) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی درمی یابید که پیامبر صلی الله علیه و آله از اتهام واهی شما در مورد جنون پاك و منزه است.

ص: 21

معنی اول روشن تر به نظر می رسد، اما به یقین یکی از اموری که باید در آن اندیشید همین مسأله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عقل و درایت او بود، بی آنکه منحصر به این مورد باشد.

جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است: گاه می گوید: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (1).

و گاه می گوید: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). (2).

و گاه می گوید: (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). (3).

و گاهی نیز همین جمله را به صورت رویاروی مطرح ساخته، می فرماید:

(كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ)؛ «این گونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید». (4).

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به «فقه» (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به «عقل و تعقل» و مدح کسانی که عقل خویش را به کار می گیرند، و مذمت شدید کسانی که فکر خود را به کار نمی اندازند که در 46 آیه از قرآن مجید وارد شده است!

همچنین توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم، خود کتاب مستقلی می شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ)؛

ص: 22

1- . نحل، آیات 11 و 69.

2- . رعد، آیه 3؛ زمر، آیه 42؛ جاثیه، آیه 13.

3- . حشر، آیه 21 و اعراف، آیه 176.

4- . بقره، آیات 219 و 266.

«و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».(1)

و در جای دیگر می گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند!

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)؛ «و به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل ها [عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایان اند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلان اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی گیرند)».(2)

گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

اشاره

در روایات اسلامی - به پیروی از قرآن - مسأله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود که نمونه هایی از آن را در اینجا می آوریم:

الف) تفکر بزرگ ترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عِبَادَةٌ بِه زِيَادَةُ نَمَازٍ وَرُزْه نَيْسَتْ، عِبَادَةٌ وَاقِعِي تَفَكَّرُ دَر كَار خَدَاوَنَد مُتَعَالٍ وَاسْرَار جِهَانِ آفَرِينِش اسْت».(3)

ص: 23

1- . ملك، آية 10.

2- . اعراف، آية 179.

3- . اصول کافی، ج 2، کتاب «الکفر و الايمان»، باب التفکر، ص 45.

در روایت دیگری می خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ التَّفَكُّرُ؛ بِشْتَرِينَ عِبَادَتِ ابْنِ ذَرٍّ تَفَكُّرًا وَانْدِيشَةَ بَدِ». (1)

ب) يك ساعت تفكر از يك شب عبادت بهتر است

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: شخصی سؤال کرد: اینکه مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ سَنَةٍ؛ يك ساعت اندیشه کردن بهتر از يك شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و انسان چگونه باید تفکر کند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «يَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ أَوْ بِالْدَارِ فَيَقُولُ أَيْنَ سَاكِنُوكَ أَيْنَ بَأْتُوكَ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؛ هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه ای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گزاران تو چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی؟». (2)

ج) تفکر، سرچشمه عمل است

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ؛ تفکر، انسان را به نیکی و عمل به آن دعوت می کند». (3)

تفکر، تعقل، تذکر

تفکر، تعقل، تذکر (4)

در آیات 11 تا 13 سوره نحل، بعد از بیان سه بخش از نعمت های الهی، مردم را به اندیشه دعوت کرده، منتها در يك مورد می گوید: در این ها نشانه هایی است برای قومی که تفکر می کنند. در مورد دیگر می گوید: برای قومی که تعقل می نمایند، و در مورد سوم بیان می دارد: برای قومی که متذکر می شوند.

ص: 24

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 383، مادة «فكر».

2- . همان.

3- . همان.

4- . تفسير نمونه، ج 11، ذيل آيات 11-13 سورة نحل.

این اختلاف تعبیر به یقین جنبهٔ تقنن در عبارت ندارد، بلکه مطابق آنچه از روش قرآن می‌دانیم، هر کدام اشاره به نکته ای است و شاید نکتهٔ این تفاوت این باشد که در مورد الوان نعمت های موجود در زمین آن قدر مسأله روشن است که تنها تذکر و یادآوری کافی است، ولی در مورد زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه ها کمی بیشتر اندیشه لازم است تا با خواص غذایی و درمانی آن ها آشنا شویم، به همین علت تعبیر به «تفکر» می‌کند. اما در مورد تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز، باز هم اندیشهٔ بیشتری لازم است، لذا تعبیر به «تعقل» کرده که گویای سطح بالاتری از اندیشه است.

در هر حال، روی سخن قرآن همه جا به اندیشمندان و متفکران و صاحبان مغز و عقل است و با توجه به اینکه قرآن از محیطی برخاسته که در آنجا جز جهل حکومت نمی‌کرد، عظمت این تعبیرات آشکارتر می‌شود و هم پاسخی است دندان شکن به کسانی که به دلیل وجود بعضی از مذاهب خرافی، خط سرخ روی همهٔ مذاهب راستین کشیده اند و می‌گویند: مذهب، وسیلهٔ تخدیر و ازکار انداختن اندیشه هاست و ایمان به خدا مولود جهل آدمی است!

این گونه آیات قرآن تقریباً در همهٔ سوره ها گسترده است و به وضوح می‌گوید:

مذهب راستین زائیدهٔ اندیشه و تفکر و تعقل است و اسلام در همه جا با متفکران و اندیشمندان و اولوالالباب سروکار دارد، نه با جاهلان و خرافی ها، یا روشن فکر نمایان بی منطق.

اولی الابصار کیان اند؟

اولی الابصار کیان اند؟ (1)

«اولی الابصار» (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می‌بینند و با چشم باز موشکافی می‌کنند و به عمق آن می‌رسند (واژه «بصر» معمولاً به عضو بینایی و «بصیرت» به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود).

ص: 25

1- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 1-5 سورهٔ حشر.

در حقیقت «اولی الابصار» کسانی هستند که آمادگی گرفتن درس های عبرت را دارند، لذا قرآن به آن ها هشدار می دهد که از این حادثه بهره برداری لازم را بنمایید.

شکی نیست که منظور از گرفتن «عبرت» این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسان اند باهم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار و پیمان شکنان دیگر با یهود بنی نضیر، ولی این جمله هرگز ارتباطی با «قیاسات ظنی» که بعضی ها در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد.

خلاصه اینکه منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق، انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است، نه عمل کردن به پندار و گمان. و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بِبِشْتَرِينَ عِبَادَتِ ابْنِ مَرْزُوقٍ وَتَفَكُّرِهِ وَعِبْرَتِ ابْنِ مَرْزُوقٍ» (1).

اما متأسفانه بسیاری از کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست ها را شخصاً بچشند، و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ؛ سَعَادَتُ مَنْدِ كَسَى اسْتِ كِه از دِیْگَرَانِ پِنْدِ وَ عِبْرَتِ گِیْرِدِ». (2)

«اولوالالباب» کیان اند؟

«اولوالالباب» کیان اند؟ (3)

در آیه نوزدهم سوره رعد می فرماید: «آیا پس کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نایبناست؟»؛ (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى).

ص: 26

1- . خصال (مطابق نقل نورالثقلین، ج 5، ص 274).

2- . نهج البلاغه، خطبه 86.

3- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 19 سوره رعد.

چه تعبیر جالبی! نمی گوید: آیا کسی می داند این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی داند؟ بلکه می گوید: آیا کسی که این را می داند، همانند اعمی است؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان پذیر نیست، مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، وگرنه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم، چهره آفتاب را نبیند؟! و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است. ولذا در پایان آیه اضافه می کند: «تنها کسانی متذکر می شوند که اولوالالباب و صاحبان مغز و اندیشه اند» (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ).

«الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطه مقابل «اولوالالباب» افراد دارای مغز پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ، با تأکید هرچه بیشتر، مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می کند، چراکه افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

یکی از مصداق های روشن تفکر

یکی از مصداق های روشن تفکر (1)

توجه به «مرگ» اثر عمیقی در شکستن شهوات، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ذَكَرَ الْمَوْتَ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرْقِّطُ الطَّبْعَ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرَصِ، وَيُحَقِّقُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یاد مرگ، شهوت های سرکش را در درون آدمی می میراند و ریشه های غفلت را از دل برمی کند، قلب را با وعده های الهی نیرو می بخشد و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد، نشانه های هوی پرستی را درهم می شکنند، آتش حرص را خاموش

ص: 27

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 26-30 سوره قیامت.

می کند و دنیا را در نظر انسان کوچک می سازد، و این است معنی سخنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: يك ساعت فكر كردن از يك سال عبادت بهتر است» (1).

البته منظور، بیان یکی از مصداق های روشن تفکر است، نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن باشد.

روح «ذکر» فکر است

روح «ذکر» فکر است (2)

جمله (وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا) اشاره به یاد خداست در برابر این همه نعمت هایی که به انسان ارزانی داشته، و بعضی «ذکر» را در اینجا به معنی «فکر» تفسیر کرده اند، آن چنان که در حدیث آمده است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ يك ساعت اندیشیدن از يك سال عبادت بهتر است» (3). بعضی نیز آن را به مسأله توجه به خدا در بازارها و هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت، تفسیر کرده اند.

ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه این ها را دربر می گیرد، و این نیز مسلم است که روح «ذکر» «فکر» است و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست و آنچه مایه فلاح و رستگاری است همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است.

اصولاً ادامه «ذکر» سبب می شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه های غفلت و بی خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت (لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ) حاصل شود.

یقین و مراحل آن

یقین و مراحل آن (4)

«یقین» نقطه مقابل شك است - همان گونه که علم، نقطه مقابل جهل است -

ص: 28

1- . بحار الانوار، ج 6، ص 133.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 9-11 سوره جمعه.

3- . مجمع البیان، ج 10، ص 289.

4- . تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات سوره نکاثر.

و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود، به مرحله عالی ایمان «یقین» می گویند؛ امام باقر علیه السلام فرمود:

«ایمان يك درجه از اسلام بالاتر است و تقوا يك درجه از ایمان بالاتر، و یقین يك درجه برتر از تقواست» سپس افزود: «وَلَمْ يُقَسِّمَ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْبَلَ مِنَ الْيَقِينِ؛ در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است»! راوی سؤال می کند: یقین چیست؟ می فرماید: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ؛ حقیقت یقین، توکل بر خدا، و تسلیم بودن در برابر ذات پاک او، و رضا به قضای الهی، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است».(1)

برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده است.(2)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَ لَا يُلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ... إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَقِسْطُهُ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ؛ از نشانه های صحت یقین انسان مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند و آن ها را به خاطر چیزی که خداوند به او نداده است ملامت ننماید (آن ها را مسئول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به سبب عدل و دادش آرامش و راحتی را در یقین و رضا قرار داده، و اندوه و حزن را در شك و ناخشنودی!»

از این تعبیرات و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود که وقتی انسان به مقام یقین می رسد آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرامی گیرد.

ص: 29

1- . بحار الانوار، ج 70، ص 138، ح 4.

2- . همان، ص 135-137.

ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیه 95 سوره واقعه (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ) به آن اشاره شده و آن سه مرحله است: (1)

1. علم یقین، و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده دود به وجود آتش ایمان پیدا می کند.

2. عین یقین، و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

3. حق یقین، و آن همانند کسی است که در آتش وارد شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

محقق طوسی در یکی از سخنان خود می گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم و ثابت است که زوال آن ممکن نیست و درحقیقت از دو علم ترکیب یافته است:

علم به معلوم، و علم به اینکه خلاف آن علم محال می باشد، و دارای چند مرتبه است:

«علم یقین» و «عین یقین» و «حق یقین». (2)

درحقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم، برای پرهیزکاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان، ولذا در حدیثی آمده است که خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: شنیده ایم بعضی از یاران عیسی علیه السلام روی آب راه می رفتند؟! حضرت فرمود: «لَوْ كَانَ يَقِينُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ؛ اگر یقینش از آن محکم تر بود بر هوا راه می رفت!

مرحوم علامه طباطبایی بعد از ذکر این حدیث می افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر،

ص: 30

1- بحار الانوار، ج 70، ص 143.

2- مطابق نقل بحار الانوار، ج 70، ص 143.

دور می زند، بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیای جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و متقاد خواهد شد. (1)

و این است رمز رابطه یقین با تصرف خارق العاده در عالم آفرینش.

ایمان نوعی عشق است نه درك و عقل

ایمان نوعی عشق است نه درك و عقل (2)

آیه هفتم سوره حجرات می فرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ «و بدانید پیامبر خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده...»).

این آیه اشاره ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هرچند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، ولذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا حب و بغض، از ایمان است؟ در جواب فرمود: «وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا- هَذِهِ الْآيَةُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ؛ آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام علیه السلام به این آیه (آیه مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان تزین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگان اند.» (3)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟!؛ آیا

ص: 31

1- . المیزان، ج 6، ص 200 (ذیل آیه 105 سوره مائده).

2- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 7 سوره حجرات.

3- . اصول کافی، ج 2، باب الحب فی الله و البغض فی الله، ح 5.

دین چیزی جز محبت است؟) سپس به چند آیه از قرآن مجید، از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود و در پایان اضافه کرد:

«الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ، وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ؛ دین محبت است و محبت دین است!» (1).

ولی بدون شك، این محبت باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب شود و بارور گردد.

ایمان، سرچشمه محبوبیت

اشاره

ایمان، سرچشمه محبوبیت (2)

در آیات 96 تا 98 سوره مریم می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُذِيرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا * وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ نُحِشُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؛ به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دل ها) قرار می دهد! و ما فقط قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت را با آن انداز کنی. چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) که پیش از آنان هلاک کردیم؛ آیا (اثری) از هیچ يك از آنها احساس می کنی؟! یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟!).

تفسیر

در سه آیه فوق که پایان بخش سوره مریم است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بی ایمان، و سخن از قرآن و بشارت ها و اندازهای آن است. بعضی از مفسران آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) را مخصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام و بعضی شامل همه مؤمنان

ص: 32

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 83 و 84.

2- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیات 96-98 سوره مریم.

دانسته اند. بعضی گفته اند: منظور این است که خداوند محبت آنان را در دل های دشمنانشان می افکند و این محبت رشته ای می شود در گردنشان که آن ها را به سوی ایمان می کشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می شود دانسته اند، و بعضی نیز اشاره به دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته و می گویند: آن ها آن چنان به یکدیگر علاقه پیدا می کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است، بی آنکه با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که «ایمان و عمل صالح» جاذبه و کشش فوق العاده ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیة انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس، کشنده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می برند و از ناپاکی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که - برای نمونه - می خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تأکید دارند که طرف آن ها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و درحقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.

با چشم خود بسیار دیده ایم که این گونه افراد پاک، وقتی چشم از جهان می بندند، دیده ها برای آن ها گریان می شود و هرچند به ظاهر، پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آن ها را خالی می بینند و همه خود را در عزای آن ها شریک می دانند.

اما اینکه بعضی آن را درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده، بدون شک، درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، ولی این، مانع نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آن ها کنند. جالب اینکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيْلَ، فَقَالَ: يَا جَبْرِيْلُ، إِنِّي أَحَبُّ فَلَانًا فَأَحِبَّهُ. قَالَ:

فِيحِبُّهُ جَبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فَلَانًا فَأَحِبُّوهُ. قَالَ: فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ.

وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيْلَ، فَقَالَ: يَا جَبْرِيْلُ إِنِّي أَبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ جَبْرِيْلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْبِغْضَاءَ فِي الْأَرْضِ!؛ هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست بدارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار! جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان ها ندا می دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلان کس را دوست دارد او را دوست دارید! همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود. همچنین هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید: من از او متنفرم، او را دشمن بدار! جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان ها ندا می دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید! همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود»⁽¹⁾.

ص: 34

1- . فی ظلال، ج 5، ص 454، نقل از «احمد» و «مسلم» و «بخاری».

این حدیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوب اند، و این محبت در قلوب انسان هایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود.

راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟! و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان، فرشته ها و انسان های باایمان همه از او متغیر و بیزارند!

سپس به «قرآن» که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انداز کنی»؛ (فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانَكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا) . «لد» (با ضم لام و تشدید دال) جمع «الد» (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن، متعصب، لجوج و بی منطق اند. آخرین آیه به عنوان دلداری به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان (به ویژه با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز، مسلمانان، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می گوید:

«چه بسیار اقوام بی ایمان و گنهکاری که قبل از این ها هلاک و نابود کردیم، آن چنان محو و نابود شدند که اثری از آن ها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آن ها را احساس می کنی؟ یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟»؛ (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا) .

«رکز» به معنی صدای آهسته است و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می کنند، «رکز» می گویند، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق

و حقیقت، آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد.

نکته ها:

1. محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی مربوطه به شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن جوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب الدین طبری» در ذخائر العقبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود، و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در درّالمنثور و «هیثمی» در صواعق المحرقة، و «آلوسی» در روح المعانی.

الف) «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ بگو: «خداوندا! برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل های مؤمنان مودت مرا بیفکن!» در این هنگام، آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...) نازل گردید. (1)

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

ب) در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می گوید:

«نُزِلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ

ص: 36

وَدًّا» قَالَ: مَحَبَّةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ آيَةُ (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...) دربارهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد. (1)

ج) کتاب صواعق از «محمد بن حنفیه» در تفسیر این آیه چنین نقل می کند:

«لا- يَتَقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ وَدٌّ لِعَلِيِّ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ؛ هیچ فرد باایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش، محبت علی و خاندان اوست». (2)

د) شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «لَوْ صَدَّ رَيْبُ خَيْشُومِ الْمُؤْمِنِ بِسَدِّي فِي هَذَا عَلِيٍّ أَنْ يُبَغِضَ نِي مَا أَبْغَضَ نِي وَ لَوْ صَدَّ بَيْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلِيٍّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَتْ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ؛ اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد هرگز دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان يك حکم قاطع به من فرموده است: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت!». (3)

ه) در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نماز خود با صدای بلند، به اندازه ای که مردم می شنیدند در حق امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین دعا کرد: «اللهم هب لعلي المودة في صدور المؤمنين، و الهيبة و العظمة في صدور المنافقين فانزل الله ان الذين آمنوا...؛ خداوندا! محبت علی علیه السلام را در دل های مؤمنان

ص: 37

1- . طبق نقل احقاق الحق، ج 3، ص 83-86.

2- . همان.

3- . روح المعانی، ج 16، ص 130؛ مجمع البيان، ج 6، ص 533؛ نهج البلاغه، حکمت 45.

بیفکن و همچنین هیبت و عظمت او را در دل های منافقان!». در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد». (1)

به هر حال، نزول این آیه در مورد علی علیه السلام به عنوان يك نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

2. تفسیر جمله «يَسْرِنَا بِلسَانِكَ»

«یسر» از ماده «تیسیر» به معنی تسهیل است. خداوند در این جمله می فرماید:

«ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی» این تسهیل ممکن است از جهات مختلف باشد:

الف) از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز، و تلاوت آن برای زبان ها آسان است.

ب) از نظر اینکه خداوند به پیامبرش آن چنان تسلطی بر آیات قرآن داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکلی، از آن استفاده می کرد و پیوسته برای مؤمنان تلاوت می نمود.

ج) از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن، درك آن سهل و ساده و آسان است. اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درك معانی ریخته شده، خود نشانه ای است از آنچه در آیه فوق می خوانیم، که بر اثر يك امداد الهی صورت گرفته است. در آیات متعدد سوره قمر این جمله تکرار شده است: (وَلَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)؛ «ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم، آیا پند گیرنده ای هست؟».

ص: 38

ایمان، و امدادهای غیبی (1)

در آیات 13 و 14 سوره کهف می خوانیم: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا)؛ «ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و به دل هایشان را نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی گزاف گفته ایم».

نکته ها:

1. جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با يك سلسله صفات عالی انسانی همراه است، هم از آن ها سرچشمه می گیرد و هم در آن ها تأثیر متقابل دارد، به همین دلیل در داستان کهف می خوانیم که آن ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند.

و باز به همین علت بعضی از دانشمندان گفته اند: «رَأْسُ الْمُتَوَّءِ الْإِيمَانُ؛ سرچشمه جوانمردی ایمان است.

بعضی دیگر گفته اند: «الْفُتُوَّةُ بَدَلُ النَّدَى وَكَفُّ الْأَذَى وَتَرْكُ الشَّكْوَى؛ جوانمردی، بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترك شکایت از حوادث و مشکلات.

بعضی دیگر «فتوت» را چنین تفسیر کرده اند: «هِيَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَاسْتِعْمَالُ الْمَكَارِمِ؛ پرهیز از گناهان و به کار گرفتن فضایل انسانی».

ص: 39

2. ایمان و امدادهای الهی

در چند مورد از آیات فوق این حقیقت به خوبی منعکس است که اگر انسان گام های نخستین را در راه «الله» بردارد و برای او به پا خیزد، کمک و امداد الهی به سوی او می شتابد، در يك جا می گوید: آن ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایت شان افزودیم.

در مورد دیگر می گوید: ما دل های آن ها را محکم ساختیم و نیرو و توان بخشیدیم.

و در پایان آیات نیز خواندیم که آن ها در انتظار نشر رحمت الهی و یافتن راه نجات بودند.

آیات دیگر قرآن نیز این حقیقت را به روشنی تأیید می کند. مگر نه این است که اگر انسان برای خدا مجاهده کند خدا او را به راه حق هدایت می نماید؟ (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا). (1)

و نیز در سوره محمد آیه 17 می خوانیم: (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى)؛ کسانی که هدایت یافته اند (خدا) بر هدایت شان می افزاید).

می دانیم که راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است. این را هم می دانیم که لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تك و تنها بگذارد.

آرامش روح در سایه ایمان

اشاره

آرامش روح در سایه ایمان (2)

در آیات 62 تا 65 سوره یونس می خوانیم: (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

ص: 40

1- . عنكبوت، آخرین آیه.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 62-65 سوره یونس.

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْمُسْتَرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)؛ «آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند! همان کسانی که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا پیوسته) پرهیز می کردند. شادمانی حقیقی در زندگی دنیا و در آخرت، تنها برای آنهاست؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری و پیروزی بزرگ! و سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (و قدرت) از آن خداست؛ و او شنوا و داناست».

تفسیر

چون در آیات گذشته این سوره قسمت هایی از حالات مشرکان و افراد بی ایمان مطرح شده بود، در این آیات شرح حال مؤمنان مخلص و مجاهد و پرهیزکار که درست نقطه مقابل آنان هستند بیان گردیده، تا با مقایسه - همان گونه که روش قرآن است - نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در نخستین آیه می گوید: «آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند»؛ (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی «اولیاء» به خوبی شناخته شود.

«اولیاء» جمع «ولی» در اصل از ماده «ولی یلی» گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز، و نزدیکی و پی در پی بودن آن هاست، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قراب و نزدیکی داشته باشد، چه از نظر مکان، چه زمان، چه نسب و چه مقام، «ولی» گفته می شود. استعمال این کلمه به معنی «سرپرست» و «دوست» و مانند این ها نیز از همین جاست، بنابراین اولیای خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله ای نیست، حجاب ها از قلب شان

کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچ گونه شك و تردیدی به دل هایشان راه نمی یابد و به دلیل همین آشنایی با خدا که وجودی بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است، غیر خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشناست، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند به يك شمع بی فروغ بی اعتناست.

و از اینجا روشن می شود که چرا آن ها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال از دست رفتن نعمت هایی که انسان در اختیار دارد و یا از بروز خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می شود، همان گونه که غم و اندوه معمولاً درباره گذشته و از دست رفتن امکاناتی است که در اختیار داشته است. اولیا و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و «زهد» به معنی حقیقی اش بر وجود آن ها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنابراین «غم ها» و «ترس هایی» که دیگران را همیشه در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آن ها راه ندارد.

يك ظرف کوچک آب، از دمیدن يك انسان متلاطم می شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می نامند (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ). (1)

نه آن روز که داشتند، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند غمی دارند، روحشان بزرگ تر و فکرشان بالاتر از آن است که این گونه حوادث در گذشته و آینده در آن ها اثر بگذارد.

ص: 42

در نتیجه امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن‌ها حکم فرماست، و به گفته قرآن (أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ) (1) و یا به تعبیر دیگر (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ «یاد خدا مایه آرامش دل هاست». (2)

خلاصه اینکه غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است.

کسانی که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است.

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد به این صورت عرضه می‌شود:

اولیای خدا آن‌چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن‌چنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپرند. روشن است که غم و اندوه و ترس و وحشت حتماً به تصور نداشتن یا از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی نیاز دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد؟!

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور، غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از انجام ندادن وظایف و مسئولیت‌ها، و اندوه برای موفقیت‌هایی که از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی اوست، به عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «همام» که در آن، حالات اولیای خدا را

ص: 43

1- . انعام، آیه 82.

2- . رعد، آیه 28.

به عالی ترین وجه ترسیم کرده، می فرماید: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ؛ «دل های آن ها محزون و مردم از شرّ آن ها در امان اند».

و نیز می فرماید: «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛ اگر اجلی که خداوند برای آن ها مقرر کرده، نبود، حتی يك چشم بر هم زدن ارواح آن ها در بدن هایشان آرام نمی گرفت، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او».(1)

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان می گوید: (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ)؛ «همانان که از پروردگارشان در نهان می ترسند، و از قیامت بیم دارند»(2) بنابراین آن ها خوف و ترس دیگری دارند».

درباره اینکه منظور از اولیای خدا چه کسانی است، میان مفسران گفتگوست، ولی آیه دوم مطلب را روشن ساخته و به گفتگوها پایان می دهد؛ می گوید:

«آن ها کسانی هستند که ایمان آورده و به طور مداوم تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساخته اند»؛ (الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

جالب اینکه ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را ماضی استمراری! اشاره به اینکه ایمان آن ها به سرحد کمال رسیده، ولی تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هر روز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آن ها به صورت يك برنامه و وظیفه دائمی درآمده است.

آری، این ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ يك از طوفان های زندگی آن ها را تکان نمی دهد، بلکه به مضمون «المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف» همچون کوه در برابر تندباد حوادث استقامت به خرج می دهند.

ص: 44

1- . نهج البلاغه، خطبه 193 (صبحی صالح).

2- . انبیاء 49.

در سومین آیه بر نبود ترس و غم و وحشت در وجود اولیای حق با این عبارت تأکید می کند که «برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است»؛ (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ).

بنابراین نه تنها ترس و غمی ندارند، بلکه به سبب نعمت های فراوان و مواهب بی پایان الهی هم در این زندگی و هم در آن زندگی، بشارت و خوشحالی و سرور نصیب آنان می شود (توجه داشته باشید که «البشری» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارت ها را شامل می شود).

باز برای تأکید اضافه می کند: «سخنان پروردگار و وعده های الهی تغییر و تبدیل ندارد و خداوند به این وعده خود درباره دوستانش وفا می کند»؛ (لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ)؛ «و این پیروزی و سعادت بزرگی است برای هر کسی که نصیبتش شود» (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

و در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده که سرسلسله اولیا و دوستان خداست، و به صورت دلداری و تسلی خاطر به او می گوید: «سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بی خبر تو را غمگین نکند»؛ (وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ).

«چراکه تمام عزت و قدرت از آن خداست و در برابر اراده حق از دشمنان کاری ساخته نیست»؛ (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا).

او از تمام نقشه های آن ها باخبر است، «سخنانشان را می شنود و از اسرار درویشان آگاه است»؛ (هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

دو نکته درباره این آیه

1. منظور از بشارت در این آیه چیست؟

درباره اینکه بشارتی که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته، چیست، میان مفسران گفتگوست.

ص: 45

بعضی آن را مخصوص بشارتی دانسته اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می دهند و می گویند: (وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ). (1)

بعضی دیگر آن را اشاره به وعده های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان، و حکومت در روی زمین، مادامی که مؤمن و صالح اند، می دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خواب های خوشی که مؤمنان می بینند تفسیر شده، ولی همان گونه که گفتیم، با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس، در «البشری» مفهوم وسیعی نهفته شده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود، و همه آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است و در واقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی می باشد.

و شاید اینکه در بعضی از روایات به خواب های خوش و رؤیای صالحه تفسیر شده، اشاره به این است که هرگونه بشارت، حتی بشارت های کوچک نیز در مفهوم «البشری» افتاده است، نه اینکه منحصر به آن باشد.

در واقع همان طور که پیش تر هم گفته شد، این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقواست که انواع دلهره ها و وحشت هایی را که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی هاست از روح و جسم انسان دور می سازد. چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد و باز احساس آرامش کند؟! او به يك کشتی بی لنگر در دریای طوفانی می ماند که امواج کوه پیکر هر لحظه او را به سویی پرتاب می کنند و گرداب ها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند.

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد؟! او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و اغلب خواب های وحشتناکی می بیند که در آن

ص: 46

خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود دلیلی برای ناآرامی و تلاطم روح آن هاست. طبیعی است که يك شخص جانی، به خصوص اگر تحت تعقیب باشد، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد، لذا هنگامی که بیدار می شود همچون یزید «مالی و للحسین»: «مرا با حسین چکار؟» و یا همچون حجاج «مالی و لسعيد بن جبیر»: «مرا با سعید بن جبیر چه کار؟» می گوید.

2. در ذیل آیات فوق، روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

امیر مؤمنان علی علیه السلام آیه (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ...) را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد: می دانید (أَوْلِيَاءَ اللَّهِ) چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: ای امیر مؤمنان! خودتان بفرمایید. امام علیه السلام فرمود:

«هُم نَحْنُ وَ أَتْبَاعُنَا فَمَنْ تَبِعَنَا مِنْ بَعْدِنَا طُوبَى لَنَا، وَ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا. قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا؟ أَلَسْنَا نَحْنُ وَ هُمْ عَلَى أَمْرٍ؟ قَالَ: لَا، إِنَّهُمْ حُمِلُوا مَا لَمْ تُحْمَلُوا عَلَيْهِ، وَ أَطَاقُوا مَا لَمْ تُطَاقُوا؛ دُوسْتَانِ خُدا، مَا وَ پِروانِ مَا كِه بَعْدِ از مَا مِی آیند هَسْتِیم، خُوشا بَه حَالِ مَا، وَ بَیْشْتَرِ از آن خُوشا بَه حَالِ آن ها! بَعْضِی پَرَسیدند: چَرَا بَیْشْتَرِ از مَا؟ مَگر مَا وَ آن ها هَر دُو پیرو یك مَكْتَبِ نِیْسْتِیم وَ كَارِمانِ یكی نَمِی باشد؟ فرمود: نَه، آن ها مَسْئُولِیتِ هائی بَر دُوشِ دَارند كِه شما نَدارید وَ تَن بَه مَشْكَلاتِی مِی دَهند كِه شما نَمِی دَهِید». (1)

در کتاب کمال الدین، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «طُوبَى لِشِیعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظَرِینَ لِظُهُورِهِ فِي غَیْبَتِهِ، وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ

ص: 47

الَّذِينَ لَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ خوشا به حال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند و هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آن ها اولیای خدا هستند همان ها که نه ترسی دارند و نه غمی». (1)

یکی از دوستان امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام علیه السلام فرمود: پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می بینند که چشم شان با آن روشن می شود. راوی می گوید: من اصرار کردم چه چیز می بینند؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم، ولی در هر بار امام علیه السلام تنها به این جمله قناعت می کرد که «می بینند»...! در آخر مجلس مرا صدا زد و فرمود: مثل اینکه اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند؟ گفتم: آری، قطعاً!... سپس گریستم.

امام علیه السلام به حال من دلسوزی کرد و گفت: آن دو نفر را می بینند. اصرار کردم کدام دو نفر؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را. هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند. سپس فرمود: این را خداوند در قرآن بیان کرده. در سوره یونس، آنجا که می گوید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ). (2)

به مضمون همین روایت، روایات دیگری نیز داریم.

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت های افراد باایمان و با تقواست، نه همه آن بشارت ها، و نیز روشن است که این مشاهده، مشاهده جسم مادی نیست، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است، زیرا می دانیم که در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت، روح انسان بر جسم برزخی اش باقی می ماند.

ص: 48

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 309.

2- . همان، ص 310 (با تلخیص).

ایمان و آرامش (1)

«سکینه» در اصل از ماده «سکون» به معنی نوعی حالت آرامش و اطمینان است که هرگونه شك و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند: «سکینه» با ایمان رابطه مستقیمی دارد و زاییده ایمان است. افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود و اینکه می‌بینیم در بعضی از روایات «سکینه» به ایمان تفسیر شده (2) و در بعضی دیگر به يك «نسیم بهشتی» در شکل و صورت انسان، (3) همه به همین معنی بازگشت می‌کند.

در سوره فتح آیه 4 می‌خوانیم: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرُدُّوْا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ)؛ «او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند». این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می‌کند و يك دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می‌نماید.

جالب توجه اینکه قرآن در آیه 26 سوره توبه نمی‌گوید: (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى) با اینکه تمام جمله های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر «کم» ذکر شده است، بلکه می‌گوید: «علی المؤمنین»، اشاره به اینکه منافقان و کسانی که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه» و آرامش نداشتند و این موهبت فقط نصیب افراد با ایمان می‌شود.

و در روایات می‌خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیا و پیامبران خدا بوده است. (4)

ص: 49

1- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 25-27 سوره توبه.

2- . تفسیر برهان، ج 2، ص 114.

3- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 201.

4- . تفسیر برهان، ج 2، ص 112.

به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آن ها روحی آرام، عزمی راسخ، و اراده ای آهنین و تزلزل ناپذیر داشتند. نزول «سکینه» بر پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان «حنین» برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داده بود، وگرنه او در این صحنه چون کوه، ثابت و پابرجا بود، همچنین علی علیه السلام و گروه کوچکی از مسلمانان.

رابطه علم و ایمان

رابطه علم و ایمان (1)

در آیه 107 سوره اسراء می خوانیم: (قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَجْرُونَ لِلآذْقَانِ سُجَّدًا)؛ «بگو: خواه به آن ایمان بیاورید یا نیاورید، کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (قرآن) بر آنان خوانده می شود، سجده کنان به خاک می افتند...».

یکی از درس هایی که از آیه مذکور به وضوح می توان فراگرفت، رابطه علم و ایمان است؛ می گوید: شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید، «عالمان» نه تنها به آن ایمان می آورند، بلکه آن چنان عشق به «الله» در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود و هر لحظه خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون تر می گردد!

تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقایق گاهی با بی اعتنایی و گاهی با سخریه و استهزا از کنار آن می گذرند، و اگر هم گاهی جذب ایمان شوند، ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت.

به علاوه، این تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آن ها که خیال می کنند

ص: 50

با جهل بشر دین رابطه دارد. قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می کند که علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست و علم نیز در مراحل عالی تر و بالاتر، از ایمان کمک می گیرد.

ایمان همراه با عمل

ایمان همراه با عمل (1)

در بیشتر آیات قرآن، ایمان و عمل صالح با هم آمده و گویا این دو همیشه همراه یکدیگرند و از هم جدا نخواهند شد، و به راستی نیز چنین است، زیرا ایمان و عمل مکمل یکدیگرند، چنان که در قرآن می خوانیم: (رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا)؛ «پیامبری (به سوی شما فرستاده) که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، از تاریکی ها به سوی نور خارج سازد! و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد، او را در باغ هایی بهشتی وارد می کند که از پای درختانش نهرها جاری است...» (2).

همان طور که ملاحظه می کنید، در این آیه دو بار ایمان و عمل صالح با هم آورده شده است. در آیه ای دیگر نیز چنین آمده است: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ) (3) «خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد». در این آیه نیز ایمان و عمل صالح با هم ذکر شده، که برای تکامل بشر، هم ایمان لازم است و هم عمل صالح. و این که در برخی از آیات، ایمان،

ص: 51

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 25 سوره بقره.

2- . طلاق، آیه 11.

3- . نور، آیه 55.

تنها و بدون ذکر عمل صالح آمده، به این دلیل است که ایمان منشأ و اساس عمل است، زیرا در واقع ایمان مانند ریشهٔ درخت و عمل صالح همچون میوهٔ آن است، بنابراین ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند؛ نه ایمان بدون عمل، اصالت و واقعیت قابل توجهی دارد و نه عمل بدون ایمان می تواند دوام و بقایی داشته باشد.

پس از آن بشارت می دهد که نتیجهٔ ایمان و عمل صالح بهشت است، که در آن انواع نعمت های گوناگون معنوی و مادی برای افراد باایمان مهیا گردیده، بهشتی که از زیر درختان و عمارات و قصرهای آن نهرهای آب روان است.

خداوند چنین مکانی را برای مؤمنان آفریده و یادآور می شود که آنان هنگامی که از میوه های آن استفاده می کنند، می گویند: این همان نعمتی است که پیش از این به سبب اعمال نیک در دنیا، استحقاق آن را یافته ایم و خدا به ما ارزانی داشته است. میوه های بهشتی با میوه های دنیا از نظر اسم شبیه اند، ولی از نظر لذت قابل مقایسه نیستند؛ میوه های بهشتی همگون و شبیه یکدیگر برای مؤمنان و بهشتیان می آورند، که در خوبی و صفات کمال، و ظرافت و مزایای برجسته شبیه یکدیگرند، ولی از نظر طعم و لذت متفاوت اند.

افرادی که استحقاق بهشت و لذت های آن را یافته اند، خداوند همسرانی پاک به آن ها عطا می کند که هیچ گونه آلودگی که در این جهان ممکن است در زنان باشد در آن ها نیست. مؤمنان در این بهشت برای ابد زندگی لذت بخشی دارند و از انواع لذت ها و نعمت های آن بهره مند می شوند.

باید توجه داشت که نعمت به مفهوم و معنی واقعی، آن است که فنا و زوال نداشته باشد، و نعمت های بهشت این چنین است.

دل های آمادهٔ ایمان

دل های آمادهٔ ایمان(1)

در آیات 51 تا 55 سورهٔ قصص، ترسیم بسیار گویا و زیبایی از قلبی که بذر

ص: 52

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیات 51-55 سورهٔ قصص.

ایمان را در خود جای داده و پرورش می دهند آمده است. آن ها از قماش افراد بی شخصیتی نیستند که مخزنی از جهل و تعصب، بدزبانی و بیهوده گویی، بخل و کینه توزی اند. آن ها بزرگ مردان و پاك زنانی هستند که قبل از هر چیز زنجیرهای اسارت تقلید کورکورانه را درهم شکسته اند، سپس با دقت، به ندای منادی توحید گوش فرا داده و به محض اینکه دلایل حق را به قدر کافی یافتند، به آن دل می بندند.

بدون شك، باید غرامت زیادی برای این تقلیدشکنی و جدا شدن از انحراف محیطشان بپردازند، و محرومیت ها و ناراحتی های فراوانی را متحمل شوند، ولی آن ها به خاطر هدف بزرگ شان آن قدر صبر و شکیبایی می کنند که از عهده این مشکلات بر می آیند.

آن ها نه کینه توزند که هر بدی را با بدتر پاسخ گویند و نه بخیل و خسیس اند که مواهب الهی را تنها به خودشان تخصیص دهند. بزرگوارانی هستند که علاوه بر همه این ها از دروغ و سرگرمی ناسالم و جرّوبحث های بیهوده و سخنان بی معنی و شوخی های رکیک و مانند آن برکنارند، زبانی پاك و قلبی پاك تر دارند و هرگز نیروهای فعال و سازنده خود را با درگیری با جاهلان تباه نمی کنند و حتی در بسیاری از موارد سکوت را که بهترین پاسخ این نابخردان است بر سخن گفتن ترجیح می دهند. آن ها در فکر اعمال و مسئولیت خویش اند و چون تشنه کمانی که به سراغ چشمه آب می روند، تشنه علم و دانش و خواهان حضور در جلسات علما و دانشمندان اند.

آری، این بزرگواران هستند که می توانند رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند و اجر خود را نه يك بار، بلکه دو بار از پیشگاه خدا دریافت دارند.

این ها سلمان ها، بحیراها، نجاشی ها و حق جویانی هم سنگر و هم خط آن ها هستند که برای رسیدن به سرمنزل ایمان در برابر انواع ناملايمات مقاومت به خرج می دهند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «نَحْنُ صَبْرَاءُ وَ شِيعَتُنَا أَصْبِرُ مِنَّا وَ ذَلِكَ إِنْ صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ صَبَرْنَا عَلَى مَا لَا نَعْلَمُونَ؛ ما شکیبایانیم و پیروان ما از ما شکیباترند! چراکه ما از اسرار امور آگاهیم و شکیبایی می کنیم (و طبعاً این کار آسان تر است) ولی آن ها بی آنکه اسرار را بدانند صبر و شکیبایی را از دست نمی دهند».

فکر کنید دو نفر جانباز راه خدا قدم به میدان جهاد می گذارند، یکی از پایان کار باخبر است و می داند نتیجه این جهاد پیروزی است، اما دومی باخبر نیست، آیا ارزش صبر دومی بیشتر از صبر اولی نمی باشد؟

یا - برای نمونه - قرائن نشان می دهد که هر دو شربت شهادت می نوشند، اما یکی می داند که در شهادتش چه اسراری نهفته است و چه موجی در آینده در اعصار و قرون متمادی ایجاد می کند و چه الگویی برای آزادگان می شود، اما دیگری از اسرار آینده آگاه نیست. بدون شك، دومی از این نظر صبر بیشتری به خرج می دهد.

در حدیث دیگری در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که منظور از «لغو» در آیه 55 سوره قصص (وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ...) ، «کذب» و «لهو» و «غنا» است، و پرهیزکنندگان امامان هستند.

پیداست که هر دو قسمت حدیث از قبیل بیان مصداق روشن است، وگرنه «لغو» مفهوم گسترده ای دارد که غیر این ها را نیز شامل می شود، و اعراض کنندگان از لغو نیز همه مؤمنین راستین هستند، هر چند امامان در صف مقدم جای دارند.

آثار ایمان و کفر

آثار ایمان و کفر (1)

می دانیم که قرآن برای مرزهای جغرافیایی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که

ص: 54

انسان ها را از یکدیگر جدا می کند اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز «ایمان» و «کفر» شمرده است و بر این اساس تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می کند.

قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به «نور» کرده است و کفر را به «ظلمت» و تاریکی، و این تشبیه، زنده ترین معرّف برای برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد. (1)

ایمان، نوعی درک و دید باطنی است، نوعی علم و آگاهی همراه با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، نوعی باور که در اعماق جان انسان نفوذ می کند و سرچشمه فعالیت های سازنده می شود.

اما کفر، جهل است و ناآگاهی و نابوری که نتیجه آن، نداشتن تلاش، فعالیت و احساس مسئولیت، و حرکت های شیطنانی و مخرب است.

این را نیز می دانیم که «نور» در جهان ماده مبدأ هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است، و به عکس، ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنابراین، جای تعجب نیست که در آیات قرآن يك جا «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت» و جای دیگر به «حیات» و «مرگ»، و باز جای دیگر به «سایه آرام بخش» و «باد سموم» و جای دیگر «مؤمن» و «کافر» به «بینا» و «نابینا» تشبیه شده است.

و همه گفتنی ها در ضمن این چهار تشبیه بیان گردیده است.

راه دور نرویم، هنگامی که با يك فرد «مؤمن» نشست و برخاست می کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نماییم، افکارش روشنی بخش است، سخنانش درخشنده است، اعمال و اخلاقیات ما را با حقیقت زندگی و حیات

ص: 55

1- . به آیات 257 بقره، 15 و 16 مائده، 1 و 5 ابراهیم، 22 زمر، 9 حدید و 11 طلاق مراجعه کنید.

واقعی آشنا می سازد، اما «کافر» از تمام وجودش ظلمت می بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصی اش فراتر نمی رود، در لابه لای شهوات غوطه ور است و هم نشینی با او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می برد:

همدمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی

و این گونه آنچه که قرآن در این دسته از آیات بیان کرده، به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

پاداش دنیوی ایمان

پاداش دنیوی ایمان(1)

در آیات 10 تا 14 سوره نوح می خوانیم: (فَقُلْتُ اسِّرْ تَعْفَرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً * مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً).

«نوح» در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش، این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند و به آن ها وعده مؤکد می دهد که اگر از شرك و گناه توبه کنند خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آن ها می گشاید؛ عرض می کند: «خداوند! من به آن ها گفتم: از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است» نه تنها شما را از گناهان پاک می سازد، بلکه «اگر چنین کنید باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو می فرستد». هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی گیرد.

قابل توجه اینکه می گوید: «آسمان را بر شما می فرستد» یعنی آن قدر باران می بارد که گویا آسمان نازل می شود! اما چون باران رحمت است نه ویرانی می آورد و نه آسیبی می رساند، بلکه در همه جا مایه خرمی و سرسبزی و طراوت

ص: 56

است. سپس می‌افزاید: «و اموال و فرزندان شما را افزون می‌کند و برای شما باغ‌های خرم و سرسبز و نه‌های آب جاری قرار می‌دهد».

بنابراین، يك نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی به آن‌ها وعده داده است: نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، و نعمت‌های مادی؛ ریزش باران‌های مفید و بموقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت، و نه‌های آب جاری. آری، ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید، هم موجب آبادی دنیاست و هم آخرت. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح علیه السلام سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندان‌شان هلاک شدند و زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند. نوح علیه السلام به آن‌ها گفت: اگر ایمان بیاورید همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد، ولی آن‌ها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد!

سپس بار دیگر به انذار باز می‌گردد و می‌گوید: «چرا از خدا نمی‌ترسید و برای خدا عظمت قائل نیستید؟! در حالی که خدا شما را آفرینش‌های گوناگون داد، (نخست) نطفه بی‌ارزشی بودید، چیزی نگذشت که شما را به صورت «علقه» و پس از آن به صورت «مضغه» درآورد، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد، بعد لباس حیات در اندام شما پوشانید و به شما روح و حس و حرکت داد.

همین‌گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادید، تا به صورت انسانی کامل از مادر متولد شدید و باز اطوار حیات و اشکال مختلف زندگی ادامه یافت. شما همیشه تحت ربوبیت او قرار دارید و همواره نو می‌شوید و آفرینش جدیدی می‌یابید. چگونه در برابر آستان باعظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی‌آورید؟

نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می گیرید، بلکه چهره روح و جان شما نیز پی در پی در تغییر است، هر یک از شما استعداد دارید و در هر سری ذوقی و در هر دلی عشقی است و همه شما به طور دائم دگرگون می شوید، احساسات کودکی جای خود را به احساسات جوانی می دهد و آن نیز جای خود را به احساسات میان سالی و بعد کهولت و پیری.

و این گونه او در همه جا با شماست و در هر گام رهبری و هدایت می کند. با این همه لطف و عنایت او، این همه کفران و بی حرمتی چرا؟

شرط پیروزی، ایمان و استقامت

شرط پیروزی، ایمان و استقامت (1)

در آیات 11 تا 14 سوره احقاف می خوانیم: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ * وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ * إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

این آیات اعمال و گفتار کفران و انحرافات آن ها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آن ها اشاره کرده است: «کفران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آن ها بر ما پیشی نمی گرفتند!».

این ها يك مشت افراد فقير و بی سروپا، روستایی و برده و کم معرفت اند! چگونه ممکن است آن ها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما، چشم و چراغ های این جامعه، از آن غافل و بی خبر بمانیم؟!

غافل از اینکه عیب در خود آن ها بود، نه در آیین اسلام. اگر پرده های کبر

ص: 58

و غرور بر قلب آن ها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خودبرتربینی و خودمحوری اجازه تحقیق حق به آن ها می داد و همانند تهی دستان پاکدل، حق جو و حق طلب بودند، آن ها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آن ها پاسخ می گوید: «چون خود آن ها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می گویند: این يك دروغ قدیمی است».

(وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيْقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ).

یعنی آن ها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند، نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت. تعبیر «افک قدیم» شبیه تهمت دیگری است که از زبان آن ها در آیات قرآن نقل شده که می گفتند: این ها «اساطیر الاولین» (افسانه های پیشینیان) است (1) و نیز تعبیر «سیقولون» به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آن ها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می بستند و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند. سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می گفتند: این يك دروغ قدیمی است، پرداخته، می گوید: «از نشانه های صدق این کتاب بزرگ این است که قبل از آن، کتاب موسی نازل شد در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا، و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه هایی که در تورات آمده است».

با این حال چگونه می گویند: این يك دروغ قدیمی است!؟

آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای «محسنین» (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده است (لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ) ؛ «هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد». می فرماید: «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله

ص: 59

است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آن هاست و نه غمی دارند؛ (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

درواقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است، چراکه «توحید» اساس همه اعتقادات صحیح است و تمام اصول عقاید به ریشه توحید بازمی گردد و «استقامت» و صبر و شکیبایی نیز ریشه همه اعمال صالح است، زیرا می دانیم که تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان «صبر در راه اطاعت»، «صبر در برابر معصیت» و «صبر در برابر مصیبت» خلاصه کرد.

بنابراین «محسنین» کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است که این گونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند و نه غمی از گذشته. نظیر همین مطلب در آیه 30 سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است، آنجا که می گوید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

این آیه نسبت به آیه قبل دو چیز بیشتر دارد: یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن را فرشتگان به آن ها می دهند، در حالی که در آیه مورد بحث، این مطلب بیان نشده است و دیگر اینکه بشارت به بهشت موعود نیز در این آیه آمده در حالی که در آیه مورد بحث نیامده، بلکه در آیه بعد از آن به آن اشاره شده است.

به هر حال این دو آیه يك مطلب را تعقیب می کند، منتها یکی فشرده تر و دیگری مشروح تر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در تفسیر جمله (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) فرمود: «استقاموا علی ولایة علی امیر المؤمنین علیه السلام؛ منظور، استقامت بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤمنان علیه السلام در جهت علم و عمل

و عدالت و تقوا، به ویژه در عصرهای تاریک و ظلمانی، کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر نیست، بنابراین یکی از مصداق های روشن آیه مورد بحث محسوب می شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه 30 سوره فصلت، پیرامون مسأله «استقامت» شرح مبسوطی داده ایم. (1)

و در آخرین آیه مورد بحث، مهم ترین بشارت را به موحدان نیکوکار می دهد، می فرماید: «آن ها اهل بهشت اند و جاودانه در آن می مانند»؛ (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا).

«این پاداش اعمالی است که انجام می دادند»؛ (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

ظاهر آیه - چنان که بعضی استفاده کرده اند - مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام بر می دارند. طبیعی است که افراد دیگر چون به گناهانی آلوده شده اند، گرچه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند، ولی در آغاز «اصحاب جنت» نیستند.

تعبیر به «اصحاب» (پاران) اشاره به همنشینی دائم آن ها با نعمت های بهشتی است، و تعبیر (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) از يك سو دلیل بر این است که «بهشت را به بها می دهند، نه به بهانه» و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها (2)

به راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای

ص: 61

1- به جلد بیستم «تفسیر نمونه» ذیل آیه 30 سوره فصلت مراجعه نمایید.

2- تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 47-49 سوره کهف.

انسان ها ترسیم می کند، می گوید: روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، در حالی که هماهنگی عقاید و اعمالشان معیار تقسیم آن ها در صفوف مختلف است.

دست های آن ها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمع بودن، تنها، و در عین تنهایی جمع اند، و نامه های اعمال، گسترده می شود.

همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر، خود اعمال و افکار جان می گیرند و تجسم می یابند. اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند و مردم آن چنان به خود مشغول می شوند که مادر، فرزند را، و فرزند، پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرامی گیرد، نفس ها در سینه ها حبس می شود، و چشم ها از گردش باز می ماند. راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است و چقدر به انسان، آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیت ها می بخشد!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ لِلْإِنْسَانِ كِتَابٌ ثُمَّ قِيلَ لَهُ اقْرَأْ - قُلْتُ فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ - فَقَالَ إِنَّهُ يَذْكُرُهُ فَمَا مِنْ لِحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا تَقْلٍ قَدِمَ وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ، كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ، وَ لِذَلِكَ قَالُوا يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا - كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؛ هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود: بخوان! راوی این خبر می گوید: - از امام پرسیدم: آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟ امام علیه السلام فرمود: همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی، کلمه ای، جابه جا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آن چنان

به خاطر می آورد که گویا همان ساعت انجام داده است! ولذا فریادشان بلند می شود و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را احصا و شماره کرده است؟» (1).

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسان ها می گذارد و می تواند به عنوان يك عامل مؤثر در تشویق به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها مؤثر شود.

نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست. راستی! آیا ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد و باز هم گناه کند؟!

بازتاب معاد در زندگی انسان ها

بازتاب معاد در زندگی انسان ها (2)

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاه ها و کیفرهای معمولی است، چراکه مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاه های معمولی بسیار متفاوت است: در آن دادگاه نه تجدیدنظر وجود دارد، نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارك دروغین در آن فایده ای دارد، و نه تشریفات آن نیازمند طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: (وَإِنَّمَا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ)؛ «و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و شفاعتی از کسی پذیرفته نمی شود؛ و غرامتی از او قبول نخواهد شد؛ و (به هیچ صورت) یاری نخواهند شد» (3).

ص: 63

1- . نورالثقلین، ج 3، ص 267.

2- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 81-83 سوره یس.

3- . بقره، آیه 48.

و نیز می گوید: (وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) ؛ «و هر کس که ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، (همه را برای نجات خویش) فدیة می دهد! و هنگامی که عذاب را ببینند، (پشیمان می شوند؛ اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند)! و در میان آنها، به عدالت داوری می شود و ستمی به آنها نخواهد شد».(1)

و نیز می خوانیم: (لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) ؛ «تا خداوند هر کس را، (مطابق) آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است».(2)

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (انّ الله تعالى يحاسب الخلائق كلها في مقدار لمح البصر(3) در يك چشم به هم زدن حساب همه را می رسد). به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان، فراموش کردن روز جزا ذکر شده است. در آیه 14 سورة سجده می فرماید:

(فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا) ؛ (و به آن ها می گویم): «بچشید (عذاب جهنم را) به خاطر اینکه دیدار امروزتان را فراموش کردید».

حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده می شود که انسان اگر حتی گمانی هم درباره قیامت داشته باشد از انجام بسیاری از اعمال خلاف خودداری می کند، چنان که درباره کم فروشان می فرماید: (أَلَا - يَطُنُّ أَوْلِيكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ) ؛ «آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، در روزی بزرگ؟».(4)

ص: 64

1- . یونس، آیه 54.

2- . ابراهیم، آیه 51.

3- . مجمع البیان، ذیل آیه 202 سورة بقره.

4- . مطففین، آیه 4 و 5.

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان های جهاد آفریدند و می آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این گونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ، در آن جای ویژه ای دارد، امکان پذیر نیست.

سربازی که منطقتش این است: (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْدَيْنَيْنِ)؛ «بگو: شما دشمنان درباره ما چه می اندیشید، جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار؟ (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت)»⁽¹⁾ بدون شك، سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است و حتی از نام آن و هر چیزی که آن را تداعی کند می گریزند، برای معتقدان به زندگی پس از مرگ، نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق. اصولاً مسأله معاد - بعد از مبدأ - خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادی هاست، چراکه دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

یکی دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند و با تمام وجودش از آن می گریزد، چراکه همه چیز با آن پایان می گیرد. دیگری دیدگاهی که مرگ را يك تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پرگشودن در آسمان بیکران می شمرد.

ص: 65

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام که می فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند! علاقه فرزند ابی طالب به مرگ، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است» (1) از مرگ در راه هدف استقبال می کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار «عبدالرحمن ابن ملجم» بر مغز مبارکش فرو نشست، فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه سوگند! پیروز و رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف، انسان شجاع و باشهامت و هدف داری می آفریند که زندگی اش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و تقواست.

اثرات شوم انکار معاد

اثرات شوم انکار معاد (2)

خداوند در سوره ماعون، نخست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو می کند:

(أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ)؛ «آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می کند، دیدی؟» سپس بی آنکه در انتظار پاسخ این سؤال بماند می افزاید: (فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ)؛ «او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند!»، (وَلَا يُحِصُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ)؛ «و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند!».

منظور از «دین» در اینجا «جزا» یا «روز جزا» است، و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از

ص: 66

1- نهج البلاغه، خطبه 5.

2- تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات 1-7 سوره ماعون.

آن اشاره شده است، از جمله: «راندن یتیمان با خشونت» و «تشویق نکردن دیگران به اطعام افراد مسکین»، یعنی نه خود انفاق می کند و نه دیگران را به این کار دعوت می نماید. بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از «دین» در اینجا قرآن یا تمام آیین اسلام است، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، و نظیر آن در سوره انفطار، آیه 9: (كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ)، و سوره تین، آیه 7: (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ) نیز آمده است که به قرینه آیات دیگر آن سوره ها منظور از «دین» روز جزاست.

«یدع» از ماده «دع» (بر وزن حدّ) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و زور است.

و «یحض» از ماده «حض» به معنی تحریص و ترغیب دیگران به چیزی است.

«راغب» در مفردات می گوید: «حص» تشویق به حرکت و سیر است، ولی «حض» چنین نیست. (1) از آنجا که «یحض» و «یدع» به صورت فعل «مضارع» آمده، نشان می دهد که این، کار مستمر آن ها در مورد یتیمان و مستمندان است.

باز در اینجا این نکته جلب توجه می کند که در مورد یتیمان مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن، چراکه بیشترین رنج یتیم، از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است، و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد. و باز در این آیات به مسأله اطعام «مستمندان» که از مهم ترین کارهای خیر است بر می خوریم، تا آنجا که می فرماید:

اگر کسی خود قادر به اطعام مستمندی نیست، باید دیگران را به آن تشویق کند. تعبیر «فذلک» (با توجه به اینکه «فا» در اینجا معنی سببیت را می بخشد) اشاره به این نکته است که فقدان ایمان به معاد سبب این خلافکاری ها می شود، و به راستی چنین است، کسی که آن روز بزرگ و آن دادگاه عدل، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد، آثار مثبتش در تمام

ص: 67

اعمال او ظاهر می شود، ولی آن هایی که ایمان ندارند اثر آن در جرأتشان بر گناه و انواع جرائم کاملاً محسوس است.

توبه

یکی از مهم ترین مباحث تربیتی، که جزء مراحل تهذیب نفس و از برجسته ترین منازل سیر و سلوک الی الله به شمار می رود، مبحث «توبه» است که در اینجا ابتدا با (حقیقت توبه) و سپس نقش و آثار سازنده آن در رشد معنوی انسان آشنا می شوید.

حقیقت توبه

حقیقت توبه (1)

در آیه هشتم سوره تحریم می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص».

آری، نخستین گام برای نجات، توبه از گناه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرك آن، فرمان خدا و ترس از گناه باشد، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم که حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن، تصمیم به ترك گناه در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است درصدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است. بر این اساس ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: «ترك گناه، ندامت، تصمیم به ترك در آینده، جبران گذشته و استغفار».

ص: 68

«نصوح» از ماده «نصح» (بر وزن صلح) در اصل به معنی خیرخواهی خالصانه است، ولذا به عسل خالص «ناصح» گفته می شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید با محکم کاری همراه باشد واژه «نصح» گاه به این معنی نیز آمده است، به همین علت به نمای محکم «ناصح» (بر وزن کتاب) و به خیاط «ناصح» گفته می شود، و این دو معنی، یعنی «خالص بودن» و «محکم بودن» هر دو باید در توبه «نصوح» جمع باشد.

درباره اینکه توبه نصوح چیست، تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند تا آنجا که بعضی تعداد تفسیرهای آن را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته اند. (1)

ولی همه این تفسیرها تقریباً به يك حقیقت بازمی گردد، یا شاخ و برگ ها و شرایط مختلف توبه است، از جمله اینکه «توبه نصوح» آن است که واجد چهار شرط باشد:

پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترك گناه و تصمیم به ترك در آینده.

بعضی دیگر گفته اند: «توبه نصوح» آن است که واجد سه شرط باشد:

ترس از اینکه پذیرفته نشود، امید به اینکه پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا.

یا گفته اند: «توبه نصوح» آن است که انسان، گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببیند و از آن شرمند باشد! یا «توبه نصوح» آن است که مظلوم را به صاحبانش بازگرداند و از مظلومین حلیت بطلبد و بر اطاعت خدا اصرار ورزد.

یا «توبه نصوح» آن است که در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن، و کم خوابیدن. یا اینکه «توبه نصوح» توبه ای است که با چشمی گریان، و قلبی بیزار از گناه همراه باشد... و مانند این ها که همگی شاخ و برگ يك واقعیت است و این توبه خالص و کامل است.

ص: 69

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: هنگامی که «معاذ بن جبل» درباره توبه نصح سوال کرد، در پاسخ فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الصَّرْعِ؛ آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه به گناه باز نگردد، آن چنان که شیر هرگز به پستان بازمی گردد» (1).

این تعبیر لطیف بیانگر این واقعیت است که توبه نصح چنان انقلابی در انسان ایجاد می کند که راه بازگشت به گذشته را به کلی بر او می بندد. همان گونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده، در حقیقت درجه عالی توبه نصح را بیان می کند، وگرنه در مراحل پایین تر ممکن است بازگشتی باشد که بعد از تکرار توبه سرانجام منتهی به ترك دائمی شود.

سپس به آثار این توبه نصح اشاره کرده، می افزاید: «امید است با این کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد و ببوشاند»؛ (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ). «و شما را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است»؛ (وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار و موهون نمی کند»؛ (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ).

«این در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آن ها از پیشاپیش و از سمت راست شان در حرکت است و عرصه محشر را روشن می سازد و راه آنها را به سوی بهشت می گشاید»؛ (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ).

در اینجا است که آن ها به درگاه خداوند رو آورده، «می گویند: پروردگار! نور ما را کامل کن و ما را ببخش! که بر هر کاری قادری»؛ (يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَإِنَّا لَنُؤْمِنُ بِكُمْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ص: 70

در حقیقت این توبه نصوح، پنج ثمره بزرگ دارد:

«نخست» بخشودگی سیئات و گناهان.

«دوم» ورود به بهشت پر نعمت الهی.

«سوم» رسوا نشدن در آن روز که پرده ها کنار می رود و حقایق آشکار می گردد و دروغ گویان تبهکار خوار و رسوا می شوند. آری، در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان آبرومند خواهند بود، چراکه آنچه گفتند، به واقعیت می پیوندد.

«چهارم» اینکه نور ایمان و عمل آن ها از پیشاپیش و سمت راست آن ها حرکت می کند و مسیر آن ها را به سوی بهشت روشن می سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند نور «عمل» دانسته اند، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه 12 سوره حدید در جلد 23 تفسیر نمونه مطرح کرده ایم).

«پنجم» اینکه توجه شان به خدا بیشتر می شود، لذا به سوی درگاه خدا رو می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش می کنند.

توبه، دری به سوی رحمت خدا

توبه، دری به سوی رحمت خدا (1)

بسیار می شود که از انسان - به ویژه در آغاز تربیت و سیر سلوک الی الله - لغزش هایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، مأیوس می گردد و برای همیشه از راه می ماند، ولذا در مکتب تربیتی اسلام، توبه به عنوان يك اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده مطرح است و از تمام گنهکاران دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در وارد شوند. امام سجاد علیه السلام در مناجات «تائبین» در پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِيئَةَ التَّوْبَةِ، فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَمَا عَذِرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدای من! تو کسی هستی که

ص: 71

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ «اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت، کار بدی انجام داده اند، سپس توبه کرده و در مقام جبران و اصلاح برآمده اند، پروردگارت بعد از آن قطعاً آمرزنده و مهربان است».

قابل توجه اینکه اولاً علت ارتکاب گناه را «جهالت» می‌شمرد، چراکه جهل، عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و این گونه افرادند که پس از آگاهی، به راه حق باز می‌گردند، نه کسانی که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می‌پیمایند.

ثانیاً: توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرد و اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با يك جمله «استغفرالله» می‌توان جبران کرد. نه، باید به صورت عملی خطاها جبران شود و قسمت هایی از روح انسان و یا جامعه که بر اثر گناه آسیب دیده اصلاح و مرمت گردد.

توبه حقیقی این است، نه لقلقه لسان.

ثالثاً: به قدری روی این مسأله تأکید دارد که دوباره با جمله (إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) تأکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن، تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است. به عبارت دیگر، این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن يك آیه بیان شده است:

نخست به وسیله کلمه «ثم»، سپس «من بعد ذلك» و سرانجام با «من بعدها»، تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می‌کنند: و می‌گویند ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم، این فکر نادرست را از سر به در کنند.

یکی از معانی توبه

یکی از معانی توبه (1)

در آیه 117 سوره توبه می‌خوانیم: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

ص: 73

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 117 سوره توبه.

الَّذِينَ اتَّبَعُوا فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)؛ «به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، چراکه او نسبت به آنان رؤف و مهربان است».

منظور از توبه خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه چیست؟

بدون شك، پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد (هرچند عده ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای تبوک گرفته اند).

ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می دهد، زیرا اولاً توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است و در مفهوم آن، گناه و یا لغزش نیست، چنان که در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام، می فرماید: (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛ «خداوند می خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته کسانی که قبل از شما بودند شما را هدایت نماید و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است».

در این آیه و پیش از آن، سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه، سخن از تبیین احکام و هدایت به سنت های ارزنده پیشین در میان است و این خود نشان می دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیاً در کتب لغت نیز یکی از معانی «توبه» همین موضوع ذکر شده، از جمله

در کتاب معروف قاموس، که یکی از معانی «توبه» «رجع علیه بفضله و قبوله» آمده است. ثالثاً در آیه مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می دهد، با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می داند، و این خود نشان می دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان به خاطر گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت، به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مؤمنان بدون استثنا از مهاجران و انصار آمد و آن ها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت.

آیه «توبه» امیدبخش ترین آیه قرآن

آیه «توبه» امیدبخش ترین آیه قرآن(1)

در آیه 102 سوره توبه آمده است: (وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اَللّٰهُ اَنْ يُّتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)؛ «و گروهی دیگر (مؤمنانی هستند که)، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیخته اند؛ امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است».

در مورد شأن نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آن ها به نام «ابولبابه انصاری» بر می خوریم. طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از شرکت در جنگ «تبوک» خودداری کردند، اما وقتی آیاتی را که در مذمت متخلفین نازل شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند و خود را به ستون های مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند. و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و از حال آن ها خبر گرفت، دیگران عرض کردند:

آن ها سوگند یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله باز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز سوگند یاد می کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد.

ص: 75

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 102 سوره توبه.

آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آن ها را پذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را از ستون مسجد باز کرد. آن ها به شکرانه این اتفاق، همه اموال خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند و عرض کردند: این همان اموالی است که ما به خاطر دل بستگی به آن از شرکت در جهاد خودداری کردیم، همه این ها را از ما بپذیر و در راه خدا اتفاق کن!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است. چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر صلی الله علیه و آله قسمتی از اموال آن ها را بگیرد. مطابق بعضی از روایات، آن حضرت يك سوم از اموال آن ها را پذیرفت.

در پاره ای دیگر از روایات می خوانیم که آیه فوق درباره «ابولبابه» و داستان «بنی قریظه» است. بنی قریظه که گروهی از یهودیان بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله شوند یا نه؟ او گفت: اگر تسلیم شوید همه شما را سر می برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را به ستون مسجد بست و سپس آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت. (1)

توبه کاران

پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل، در اینجا به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند اشاره می کند و می فرماید: «گروه دیگری از آن ها به گناهان خود اعتراف کردند»؛ (وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ)؛ «و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند» (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا) سپس اضافه می کند: «امید می رود که خداوند توبه آن ها را بپذیرد (و رحمت خویش را به آنان بازگرداند)»؛ (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ).

ص: 76

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و دارای رحمتی وسیع و گسترده»؛ (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). تعبیر «عسی» در آیه فوق که معمولاً در موارد امیدواری و احتمال پیروزی همراه با احتمال شکست گفته می شود شاید به این دلیل است که آن ها را میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به «عسی» اشاره به این باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی، باید در آینده شرایط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.

ولی با توجه به اینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد. این نکته نیز روشن است که نزول آیه درباره «ابولبابه» و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی زند، بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند و از کارهای بد خویش پشیمان اند فرامی گیرد، ولذا از بعضی دانشمندان نقل کرده اند که گفته اند: آیه فوق، امیدبخش ترین آیه قرآن است که درها را به روی گنهکاران گشوده و توبه کاران را به سوی خود دعوت می کند.

به سوی پروردگارتان بازگردید

اشاره

به سوی پروردگارتان بازگردید (1)

در آیات 53 تا 55 سوره زمر می خوانیم:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ * وَإَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ)؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده

ص: 77

1- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیات 53-55 سوره زمر.

و مهربان است. و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس (از سوی هیچ کس) یاری نشوید! و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید».

تفسیر خداوند همه گناهان را می آموزد

به دنبال تهدیدهای مکرری که در آیات گذشته در مورد مشرکان و ظالمان آمده بود، در این آیات راه بازگشت را همراه با امیدواری به روی همه گنهکاران می گشاید، زیرا هدف اصلی از همه این امور، تربیت و هدایت است، نه انتقام جویی و خشونت. با لحنی آکنده از نهایت لطف و محبت آغوش رحمتش را به روی همگان باز کرده و فرمان عفو آن ها را صادر نموده، می فرماید: «به آن ها بگو: ای بندگان من که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد، زیرا او بخشنده و مهربان است».

دقت در تعبیرات این آیه نشان می دهد که از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است. شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در تمام قرآن آیه ای وسیع تر از این آیه نیست»؛ (ما فی القرآن آیه أوسع من یا عبادي الذین أسرفوا). (1)

دلیل آن نیز روشن است، زیرا:

1. تعبیر به «یا عبادي» (ای بندگان من!) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار.
2. تعبیر به «اسراف» به جای «ظلم و گناه و جنایت» نیز لطف دیگری است.

ص: 78

1- «مجمع البیان» و «تفسیر قرطبی» و «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

3. تعبیر «علی انفسهم» که نشان می دهد گناهان آدمی همه به خود او باز می گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است، همان گونه که يك پدر دلسوز به فرزند خویش می گوید: این همه به خود ستم مکن!

4. تعبیر به «لا تقنطوا» (مأیوس نشوید) با توجه به اینکه «قنوط» در اصل به معنی مأیوس شدن از خیر است، به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از «لطف الهی» نومید شوند.

5. تعبیر «من رحمة الله» بعد از جمله «لا تقنطوا» تأکید بیشتری بر این خیر و محبت است.

6. هنگامی که به جمله «ان الله يغفر الذنوب» می رسیم که با حرف تأکید آغاز شده و کلمه «الذنوب» (جمع با الف و لام) همه گناهان را بدون استثنا دربر می گیرد، سخن اوج می گیرد و دریای رحمت موج می شود.

7. هنگامی که «جمیعاً» به عنوان تأکید دیگری بر آن افزوده می گردد امیدواری به آخرین مرحله می رسد.

8 و 9. توصیف خداوند به «غفور» و «رحیم» که دو وصف از اوصاف امیدبخش پروردگار است در پایان آیه جایی برای کمترین یأس و نومیدی باقی نمی گذارد. آری، به همین دلیل آیه فوق، گسترده ترین آیه قرآن است که شمول آن هرگونه گناه را در بر می گیرد، و نیز به همین دلیل از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید محسوب می شود، و به راستی نیز از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظاری نمی توان داشت.

از کسی که «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» و بندگان را برای رحمت آفریده، نه برای خشم و عذاب، غیر از این توقعی نیست.

چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پر مهر و محبتی!!

در اینجا دو مسأله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقاً راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است.

نخست اینکه آیا عمومیت آیه، همه گناهان حتی شرك و گناهان کبیره دیگر را فرامی گیرد؟ اگر چنین است پس چرا در آیه 48 سوره نساء شرك از گناهان قابل بخشش استثنا شده است؟ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)؛ «خداوند (هرگز) شرك به او را نمی بخشد، و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد».

دیگر اینکه آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده، مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن؟

البته این دو سؤال به هم مربوط است و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می توان یافت، زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می سازد: (وَ اتَّبِعُوا إِلَيَّ)؛ «به سوی پروردگارتان بازگردید»؛ (وَ اسْمِعُوا لَه)؛ «در برابر فرمان او تسلیم شوید»، (وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ «از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است پیروی کنید».

این دستورهای سه گانه می گوید که درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان، بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند، بنابراین نه شرك از آن مستثناست و نه غیر آن، و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعة به شرایطی، غیرقابل انکار است.

و اگر می بینیم در آیه 48 سوره نساء بخشش و عفو مشرکان را استثنا کرده، در مورد مشرکانی است که در حالت شرك از دنیا بروند، نه کسانی که بیدار شوند و راه حق پیش گیرند، چراکه بیشتر مسلمانان صدر اسلام چنین بوده اند.

اگر حال بسیاری از مجرمان را در نظر بگیریم که بعد از انجام گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می شوند که باور نمی کنند راه بازگشتی به روی آنها باز

باشد و آن چنان خود را آلوده می دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند و می پرسند: آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است؟ آیا راهی به سوی خدا برای ما باز است؟ آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟ مفهوم آیه را به خوبی درک می کنیم، زیرا آن ها آماده هرگونه توبه اند، ولی گناه خود را قابل بخشش نمی دانند، به ویژه اگر بارها توبه کرده و شکسته باشند. این آیه به همه آن ها نوید می دهد که راه به روی همه شما باز است.

لذا «وحشی»، جنایتکار معروف تاریخ اسلام و قاتل «حمزه سیدالشهدا» هنگامی که می خواست مسلمان شود از این می ترسید که توبه اش پذیرفته نگردد، زیرا به راستی گناه او بسیار سنگین بود. جمعی از مفسران می گویند: آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشی های توبه کار گشود!

این سوره از سوره های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی، بنابراین این ماجرا نمی تواند شأن نزولی برای آیه باشد، بلکه از قبیل تطبیق يك قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است، اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می تواند مشخص کند.

از آنچه گفتیم، روشن شد که اصرار بعضی از مفسران، مانند «آلوسی» در روح المعانی، بر اینکه وعده غفران در آیه فوق مشروط به چیزی نیست و حتی هفده دلیل برای آن ذکر کرده، مطلب نادرستی است، چراکه با آیات بعد تضاد روشنی دارد، و ادله هفده گانه او که بسیاری از آن قابل ادغام در یکدیگر است چیزی بیش از این نمی رساند که رحمت خدا وسیع و گسترده است که شامل همه گناهکاران می شود و این با مشروط بودن این وعده الهی به قرینه آیات بعد منافاتی ندارد.

در آیه بعد، راه ورود به این دریای بیکران رحمت الهی را به همه مجرمان و گناهکاران نشان می دهد، می فرماید: «به سوی پروردگارتان بازگردید (و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید)»؛ (وَ اَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ) .

«و در برابر او تسلیم شوید و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا گردید، پیش از آنکه عذاب الهی دامانتان را بگیرد، سپس هیچ کس نتواند به یاری شما برخیزد»؛ (وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ).

بعد از پیمودن این دو مرحله (انابه و اسلام) سخن از مرحله سوم که مرحله «عمل» است به میان آورده، می افزاید: «از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغتان آید، در حالی که از آن خبر ندارید»؛ (وَإِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

در نتیجه مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول: توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا؛

گام دوم: ایمان و تسلیم در برابر فرمان او؛

گام سوم: عمل صالح.

و بعد از این سه گام، طبق وعده ای که فرموده، ورود به دریای بیکران رحمتش قطعی است، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.

درباره اینکه منظور از (وَإِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ «از مهم ترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید» چیست، مفسران احتمالات متعددی داده اند و آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است: دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده مختلف است، بعضی دعوت به واجبات است، بعضی مستحبات، و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات. منظور از احسن، واجبات و مستحبات می باشد، با توجه به سلسله مراتب آن ها.

بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته اند، به قرینه آنچه در آیه 23 سوره زمر آمده که قرآن را «احسن الحدیث» (بهترین سخن) نامیده است: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي).

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد.

از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد، احساس گناه بر اثر اعمال بد پیشین است، به ویژه زمانی که این گناهان سنگین باشد. در این مواقع این فکر همواره در نظر انسان مجسم می شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد و به راه خدا بازگردد چگونه می تواند از مسئولیت سنگین گذشته خود را برهاند؟ این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می افکند و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی بازمی دارد و به او می گوید: توبه کردن چه سود؟! زنجیر اعمال گذشته ات همچون یک طوق لعنت بر دست و پای توست، اصلاً تورنگ گناه پیدا کرده ای، رنگی ثابت و تغییرناپذیر!

کسانی که با مسائل تربیتی و گناهکاران توبه کار سروکار دارند آنچه را که گفتیم به خوبی آزموده اند، آن ها می دانند که این چه مشکل بزرگی است.

فرهنگ اسلامی که از قرآن مجید گرفته شده این مشکل را حل کرده و توبه و انابه را اگر با شرایط آن همراه باشد، وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته، و آغاز یک زندگی جدید، و حتی «تولد ثانوی» می داند. بارها در روایات درباره بعضی از گناهکاران می خوانیم: «کما ولدته امه؛ او همانند کسی است که از مادر متولد شده است». قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی در هر شرایطی و با هرگونه بار مسئولیتی باز می گذارد و نمونه زنده اش آیات فوق است که با انواع لطایف بیان، مجرمان و گناهکاران را به سوی خدا دعوت می کند و به آن ها قول می دهد که می توانند خود را از زندگی گذشته به کلی جدا کنند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است» (1).

ص: 83

در آیه 17 سوره نساء می خوانیم: (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا)؛ «پذیرش توبه توسط خدا، تنها برای کسانی است که کار بد را از روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است».

در آیه گذشته مسئله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت، در پرتو توبه با صراحت بیان شد و در ذیل آیه با جمله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ (خداوند توبه بندگان را بسیار می پذیرد و نسبت به آن ها رحیم است) به پذیرش توبه توسط پروردگار نیز اشاره شده است. خداوند در این آیه با صراحت مسئله توبه و پاره ای از شرایط آن را بیان می کند و می فرماید: «توبه تنها برای کسانی است که گناهی را از روی جهالت انجام می دهند».

اکنون ببینیم منظور از «جهالت» چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن؟

کلمه «جهل» و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است، ولی از قرائن استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث، طغیان غرایز و تسلط هوس های سرکش و چیره شدن آن ها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، گرچه علم و دانش انسان به گناه از بین نمی رود، اما تحت تأثیر آن غرایز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می شود، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد، بلکه از روی انکار حکم پروردگار

و عناد و دشمنی انجام شود، چنین گناهی حکایت از کفر می کند و به همین دلیل توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

درواقع این آیه همان حقیقتی را بیان می کند که امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است، آنجا که می گوید:

«الهِی لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لِعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ...؛ خدای من! هنگامی که به معصیت تو پرداختم، نه از راه انکار خداوندی ات اقدام به گناه کردم، نه به خاطر خفیف شمردن امر تو بود، نه مجازات تو را کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کیفیت را سبک شمردم، بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد».

(ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ). در این جمله اشاره به یکی دیگر از شرایط توبه کرده، می فرماید: «سپس به زودی توبه کنند». درباره این که منظور از «قریب» (زمان نزدیک) چیست، میان مفسران گفتگوست؛ جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند و آیه بعد را که می گوید: پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی شود، شاهد آن می دانند، بنابراین تعبیر به «قریب» شاید به خاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هرچه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند، یعنی به زودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از

آنکه گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی درآید، از آن پشیمان شود، در غیر این صورت در بیشتر موارد، اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که به زودی انجام پذیرد. کلمه «قرب» نیز از نظر لغت و فهم و عرف، با این معنی متناسب تر است.

درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می شود، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به «علی الله»: (توبه ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد، زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده و مفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه ها از حقوق بندگان می باشد، در حالی که پذیرش توبه های دوردست توسط خداوند يك نوع تفضل است، نه حق.

پس از ذکر شرایط توبه می فرماید: «خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است»؛ (فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

(وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...). این آیه کسانی را که توبه آن ها پذیرفته نمی شود معرفی کرده است، می فرماید: «کسانی که در آستانه مرگ قرار می گیرند و می گویند: اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد».

دلیل آن نیز روشن است، زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده ها از برابر چشم انسان کنار می رود و دید دیگری برای او پیدا می شود و او قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می بیند و مسائل، جنبه حسّی پیدا می کند. واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می گردد و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند، از آن فرار می کند. مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

به همین دلیل در قرآن مجید می خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه های عذاب

دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می گردید باب توبه به روی آن ها بسته می شد. در سرگذشت فرعون می خوانیم: (حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)؛ «تا آن زمانی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم.» (اما به او خطاب شد: الان؟! در حالی که قبلاً نافرمانی کردی، و از مفسدان بودی!). (1)

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه 12 سوره سجده) استفاده می شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می شوند، ولی پشیمانی آن ها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشم شان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می شوند. روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل، به همین علت چنان توبه ای بی اثر است.

البته این آیه با روایاتی که می گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، هیچ گونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات، لحظاتی است که انسان هنوز نشان های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح، دید برزخی پیدا ننموده است.

دسته دوم از کسانی که توبه آن ها پذیرفته نمی شود کسانی هستند که در حال کفر از دنیا می روند. در آیه فوق درباره آن ها چنین می فرماید: (وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا)؛ «کسانی که در حال کفر می میرند توبه برای آنان نیست».

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است. (2)

ص: 87

1- . یونس، آیات 90 و 91.

2- . آل عمران، آیه 91؛ بقره، آیات 161 و 217؛ محمد، آیه 34.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند چه زمانی توبه می‌کنند که توبه آن‌ها پذیرفته نخواهد شد؟

بعضی احتمال داده‌اند که توبه آن‌ها در عالم دیگر پذیرفته نمی‌شود و بعضی احتمال داده‌اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه «توبه خداوند» یعنی بازگشت او به عفو و رحمت است. ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند، می‌گوید: «کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده‌اند، ولی در حال مرگ باایمان از دنیا نرفتند، توبه‌های گذشته آن‌ها نیز بی‌اثر است».

توضیح: می‌دانیم که یکی از شرایط قبولی اعمال نیک انسان «موافات بر ایمان» است، یعنی باایمان از دنیا رفتن، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آن‌ها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده‌اند) طبق صریح آیات قرآن (1) حبط و نابود می‌گردد و توبه‌های آنان از گناه نیز اگرچه در حال ایمان انجام شده، در چنین صورتی نابود خواهد شد.

به طور خلاصه، شرط قبولی توبه دو چیز است: نخست این که قبل از مشاهده نشانه‌های مرگ باشد و دیگر این که انسان، باایمان از دنیا برود.

همچنین از این آیه فهمیده می‌شود که انسان نباید توبه را به تأخیر اندازد، زیرا ممکن است به طور ناگهانی مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود، و جالب توجه این که تأخیر توبه که از آن به «تسویف» تعبیر می‌کنند، در آیه فوق، هم ردیف «مرگ در حال کفر» قرار داده شده و این نشان دهنده اهمیت است که قرآن برای این موضوع قائل است.

ص: 88

شرط مهم قبولی توبه (1)

بارها گفته ایم که توبه، تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم نسبت به ترك در آینده نیست، بلکه علاوه بر این ها شخص گنهكار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاك دامنی را لکه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کند و به اصطلاح: اعاده حیثیت نمایند. در آیه پنجم سوره نور آمده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

آوردن جمله «و اصلحوا» بعد از جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادى که مرتكب شده اند برآیند. این صحیح نیست که يك نفر در ملاعام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خلوت خود، استغفار نموده، از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. خداوند هرگز چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد. لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده که در جواب این سؤال: «آیا کسانی که تهمت ناموسی می زنند، بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟» فرمودند: «آری» و هنگامی که سؤال کردند: «توبه او چگونه است؟» فرمودند: «نزد امام (یا قاضی) می رود و می گوید:

«من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم» (2).

ص: 89

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 4 و 5 سوره نور.

2- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 283 (ابواب الشهادات، باب 36، ح 4).

تبدیل سیئات به حسنات (1)

در آیه هفتاد سوره فرقان می خوانیم: (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

در اینجا چند تفسیر وجود دارد که همه می تواند قابل قبول باشد:

1. هنگامی که انسان توبه می کند و به خدا ایمان می آورد، دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود و به سبب همین تحول و انقلاب درونی، در آینده سیئات اعمالش به حسنات تبدیل می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعداً عفیف و پاک دامن می شود، و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

2. خداوند به لطف و کرم و فضل و انعامش، بعد از توبه کردن او سیئات اعمالش را محو می کند و به جای آن حسنات می نشاند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: روز قیامت که می شود کسی را حاضر می کنند که خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنند و کبیره ها را بپوشانند. به او گفته می شود: تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای به او بدهند. عرض می کند: پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آن ها را در اینجا نمی بینم!

ص: 90

ابوذری می گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تسمی کرد که دندان هایش آشکار گشت، سپس این آیه را تلاوت فرمود: (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ). (1)

3. سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات، نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته است؛ هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می شود و به آثار خیر تبدیل می گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.

آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده، می گوید: (وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا)؛ «کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد)». یعنی توبه و ترک گناه نباید تنها به دلیل زشتی گناه باشد، بلکه علاوه بر آن، انگیزه اش باید خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنابراین - برای نمونه - ترک شراب یا دروغ به این علت که ضررهایی دارد، هر چند خوب است، ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند و آن اینکه این جمله پاسخی است برای تعجبی که گاهی آیه گذشته در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می دهد که وقتی انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

ص: 91

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداش های بی حساب او باز می گردد.

گرچه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، به خصوص که با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث نقل شده، هماهنگ است.

تا ایمان نباشد توبه محقق نمی شود

تا ایمان نباشد توبه محقق نمی شود⁽¹⁾

در آیه 153 سوره اعراف می خوانیم: (وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «و کسانی که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (مشمول عفو او می شوند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی آن، آمرزنده و مهربان است».

در اینجا پرسش مهم این است که چرا در آیه فوق، «ایمان» پس از «توبه» آمده است، با اینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟

پاسخ این پرسش از اینجا روشن می شود که پایه های ایمان هنگام گناه متزلزل می گردد و یک نوع سستی پیدا می کند، تا آنجا که در روایات اسلامی می خوانیم:

«شراب خوار هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد، و زناکار نیز هنگام زنا ایمان ندارد». یعنی ایمان، فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود.

اما هنگامی که توبه انجام شد، بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد، آن چنان که گویی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

همچنین از اینکه در آیات فوق، تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده،

ص: 92

1- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 153 سوره اعراف.

چنین استفاده می شود که پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازات های این جهان، توبه بنی اسرائیل از این گناه، پذیرفته شد، به گونه ای که کیفر آن ها را در آخرت از بین برد، اگرچه بار گناهان دیگرشان که از آن توبه نکردند همچنان بر دوش آن ها سنگینی می کند.

توبه های بی فایده

توبه های بی فایده (1)

در آیه نود سوره آل عمران می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذْ دَاوُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ) ؛ «کسانی که پس از ایمان آوردن، کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، هیچ گاه توبه آنان (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد) پذیرفته نمی شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند».

در این آیه، سخن درباره اشخاصی است که توبه آنان قبول نخواهد شد.

این ها کسانی هستند که در مرحله اول ایمان آورده، سپس کافر شده اند و در کفر پافشاری و اصرار دارند، به همین دلیل هیچ گاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند، مگر اینکه کار بر آن ها مشکل شود و راهی جز اطاعت و تسلیم نبینند، خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد، زیرا به اختیار خود در راه حق قدم نخواهند گذاشت، بلکه تنها هنگامی که پیروزی طرفداران حق را ببینند به ظاهر پشیمان شده، اظهار توبه می کنند، بنابراین توبه آن ها توبه ظاهری است، که پذیرفته نمی شود. احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه هست و آن اینکه این گونه اشخاص هنگامی که خود را در آستانه مرگ و پایان عمر ببینند ممکن است پشیمان شوند و توبه حقیقی کنند، ولی باز توبه آن ها پذیرفته نخواهد شد، زیرا در چنین ساعاتی وقت توبه پایان یافته است. همچنین این احتمال را داده اند که

ص: 93

منظور از آیه فوق این است که توبه از گناهان معمولی در حال کفر پذیرفته نمی شود، یعنی اگر کسی در مسیر کفر اصرار داشته باشد، ولی از گناهی مانند ظلم و غیبت و امثال آن ها توبه کند، توبه او بی فایده است، چراکه شستن آلودگی های سطحی از روح و جان، با وجود آلودگی های عمقی و شدید مؤثر نخواهد بود.

بیان این نکته لازم است که تفاسیر فوق با هم منافاتی ندارند و ممکن است آیه ناظر به همه آن ها باشد، اگرچه احتمال اول با آیات گذشته و شأن نزول سازگارتر است.

در پایان آیه می فرماید: (وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ)؛ «آن ها گمراهان واقعی هستند»، زیرا راه توبه را همچون راه خدا و راه ایمان گم کرده اند و چنین تصور می کنند که می توانند بدون آمادگی کافی، و اخلاص و شستشوی واقعی دل و جان در زمان مقتضی، به حقیقت توبه نائل گردند، در حالی که چنین نیست.

توبه در سن چهل سالگی

توبه در سن چهل سالگی (1)

در آیه پانزدهم سوره احقاف می خوانیم: (... وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...); «... و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به نیرومندی و کمال خود برسد، و به چهل سالگی درآید...».

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی، هماهنگ و برای تأکید می دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی»، و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است، چراکه معروف است، بیشتر انسان ها در چهل سالگی به

ص: 94

مرحله کمال عقل می رسند. همچنین گفته اند که غالب انبیا در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَتُبْ، وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلَحُ!؛ شیطان به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند دست می کشد و می گوید: پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!)» (1).

از ابن عباس نیز نقل شده است: «مَنْ بَلَغَ الأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ!؛ هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدی اش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!». به هر حال قرآن در دنباله این مطلب می افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم!».

این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت هایی که خدا به او داده آگاه می شود، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده اند تا به این حد رسیده، چراکه در این سن و سال معمولاً خودش پدر و مادر شده و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دورا با چشم خود می بیند و بی اختیار به یاد آن ها می افتد و به جای آن ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر يك برنامه عملی مؤثر است؛ می گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی توبازمی گردم و توبه می کنم»؛ (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ). به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین شود و تا آخر عمر همچنان ادامه یابد. آری، من به مرز چهل سالگی

ص: 95

رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیام و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم!

دیگر اینکه می گوید: «من از مسلمین هستم»؛ (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

درحقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام و دربرابر فرمان تو تسلیم مطلق هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما!

توبه و جبران

توبه و جبران (1)

همان گونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود، توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست، بلکه باید توأم با اصلاح و جبران نیز همراه باشد، به ویژه به صورت کمک های بلاعوض به نیازمندان.

و این مسأله نیز تفاوتی نمی کند که گناه، گناه مالی باشد یا گناه دیگر، همان گونه که در مورد متخلفان از جنگ تبوک آمده است. درواقع هدف این است که روح آلوده به گناه، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود و پاکی نخستین و فطری را بازیابد.

داستان مرد نباشی

جوانی گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سخت ناراحت بود و می گفت: از خشم خدا می ترسم. فرمود: شرك آورده ای؟ گفت: نه. فرمود: خون ناحق ریخته ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد. عرض کرد: گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزرگ تر است.

فرمود: گناهت از خدا هم بزرگ تر است؟! عرض کرد: نه، خدا از همه چیز بزرگ تر است.

ص: 96

فرمود: برو (توبه کن) که خدای عظیم گناه عظیم را می آمرزد. بعد فرمود: بگو بینم گناه تو چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا! از روی شما شرم دارم که بازگو کنم: فرمود: آخر بگو بینم چه کرده ای؟! عرض کرد: هفت سال نبش قبر می کردم و کفن های مردگان را برمی داشتم تا اینکه روزی هنگام نبش قبر به جسد دختری از انصار برخورددم، بعد از آنکه او را برهنه کردم دیو نفس در درونم به هیجان درآمد... (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح می دهد). هنگامی که سخنش به اینجا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله سخت برآشفته و ناراحت شد و فرمود:

این فاسق را بیرون کنید! و رو به سوی او کرده، اضافه نمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی! جوان بیرون آمد در حالی که سخت گریه می کرد. سر به بیابان گذاشت و عرض کرد: ای خدای محمد! اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن باخبر کن و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان! اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و آیه (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) را به آن حضرت نازل کرد. (1). (2)

تلاوت این آیه توسط جبرئیل در اینجا ممکن است برای نخستین بار نباشد که جنبه شأن نزول پیدا کند، بلکه تکرار آیه ای باشد که پیش تر نازل شده، برای تأکید و توجه بیشتر و اعلام قبول شدن توبه آن جوان گنهکار.

باز تکرار می کنیم که این گونه اشخاص که بار سنگینی از گناه را به دوش می کشند مسئولیت سنگین تری در مقام جبران با اعمال صالح خود دارند.

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه 16 سوره «حدید» توبه کردند

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه 16 سوره «حدید» توبه کردند (3)

آیه (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...) از آیات

ص: 97

1- . تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 9، ص 412.

2- زمر، آیه 53.

3- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیه 16 سوره حدید.

تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد، پرده های غفلت را می برد و فریاد می زند: آیا زمان آن نرسیده که قلب های باایمان، در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع شود؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آن ها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما به مرور زمان قلب های آن ها به قساوت گرایید؟ لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه چنان تکان خوردند که در يك لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند و حتی بعضی از آن ها در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند. از جمله آن ها فضیل بن عیاض است که سرگذشت او معروف است.

«فضیل» که در کتب رجال، یکی از راویان موثق از امام صادق علیه السلام و از زهاد معروف معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می زیست و همان جا در روز عاشورا بدرود حیات گفت، در آغاز، راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند. روزی از نزدیکی يك آبادی می گذشت که دختری را دید و به او علاقه مند شد. عشق سوزان آن دختر، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نائل گردد. در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف، شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...) این آیه همچون تبری بر قلب آلوده فضیل نشست، درد و سوزی در درون دل احساس کرد، تکان عجیبی خورد، اندکی در فکر رفت: این کیست که سخن می گوید؟ و به چه کسی این پیام را می دهد؟ به من می گوید: ای فضیل! «آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی، از این راه خطا برگردی، از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و بارها گفت: بَلَى وَاللَّهِ قَدْ أَنَا، بَلَى وَاللَّهِ قَدْ أَنَا؛ به خدا سوگند! وقت آن رسیده است، به خدا سوگند! وقت آن رسیده است...».

او تصمیم نهایی خود را گرفته بود، با يك جهش برق آسا از صف اشقیا بیرون پرید و در صفوف سعدا جای گرفت، به عقب برگشت و از دیوار بام فرود آمد و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند. می گفتند: فضیل و دارو دسته او در راه اند، اگر برویم راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت: چه بد مردی هستم! این چه شقاوتی است که به من رو آورده؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته اند!

رو به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْتُ تَوْبَتِي إِلَيْكَ جِوَارَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ...!؛ خداوند! من به سوی تو بازگشتم و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم. خدایا! از بدکاری خود در رنجم و از ناکسی در فغانم، درد مرا درمان کن! ای درمان کننده همه دردها و ای پاک و منزله از همه عیب ها و ای بی نیاز از خدمت من و ای بی نقصان از خیانت من! مرا به رحمت بیخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهایی بخش!».

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایت ها فرمود و او از آنجا بازگشت و به سوی مکه رفت و سال ها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا شد!

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است *** اسیر عشق تو از هر دوکون آزاد است! (1)

بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از رجال معروف بصره گفته است: من از راهی می گذشتم، ناگهان صیحه ای شنیدم. به دنبال آن رفتم و مردی را مشاهده کردم که بیهوش بر زمین افتاده بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: مردی است

ص: 99

1- . اقتباس از «سفینه البحار» (ج 2، ص 396) و «روح البیان» ج 9، ص 365، و «تفسیر قرطبی» ج 9، ص 6421.

بیدار دل، آیه ای از قرآن را شنید و مدهوش شد. گفتیم: کدام آیه؟ گفتند: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...).

آن مرد مدهوش صدای ما را که شنید ناگهان به هوش آمد و شروع به خواندن این اشعار سوزناک نمود:

اما آن للهجران ان يتصر ما وللغصن غصن البان ان يتبسما

وللعاشق الصب الذي ذاب و النحنى الم يأن ان يبكى عليه و يرحما

كتبت بماء الشوق بين جوانحى كتابا حكى نقش الوشى المنمنما

«آیا زمان آن نرسیده است که هجران به سر آید؟ و شاخه بلند و خوشبوی امید من خندان شود؟»

و آیا زمان آن نیامده که برای عاشق بی قراری که آب شده و منحنی گشته، بگریند و مورد ترحمش قرار دهند؟

آری، با آب شوق در درون قلبم نوشتم:

نامه ای نوشتم که صفحه زیبا و رنگارنگ و جالبی را حکایت می کند».

سپس گفت: مشکل است، مشکل است، مشکل! این را گفت و بار دیگر بر زمین افتاد و جان آفرین تسلیم کرد! (1)

اسباب آمرزش در قرآن مجید

اسباب آمرزش در قرآن مجید (2)

در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. توبه: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ

ص: 100

1- . روح المعانی، ج 27، ص 156.

2- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 1-3 سوره غافر.

سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد».(1)

2. ایمان و عمل صالح: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ)؛ «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده - و آن حقی است از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد».(2)

3. تقوا: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می دهد؛ و گناهانتان را می پوشاند».(3)

4. هجرت و جهاد و شهادت: (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ)؛ «لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند گناهانشان را می بخشم».(4)

5. انفاق مخفی: (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فِعْمًا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «اگر صدقات (انفاق های خود) را آشکار کنید خوب است؛ و اگر آن ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است و از گناهان شما می کاهد».(5)

6. دادن قرض الحسنه: (إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ)؛ «اگر

ص: 101

1- . تحریم، آیه 8.

2- . محمّد، آیه 2.

3- . انفال، آیه 29.

4- . آل عمران، آیه 195.

5- . بقره، آیه 271.

به خدا قرض الحسنه دهید (و در راه او انفاق کنید) آن را برای شما مضاعف می سازد و شما را می بخشد» (1).

7. پرهیز از گناهان کبیره، که موجب آمرزش گناهان صغیره است: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم (و می بخشیم)» (2).

بنابراین درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است؛ هفت در آن به استناد هفت آیه بالا ذکر شد. تا از کدامین در وارد شویم و چه بهتر که از هر در وارد شویم.

توجه به خدا

توجه به خدا (3)

توجه به خدا در قدرت روح آدمی بسیار تأثیرگذار است. در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست، و این طبیعت زندگی دنیاست، و هر قدر انسان بزرگ تر باشد این مشکلات بزرگ تر است، از این رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دعوت بزرگش با آن روبه رو بود پی برد.

ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد که برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد. این نشان می دهد که عبادت، اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد. از روایات مختلف نیز استفاده می شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحران ها و مشکلات عظیم روبه رو می شدند، به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند.

ص: 102

1- . تغابن، آیه 17.

2- . نساء، آیه 31.

3- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیات 92-97 سورة حجر.

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر نام خدا شروع شد:

(اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) و جالب اینکه تمام زندگانی پربار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود. ذکر خداوند با هر نفسش همراه بود، برمی خاست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سوار می شد، پیاده می شد، توقف می کرد، همه با یاد خدا بود و با نام «الله».

هنگامی که از خواب بیدار می شد می فرمود: «الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا و اليه النشور».

«ابن عباس» می گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...) سپس عرضه داشت: اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ... اَللّٰهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ أَمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أُنَبِّتُ...».

هنگامی که از خانه بیرون می آمد، می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَضِلَّ، اَوْ اُضِلَّ، اَوْ اَزِلَّ، اَوْ اُظْلِمَ، اَوْ اُظْلَمَ، اَوْ اُجْهَلَ اَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ».

و هنگامی که وارد مسجد می شد، می فرمود: «اَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» .

و هنگامی که لباس نوی در تن می کرد، عرض می کرد: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيَّ اَسْئَلُكَ خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ» .

و هنگامی که به خانه باز می گشت، می فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَ اَوَانِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَسَقَانِي». و به همین صورت، تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود. (1)

توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست

توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست (2)

در آیه 61 سوره یونس خداوند می فرماید: (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُقِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ «در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را از جانب خداوند، تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی، مگر اینکه در آن هنگام که وارد آن می شوید ما گواه بر شما هستیم و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای، و نه کوچک تر و نه بزرگ تر از آن نیست، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است».

«شهود» جمع «شاهد» در اصل به معنی حضور همراه با مشاهده با چشم و یا قلب و فکر است، و جمع بودن این واژه اشاره به این است که نه تنها خدا، بلکه فرشتگانی هم که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسان ها می باشند از همه این کارها باخبرند و شاهد و ناظرند.

و همان گونه که پیش تر اشاره کرده ایم، صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتاست برای اشاره به عظمت مقام اوست و اینکه همواره مأمورینی سر به فرمان او نهاده اند، و برای اطاعت امرش آماده و حاضرند، و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از اوست و آن همه مأموران مطیعش.

ص: 104

1- . فی ظلال القرآن، ج 8، ص 619 به بعد (با تلخیص فراوان).

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 61 سوره یونس.

سپس با تأکید بیشتر، مسأله آگاهی خدا را از همه چیز تعقیب کرده، می گوید:

«کوچک ترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی مقداری، از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی ماند، و نه کوچک تر از این و نه بزرگ تر از این، مگر اینکه همه این ها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است».

«یعزب» از ماده «عزوب» در اصل به معنی دوری و جدایی از خانه و خانواده به منظور یافتن مرتع برای گوسفندان و چهارپایان است؛ سپس به معنی غیبت و پنهانی به طور مطلق استعمال شده است. «ذره» به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین مناسبت به مورچه های ریز ذره گفته می شود. و «کتاب مبین» اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می شود.

بنابراین خداوند در آیه فوق روی سه نکته تکیه کرده است: در هیچ کار و حالی نیستی و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی و هیچ عملی انجام نمی دهید، مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم.

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به «افکار» و «گفتار» و «اعمال» انسان هاست، یعنی خداوند همان گونه که اعمال ما را می بیند، سخنان ما را نیز می شنود و از افکار و نیت ما نیز آگاه و باخبر است و چیزی از این ها از محیط علم پروردگار بیرون نیست.

بدون شك، نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار، پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن، ولذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است.

در هر صورت در این آیه درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده، درسی که می تواند آن ها را در مسیر حق به راه اندازد و از کج روی ها و انحرافات بازدارد، درسی که توجه به آن جامعه ای صالح و پاك می سازد و آن اینکه:

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی برمی داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم و به هر سو نگاه می کنیم، و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا، بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

کوچک ترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند، نه تنها مخفی نمی ماند، بلکه همه آن ها ثبت می شود: در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی دلیل نیست که امام صادق علیه السلام می فرماید: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر زمان این آیه را تلاوت می کرد به شدت می گریست»؛ (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ بَكَى شَدِيدًا). (1)

توکل

توکل (2)

منظور از توکل بر خدا، این است که انسان تلاشگر، کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدایی که نسبت به او رحیم و مهربان است، و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد.

کسی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و نومیدی را به خود راه نمی دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی کند، در مقابل حوادث سخت، مقاوم است، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روحی بالایی به او می دهد که

ص: 106

1- . مجمع البیان، ج 5، ص 116، ذیل آیه.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 2 و 3 سوره طلاق.

می تواند بر مشکلات پیروز شود، و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است به یاری او می آید و او را از شکست و ناتوانی رهایی می بخشد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ؛ حقیقت توکل این است که انسان بدانند مخلوق، نه زیان می رساند و نه نفع، نه عطا می کند و نه منع. توکل یعنی چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن). هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی ترسد و دل به کسی جز او نمی بندد، این روح توکل است»⁽¹⁾.

«توکل» با این محتوای عمیق، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد و در تمام اعمال او اثر می گذارد، لذا در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا! «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ لِي؛ چه عملی از همه اعمال برتر است؟».

خداوند متعال فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ لِي مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ؛ چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کردم، نیست»⁽²⁾.

بدیهی است که توکل، به این معنی، همیشه همراه با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیت ها.

ص: 107

1- . بحار الانوار، ج 69، ص 373، ح 19.

2- . سفينة البحار، ج 2، ص 684 (ماده وکل).

حقیقت توکل و فلسفه آن (1)

«توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی انتخاب کردن وکیل است، و این را می دانیم که يك وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد:

آگاهی کافی، امانت، قدرت و دلسوزی. این موضوع نیز شاید به تذکر نیاز نداشته باشد که انتخاب وکیل مدافع، برای مواردی است که انسان درباره آن ها شخصاً قادر به دفاع نباشد. در این موارد از نیروی دیگری استفاده می کند و با کمک او به حل مشکل خویش می پردازد.

بنابراین، توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی ها و سرسختی های مخالفان و پیچیدگی ها و بن بست هایی که در مسیر خود به سوی هدف می بیند، در جایی که توانایی برطرف کردن آن ها را ندارد او را وکیل خود سازد و به او تکیه کند، ولی از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه حتی در جایی نیز که توانایی انجام کاری را دارد، باز مؤثر اصلی را خدا بداند، زیرا از دید يك موحد، سرچشمه تمام قدرت ها و نیروها اوست.

نقطه مقابل «توکل بر خدا» تکیه کردن بر غیر اوست، یعنی به صورت اتکایی زیستن و به دیگری وابسته بودن، و از خود استقلال نداشتن. دانشمندان اخلاق می گویند: توکل، ثمره مستقیم توحید افعالی خداست، زیرا - همان طور که گفتیم - از نظر يك موحد، هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده ای که در جهان رخ می دهد بالاخره با علت نخستین این جهان، یعنی ذات خداوند ارتباط می یابد، بنابراین يك موحد همه قدرت ها و پیروزی ها را از او می داند.

ص: 108

با توجه به آنچه ذکر کردیم، استفاده می شود:

اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل هنگامی که مسلمانان در میدان «احد» ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترك این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می گوید: افراد باایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند، وحشت نکردند، بلکه با تکیه بر «توکل» و استمداد از نیروی ایمان، بر پایداری آن ها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد. (1)

نمونه این پایداری در سایه توکل، در آیات متعددی به چشم می خورد، از جمله در آیه 122 آل عمران قرآن می گوید: «توکل بر خدا جلوی سستی و طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت» و در آیه 12 سوره ابراهیم، توکل، ملازم با صبر و استقامت در برابر حملات و صدمات دشمن ذکر شده است.

و در آیه 159 آل عمران، برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است.

حتی قرآن می گوید: در برابر وسوسه های شیطانی «تنها کسانی می توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او درآیند که ایمان و توکل داشته باشند»؛ (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ). (2)

از مجموع این آیات استفاده می شود منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکا بر قدرت

ص: 109

1- . آل عمران، آیه 173.

2- . نحل، آیه 99.

بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، بنابراین، توکل، امیدآفرین، نیروبخش، تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل، به گوشه ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که درباره مجاهدان و مانند آن ها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباه اند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا نوعی شرك محسوب می شود! مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هرچه دارند از او دارند و همه وابسته به اراده و فرمان او هستند؟ آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم با روح توکل سازگار نخواهد بود (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل شود با اینکه شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که سرسلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچ گونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسایل و اسباب ظاهری غفلت نمی نمود؟! این ها همه ثابت می کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

ثانیاً: توکل بر خدا آدمی را از وابستگی ها که سرچشمه ذلت و بردگی است نجات می دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد.

«توکل» با «قناعت» ریشه های مشترکی دارد و طبعاً فلسفه آن دو نیز از جهاتی شبیه یکدیگر است و در عین حال تفاوتی نیز دارند. در اینجا به دو روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی از مفهوم اصلی و ریشه آن - توجه فرمایید:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛ بی نیازی و عزت در حرکت اند، هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می گزینند»⁽¹⁾.

ص: 110

1- . اصول کافی، ج 2، باب التفویض الی الله و التوکل علیه، ح 3.

در این حدیث، وطن اصلی بی نیازی و عزت، «توکل» معرفی شده است.

کسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: «ما حَدُّ التَّوَكُّلِ فَقَالَ لِي أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی!». (1). (2)

صبر و استقامت

صبر و استقامت (3)

در آیه 155 سوره بقره می خوانیم: (وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)؛ «و به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی، و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به صابران».

نخستین گام برای پیروزی در امتحانات همان است که در جمله کوتاه و پرمعنی «و بشر الصابرين» آمده است. این جمله باصراحت می گوید: رمز موفقیت در مقابل مشکلات و آزمایش ها صبر و استقامت است و به همین دلیل بشارت پیروزی در امتحانات را باید به افراد بااستقامت داد.

چیزی که بر استقامت انسان می افزاید توجه به گذرا بودن این حوادث است و اینکه زندگی این جهان گذرگاهی بیش نیست. به همین دلیل ذیل آیه می فرماید: صابران کسانی هستند که با بی اعتنایی به حوادث مشکل و سخت به مبارزه برمی خیزند و منطق شان این است: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ما از سوی خدا آمده ایم و به سوی او بازمی گردیم، بنابراین از مشکلات وحشتی نداریم.

ص: 111

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 682.

2- برای توضیح بیشتر درباره توکل و مانند آن به کتاب «انگیزه پیدایش مذهب» مراجعه کنید.

3- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 155 سوره بقره.

صبر جمیل (1)

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان های سنگین، نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی شود. يك نسیم ملایم می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس های بزرگ همچون اقیانوس آرام، در برابر بزرگ ترین طوفان ها نیز مقاومت کرده و آرامش آن ها بر هم نمی خورد. گاهی انسان به ظاهر شکیبایی می کند، ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می سازد، اما افراد باایمان و با اراده قوی و پزیرفت کسانى هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی شود، و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی سازند، صبر آن ها «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است.

اکنون این سؤال پیش می آید که در آیات دیگر سوره یوسف می خوانیم:

یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این با صبر جمیل منافات ندارد؟!

پاسخ این سؤال يك جمله است و آن اینکه قلب مردان خدا کانون عواطف است؛ جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک هایشان همچون سیلاب جاری شود، این يك امر عاطفی است، مهم این است که کنترل خویشتن را از دست ندهند، یعنی سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقاً همین ایراد را هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت به او گفتند، که شما ما را از گریه کردن نهی کردی، اما خود اشک می ریزید!

ص: 112

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود، ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)، و در جای دیگر می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً وَإِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ؛ این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است».⁽¹⁾

اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ، و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است. این عیب نیست، بلکه حسن است، عیب این است که انسان سخنی بگوید که خدا را به خشم آورد.

راه پیروزی بر مشکلات

راه پیروزی بر مشکلات (2)

در آیات 45 و 46 سوره بقره آمده است: (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)؛ «از صبر و نماز یاری جوئید (و با شکیبایی و مهار هوس‌های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید) و این کار، جز برای خاشعان دشوار و سنگین است. (همان) کسانی که می‌دانند پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و به سوی او بازمی‌گردند».

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات، دو عامل اساسی لازم است: یکی در درون وجود می‌باشد و آن ورزشدگی خاص انسان است، و دیگری تکیه گاهی نیرومند که هر لحظه از آن مدد گرفته شود.

و بسیار روشن است که هنگام بروز سختی‌ها انسان به نیروی بیشتری احتیاج دارد و باید با اتکا به نیروی بزرگ‌تر و مبدأ لایزالی خود را تقویت کند، تا به کمک او قادر به حل مشکلات باشد. در این آیه - همان‌طور که مشاهده می‌شود - به این

ص: 113

1- . بحار الانوار، ج 22، ص 151 و 157.

2- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیات 45 و 46 سوره بقره.

دو عامل اساسی اشاره شده است: یکی «صبر» که در روایات فراوانی از آن به «روزه» تعبیر شده که در پرتو آن ورزیدگی مخصوص و چیرگی بر خواسته های درون به وجود می آید، و دیگری نماز است که وسیله ارتباط انسان با خداست و انسان در هر آن باید از آن مدد بگیرد. در حقیقت نماز وسیله ارتباط با آن تکیه گاه نیرومند است.

لذا می بینیم که مفسران در تفسیر این آیه نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه با امر مشکلی روبه رو می شد که باعث هم و غم وی می گردید، از نماز و روزه مدد می گرفت.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «هنگامی که با غمی از غم های دنیا روبه رو شدید، وضو بگیرید و به مسجد رفته، نماز بخوانید و در حال نماز دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده است که (وَإِذْ تَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) از نماز و صبر استعانت بجوید». بدیهی است که توجه به نماز، راز و نیاز با پروردگار نیروی معنوی تازه ای در انسان ایجاد می کند و به او در مقابله با مشکلات نیرو می بخشد.

علمای یهود چون می ترسیدند در صورت اعتراف به رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کمک های مادی آن ها قطع شود و عوام یهود به آن ها اعتنا نکنند، صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند. قرآن به آن ها دستور می دهد که از کسی نترسید و از نماز و صبر استعانت جوید، تا بر امیال و خواسته های دل پیروز شوید و حب مقام و ریاست از دلتان بیرون رود. ولی همان طور که در پایان آیه تذکر داده شده، استعانت از نماز و صبر برای پیروزی بر خواسته ها و امیال و شهوات، برای کسانی ممکن است که از پروردگار می ترسند و می دانند به ازای از دست دادن مقام های ظاهری، مقامی بالاتر در انتظار آنان است. کسانی که می دانند پس از مرگ به لقای پروردگار بزرگ

می‌رسند و از نعمت‌های بی‌پایان او بهره‌مند می‌شوند، پیروزی بر امیال و خواسته‌ها با تکیه بر نماز و صبر برای آن‌ها آسان است، ولی برای کسانی که چنین عقیده‌ای ندارند، بسیار سخت و مشکل خواهد بود؛ (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ).

لذا قرآن در آیه بعد، صفات خاشعان را یادآور می‌شود که آن‌ها کسانی هستند که به ملاقات پروردگار خویش یقین دارند و می‌دانند که به سوی او باز می‌گردند.

جالب توجه اینکه در صفات «خاشعان» این تعبیر آمده است: (الَّذِينَ يَظُنُّونَ) افرادی که گمان دارند خدا را ملاقات می‌کنند، و با اینکه می‌دانیم خاشعان به لقای حضرت حق یقین دارند تعبیر نمودن به «یظنون» و تعبیر نکردن به «یوقنون» (یعنی یقین دارند) شاید اشاره به این نکته باشد که ایمان به قیامت، گرچه به مرحله یقین هم نرسد، کافی است تا آثاری در جان آدمی باقی بگذارد و به روان انسان نیرو و آرامش ارزانی دارد و دل‌ها را به خشوع و جان‌ها را به اطاعت خداوند وادارد.

منظور از لقاء خداوند چیست؟

بدیهی است که منظور از «لقاء» و «ملاقات» پروردگار، ملاقات جمعی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چراکه خداوند نه جسم است و نه مکان دارد، بلکه منظور مشاهده پاداش‌ها و کیفرهای الهی و نعمت‌ها و عذاب‌های اوست، چنان‌که مفسران نیز گفته‌اند. ولی امکان دارد که «لقاء» در اصطلاح قرآن به معنی یک نوع شهود باطنی باشد، زیرا آیات فراوانی در قرآن مسئله لقاء خداوند را یادآور می‌شود، بدون اینکه کلمه‌ای مانند اجر یا ثواب، پس از آن ذکر شده باشد.

همان‌طور که انسان تصاویر ذهنی خود را می‌بیند، ممکن است از نظر عبادت

به جایی برسد که گویا خدا را می بیند، یعنی او را با چشم دل مشاهده می کند و در قیامت چنین حالتی برای انسان پدید می آید.

این حقیقت را می توانیم در سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کنیم، آنجا که در پاسخ «ذعلب یمانی» می فرماید: «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؛ آیا خدایی را که نینم پرستش کنم؟!»

و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام افزود: «لَا تَدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم های ظاهر او را مشاهده نمی کنند؛ بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند»⁽¹⁾. از این نمونه تعبیرات در گفتار پیشوایان دینی ما و دعاهایی که به ما تعلیم داده اند فراوان به چشم می خورد.

آیا «صبر» به معنی روزه است؟

همان گونه که در بالا اشاره شد، در پاره ای از احادیث، «صبر» به معنی «روزه» آمده است و بعید نیست که این تفسیر از قبیل ذکر مصداق روشن برای يك مفهوم کلی باشد، زیرا «صبر» به معنی هرگونه استقامت است و روزه که مقاومت در برابر هوس های سرکش می باشد یکی از موارد روشن آن محسوب می شود.

بنابراین، آیه مزبور در عین اینکه روزه را شامل می شود اختصاصی به آن نخواهد داشت.

صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت

صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت⁽²⁾

در آیات 23 تا 25 سوره سجده می خوانیم: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ

ص: 116

1- . نهج البلاغه، خطبه 179.

2- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 23-25 سوره سجده.

فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ * إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)؛ (و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و شك نداشته باش که او آن را دریافت داشت؛ و ما آن را وسیلهٔ هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم! و از آنان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند. البتّه پروردگار تو میان آنان روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند حکم می کند (و هر کس را به سزای اعمالش می رساند)!!).

آیات مورد بحث، اشارهٔ کوتاه و زودگذری به داستان «موسی» علیه السلام و «بنی اسرائیل» است تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان نخستین را تسلّی و دل‌داری دهد و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنی های مشرکان دعوت به صبر و شکیبایی و پایداری کند، و هم بشارتی باشد برای مؤمنان که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند، همان گونه که بنی اسرائیل بر دشمنان خود پیروز شدند و پیشوایان روی زمین گشتند. و از آنجا که موسی علیه السلام پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند و هم مسیحیان، این مسأله می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام شود.

خداوند در آیهٔ 24 به افتخاراتی که در سایهٔ استقامت و ایمان نصیب بنی اسرائیل شد اشاره می کند، تا درسی برای دیگران باشد؛ می فرماید: «و از آن ها امامان و پیشوایانی قرار دادیم، که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند، زیرا آن ها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند».

در اینجا رمز پیروزی و شرط پیشوایی و امامت را دو چیز شمرده است: یکی ایمان و یقین به آیات الهی، و دیگری صبر و استقامت و شکیبایی.

این امر، ویژهٔ بنی اسرائیل نیست، درسی است برای همهٔ امت ها و برای مسلمانان دیروز و امروز و فردا که پایه های یقین خود را محکم کنند و از

مشکلاتی که در راه به ثمر رساندن خط توحید است نهراسند و صبر و مقاومت را پیشه خود کنند تا ائمه خلق و رهبر امت ها در تاریخ عالم شوند.

تعبیر به «یهدون» (هدایت می کنند) و همچنین جمله «یوقنون» (یقین دارند) هر دو به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آن هاست، چراکه مسأله رهبری، لحظه ای از مشکلات خالی نیست، و در هر گام شخص رهبر و پیشوای مردم با مشکل جدیدی روبه رو می شود که باید با نیروی یقین و استقامت مداوم به مبارزه با آن برخیزد و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد.

قابل توجه اینکه مسأله هدایت را مقید به «امر الهی» می کند، می فرماید:

«یهدون بامرنا» و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل، یا تقلید از این و آن.

امام صادق علیه السلام در حدیث پر محتوایش با استفاده از مضامین قرآن مجید، ائمه و پیشوایان را به دو دسته تقسیم می کند: امامانی که به امر خدا نه به امر مردم، هدایت را بر عهده می گیرند، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند.

و امامانی که به سوی آتش دعوت می کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می دارند، حکم خود را قبل از حکم الهی قرار می دهند و مطابق هوای نفس خویش و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند»⁽¹⁾.

اینکه منظور از «امر» در اینجا امر تشریحی (دستورات الهی در شرع) است یا امر تکوینی (نفوذ فرمان الهی در عالم آفرینش)، ظاهر آیه همان معنی اول است و تعبیرات روایات و مفسران نیز همین معنی را تداعی می کند، ولی بعضی از مفسران بزرگ آن را به معنی «امر تکوینی» دانسته اند. توضیح اینکه: «هدایت» در آیات و روایات به دو معنی آمده است: ارائه طریق (نشان دادن راه) و ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد).

ص: 118

1- . کافی، ج 1، ص 168، باب انّ الائمه فی کتاب الله امامان.

هدایت پیشوایان الهی نیز از هر دوره صورت می‌گیرد، گاهی تنها به امر و نهی قناعت می‌کنند، ولی گاهی با نفوذ باطنی در دل‌های لایق و آماده، آن‌ها را به هدف‌های تربیتی و مقامات معنوی می‌رسانند.

کلمه «امر» در بعضی از آیات قرآن، به معنی «امر تکوینی» به کار رفته است، مانند (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛ «هنگامی که چیزی را اراده کند فرمان او تنها این است که می‌گوید: موجود باش! آن هم موجود می‌شود». (1) جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است، یعنی آن‌ها پیشوایانی بودند که با قدرت پروردگار در نفوس آماده نفوذ می‌کردند و آن‌ها را به هدف‌های عالی تربیتی و انسانی سوق می‌دادند. (2)

این معنی فی حدّ ذاته معنی قابل ملاحظه‌ای است و یکی از شئون امامت و شاخه‌های هدایت است، اما منحصر دانستن جمله (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) به این معنی، موافق ظاهر آیه نیست، ولی مانعی ندارد که ما «امر» را در این جمله به معنی وسیع کلمه بگیریم که هم «امر تکوینی» و هم «تشریحی» را دربرگیرد و هر دو معنی هدایت در آیه جمع باشد. این تفسیر با بعضی از احادیثی که در تفسیر آیه به ما رسیده نیز هماهنگ است. ولی به هر حال رسیدن امام و پیشوا به این مقام، تنها در پرتو یقین و استقامت امکان‌پذیر است.

نکته: شکیبایی و استقامت رهبران الهی

گفتیم که در آیات مورد بحث، دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است: نخست صبر و پایداری، و دیگری ایمان و یقین به آیات الهی.

ص: 119

1- .یس، آیه 82.

2- .تفسیر المیزان، ج 1، ص 275.

این صبر و شکیبایی شاخه هایی دارد: گاهی در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می رسد؛

گاهی در برابر آزادی ای است که به دوستان و هواخواهان او می دهند.

و گاهی در مقابل بدگویی ها و بدزبانی هایی است که نسبت به مقدسات او می کنند؛ گاهی از ناحیه کج اندیشان است، گاهی از سوی بداندیشان، گاه از سوی جاهلان نادان، و گاه از سوی آگاهان بدخواه!

خلاصه، يك رهبر آگاه، در برابر همه این مشکلات و غیر این ها باید شکیبایی و استقامت کند، هرگز از میدان حوادث درنرود، بی تابی و جزع نکند، زمام اختیار از دست ندهد، مأیوس نگردد، و مضطرب و پشیمان نشود، تا به هدف بزرگ خود نائل گردد. در این زمینه حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می رسد. او به یکی از دوستانش فرمود:

«کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بی تابی می کند مدتی کوتاه بی تابی می کند (و سرانجام آن شکست است). سپس فرمود: بر تو باد به صبر و شکیبایی در تمام کارها، زیرا خداوند بزرگ، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود: در مقابل آنچه آن ها می گویند شکیبایی کن و در صورت لزوم از آن ها جدا شو، اما نه جداشدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد. و نیز فرمود: با استفاده از نیکی ها به مقابله با بدی ها برخیز که در این هنگام، کسانی که با تو عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید.

امام علیه السلام سپس افزود: پیامبر صلی الله علیه و آله صبر و شکیبایی پیشه کرد، تا اینکه انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در ادعای نبوت تکذیبش کردند) سینه پیامبر صلی الله علیه و آله از

سخنانشان تنگ شد؛ خداوند این سخن را بر او نازل کرد: «می دانیم که سینه ات از سخنان آن ها تنگ می شود، اما تسبیح و حمد پروردگارت را به جای آور و از سجده کنندگان باش (که این عبادت ها به تو آرامش می بخشد)».

بار دیگر او را تکذیب کردند و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد که می دانیم سخنان آن ها تو را غمگین می کند، اما بدان که هدف آن ها تکذیب تو نیست، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می کنند، پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبایی پیشه کردند، آن ها آزار دیدند و صبر کردند، تا یاری ما فرارسید. پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم شکیبایی کرد تا اینکه آن ها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خداوندا! من در مورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبایی کردم، اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی توانم شکیبایی کنم. اما باز هم خداوند او را به صبر امر کرد و فرمود: «در برابر آنچه می گویند شکیبیا باش».

به دنبال آن، پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبیا بود و همین سبب شد که خدا به او بشارت دهد که در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد... اینجا بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ ارزش صبر در ایمان همچون ارزش سر است در تن» و سرانجام، این استقامت و صبر سبب پیروزی او بر مشرکان شد و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران که قابل هدایت نبودند صادر گردید و طومار عمر آن ها به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستانش درهم پیچیده شد. این پاداش آن ها در دنیا بود، علاوه بر پاداش هایی که در آخرت برای او ذخیره شده است.

امام صادق علیه السلام سپس افزود: «فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقَرَّ اللَّهُ لَهُ عَيْنُهُ فِي أَعْدَائِهِ مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ؛ کسی که شکیبایی کند و آن را به حساب

خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پاداش هایی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد»⁽¹⁾.

آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن

آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن⁽²⁾

در آیه 15 سوره شوری، خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: (فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...); «(پس به همین خاطر) تو (نیز آنان را به سوی این آیین توحیدی) دعوت کن، و آن چنان که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوی و هوس های آنان پیروی مکن!...».

از آنجا که در آیات قبل مسأله تفرقه امت ها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح شده، در آیه مورد بحث، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که برای حل اختلافات و احیای آیین انبیا بکوشد و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می فرماید: «انسان ها را به سوی آیین واحد الهی دعوت کن و از اختلافات برهان!» سپس دستور به استقامت در این راه داده است: «آن گونه که مأمور شده ای ایستادگی کن!»؛ (وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ).

جمله «كَمَا أُمِرْتَ» (آن چنان که مأمور شده ای) ممکن است اشاره به مرحله عالی استقامت باشد و یا اشاره به اینکه استقامت نیز از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر، همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی.

و از آنجا که هوی و هوس های مردم در این مسیر از موانع بزرگ راه است، در سومین دستور می افزاید: «و از هوی و هوس های آن ها پیروی مکن!»؛ (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ). چراکه هر گروهی تو را به تمایلات و منافع خود دعوت می کنند، همان

ص: 122

1- اصول کافی، ج 2، ص 72، باب الصبر (با کمی تلخیص).

2- تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 15 سوره شوری.

دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است، پا بر سر این هوی ها بگذار و همه مردم را گرد آیین واحد پروردگار جمع کن!

و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد، نقطه شروع آن را خود پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهد و در چهارمین دستور می فرماید: «بگو: من ایمان آورده ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است»؛ (وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ). من میان کتب آسمانی فرق نمی نهم، همه را به رسمیت می شناسم و همه را دعوت کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوا و پاکی و حق و عدالت می دانم و آیین من در حقیقت جامع همه آن ها و مکمل آن هاست.

و از آنجا که برای ایجاد وحدت، رعایت «اصل عدالت» ضرورت دارد، در پنجمین دستور آن را مطرح کرده، می فرماید: «بگو: من مأمورم که میان همه شما عدالت برقرار کنم»؛ (وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ).

چه در قضاوت و داوری ها، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر. بنابراین، آیه مورد بحث از پنج دستور مهم تشکیل شده که از اصل دعوت آغاز می شود، سپس وسیله پیشرفت آن، یعنی استقامت مطرح می گردد، بعد به موانع راه که «هوی پرستی» است، اشاره شده، سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده، و سرانجام هدف نهایی که گسترش و تعمیم عدالت می باشد، عنوان شده است.

همچون پیامبران اولوالعزم شکبیا باش

همچون پیامبران اولوالعزم شکبیا باش (1)

در آیه 35 سوره احقاف خداوند خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...); «پس، صبر کن، آن گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...».

ص: 123

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای، همهٔ پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبه رو بودند و استقامت کردند، «نوح» علیه السلام پیامبر بزرگ خدا 950 سال دعوت کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

«ابراهیم» علیه السلام را به میان آتش افکندند و «موسی» علیه السلام را تهدید به مرگ نمودند و قلبش از نافرمانی های قومش پر خون بود، و عیسی مسیح علیه السلام را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد. خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسطورهٔ صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیانگر مقاومت بی حد و حصر آن ها در برابر حوادث سخت و طوفان های شدید و مشکلات طاقت فرساست، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای این گونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آن ها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولاً از نقطهٔ روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که از «آینده به گذشته» است واقعیت ها را به شکل دیگری مجسم می کند، در حالی که ما باید خود را در آن روزی تصور کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله تک و تنها بود و هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد. دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند! پیوسته به میان قبایل عرب می رفت و آن ها را دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی گفت.

سنگسارش می کردند، آن چنان که از بدن مبارکش خون می ریخت، ولی دست از برنامهٔ خود بر نمی داشت.

معنی (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی. با این حال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟ چگونه مسلمانان امروز در برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آن ها بسته اند می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروز شوند؟ به ویژه رهبران اسلامی بیش از همه مأمور به این برنامه اند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الصَّبْرُ عَلَى وُلاَةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَإِجَابَهُ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَانِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ، بِقَوْلِهِ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ صَبْرٌ وَ اسْتِقَامَةٌ بِرِهْبَانِ وَ زَمَامِدَارَانِ فَرِيضَةٌ اسْتِ، زِيْرَا خَدَاوْنَد بَه پيامبرش فرموده است: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چراکه می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکویی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید)»(1)

چرا تنها صبر ذکر شده است؟

چرا تنها صبر ذکر شده است؟(2)

در آیه 24 سوره رعد می خوانیم: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)؛ «(و به آنان می گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان)».

جمله (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ) می گوید: درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است:

سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامت تان؛ در حالی که در آیات قبل به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آن ها اشاره شده،

ص: 126

1- . احتجاج طبرسی (مطابق نقل نورالثقلین، ج 5، ص 23).

2- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 24 سوره رعد.

ولی قرآن در این جمله تنها روی یکی از آن هشت برنامه انگشت گذاشته و آن صبر است.

نکته این موضوع را از بیان زنده و پرمغز علی علیه السلام می توان دریافت:

«إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّاسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛ ارزش صبر، برای ایمان، مانند ارزش سر است برای تن، تن بی سر بقایی ندارد و ایمان بدون صبر نیز ارزشی نخواهد داشت» (1).

در حقیقت پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی، همین شکیبایی و استقامت است و بدون آن هیچ کدام از آن ها به سامان نمی رسد، چراکه در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی وجود دارد که جز با نیروی استقامت نمی توان بر آن ها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است، نه حفظ پیوندهای الهی، نه ترس از خدا و دادگاه قیامت، نه اقامه صلوة و انفاق از مواهب الهی، و نه جبران خطاها به وسیله حسنات!

استقامت در سایه آگاهی

استقامت در سایه آگاهی (2)

در آیه 126 سوره اعراف آمده است: (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبِّنَا أَفْرَغَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسَدِّمِينَ)؛ «انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد - ایمان آوردیم. بارالها! صبر و استقامتی (کافی) بر ما فروریز! پروردگارا! و ما را مسلمان بمیران».

ساحران زمان موسی علیه السلام برای اینکه پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند

ص: 127

1- . نهج البلاغه، حکمت 82.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 126 سوره اعراف.

و بی گناهی خویش را ثابت کنند، چنین گفتند: «تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده ایم» یعنی ما نه اخلا لگرم، نه توطئه و تبنانی خاصی بر ضد تو کرده ایم، نه محرك ما برای ایمان به موسی علیه السلام این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و خودت نیز می دانی که ما این کاره نیستیم، بلکه ما وقتی حق را دیدیم و نشانه های آن را به خوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس! درحقیقت آن ها با جمله نخست به فرعون نشان دادند که هرگز از تهدید او نمی هراسند و با شهادت به استقبال همه حوادث، حتی مرگ و شهادت می شتابند و با جمله دوم به اتهاماتی که فرعون بر آن ها وارد کرده بود، با صراحت پاسخ گفتند.

جمله «تنقم» از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی با زبان یا با عمل و نیز به معنی مجازات نمودن است، بنابراین آیه بالا، هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو به ما این است که ایمان آورده ایم، و یا به این معنی باشد که مجازاتی که می خواهی انجام دهی به دلیل ایمان ماست.

سپس روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا می دانستند که بدون حمایت و یاری او، توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند: «پروردگار! پیمانۀ صبر را بر ما فرو ریز و ما را تا پایان عمر با اخلاص و با ایمان بدار!»؛ (رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ).

جالب اینکه آن ها با جمله (أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا) چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است، تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن (زیرا «افراغ» از ماده «افراغ» به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است به طوری که ظرف از آن خالی شود).

ممکن است در نخستین برخورد با ماجرای ساحران زمان موسی علیه السلام که در پایان، مؤمنان راستینی از کار درآمدند، انسان در شگفتی فرورود که مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملاً بریده و در صف موافق گام بگذارد و آن چنان سرسختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟!!

پاسخ: آن ها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند به خوبی به عظمت معجزه موسی علیه السلام و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند، این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام جود آن ها را دربر گرفت، عشقی که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و برتر از همه خواسته های انسان است. آن ها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند و برای چه می جنگند و با چه کسی مبارزه می کنند و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند.

آری، اگر ایمان با آگاهی کامل همراه شود از چنین عشقی سر برمی آورد که این گونه فداکاری ها در راه آن شگفت انگیز نیست.

به همین علت می بینیم که آن ها باصراحت و شجاعت (چنان که در آیه 72 سوره طه آمده است) گفتند: «سوگند به همان کسی که ما را آفریده است! ما هرگز تو را بر دلایل روشنی که از طرف پروردگار به ما رسیده، مقدم نخواهیم داشت؛ تو هرچه می خواهی بکن، اما بدان که دایره قدرت محدود به همین زندگی دنیاست!» و سرانجام - چنان که در روایات و تواریخ آمده است - آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود

و نام پرافتخار آن ها در دفتر آزاد مردان جهان ثبت شد و به گفته مفسر بزرگ، مرحوم طبرسی: «كانوا أوّل النّهار كُفّاراً سَحَرَةً وَ آخِرَ النّهارِ شُهَدَاءَ بَرَّةٍ؛ صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا».

ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه امدادهای الهی ممکن نیست و به یقین، کسانی که در مسیر حق گام می گذارند، چنین امدادهایی به سراغ آن ها خواهد شتافت.

نقش ثبات و استقامت

نقش ثبات و استقامت (1)

در آیات 24 تا 27 سوره ابراهیم، خداوند اوصاف و ویژگی های متعددی را برای «شجره طیبه» و «شجره خبیثه» بیان فرموده است.

در میان تمام این صفات، بیش از همه مسأله ثبات و عدم ثبات به چشم می خورد و حتی در بیان ثمره شجره طیبه در آخرین آیه مورد بحث چنین می خوانیم: خداوند افراد باایمان را به دلیل عقیده ثابت شان در دنیا و آخرت ثابت قدم می دارد. بر اساس این آیه اهمیت فوق العاده «ثبات» و نقش آن مشخص می شود.

درباره عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته اند، ولی از میان همه آن ها، در ردیف اول باید استقامت و پایداری را نام برد.

بسیارند کسانی که از هوش و استعداد متوسطی برخوردارند و یا ابتکار عمل آن ها کاملاً متوسط است، ولی به پیروزی های بزرگی در زندگی نائل شده اند که پس از تحقیق و بررسی می بینیم دلیلی جز ثبات و استقامت ندارد! از نظر اجتماعی، پیشرفت هر برنامه مؤثری تنها در سایه ثبات امکان پذیر است و به

ص: 130

همین دلیل تمام کوشش تخریب کنندگان برای از میان بردن ثبات به کار می رود، و اصولاً مؤمنان راستین را باید از ثبات و استقامت شان در برابر حوادث سخت و طوفان های زندگی شناخت.

شکیبایی، رمز هر پیروزی است

شکیبایی، رمز هر پیروزی است (1)

خداوند در آیه 39 سوره ق می فرماید: (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ)؛ «در برابر آنچه آنها می گویند شکیبا باش، و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، تسبیح و حمد پروردگارت را بگویی!».

این نخستین بار نیست که قرآن مجید روی صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و افراد لجوج و معاند تکیه می کند، بارها و بارها قرآن مجید، هم به پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و هم به عموم مؤمنان این مسأله مهم را خاطر نشان می سازد، و تجربه های فراوان نیز نشان داده که غلبه و پیروزی از آن کسانی است که سهم بیشتری از صبر و استقامت دارند.

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت (2)

در آیه 30 سوره فصلت می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

ص: 131

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 39 سوره ق.

2- . همان، ج 20، ذیل آیه 30 سوره فصلت.

می دانیم که روش قرآن برای تبیین مطالب این است که امور متضاد را در برابر هم قرار می دهد تا با مقایسه با یکدیگر وضع آن ها به خوبی روشن شود، و از آنجا که در آیات گذشته سخن از منکران لجوجی بود که بر کفر پافشاری داشتند و خداوند آن ها را به عذاب ها و کیفرهای مختلف تهدید می کند، در آیات مورد بحث، سخن از مؤمنانی است که در ایمانشان راسخ و پابرجا هستند، و خداوند به هفت پاداش و موهبت که برای آن ها قرار داده اشاره می کند که بیشتر آن ها نقطه مقابل کیفرهای گذشته است.

نخست می گوید: «کسانی که می گویند: پروردگار ما الله است، سپس بر سر گفته خود می ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی کنند و آنچه را که لازمه آن است در عمل و گفتار نشان می دهند، فرشتگان الهی بر آن ها نازل می شوند و می گویند که نرسید و غمگین مباشید».

چه تعبیر جامع و جالبی که در حقیقت همه نیکی ها و صفات برجسته را دربر دارد! نخست دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآوردن و در محور آن قرار دادن. بسیاری کسانی که دم از عشق الله می زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوان اند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می شوند و هنگامی که منافع شان به خطر می افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می دهند.

علی علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پرمعنایی تفسیر می کند و بعد از تلاوت آن می فرماید: «وَقَدْ قُلْتُمْ «رَبُّنَا اللَّهُ» فَأَسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مَنَهَاجِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ، ثُمَّ لَا تَمَرِّقُوا مِنْهَا، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا وَلَا تُخَالِفُوا عَنْهَا؛ شَمَا كَفْتِيد:

پروردگار ما «الله» است، پس بر سر این سخن استقامت کنید. بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده

و در راه پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید و در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید»⁽¹⁾.

در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله می خوانیم که این آیه را تلاوت فرمود، سپس افزود: «قَدْ قَالَهَا نَاسٌ، ثُمَّ كَفَرُوا أَكْثَرُهُمْ، فَمَنْ قَالَهَا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِمَّنِ اسْتَقَامَ عَلَيْهَا؛ گروهی این سخن را گفتند، سپس اکثر آن ها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد، از کسانی است که بر آن استقامت کرده است»⁽²⁾.

و اگر می بینیم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره تفسیر «استقامت» فرمود: «هِيَ وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؛ استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید»⁽³⁾ به این معنی نیست که مفهوم آیه در مسأله ولایت خلاصه شود، بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت علیهم السلام ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است، استقامت را به این معنی تفسیر فرموده است.

کوتاه سخن اینکه ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود در این آیه در جمله (قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) منعکس شده، ولذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که شخصی خدمتش عرض کرد: «أَخْبِرْنِي بِأَمْرٍ أَعْتَصِمُ بِهِ دَسْتُورِي بِهِ مِنْ دَهْ كَهْ بِهِ أَنْ چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم».

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ؛ بگو: پروردگار من الله است و بر این گفته خود بایست!».

او می گوید: پرسیدم: «خطرناك ترین چیزی که باید از آن بترسم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله زبانش را گرفت و فرمود: «این»⁽⁴⁾.

ص: 133

1- . نهج البلاغه، خطبه 176.

2- . مجمع البيان، ذیل آیات مورد بحث.

3- . همان.

4- . روح البيان، ج 8، ص 254.

اکنون ببینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می کنند مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند.

قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می کند، مواهبی که فرشتگان الهی که بر آن ها نازل می شوند به آن ها بشارت می دهند. آری، کار انسان به جایی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت، فرشتگان بر او نازل می گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند.

با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده های الهی که به وسیله فرشتگان به مؤمنان داده می شود روح آدمی به پرواز درمی آید و تمام وجود او به سوی ایمان و استقامت جذب می شود. در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از يك مشت عرب جاهلی، انسان های نمونه ای ساخت که از هیچ گونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند، و همین هاست که امروز می تواند الهام بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد.

البته نباید فراموش کرد که «استقامت» همچون «عمل صالح» میوه درخت «ایمان» است، زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد، همان گونه که استقامت نیز در مسیر حق بر عمق ایمان می افزاید، و این دو تأثیر متقابل دارند.

اشاره

تهذیب نفس و خودسازی

تقوا بزرگ ترین ارزش انسان

حقیقت تقوا

آثار تقوا در روح و در اجتماع

ایمان به غیب

اقامه نماز

انفاق

ایمان به پیامبران الهی

ایمان به رستاخیز

رابطه تقوا و روشن بینی

رابطه تقوا و عمران و آبادی

تقوا و نجات از مشکلات

سیمای پرهیزکاران

نماز و صبر

خشوع، روح نماز است

نماز، بازدارنده از زشتی ها

قیام شبانه برای تلاوت قرآن

فضیلت نماز شب

نماز و اصلاح جامعه انسانی

روزه

روزه سکوت

دعا و نیایش

تلاش برای معاش

صله رحم

امر به معروف و نهی از منکر

ص: 135

تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی (1)

در آیات هفتم تا نهم سوره شمس می خوانیم: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا)؛ «و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته، سپس فجور و تقوایش (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است».

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد دلیل بر اهمیت موضوع است. و می دانیم که طولانی ترین و مؤکدترین قسم ها در این سوره است، به خصوص که سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده و سرانجام روی این مسأله تکیه گردیده که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است و محرومیت و شکست و بدبختی در ترك تزکیه.

درواقع مهم ترین مسأله زندگی انسان نیز همین است و درحقیقت قرآن با تعبیر فوق، این مطلب را بازگو می کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیال هاست، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح علیه السلام است) و نه مانند این ها، بلکه در گرو پاک سازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر

ص: 137

اجباری است، نه در سرنوشت های الزامی و نه معلول فعالیت های این و آن، بلکه تنها و تنها بر اثر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقواست.

در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف علیه السلام مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت، او را ملاقات کرد و گفت: «إِنَّ الْحِرْصَ وَالشَّهْوَةَ تُصَيِّرُ الْمُلُوكَ عَبِيداً، وَإِنَّ الصَّبْرَ وَالتَّقْوَى يُصَيِّرُ الْعَبِيدَ مُلُوكاً، فَقَالَ يُوسُفُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)؛ «حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت و صبر و تقوا بردگان را پادشاه. یوسف علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هر کس که تقوا و شکیبایی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد».(1)

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موبک یوسف علیه السلام از آنجا عبور کرد. زلیخا گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَةِ رَبِّهِمْ عَبِيداً، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكاً؛ شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد و بردگان را به دلیل اطاعت، پادشاه».(2)

آری، بندگی نفس سبب بردگی انسان، و تقوا و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند!

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست(3)

در آیات ده گانه سوره شمس چنین می خوانیم: (وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا

ص: 138

1- . محجة البيضاء، ج 5، ص 116.

2- . همان، ص 117.

3- . تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات 1-10 سوره شمس.

تَلاها * وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا * وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا * وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) ؛ «به خورشید و گسترش نور آن در صبحگاهان سوگند! و به ماه هنگامی که از پی آن درآید و به روز هنگامی که خورشید را آشکار سازد! و به شب آن هنگام که آن را بپوشاند! و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده! و به زمین و کسی که آن را گسترانیده! و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته! سپس فجور و تقوایش (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است».

سوگندهای پی درپی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، با يك حساب، «بازده» سوگند و با حساب دیگر «هفت» سوگند است و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش. نخست می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند!».

سوگندهای قرآن به طور عموم دو مقصد را تعقیب می کند: نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگری اهمیت خود این امور که مورد سوگند است، چراکه سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد و از آن ها راهی به سوی خدا بگشاید.

«خورشید» مهم ترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمین دارد، زیرا علاوه بر اینکه منبع «نور» و «حرارت» است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود، منابع دیگر حیاتی نیز از

آن ماه می گیرند، وزش بادهای، نزول باران ها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا، همچون نفت و ذغال سنگ، اگر درست دقت کنیم هر کدام به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد به طوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش شود تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فراخواهد گرفت. «ضحی» در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فراگیرد، سپس به آن موقع از روز نیز «ضحی» اطلاق شده است.

تکیه بر خصوص «ضحی» به دلیل اهمیت آن است، چراکه هنگام سلطه نور آفتاب بر زمین است. سپس به سومین سوگند پرداخته، می گوید: «قسم به ماه! در آن هنگام که پشت سر خورشید درآید»؛ (وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا).

این تعبیر - چنان که جمعی از مفسران نیز گفته اند - در حقیقت اشاره به ماه در زمان بدر کامل، یعنی شب چهاردهم است، زیرا ماه در این شب تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد و چهره پرفروغ خود را ظاهر کرده، سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند و چون از هر زمان جالب تر و پرشکوه تر است به آن سوگند یاد شده است.

این احتمال را نیز داده اند که تعبیر فوق اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله (إِذَا تَلَّاهَا) قید توضیحی می شود. بعضی احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست، لذا از ذکر آن خودداری می شود.

و در چهارمین سوگند، می افزاید: «و سوگند به روز! هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد»؛ (وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا).

«جلاها» از ماده «تجلیه» به معنی اظهار و ابراز است. درباره اینکه ضمیر در «جلاها» به چه چیز بازمی گردد، میان مفسران گفتگوست؛ بسیاری آن را به زمین

یا دنیا بر می گردانند (چنان که در بالا گفتیم). درست است که در آیات گذشته سخنی از «زمین» نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند که ضمیر به «خورشید» بر می گردد، یعنی قسم به «روز» هنگامی که «خورشید» را ظاهر می کند. درست است که در حقیقت خورشید روز را ظاهر می کند، ولی به طور مجازی می توان گفت که روز خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، سوگند به این پدیده مهم آسمانی به سبب تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است، چراکه روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کشش ها و کوشش های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد.

و در پنجمین سوگند می فرماید: «قسم به شب! آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را بپوشاند»؛ (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) .

شب از يك سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است و اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می تابید، آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می آمد، چنان که در کره ماه که شب هایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای که می شناسیم در آن شرایط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد حتماً یخ می زند و نابود می شود.

در ششمین و هفتمین سوگند، به سراغ آسمان و خالق آسمان می رود: «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند!».

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده اش از شگفتی های بزرگ خلقت است و بنا و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آن ها شگفتی دیگر، و از این ها مهم تر، خالق این آسمان است.

قابل توجه اینکه «ما» در لغت غرب معمولاً برای «موجود غیرعاقل» می آید و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، ولذا بعضی ناچار شده اند «ما» را در اینجا «مصدریه» بگیرند، نه «موصوله» و در این صورت مفهوم آیه چنین می شود: سوگند به آسمان و بنای آسمان!

ولی با توجه به آیات (وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) - که تفسیر آن به زودی بیان می شود - راهی جز این نیست که «ما» «موصوله» و اشاره به ذات پاک خداوند باشد که خالق همه آسمان هاست، و استعمال «ما» در مورد «موجود عاقل» نیز در لغت عرب بی سابقه نیست، چنان که در آیه 3 سوره نساء می خوانیم: (فَبِأَنكَرُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ)؛ «ازدواج کنید با زنانی که مورد علاقه شماست».

جمعی از مفسران معتقدند که تعبیر به «ما» (چیزی) در اینجا برای این است که مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، با علم و حکمت او آشنا شوند و «چیزی» تبدیل به «کسی» گردد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

سپس در «هشتمین» و «نهمین» سوگند، سخن از «زمین» و «خالق زمین» به میان آورده، می فرماید: «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است!»؛ (وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا).

زمینی که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است؛ زمین با تمام شگفتی هایش: کوه ها و دریاها، درّه ها و جنگل ها، چشمه ها و رودخانه ها، معادن و منابع گران بهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.

و از آن برتر و بالاتر، خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

«طحاهها» از ماده «طحو» (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده و هم به معنی «راندن و دور کردن و از میان بردن» و در اینجا به معنی گسترده شدن است، چراکه اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود و به تدریج آب ها در گودال های زمین قرار گرفت و خشکی ها سر برآورد و گسترده شد، که از آن تعبیر به «دحو الارض» نیز می شود.

ثانیاً زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیرقابل سکونتی بود، باران های سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند و دره ها گسترده شدند و به تدریج زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر يك اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد، چراکه یکی از معانی «طحو» همان راندن است که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور خورشید، یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود، و یا هر دو باشد.

سرانجام به «دهمین» و «یازدهمین» سوگند که آخرین قسم ها در این سلسله است، می رسیم که می فرماید: «سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت!»؛ (وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا). همان انسانی که عصاره عالم خلقت، چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است.

این خلقت بدیع که مملو از شگفتی ها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خود آن و خالق آن يك جا قسم یاد کرده است!

درباره اینکه منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند؛ اگر منظور روح باشد مراد از «سواها» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر

گرفته تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن، که در مباحث «علم النفس» مطرح شده است. و اگر منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی های نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را شامل می شود که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته است.

البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است.

در مورد «روح» در آیه 42 زمر می خوانیم: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ «خداوند ارواح را هنگام مرگ می گیرد».

و در مورد «جسم» در آیه 33 قصص آمده است که موسی علیه السلام می گوید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)؛ عرض کرد: «پروردگارا! من يك تن از آنان را کشته ام؛ می ترسم مرا به قتل برسانند».

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چراکه شگفتی های قدرت خداوند، هم در جسم است و هم در جان و اختصاصی به یکی از این دو ندارد.

جالب اینکه «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به عنوان موجودی ناشناخته معرفی می کند، همان گونه که بعضی از بزرگ ترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و او را «موجود ناشناخته» نامیده اند.

در آیه بعد به یکی از مهم ترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته، می افزاید: «پس از تنظیم قوا و جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوا» را به او الهام کرد».

آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد و «هستی» او تحقق یافت، خداوند

«بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد و این گونه، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه ای از «گل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان و از ملک پران شود و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحطتر گردد و به مرحله «بل هم اضل» برسد، و این مسأله بستگی به این دارد که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

«الهمها» از ماده «الهام» در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویا روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد. گاهی نیز به معنی وحی آمده، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت «الهام» با «وحی» در این است که شخصی که به او الهام می شود نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی می داند از کجا و چگونه به او رسیده است.

«فجور» از ماده «فجر» به معنی شکافتن وسیع است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد به آن «فجر» گفته می شود. همچنین از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد به آن «فجور» اطلاق شده است.

البته منظور از «فجور» در آیه مورد بحث، همان اسباب و عوامل و راه های آن است و منظور از «تقوا» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری است، این است که انسان خود را از زشتی ها و بدی ها و آلودگی ها و گناهان نگهدارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است که معنی این آیه (فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی ها می کشاند، آن چنان که بعضی پنداشته و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند؛ بلکه می گویند: این دو حقیقت را به او

الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده تر: راه و چاه را به او نشان داد؛ همان گونه که در آیه 10 سوره بلد آمده است: (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)؛ «ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم».

به تعبیر دیگر: خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیداری به او داده که «فجور» و «تقوا» را از راه «عقل» و «فطرت» درمی یابد. ولذا بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در حقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است که خداوند توانایی درک آن را به انسان ها داده است.

قابل توجه اینکه خداوند نعمت های فراوانی در اختیار بشر گذاشته، ولی از میان تمام این نعمت ها در اینجا روی مسأله الهام «فجور» و «تقوا» و درک حسن و قبح تکیه کرده، چراکه این مسأله سرنوشت سازترین مسأله زندگی بشر است.

و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی درپی، نتیجه آن ها را چنین بیان می فرماید: «سوگند به این ها! که هرکس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است»؛ (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا).

«زکاهها» از ماده «تزکیه» در اصل - چنان که راغب در مفردات آورده است - به معنی نمو و رشد دادن است، و زکات نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، ولذا در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم: «المال تنقصه النفقة و العلم يزكوا على الانفاق»؛ «مال با انفاق نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند».⁽¹⁾ سپس این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که پاک سازی از آلودگی ها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث، هر دو معنی امکان دارد.

آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد

ص: 146

و در حقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین «ترکیه» است، که اگر باشد سعادت‌مند است، وگرنه بدبخت و بینوا است.

سپس به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: «نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت»؛ (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) .

«خاب» از ماده «خییة» به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیان کار گشتن است. (1)

«دسها» از ماده «دس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی همراه با کراهت است، چنان که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: (أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ) ؛ «یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟!»، (2) و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیان بار گفته می‌شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته اند:

گاه گفته شده که این تعبیر کنایه از فسق و گناه است، چراکه اهل تقوا و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان که نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند و شب‌ها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغ شان بروند و مورد محبت آن‌ها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمین‌های پست خیمه برپا می‌کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید!

و گاه گفته اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابه لای صالحان پنهان می‌کنند. یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند. یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می‌کنند. و در هر حال کنایه ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خوی‌های شیطانی و درست در نقطه مقابل ترکیه است.

ص: 147

1- . مفردات راغب؛ قاموس اللّغة.

2- . نحل، آیه 59.

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی مانع است. بر این اساس، پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز «تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان» نیست و از اینجا روشن می شود اینکه در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در تفسیر آیه نقل شده است که فرمود: «قد افلح من اطاع و خاب من عصی»: «رستگار شد کسی که اطاعت کرد، و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود»⁽¹⁾ در حقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَأَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، وَزَكَّاهَا وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا؛ پروردگارا! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کننده گانی»⁽²⁾.

این سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پرپیچ و خم، و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی گام های بندگان به علاوه تأییدات خداوند، ولذا در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: «أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ، وَخَابَتْ نَفْسٌ خَبَّيْهَا اللَّهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ؛ رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است»⁽³⁾.

ص: 148

1- . مجمع البیان، ج 10، ص 498.

2- . همان.

3- . در المنثور، ج 6، ص 357.

تقوا بزرگ ترین ارزش انسان(1)

خداوند در آیه سیزدهم سوره حجرات می فرماید: (يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک برتری نیست)، گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ به یقین خداوند دانا و آگاه است».

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود و خطاب به صورت «یا ایها الذین آمنوا» و در آن آیات، عوامل متعددی را که یک «جامعه مؤمن» را با خطر روبه رو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث، مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد؛ می فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن، همان بازگشت نسب انسان ها به «آدم» و «حوا» علیهما السلام است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه ای ویژگی هایی آفریده، برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چراکه این تفاوت ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی شود، چراکه اگر همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرامی گرفت.

درباره این که «شعوب» (جمع «شعب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی

ص: 149

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 13 سوره حجرات.

از مردم» با «قبائل» جمع «قبیله» چه تفاوتی است، مفسران احتمالات مختلفی داده اند؛ جمعی گفته اند: دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همان طور که «شعب» امروز بر يك «ملت» اطلاق می شود.

بعضی «شعوب» را اشاره به «طوایف عجم» و «قبائل» را اشاره به «طوایف عرب» می دانند. و بالاخره بعضی دیگر «شعوب» را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی، و «قبائل» را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از این که بزرگ ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی، یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزش رفته، می فرماید: «گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست».

به این صورت قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می دهد و می گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست و از آنجا که تقوا يك صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: «خداوند دانا و آگاه است»؛ (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ). پرهیزکاران را به خوبی می شناسد و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آن ها آگاه است، آن ها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد و مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

نکته ها:

1. ارزش های راستین و ارزش های کاذب

بدون شك، هر انسانی به طور فطری خواهان این است که موجود باارزش

ص: 150

و پرافتخاری باشد، به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزش‌ها تلاش می‌کند.

ولی معیار ارزش‌ها به دلیل تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت است و گاهی ارزش‌های کاذب جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد. گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود همواره دست و پا می‌زنند، تا با بزرگ کردن آن، خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند، به ویژه در میان اقوام جاهلی، افتخار به انساب و قبایل، رایج‌ترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند و همواره برای آن تلاش می‌کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمردند. و به همین صورت هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمردند.

اما از آنجا که این امور، همه اموری است متزلزل و برون‌ذاتی و مادی و زودگذر، يك آیین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آن‌ها کشیده و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به ویژه تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد، حتی برای موضوعات مهمی همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش‌های اخلاقی قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش «قبیله» از همه ارزش‌ها مهم‌تر محسوب می‌شد، اما این بت‌ساختگی درهم شکست و انسان را

از اسارت «خون» و «قبیله» و «رنگ» و «نژاد» و «مال» و «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد! جالب اینکه در شأن نزول هایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند، از جمله اینکه بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد اذان بگویند. «بلال» بر پشت بام کعبه رفت و اذان گفت. «عتاب بن اسید» که از آزادشدگان بود گفت: شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از این «کلاغ سیاه» کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد). (1)

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود دختری را به یکی از «موالی» دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیرعرب می گویند) آن ها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا می فرماید دختران مان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید). (2)

در جای دیگر حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عِيْبَةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَتَعَاظَمَهَا بِأَبَائِهَا، فَالْتَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَرٌّ تَقِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيْنٌ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و باتقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند

ص: 152

1- . روح البیان، ج 9، ص 90. در تفسیر «قرطبی» نیز همین شأن نزول ها آمده است (ج 9، ص 6160).

2- . همان.

و پست در پیشگاه حق. همه مردم فرزند آدم اند و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد وزن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزکارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است» (1).

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در اثناء ایام تشریق (روزهای 11 و 12 و 13 ذی الحجه) در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: «یا ایُّهَا النَّاسُ! اَلَا اِنَّ رَبَّكُمْ وَاِحَدٌ وَاِنَّ اَبَاكُمْ وَاِحَدٌ، اَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰی عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلٰی عَرَبِيٍّ، وَلَا لِاَسْوَدَ عَلٰی اَحْمَرَ، وَلَا لِاَحْمَرَ عَلٰی اَسْوَدَ، اِلَّا بِالتَّقْوٰی، اَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوْا: نَعَمْ.

قال: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الغَائِبَ؛ ای مردم! بدانید که خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست، مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غایبان برسانند» (2).

و نیز در حدیث دیگری در جمله هایی کوتاه و پرمعنی از آن حضرت آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَنْظُرُ اِلٰی اَحْسَابِكُمْ، وَلَا اِلٰی اَنْسَابِكُمْ، وَلَا اِلٰی اَجْسَامِكُمْ، وَلَا اِلٰی اَمْوَالِكُمْ، وَلٰكِنْ يَنْظُرُ اِلٰی قُلُوْبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اِنَّمَا اَنْتُمْ بَنُوْ اٰدَمَ وَ اَحْبَبُّكُمْ اِلَيْهِ اَتْقَاكُمْ؛ خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، بلکه به دل های شما نگاه می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید و محبوب ترین شما نزد خدا بانقواترین شماست» (3).

ص: 153

1- . تفسیر قرطبی، ج 9، ص 6161.

2- . همان، ص 6162.

3- . همان.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار، هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسأله «نژاد» و «خون» و «زبان» تکیه می کنند و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی و وحدت دینی مقدم می شمردند و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گویا نمی خواهند بیدار شوند و به حکم اسلام بازگردند! خداوند همه را از شر تعصب های جاهلیت حفظ کند!

اسلام با «عصبیت جاهلیت» در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچمی غیر آن، چراکه اسلام هرگز این دیدگاه های تنگ و محدود را نمی پذیرد و همه را موهوم و بی اساس می شمرد، حتی در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتَهَةٌ؛ آن را رها کنید که چیز متعفن است!» (1).

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را به ظاهر مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند، معلوم نیست.

چه زیباست جامعه ای که براساس معیار ارزشی اسلامی (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ) بنا شود و ارزش های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن برچیده گردد. آری، تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هرچند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده و ارزش های دروغین جای آن را گرفته است. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت، اما با دگرگون شدن این نظام

ص: 154

و احیای اصل والای (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) محصول آن، انسان هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد شد.

و در انقلاب جوامع انسانی، اتفاق مهم، انقلاب نظام ارزشی آن و احیای این اصل اصیل اسلامی است. این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، آنجا که فرمود: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ، وَ آدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ وَلَيَنْتَهَيْنَ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجَعَلَانِ؛ همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده است. از تفاخر به پدران پرهیزید، وگرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند پست تر خواهید بود!» (1).

2. حقیقت تقوا

چنان که دیدیم، قرآن بزرگ ترین امتیاز را برای تقوا قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می شمرد.

در جای دیگر، تقوا را بهترین زاد و توشه شمرده است: (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى). (2).

و در جای دیگر لباس تقوا را بهترین لباس برای انسان معرفی می کند:

(وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ). (3).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیا را «تقوا» ذکر کرده، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا جایی بالا برده که خدا را «اهل تقوا» می شمرد؛ می گوید: (هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ). (4).

ص: 155

1- . فی ظلال، ج 7، ص 538.

2- . بقره، آیه 197.

3- . اعراف، آیه 26.

4- . مدثر، آیه 56.

قرآن، تقوا را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می آفریند:

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ). (1)

و نیز «نیکی» و «تقوا» را قرین هم می شمرد: (وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى) و «عدالت» را قرین «تقوا» ذکر می کند: (اعْمِدُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى). اکنون باید دید حقیقت تقوا، این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگ ترین افتخار انسان با این همه امتیازات، چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوا برمی دارد: در آیات متعددی جای آن را «قلب» می شمرد، از جمله می فرماید: (أُولَئِكَ الَّذِينَ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى)؛ «کسانی که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می آورند و ادب را رعایت می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوا آزموده است». (2)

قرآن، تقوا را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه 8 سوره شمس می خوانیم: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)؛ «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او نشان داد». قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد براساس «تقوا» می شمرد، چنان که در آیه 108 سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان، مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می فرماید:

(لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)؛ «مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوا باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی».

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که «تقوا» همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از «فجور» و گناه بازمی دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، و اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید.

ص: 156

1- . بقره، آیه 282.

2- . حجرات، آیه 3.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم، زیرا «تقوا» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد، نگهداری روح و جان از هرگونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوا سه مرحله قائل شده اند:

یک: نگهداری نفس از عذاب جاویدان از راه تحصیل اعتقادات صحیح.

دو: پرهیز از هرگونه گناه، اعم از ترك واجب و فعل معصیت.

سه: خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است. (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه تعبیرات گویا و زنده ای درباره تقوا دارد و تقوا از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار آن حضرت علیه السلام بر آن تکیه شده است.

در يك جا تقوا را با گناه و آلودگی مقایسه کرده، چنین می فرماید: «الْأ- وَإِنَّ الْخَطَايَا حَيْلٌ شَدَّ مُسْ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَفَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلُّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتْهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ! ؛ بدانید که گناهان همچون مرکب های سرکش است که گنهکاران بر آن ها سوار می شوند و لجامشان گسیخته می گردد و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد. اما تقوا مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آن ها را به دست می گیرند و تا قلب بهشت به پیش می تازند». (2)

مطابق این تشبیه لطیف، تقوا همان حالت خویشتن داری و کنترل نفس

ص: 157

1- . بحار الانوار، ج 70، ص 136.

2- . نهج البلاغه، خطبه 16.

و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی، تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هرگونه کنترل بر آن هاست.

و در جای دیگر می فرماید: «اعلموا عباد الله ان التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُحَرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ إِلَّا وَ بِالْتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا؛ بدانید ای بندگان خدا! که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست. بدانید که انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند» (1).

و باز در جای دیگر می فرماید: «فَاعْتَصِمُوا بِتَّقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبلاً وَثِيقاً عُرْوَةً وَمَعْقِلاً مَنِيعاً ذُرْوَةً؛ به تقوای الهی چنگ بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای استوار و پناهگاهی مطمئن است» (2).

از لابه لای مجموع این تعبیرات، حقیقت و روح تقوا به خوبی روشن می شود.

یادآوری این نکته نیز لازم است که تقوا میوه درخت ایمان است، به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، ملکه تقوا را در نفس راسخ می سازد و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در جان انسان است و هر قدر نور «تقوا» افزون شود نور «یقین» نیز افزون خواهد شد، ولذا در روایات اسلامی می بینیم که «تقوا» یک درجه بالاتر از «ایمان» و یک درجه پایین تر از «یقین» شمرده شده است!

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ»

ص: 158

1- . نهج البلاغه، خطبه 157.

2- . همان، خطبه 190.

مِنْ اليقين؛ ايمان يك درجه برتر از «اسلام» است، و «تقوا» درجه ای بالاتر از «ایمان»، و «یقین» درجه ای برتر از «تقوا» است و میان مردم هیچ چیز کمتر از «یقین» تقسیم نشده است». (1)

این بحث را با شعر معروفی که حقیقت تقوا را ضمن مثال روشنی بیان کرده، پایان می دهیم:

خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی

و اصنع کماش فوق ار فی الشوک یحذر ما یری

لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصى

«گناهان کوچک و بزرگ را ترك گوی و تقوا همین است؛ و همچون کسی باش که از يك «خار زار» می گذرد و لباس و دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است؛ هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوه های بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده است!».

آثار تقوا در روح و در اجتماع

اشاره

آثار تقوا در روح و در اجتماع (2)

1. ايمان به غیب

افرادی که به عالم ماورای حس معتقدند و به خدای غیرقابل رؤیت اعتقاد دارند، در حقیقت مرز ماده را شکافته و خویش را از چهار دیواری ماده گذرانده اند. اینان دیدی وسیع پیدا می کنند و روح خویش را با جهان بزرگ تری ارتباط می دهند.

آن ها از مرتبه حیوان و افراد مادی که از حیوان پست ترند، گام فراتر نهاده، درك و دیدشان آنان از مرتبه درك و دید حواس ظاهری گذشته، به چیزهایی پی می برند که حواس ظاهری، قدرت درك آن را ندارند.

ص: 159

1- . بحار الانوار، ج 70، ص 136.

2- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیات 3-5 سوره بقره.

کسی که معتقد است: «عالم از آنچه ما درک می کنیم بسیار بزرگ تر و عالم ماورای طبیعت به مراتب از جهان طبیعت وسیع تر است، نیروی سازنده این عالم، بی نهایت علم و قدرت دارد، همیشه بوده و همواره خواهد بود، جریان عالم بر طبق يك نقشه بسیار عمیق و دقیق است، انسان فاصله زیادی از حیوان دارد، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل کمال بشر است، زیرا انسان پس از مرگ وارد عالم وسیع تر و پهناتری می شود»،⁽¹⁾ چنین انسانی فاصله زیادی با يك فرد مادی دارد که می گوید: «عالم محقر (و محدود) است به آنچه ما می بینیم و یا آنچه علوم طبیعی برای ما ثابت کرده، و طبیعت محدود و قوانین جبری آن سازنده این جهان است، و هیچ گونه نقشه و فکری در ساختمان آن به کار نرفته است. نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه يك کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد و بشر هم جزئی از طبیعت است و پس از مرگ اجزای بدن او از هم متلاشی شده و دیگر بار جزء همین مواد طبیعی می گردد و هیچ گونه بقایی برای او نیست، و میان انسان و حیوان چندان فاصله ای وجود ندارد».⁽²⁾

آری، این دو انسان هرگز با هم قابل مقایسه نیستند، اولی از نظر کمک، خدمت به خلق و زیان نرساندن به انسان ها درجات عالی را می پیماید، که دومی نمی تواند در آن حد باشد، و اگر باشد نادان است، زیرا چرا زیان نرساند؟ چرا به نفع استفاده نکند؟ چرا کمک کند؟ چرا به خلق خدمت نماید؟ هیچ دلیلی ندارد، زیرا از نظر او پاداشی در برابر این اعمال در کار نیست، برخلاف اعتقاد يك انسان مؤمن.

2. ارتباط با خدا (اقامه نماز)

کسی که به جهان ماورای طبیعت راه یافته و به خداوند بزرگ ایمان دارد دیگر

ص: 160

1- قرآن و آخرین پیامبر.

2- همان.

نباید در برابر بت‌ها و انسان‌هایی همانند خویش، و جبّاران و ستمگران، سر خضوع و تعظیم فرود آورد. او تنها در برابر خداوند سر تعظیم خم می‌کند و تسلیم آفریننده جهان است.

او بالاتر رفته و احساس می‌کند که از مرتبه مخلوقات دیگر گذشته و ارزش این معنی را پیدا کرده که با آفریننده بزرگ جهان، با خداوند ازلی و ابدی، ارتباط گیرد و با او سخن بگوید. در این حال می‌یابد که زندگی هدفی بالاتر از خورد و خواب و لذات این جهان دارد. اقامه نماز، خود مهم‌ترین عامل تربیتی انسان است. کسی که شبانه روز لاقط پنج بار در برابر ذات مقدس حضرت حق قرار می‌گیرد و ارزش سخن گفتن با او را پیدا می‌کند، تصورات او، افکار او، کردار و رفتار او، همه خدایی می‌شود و چیزی برخلاف خواست خدا انجام نمی‌دهد، مشروط بر اینکه راز و نیاز و نماز او به درگاه پروردگار از جان و دل او سرچشمه بگیرد و با تمام قلب به درگاه پاك او روی آورد.

3. ارتباط با انسان‌ها (انفاق)

اشاره

چنین انسانی معترف است که آنچه به دست اوست مربوط به خداست (مما رزقناهم) رزق و روزی از خداست، این ثروت، مرهون نیروها و مواهب و استعدادهایی است که خدا به انسان داده است و فرآورده خود او نیست و با این اعتقاد، از بخشیدن و انفاق آن نه تنها ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال نیز می‌گردد، مال خدا را به بندگان خدا می‌دهد، به افراد ضعیف کمک می‌کند، بین بندگان خداوند تفاوت نمی‌گذارد، احساس می‌کند همه انسان‌ها برادرند، و همه مخلوق خدا و روزی خور او هستند. این عقیده روح انسان را از صفت رذیله بخل و حسد پاك می‌کند و او را از مرکب خودخواهی پایین می‌آورد.

اکنون فکر کنید! اگر انسان‌ها همه به این حقیقت اعتقاد داشته باشند

و امکانات خود را مخصوص خود ندانند، بلکه آن را عطای خداوند بشمارند و همهٔ انسان ها را برادر خود بدانند و میان افراد ضعیف و قوی تفاوت نگذارند، بی تردید جهان تنازع به جهان تعاون تبدیل می گردد و بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می شود و طمع و حسادت و بخل و زیان رساندن و تعدی و تجاوز به دیگران فوق العاده کاهش می یابد. چنین انسان هایی در دل و جان یکدیگر جای می گیرند، و همدیگر را با جان و دل دوست می دارند.

دو نکته قابل توجه

یکی اینکه قرآن نمی گوید: (من أموالهم ینفقون)؛ «از اموال خود انفاق می کنند» بلکه می گوید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...» (از آنچه به آن ها عطا کرده ایم)، بنابراین، مسئله انفاق را به تمام مواهب مادی و معنوی تعمیم داده است، یعنی مردم باایمان کسانی هستند که از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمی و روحی و سایر مواهبی که خداوند به آن ها داده است، به سایر بندگان خدا سهمی می دهند.

نکته دیگر اینکه انفاق، یک قانون عمومی در جهان آفرینش و به ویژه در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول ها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود همواره انفاق می کنند، و اصولاً زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

4. ایمان به تمام پیامبران خدا

این یکی دیگر از صفات افراد متقی است. کسانی که تقوا پیشه کرده اند، این احساس خاص در وجود آن ها زنده می شود که انسان ها همه از یک پدر و مادرند، با هم تفاوتی ندارند، دینی که برای آن ها فرستاده شده یکی است،

و پیامبرانی که برای ترویج و تبلیغ دین آمده اند همه يك هدف را تعقیب می کرده و همهٔ مردم را به سوی خداوند یکتا دعوت می نموده اند.

کسانی که واجد این صفت شوند روح خود را از تعصّب بر ضد آن ادیان آسمانی خالی می سازند و به آنچه پیامبران الهی در گذشته برای هدایت و تکامل افراد بشر آورده اند، ایمان می آورند؛ اعتراف می کنند که خداوند در تمام دوران ها به انسان ها لطف داشته و هادی و راهنمایی برای آن ها فرستاده است، و این هادیان و راهنمایان، همه محترم و مورد تعظیم هستند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از این نیست که فکر و عمل خود را با آیین آخرین پیامبر که آخرین حلقهٔ سلسلهٔ تکاملی ادیان است، تطبیق دهند.

5. ایمان به رستاخیز

این صفتی است که بین این جهان و آن جهان ارتباط ایجاد می کند. فرد مؤمن مورد بحث، ایمان دارد که انسان، عبث و بی هدف آفریده نشده، اعتراف دارد که عدالت مطلق خدا در انتظار اوست. این اعتقاد به او آرامش می بخشد و او از ناراحتی های روزگار و فشارهایی که به وی وارد می شود، رنج نمی برد، بی عدالتی هایی که نسبت به او انجام می گردد او را به زانو در نمی آورد، می داند روزی به تمام آن ها رسیدگی خواهد شد، مطمئن است کوچک ترین عمل نیک پاداش دارد، می داند پس از مرگ به جهانی وسیع تر که خالی از هرگونه ظلم و ستم، و سراسر عدالت است، انتقال می یابد، پاداش اعمال خویش را می بیند، و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می گردد. ایمان به آخرت یعنی شکافتن جدار ماده و وارد شدن در محیط عالی تر، زیرا این جهان محل پرورش و آمادگی برای زندگی آن جهان است، حیات و زندگی این دنیا نسبت به آن جهان جنبهٔ مقدماتی دارد، هدف اصلی، آن جهان است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است، که هرگز هدف آفرینش تنها آن نبوده، بلکه مقدمهٔ تکامل برای زندگی دیگری است، ولی تا این جنین سالم و دور از هرگونه عیب و ظلم و ستم متولد نشود در زندگانی بازپسین خوش بخت و سعادت‌مند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسان و کنترل او در برابر گناه دارد و از اینجاست که باید گفت: گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوسی دارند، یعنی هر قدر گناه زیادتر باشد دلیل بر ضعف ایمان است و به هر اندازه که ایمان زیادتر باشد، کمتر گناه می‌کنیم [و تقوا را رعایت می‌نماییم]. تقوا، حالت مخصوصی است که در ضمیر و وجدان انسان پدید می‌آید و در اعمال انسان اثر می‌گذارد، هماهنگی خاصی بین نیروهای درون و برون انسان ایجاد می‌کند، او را با خدا ارتباط می‌دهد و جدار بین عالم حسّ و جهان ماورای طبیعت را از بین می‌برد. ثمرهٔ از بین رفتن این جدار، ایمان به غیب است و با تقوا و ایمان به غیب، ارتباطی که بین خدا و بندگان لازم است، به وجود می‌آید. بر اثر ایمان به غیب صفت نیکوی انفاق و بخشش در انسان بارور می‌گردد و احساس برادری بین انسان‌ها زنده می‌شود، روح انسان وسیع می‌گردد، همهٔ پیامبران را دارای هدف واحدی می‌داند و سرانجام، خود را برای محکمهٔ عدل الهی حاضر می‌سازد.

مسلمانان صدر اسلام، نمونهٔ بارز این صفات بودند، ولذا آن برادری خاص و آن عظمت و شکوه شگفت‌انگیز را به وجود آوردند، چنین افرادی هدایت‌یافتگان اند.

رابطهٔ تقوا و روشن بینی

رابطهٔ تقوا و روشن بینی (1)

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جملهٔ آن‌ها برطرف شدن

ص: 164

1- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیهٔ 29 سورهٔ انفال.

حجاب ها از فکر و قلب آدمی است. رابطه «ایمان و تقوا» با «روشن بینی» در آیات مختلف قرآن آمده است، از جمله در آیه 29 انفال می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می دهد».

و در آیه 282 بقره آمده است: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ)؛ «از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد» و در آیات مورد بحث نیز این معنی با صراحت آمده بود که «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید!».

رابطه این دو، علاوه بر جنبه های معنوی که بعضی از آن ها برای ما ناشناخته است، از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است، چراکه بزرگ ترین مانع شناخت و مهم ترین حجاب قلب آدمی هوی و هوس های سرکش، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیاست، که به انسان اجازه نمی دهد قضاوت صحیح کند و چهره حقایق را آن چنان که هست ببیند. هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گردوغبار فرونشست و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می تابد و انسان حقایق را آن چنان که هست درمی یابد و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می گشاید و پیش می رود.

آری، تقواست که به انسان آگاهی می دهد، همان گونه که آگاهی ها به انسان تقوا می بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى

مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ؛ اگر شیاطین و خوی های شیطانی بر قلب های آدمیان مسلط نمی شدند می توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند». (1)

برای درك بهتر این سخن پای گفتار علی علیه السلام می نشینیم که فرمود: «لَا دِينَ مَعَ هَوَى... لَا عَقْلَ مَعَ هَوَى... مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَعْمَاهُ وَ أَصَمَّهُ وَ أَزَلَّهُ وَ أَضَلَّهُ؛ دین با هوای نفس جمع نمی شود... همچنین عقل با هوس يك جا نخواهد بود... هر کس از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می کند و ذلیل و گمراه می سازد». (2)

رابطه تقوا و عمران و آبادی

رابطه تقوا و عمران و آبادی (3)

از آیات مختلف قرآن، این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادانی جامعه ها، و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است.

در آیه 96 اعراف می خوانیم: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ)؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم».

در آیه 41 سوره روم نیز می خوانیم: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ)؛ «فساد، در صحرا و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند، آشکار شده است».

در آیه 30 شوری آمده است: (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ)؛ «و هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده اید».

و در آیه 66 مائده آمده است: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ)؛ «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از

ص: 166

1- . بحار الانوار، ج 56، ص 163.

2- . غرر الحکم، ص 770؛ تصنیف غرر الحکم، ص 65.

3- . همان، ج 25، ص 71-73.

سوی پروردگارشان بر آن ها نازل شده [=قرآن] برپا می داشتند، از آسمان و زمین روزی می خوردند». و آیات دیگری از این قبیل.

این «رابطه» تنها يك رابطه معنوی نیست، بلکه رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد: کفر و بی ایمانی سرچشمه عدم احساس مسئولیت، قانون شکنی، و فراموش کردن ارزش های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

بدیهی است، جامعه ای که این امور بر آن حاکم شود، به سرعت عقب نشینی می کند و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت.

و اگر می بینیم جوامعی هستند که با وجود نداشتن ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و دانشمندان و علما در طول قرن هاست. علاوه بر آیات فوق، در روایات اسلامی نیز روی این معنی بسیار تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود، از جمله: در حدیثی از علی علیه السلام آمده که فرمود: «أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلِبُّ الرَّزْقَ؛ زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».(1)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ تَعَالَى، وَ مَنْ اسْتَبَطَّ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده شکر خدا را به جا آورد، و کسی که روزی اش تأخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند، و کسی که بر اثر حادثه ای غمگین شده بگوید: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».(2)

ص: 167

1- . نورالتقلین، ج 5، ص 424.

2- . همان، ص 424.

در نهج البلاغه نیز می خوانیم: «وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدُورِ الرَّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً؛ خداوند سبحان، استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده و فرموده است: از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است، باران پربرکت آسمان را بر شما می فرستد».(1)

حقیقت این است که مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد خداوند این مجازات را از او برطرف می سازد.(2)

تقوا و نجات از مشکلات

تقوا و نجات از مشکلات(3)

در آیه دوم سوره طلاق می خوانیم: (... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً)؛ «و هر کس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزد، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند».

این آیه از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می بخشد، پرده های یأس و نومیدی را می برد، شعاع های حیات بخش امید را به قلب می تاباند و به تمام افراد پرهیزکار با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد.

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً... فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا؛ من آیه ای را می شناسم که اگر تمام انسان ها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آن ها کافی است، پس آیه (وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد».(4)

ص: 168

1- . نهج البلاغه، خطبه 143.

2- . برای توضیحات بیشتر ر. ک: تفسیر نمونه، ج 9، ص 131.

3- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 2 سوره طلاق.

4- . مجمع البیان ج 10، ص 306.

در حدیثی دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَشَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ خداوند پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و سختی های روز قیامت رهایی می بخشد».(1)

این تعبیر، ثابت می کند که گشایش امور برای اهل تقوا منحصر به دنیا نیست، بلکه قیامت را نیز شامل می شود.

و در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا؛ هرکس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی، و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می دهد».(2)

جمعی از مفسران گفته اند: آیه دوم سوره طلاق، درباره «عوف بن مالک» نازل شده که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود. دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند و او به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد. حضرت فرمود: تقوا پیشه کن و شکیباش و بسیار ذکر لا حول و لا قوه الا بالله را بگو! او این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه اش نشسته بود فرزندش از در وارد شد.

معلوم گردید که از يك لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد با تقوا و رسیدن روزی او از جایی که انتظارش را نداشت خبر داد).(3)

ذکر این نکته نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید: در خانه می نشینم

ص: 169

1- . نورالثقلین، ج 5، ص 356، ح 44.

2- . همان، ص 357، ح 45.

3- . مجمع البیان، ج 10، ص 306.

و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر «لا- حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گویم تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی رسد! نه، هرگز مفهوم آیه این نیست، بلکه هدف، تقوا و پرهیزکاری همراه با تلاش و کوشش است، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد خداوند گشودن آن‌ها را تضمین فرموده است.

ولذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «عمر بن مسلم» مدتی خدمتش نیامد. حضرت جوایب حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترک گفته، و به عبادت روی آورده است. فرمود: وای بر او! «أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ؛ آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید دعایش مستجاب نمی‌شود؟!».

سپس افزود: «جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آیه (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) نازل شد درها را به روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: «خداوند روزی ما را عهده دار شده است!». این جریان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، کسی را نزد آن‌ها فرستاد و فرمود: «إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِم بِالطَّلَبِ؛ هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی‌شود، بر شما لازم است که تلاش و طلب کنید». (1)

سیمای پرهیزکاران

سیمای پرهیزکاران (2)

در آیه 134 سوره آل عمران می‌خوانیم: (الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي السَّاءِ وَالصَّرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) ؛ «از آنجا که در آیه قبل، وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده، در این آیه پرهیزکاران را معرفی و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی را برای آن‌ها ذکر نموده است:

ص: 170

1- . کافی (طبق نقل نورالثقلین، ج 5، ص 354، ح 35).

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 134 سوره آل عمران.

يك: آن‌ها در همه حال انفاق می‌کنند، چه زمانی که در راحتی و وسعت اند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیت هستند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ).

آن‌ها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری، در جان آن‌ها نفوذ کرده و به همین دلیل تحت هر شرایطی به این کار اقدام می‌کنند.

روشن است که انفاق در حال وسعت، به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما کسانی که در همه حال کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آن‌ها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود: انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی خود می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست، بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود، چه مال و ثروت باشد چه علم و دانش و چه مواهب دیگر، و خداوند با این سخن می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذایل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند.

کسانی که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌انگارند برای این است که هر يك از آن‌ها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، وگرنه اگر همین کمک‌های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل يك مملکت، اعم از فقیر و غنی، هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی با آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این، اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق‌کننده می‌شود.

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در

آیات قبل ذکر شد، بیان می کند. به علاوه، گذشت از مال و ثروت، آن هم در حال خوشی و تنگدستی، روشن ترین نشانه مقام تقواست.

دو: آن ها بر خشم خود مسلطاند (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

«کظم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به کنایه در مورد کسانی به کار می رود که از خشم و غضب پر می شوند، اما از بیرون ریختن و بروز آن خودداری می نمایند. «غیظ» به معنی شدت غضب، برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملايمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب، از خطرناك ترین حالات است و اگر جلوی آن گرفته نشود، به شکل يك نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می کند. بسیاری از جنایات و تصمیم های خطرناکی که انسان يك عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود، ولذا خداوند در آیه فوق، دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِتْقَانِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا؛ آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت اعمال آن را دارد، خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند» این حدیث می رساند که فرو بردن خشم، اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

سه: آن ها از خطای مردم می گذرند (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است، اما به تنهایی کافی نیست، زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکنند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «کظم غیظ» با «عفو و بخشش» همراه شود، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان کرده

است. البته منظور، گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آن هستند، نه از دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آن ها می شود.

چهار: آن ها نیکوکارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا به مرحله عالی تر از عفو اشاره شده که همچون يك سلسله مراتب تکاملی، پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف مقابل نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان کند، به گونه ای که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود. به طور خلاصه، نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم می دهد، پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس شستن قلب طرف مقابل.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده، چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که آب روی دست آن حضرت می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام علیه السلام را مجروح ساخت. حضرت از روی خشم سر بلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرماید: (وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ) امام علیه السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم. عرض کرد: (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) فرمود: تو را بخشیدم، خدا تو را ببخشد! او ادامه داد: (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) امام علیه السلام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (1)

این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالی تر از مرحله قبل است.

ص: 173

1- . ر. ك: تفسیرهای دُرّ المثنور و نور الثقلین، ذیل آیه مورد بحث.

پنج: آن‌ها اصرار بر گناه نمی‌کنند (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...).

«فاحشه» از ماده «فحش» و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و به اعمال منافی عفت منحصر نیست، زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حد» است که هر گناهی را شامل می‌شود. در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آن‌ها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته، اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچ‌گاه بر گناه اصرار نمی‌ورزند».

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خداست مرتکب گناه نمی‌شود و زمانی مرتکب گناه می‌شود که خدا را به کلی فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند.

آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند (وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) ؛ «جز خدا کیست که گناهان را ببخشد؟».

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده (أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و تفاوت میان این دو ممکن است این باشد که «فاحشه» اشاره به گناهان کبیره است و «ظلم بر خویشان» اشاره به گناهان صغیره.

در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: (وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ) ؛ «آن‌ها هرگز با علم و آگاهی، بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و گناه را تکرار نمی‌کنند».

در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «الإصرارُ أنْ يُذنبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِالتَّوْبَةِ فَذَلِكَ الإصرارُ؛ اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و به دنبال آن استغفار ننماید و در ذکر توبه نباشد، این است اصرار بر گناه».⁽¹⁾

ص: 174

1- . تفسیر عیاشی، ذیل آیه.

در کتاب امالی صدوق از امام صادق علیه السلام حدیثی پرمعنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: «هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آموزش الهی نوید داد، ابلیس سخت ناراحت شد و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد. آن ها علت این دعوت را پرسیدند و او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد. یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسان ها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خنثی می کنم. ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت.

دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد. در این میان، شیطانی کهنه کار به نام «وسواس خناس» گفت: من مشکل را حل می کنم. ابلیس پرسید: از چه راهی؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها به گناه آلوده می کنم و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آن ها می برم.

ابلیس گفت: راه حل همین است، و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت».

روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است، و فقط کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح، با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و باایمان کاملاً مراقب اند که هرگاه خطایی از آن ها سرزد در نخستین فرصت، آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آن ها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند.

(أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا) ؛ در این آیه پاداش پرهیزکارانی که صفات آن ها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده شده که عبارت است از: «آمزش پروردگار و بهشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آن ها قطع نمی شود) بهشتی که جاودان در آن خواهند بود».

در حقیقت در اینجا نخست به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی اشاره شده، سپس به مواهب مادی، و در پایان می گوید:

(وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) این پاداشِ نیکی است برای کسانی که اهل عمل هستند و مرد میدان اند، نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسئولیت های خویش می گریزند.

بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران

اشاره

بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران(1)

در آیات 31 تا 37 سوره نبأ می خوانیم: (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا * وَكَأَسَافًا دِهَاقًا * لَا يَسَعُ مَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا * جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا * رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا)؛ در آیات پیشین سخن از سرنوشت طغیانگران و قسمتی از کیفرهای دردناک آن ها و علت این بدبختی بود و در آیات مورد بحث، به شرح نقطه مقابل آن ها پرداخته، از مؤمنان راستین، پرهیزکاران، و قسمتی از مواهب آن ها در قیامت سخن می گوید تا در یک مقایسه رویاروی میان این دو، حقایق روشن تر شود، همان گونه که این، سیره قرآن مجید در بسیاری از سوره هاست که اضداد را در مقابل هم قرار داده، و وضع آن ها را در این مقابله تبیین می کند.

نخست می فرماید: «برای پرهیزکاران پیروزی و نجات بزرگی است»؛ (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا). «مفاز» «اسم مکان» یا «مصدر میمی» از ماده «فوز» به معنی رسیدن به خیر و نیکی همراه با سلامت است، و به معنی نجات و پیروزی نیز که لازمه این معنی است آمده، و با توجه به اینکه «مفازاً» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است.

ص: 176

1- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیات 31-37 سوره نبأ.

سپس به شرح این فوز و سعادت پرداخته، می فرماید: «باغ‌هایی خرم و سرسبز و محفوظ با میوه‌هایی از انواع انگورها»؛ (حَدَائِقُ وَ اَعْنَابًا)

«حَدَائِقُ» جمع «حدیقه» به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پردرخت است که گرداگرد آن دیوار کشیده شده و از هر نظر محفوظ است. «راغب» در مفردات می گوید: «حدیقه» در اصل به زمینی می گویند که دارای آب است، همچون حدقه چشم که همیشه آب در آن وجود دارد!

جالب اینکه از میان تمام میوه‌ها در اینجا روی انگور تکیه شده، به دلیل مزایای فوق العاده‌ای که این میوه در میان میوه‌ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس، انگور علاوه بر اینکه از نظر خواص، یک غذای کامل محسوب می شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است، دو برابر گوشت، در بدن انرژی و حرارت ایجاد می کند! گذشته از این، به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می توان گفت یک داروخانه طبیعی است! انگور، ضد سم، مفید برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است.

اضافه بر این ها اعصاب را تقویت کرده و تولید نشاط می کند و به سبب داشتن انواع ویتامین ها به انسان نیرو و توان می بخشد.

این ها گوشه‌ای از آثار و خواص انگور است، ولذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ؛ بهترین میوه‌های شما انگور است».⁽¹⁾

سپس به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزکاران است اشاره می کند: «برای آن ها حوریانی است بسیار جوان که برآمدگی سینه آن ها تازه ظاهر شده، و هم سن و سال اند»؛ (وَ كَوَاعِبَ اَثْرَابًا).

ص: 177

«کواعب» جمع «کاعب» به معنی دوشیزه ای است که برآمدگی سینه او تازه آشکار شده و اشاره به آغاز جوانی است. «اتراب» نیز جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن و سال است و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می رود و به گفته بعضی: در اصل از «ترائب» به معنی دنده های قفسه سینه گرفته شده که شباهت زیادی باهم دارند. این هم سن و سال بودن ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامت اند، و یا میان آن ها و همسرانشان، چراکه توافق سنی میان دو همسر سبب می شود که بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

سپس چهارمین نعمت بهشتی را که در انتظار پرهیزکاران است چنین شرح می دهد: «و جام هایی پر و لبریز و پیایی از شراب طهور!» (وَ كَأْسًا دِهَاقًا).

اما نه شرابی همچون شراب های آلوده دنیا که عقل را می زداید و انسان را تا سرحدّ يك حيوان تنزل می دهد، بلکه شرابی که عقل آور، نشاطآفرین، جان پرور و روح افزاست.

«کأس» (بر وزن رأس) به معنی جام مملو از نوشیدنی است و گاهی به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می شود.

«دهاق» را بسیاری از مفسران و اهل لغت به معنی «لبریز» تفسیر کرده اند، ولی «ابن منظور» در لسان العرب دو معنی دیگر نیز برای آن نقل نموده است:

«پی درپی» و «صاف و زلال».

بنابراین اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم مفهوم آیه چنین می شود که برای بهشتیان جام های مملو از شراب طهور زلال و لبریز و پی درپی می آورند.

و چون سخن از جام و شراب، معنی نامطلوب آن را در دنیا تداعی می کند، در حالی که شراب بهشتی درست نقطه مقابل شراب های شیطانی دنیاست،

بلافاصله می افزاید: «بهشتیان در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغ و تکذیبی را»؛ (لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا).

شراب دنیا عقل را می زداید و هوش را از سر می برد و انسان را به بیهوده گویی و سخنان ناموزون وامی دارد، اما شراب طهور بهشتی به انسان روح و عقل و نور و صفا می بخشد.

درباره اینکه مرجع ضمیر «فیها» چیست، مفسران دو احتمال داده اند: نخست اینکه به «بهشت» باز می گردد، و دیگر اینکه به «کأس» (جام).

بنابر تفسیر اول، مفهوم آیه چنین خواهد بود که در بهشت سخن لغو و دروغی نمی شنوند، مانند آنچه در آیات 10 و 11 سوره غاشیه آمده است:

(فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِغِيَّةً)؛ «در بهشتی عالی جای دارند، که در آن سخن بیهوده ای نمی شنوند».

و بنابر تفسیر دوم مفهوم آیه این است که از نوشیدن آن جام شراب، لغو و بیهوده و دروغی حاصل نمی شود، مانند آنچه در آیه 23 طور آمده است:

(يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٍ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ)؛ «آنها در بهشت، جام های لبریز (از شراب طهور) را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر می گیرند».

به هر حال، یکی از مواهب بزرگ معنوی بهشتیان این است که در آنجا اثری از دروغ پردازی ها، بیهوده گویی ها، تهمت ها و افتراها، تکذیب حق، و توجیه باطل، و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزکاران را در این دنیا آزار می دهد وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیباست آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد! و طبق آیه 62 مریم: «در آن جا هرگز گفتار لغو و بیهوده ای نمی شنوند»؛ (لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا).

و در پایان ذکر این نعمت ها به نعمت دیگری اشاره می کند که از همه بالاتر

است؛ می فرماید: «این جزایی است از سوی پروردگارت، و عطیه ای است کافی»؛ (جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا). چه بشارت و نعمتی از این برتر و بالاتر که بنده ضعیف، مورد نوازش و الطاف و محبت های مولای کریم خود قرار گیرد، او را اکرام کند، بزرگ دارد و خلعت بخشد! این توجه و عنایت، و این لطف و محبت، چنان لذتی به مؤمنان می دهد که با هیچ نعمتی برابر نیست، و به گفته شاعر:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟ لطف ها می کنی ای خاک درت تاج سرم!

تعبیر به «رب» (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و همراه با کلمه «عطاء» همگی بیانگر لطف فوق العاده ای است که در این پاداش ها نهفته است.

واژه «حساباً» به عقیده بسیاری از مفسران، در اینجا به معنی «کافیاً» است، چنان که گاهی گفته می شود: «احسبت»، یعنی آن قدر به او بخشیدم که گفت:

«حسی» (کافی است). در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می کند و برای هر حسنه ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می کند، همان گونه که در قرآن فرموده است:

(جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا). (1)

از این روایت استفاده می شود که عطایای الهی با این که جنبه تفضل دارد، ولی روی حساب اعمال است، یعنی تفضلات و عطایای او، با اعمال صالحه انسان ها تناسب دارد، بر این اساس می توان «حساباً» را در آیه فوق به همان معنی معروف «محاسبه» تفسیر کرد، و جمع میان این معنی و معنی گذشته نیز مانعی ندارد.

سپس در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «این عطایای بزرگ را همان کسی می بخشد که پروردگار آسمان و زمین است و آنچه میان آن دو قرار دارد؛ همان خداوند رحمان و بخشنده»؛ (رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ).

آری، آن کس که مالک این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است و رحمتش

ص: 180

همه جا و همه کس را فراگرفته، همو بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیاکان و پاکان است. در حقیقت، آیه فوق اشاره ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده هایی را به متقین می دهد گوشه ای از آن را در این دنیا، به صورت رحمت عامش، به اهل آسمان ها و زمین نشان داده است.

و در پایان آیه می فرماید: «و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید، یا شفاعتی کند»؛ (لا یملکون منه خطاباً).

ضمیر در «لا یملکون» ممکن است به همه اهل آسمان ها و زمین برگردد، یا تمام متقین و طاغیانی که در عرصه محشر برای حساب و جزا جمع می شوند، و در هر حال اشاره به این است که هیچ کس در آن روز حق اعتراض و چون و چرا ندارد، زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای «چون و چرا» باقی نمی ماند.

علاوه بر این، هیچ کس حق شفاعت نیز ندارد، جز به اذن و اجازه او (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ). (1)

نکته ها:

1. عطایای متقین و کفرهای طغیانگران

با مقایسه آیات فوق، که پیرامون مواهب پرهیزکاران سخن می گوید، با آیات گذشته که از کفرهای طغیانگران بحث می کند، مقابله جالبی دیده می شود:

در اینجا سخن از «مفاز» (محل نجات) است و در آنجا سخن از «مرصاد» (کمین گاه). در اینجا سخن از باغ های پر میوه و «حدائق و اعناب» است و در آنجا غوطه ور بودن در آتش به مدت نامحدود (احقاب).

ص: 181

در اینجا سخن از جام های لبریز و دمدام «شراب طهور» است و در آنجا سخن از آب سوزان و «حمیم و غساق».

در اینجا سخن از «عطایای» گسترده خداوند رحمان است و در آنجا سخن از کیفر عادلانه و «جزاء وفاق».

در اینجا سخن از افزایش «نعمت» الهی است و در آنجا سخن از افزایش «عذاب». خلاصه، این دو گروه از هر نظر در دو قطب مخالف قرار دارند، چراکه از نظر ایمان و عمل نیز دو قطب مخالف بودند.

2. شراب های بهشتی

در آیات مختلف قرآن مجید، توصیف های زیادی از شراب های بهشتی شده است، که بررسی آن ها نشان می دهد، نوشندگان آن ها در چنان لذت روحانی ای فرو می روند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

در يك جا آن را «شراب طهور» توصیف می کند: (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا). (1) در جای دیگر تأکید می کند که این شراب زلال و بی غش و لذت بخش نه دردسر می آفریند، نه مستی و نه فساد عقل: (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * بَيِّضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ). (2)

در يك جا می فرماید: از جامی می نوشند که با «کافور» آمیخته شده است (خنک و آرام کننده است): (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) (3) و در جای دیگر می افزاید: از جامی به آن ها می نوشانند که آمیخته با «زنجبیل» است (گرم کننده و نشاط آفرین): (وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا). (4) در آیات

ص: 182

1- . انسان، آیه 21.

2- . صفات، آیات 45-47.

3- . انسان، آیه 5.

4- . انسان، آیه 17.

مورد بحث نیز خواندیم: جام هایی لبالب و زلال و دمامم دارند (وَكَأْسًا دِهَاقًا). و از همه مهم تر اینکه «ساقی» این بزم روحانی، خداست! از دست قدرت او و از بساط لطف و مرحمتش برمی گیرند و می نوشند و مست جذبۀ عشق و معرفت او می شوند: (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ). (1)

نماز

نماز و صبر

نماز و صبر (2)

در آیات 114 و 115 سوره هود می خوانیم: (وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ* وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

در این آیات، روی دو دستور از مهم ترین دستورات اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه اسلام می باشد انگشت گذاشته شده است:

نخست، فرمان به اقامۀ نماز داده، می گوید: «نماز را در دو طرف روز، و در اوایل شب بر پا دار!»؛ (وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ).

ظاهر تعبیر «طرفی النهار» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زلف» که جمع «زلفه» به معنی نزدیکی است، به قسمت های آغاز شب که به روز نزدیک است گفته می شود، بنابراین بر نماز عشا منطبق می گردد.

همین تفسیر در روایات ائمه اهل بیت علیه السلام نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشا) است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا از میان نمازهای پنج گانه، در اینجا تنها

ص: 183

1- . انسان، آیه 21.

2- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیات 114 و 115 سوره هود.

به سه نماز صبح و مغرب و عشا اشاره شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است؟

پیچیده بودن پاسخ این سؤال سبب شده که بعضی از مفسران «طرفی النهار» را آن چنان وسیع بگیرند که همه نمازهای صبح و ظهر و عصر و مغرب را شامل شود و با تعبیر (وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ) که اشاره به نماز عشا است تمام نمازهای پنج گانه را دربر گیرد. ولی انصاف این است که «طرفی النهار» تاب چنین تفسیری را ندارد، به ویژه با توجه به اینکه مسلمانان صدر اسلام مقید بودند که نماز ظهر را در اول وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) به جا آورند.

تنها چیزی که می توان اینجا گفت این است که در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده، مانند (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ) (1) و گاهی سه نماز، مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند: (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ). (2) گاهی مناسبات ایجاب می کند که تنها روی نماز ظهر (الصَّلَاةِ الْوُسْطَى) به دلیل اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشا که گاهی به علت خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد.

سپس برای بیان اهمیت نماز روزانه، به طور ویژه و همه عبادات و طاعات و حسنات به طور عموم، چنین می گوید: «حسنات، سیئات را از میان می برند»؛ (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ). «و این تذکر و یادآوری است برای کسانی که توجه دارند»؛ (ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ). آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن، تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند. در سوره نساء آیه

ص: 184

1- . اسراء، آیه 78.

2- . بقره، آیه 238.

31 می خوانیم: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم».

و در آیه 7 عنكبوت می خوانیم: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ)؛ «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می پوشانیم». بنابراین، با این عبارات، اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند. از نظر روحی نیز شکی نیست که هر گناه و عمل زشت، نوعی تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آن ها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند.

ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگی ها را به روشنایی مبدل سازد.

از آنجا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيئَاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده، یکی از مصداق های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات، تنها به نمازهای روزانه تفسیر شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه - همان گونه که بارها گفته ایم - بیان یک مصداق روشن قطعی است.

اهمیت فوق العاده نماز

در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده، تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی دارد.

ابوعثمان می گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ هایش فرو ریخت، سپس به من گفت:

سؤال نکردی چرا این کار را کردم! گفتم: بگو بینم منظورت چه بود؟

گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد. فرمود: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتَّتْ هَذَا الْوَرَقُ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ... ؛ هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنج گانه را به جا آورد، گناهان او فرو می ریزد، همان گونه که برگ های این شاخه فرو ریخت، سپس آیه (أَقِمِ الصَّلَاةَ) را تلاوت فرمود». (1)

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «ابی امامه» می خوانیم که می گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من گناهی کرده ام که حد بر آن لازم است، آن حد را بر من اجرا فرما! فرمود: آیا با ما نماز خواندی؟ عرض کرد: آری. فرمود: خداوند گناه تو - یا حد تو - را بخشید. (2)

و نیز از علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: با رسول خدا در مسجد در انتظار وقت نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من گناهی کرده ام! پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند تا هنگامی که نماز برپا شد و تمام گردید. آن مرد دوباره برخاست و سخن اول را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این نماز را با ما خواندی و برای آن به خوبی وضو گرفته بودی؟ عرض کرد: آری. فرمود: این کفاره گناه توست. (3)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَنَزَلَةُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرِ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا ظَنُّ أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَى يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي ؛ نمازهای پنج گانه برای امت من همچون نهر آبی جاری

ص: 186

1- . مجمع البيان، ذیل آیه.

2- . همان.

3- . همان.

است که بر در خانه یکی از شما باشد. آیا گمان می کنید اگر کثافتی بر بدن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر خود را بشوید آیا چیزی از آن کثافات بر بدن او خواهد ماند؟ (به یقین نه) به خدا سوگند! نمازهای پنج گانه چنین است برای امت من» (1).

به هر حال جای تردید نیست که هرگاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد و پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگی ها و آثار گناه را از دل و جان او می شوید.

نماز، انسان را در برابر گناه بیمه می کند و زنگار گناه را از آئینه دل می زداید.

نماز، جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند، اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می کند، و خلاصه، نماز، اگر به صورت جسم بی روح نباشد، مکتب عالی تربیت است.

امیدبخش ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث، حدیث جالبی از علی علیه السلام به این مضمون نقل شده است که روزی رو به مردم کرد و فرمود: به نظر شما امیدبخش ترین آیه قرآن کدام آیه است؟ بعضی گفتند: آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) ؛ «(خداوند (هرگز) شرك را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس بخواد (و شایسته بداند) می بخشد)».

امام علیه السلام فرمود: خوب است، ولی آنچه من می خواهم نیست! بعضی گفتند: آیه (وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا) ؛ «کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت». امام علیه السلام فرمود: خوب است، ولی آنچه منظور من می باشد نیست.

ص: 187

بعضی دیگر گفتند: آیه (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ)؛ (پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند و از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامرزد؟). باز امام علیه السلام همان جواب را تکرار فرمود.

در این هنگام مردم عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم! امام علیه السلام فرمود: از حبیبم رسول خدا شنیدم که فرمود:

امیدبخش ترین آیه قرآن این آیه است: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ). (1)

البته - همان گونه که در ذیل آیه 48 سوره نساء گفتیم - در حدیث دیگری آمده است که امیدبخش ترین آیه قرآن، آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) می باشد، اما با توجه به اینکه هر يك از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و يك بعد از ابعاد آن را بیان می کند، تضادی باهم ندارند، در واقع آیه مورد بحث، از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی به جا می آورند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید، اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که چنین نمازی ندارند و تنها از در توبه وارد می شوند، پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امیدبخش ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هرگاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره گردد و پایش به گناه کشیده شود البته بدون اینکه اصرار بر گناه داشته باشد، هنگامی که وقت نماز فرارسید، وضو گرفت، در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست و احساس شرمساری - که از لوازم توجه به

ص: 188

خداست - نسبت به اعمال گذشته به او دست داد، گناه او بخشیده می شود و ظلمت و تاریکی آن گناه از قلب او برمی خیزد؟!!

به دنبال برنامه انسان ساز نماز و بیان تأثیری که حسنات در زدودن سیئات دارد، در آیه بعد، فرمان به «صبر» می دهد؛ می گوید: «شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند»؛ (وَإِصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). گرچه بعضی از مفسران خواسته اند معنی صبر را در اینجا محدود به مورد نماز و یا اذیت و آزارهای دشمنان در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کنند، ولی روشن است که هیچ گونه دلیلی بر این محدود ساختن نداریم، بلکه يك مفهوم کلی و جامع را دربر دارد که هرگونه شکیبایی را در برابر مشکلات، مخالفت ها، آزارها، هیجان ها، طغیان ها و مصائب گوناگون شامل می شود و ایستادگی در برابر تمام این حوادث در مفهوم جامع صبر مندرج است. «صبر» يك اصل کلی و اساسی اسلامی است که در يك مورد در قرآن همراه با نماز ذکر شده است، شاید به این دلیل که نماز در انسان «حرکت» می آفریند و دستور صبر، «مقاومت» ایجاد می کند و این دو، یعنی «حرکت» و «مقاومت»، هنگامی که دست به دست هم دهند عامل اصلی هرگونه پیروزی خواهند شد. اصولاً هیچ گونه نیکی ای بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست، چون به پایان رساندن کارهای نیک حتماً استقامت لازم دارد، به همین علت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می فرماید: خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند:

الف) گروهی به سرعت دست و پای خود را گم می کنند و به گفته قرآن: بنابر جزع و فزع می نمایند: (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا) (1).

ص: 189

ب) گروه دیگری دست و پای خود را گم نمی کنند و با تحمل و بردباری در برابر حادثه می ایستند.

ج) گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و بردباری، شکرگزاری نیز می کنند.

د) و گروه دیگری هستند که در برابر این گونه حوادث، عاشقانه به تلاش و کوشش برمی خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه، طرح ریزی می کنند، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند و تا مشکل را از پیش پا برندارند آرام نمی گیرند. خداوند به چنین صابرائی وعده پیروزی داده:

(إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ) (1) و نعمت های بهشتی را پاداش سرای دیگر آن ها قرار داده است (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا). (2)

نماز، بهترین وسیله یاد خدا

نماز، بهترین وسیله یاد خدا (3)

در آیه 14 سوره طه می خوانیم: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)؛ «منم خداوند یگانه؛ معبودی جز من نیست! مرا پرستش کن، و نماز را برای یاد من به پادار!».

در آیه مذکور به یکی از فلسفه های مهم نماز اشاره شده و آن اینکه انسان در زندگی این جهان با توجه به «عوامل غافل کننده»، به تذکر و یادآوری نیاز دارد، به وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند. نماز این وظیفه مهم را برعهده دارد.

ص: 190

1- . انفال، آیه 65.

2- . انسان، آیه 12.

3- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیه 14 سوره طه.

انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده است؛ می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، و آماده سعی و تلاش همراه با پاکی و صداقت می شود.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و شاید میان او و یاد خدا جدایی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤذن را می شنود: الله اکبر...

حی علی الصلوة: «خدا از همه چیز برتر است، برتر از این که توصیف شود...»

بشتاب به سوی نماز!». به سراغ نماز می رود، در برابر معبود خود به راز و نیاز می پردازد و اگر گردوغبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می دهد.

اینجاست که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی علیه السلام می گوید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!

جالب اینکه این آیه می گوید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی، اما در آیه 28 سوره رعد می گوید: ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دل هاست (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) و در آیات 27 تا 30 سوره فجر می فرماید: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِذْجِعي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي)؛ «تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلك بندگان (خالص) من درآی، و در بهشتم وارد شو».

از قرار دادن این شش آیه در کنارهم به خوبی می فهمیم که نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.

خشوع، روح نماز است

خشوع، روح نماز است(1)

در آیات آغازین سوره مؤمنون آمده است: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي

ص: 191

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 1 و 2 سوره مؤمنون.

صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ)؛ «به یقین مؤمنان رستگار شدند؛ آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند».

«خاشعون» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد.

در اینجا قرآن «اقامه صلوة» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان بیان نمی‌کند، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمرد، اشاره به اینکه نماز آن‌ها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنی نیست، بلکه هنگام نماز آن‌چنان حالت توجه به پروردگار در آن‌ها پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردند و به او می‌پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که بر تمام ذات وجودشان اثر می‌گذارد؛ خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجودی بی‌پایان، و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. برای آن‌ها لحظات این نماز هر کدام درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «أَمَا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ»؛ اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد». (1) اشاره به اینکه خشوع، حالتی درونی است که در برون اثر می‌گذارد.

پیشوایان بزرگ اسلام آن‌چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از غیر الله بیگانه می‌شدند، تا آنجا که در حدیثی می‌خوانیم: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گاهی هنگام نماز به آسمان نظر می‌کرد، اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بلند نمی‌کرد و همیشه به زمین نگاه می‌نمود». (2)

ص: 192

1- . تفسیر صافی و تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث.

اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با اوراز و نیاز می‌کنیم روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب همراه با تواضع و ادب و احترام نیست و بر این اساس روشن می‌شود که مؤمنان به نماز فقط به عنوان يك كالبه بی روح نمی‌نگرند، بلکه تمام توجه آن‌ها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند، اما هرچه می‌کوشند توفیق آن را نمی‌یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، این امور را توصیه می‌کنیم:

1. به دست آوردن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند هنگام راز و نیاز با معبود، نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

2. توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان توفیق پیدا کند که مشغله‌های مشوش و پراکنده را کم نماید به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

3. انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیا و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد مکروه است، همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آینه و عکس و مانند این‌ها. به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و از زرق و برق و تشریفات خالی تر باشد بهتر است، چراکه به حضور قلب کمک می‌کند.

4. پرهیز از گناه، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد و از حضور قلب می‌کاهد.

5. آشنایی با معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن.

6. انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن، چه در مقدمات و چه در اصل نماز.

7. از همه این ها گذشته، این کار، مانند هر کار دیگری به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری نیاز دارد. بسیار می شود که در آغاز، انسان در تمام مدت نماز، زمان کوتاهی قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم، آن چنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند هنگام نماز در پیچه های فکر خود را به طور کامل بر غیر معبود ببندد!

نماز، بازدارنده از زشتی ها و بدی ها

نماز، بازدارنده از زشتی ها و بدی ها (1)

در آیه 45 سوره عنکبوت می خوانیم: (أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَآذِكُرُ اللَّهَ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ)؛ «آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن و نماز را برپا دار! که نماز (انسان را) از زشتی ها و اعمال ناپسند باز می دارد، و یاد خدا بزرگ تر (و برتر) است؛ و خداوند آنچه را انجام می دهید، می داند».

تفسیر

بعد از پایان بخش های مختلفی از سرگذشت پیامبران بزرگ و اقوام پیشین و برخورد نامطلوب آن ها با این رهبران الهی، و پایان غم انگیز زندگی آن ها، روی سخن را - برای دلداری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع - به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، دو دستور به او می دهد:

ص: 194

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 45 سوره عنکبوت.

نخست می گوید: «آنچه را از کتاب آسمانی (قرآن) به تو وحی شده تلاوت کن!» این آیات را بخوان که هرچه می خواهی در آن است: علم و حکمت، نصیحت و اندرز، معیار شناخت حق و باطل، وسیله نورانیت قلب و جان، و مسیر حرکت هر گروه و جمعیت.

بخوان و در زندگی ات به کار بند، بخوان و از آن الهام بگیر، بخوان و قلبت را به نور تلاوتش روشن کن.

بعد از بیان این دستور که درحقیقت جنبه آموزش دارد، به بیان دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است، می گوید: «و نماز را بر پا دار!»؛ (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ). سپس به فلسفه بزرگ نماز پرداخته، می گوید: «زیرا نماز انسان را از زشتی ها و منکرات بازمی دارد»؛ (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ).

طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است.

انسانی که به نماز می ایستد، تکبیر می گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می شمرد، به یاد نعمت های او می افتد، حمد و سپاس او می گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید، به یاد روز جزای او می افتد، به بندگی او اعتراف می کند، از او یاری می جوید، از او صراط مستقیم می طلبد، و از راه کسانی که بر آن ها غضب شده و نیز گمراهان، به خدا پناه می برد (مضمون سوره حمد)، بدون شك در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به سوی حق، به سوی پاکی و به سوی تقوا پیدا می شود.

برای خدا «رکوع» می کند و سپس در پیشگاه او پیشانی بر خاک می نهد، غرق در عظمت او می شود و خودخواهی ها و خود برترینی ها را فراموش می کند.

به یگانگی او شهادت می دهد، به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت می دهد، بر پیامبرش درود می فرستد و دست به درگاه خدای برمی دارد که در زمره بندگان صالح او قرار گیرد (تشهد و سلام).

همه این امور موجی از معنویت در وجود او ایجاد می کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه محسوب می شود.

این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد: هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد در یاد او غرق می شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود، کارهای خود را متوقف کرده، به درگاه او می شتابد، و حتی در پایان روز و آغاز شب، پیش از آنکه به بستر استراحت رود با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد.

از این گذشته، هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود خود را شستشو می دهد، پاك می کند، حرام و غضب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود. همه این امور در برابر خطر فحشا و منکرات تأثیر بازدارنده دارد.

ولی هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، از فحشا و منکر نهی می کند، گاهی نهی کلی و جامع و گاهی نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز بخواند و نماز هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تأثیرش کم است، ولی این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند از این هم آلوده تر بودند.

روشن تر بگوییم: نهی از فحشا و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که سرگردانی جمعی از مفسران در تفسیر این آیه و انتخاب تفسیرهای نامناسب، بی دلیل است، شاید آن ها به همین علت که دیده اند بعضی نماز می خوانند و مرتکب گناه می شوند، و آیه را در معنی مطلق آن بدون سلسله مراتب دیده اند، گرفتار شك و تردید شده و راه های دیگری را در تفسیر آیه برگزیده اند.

از جمله بعضی گفته اند: نماز انسان را از فحشا و منکر بازمی دارد، مادام که مشغول نماز است! چه حرف عجیبی! این مزیتی برای نماز نیست، بسیاری از اعمال چنین است. بعضی دیگر گفته اند: اعمال و اذکار نماز به منزله جمله هایی است که هر يك انسان را از فحشا و منکر نهی می کند، مثلاً تکبیر و تسیح و تهلیل، هر کدام به انسان می گوید: گناه مکن! اما این که انسان به این نهی گوش می دهد یا نه، مطلب دیگری است. کسانی که آیه فوق را چنین تفسیر کرده اند از این حقیقت غافل شده اند که نهی در اینجا فقط «نهی تشریحی» نیست، بلکه «نهی تکوینی» است، ظاهر آیه این است که نماز اثر بازدارنده دارد و تفسیر اصلی همان است که در بالا گفتیم، البته مانعی ندارد که بگوییم نماز از فحشا و منکر هم نهی تکوینی می کند و هم نهی تشریحی.

به چند حدیث توجه کنید:

1. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که فرمود: «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا؛ کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد هیچ بهره ای از نماز نبرده جز دوری از خدا». (1)
2. در حدیث دیگری از همان حضرت چنین آمده است: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ، وَ طَاعَةُ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ کسی که فرمان نماز را اطاعت نکند نمازش نماز نیست و اطاعت نماز این است که نهی آن را از فحشا و منکر به کار بندد». (2)
3. و در حدیث سومی از همان بزرگوار چنین می خوانیم: جوانی از انصار نماز را با پیامبر صلی الله علیه و آله ادا می کرد، اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا؛ سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال پاك می کند». (3)

ص: 197

1- . مجمع البيان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . همان.

3- . همان.

4. این اثر نماز به قدری اهمیت دارد که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیر مقبول از آن یاد شده، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ؟ فَلْيَنْظُرْ: هَلْ مَنَعَتْ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؟ فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قَبْلَتْ مِنْهُ!؛ کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه، باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی ها و منکرات بازداشته یا نه؟ به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است» (1).

و در دنباله آیه اضافه می فرماید: «ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است» (و لذكر الله اكبر). ظاهر جمله فوق، بیان فلسفه مهم تری برای نماز می باشد، یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشا و منکر نیز مهم تر است این است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است، و حتی عامل اصلی نهی از فحشا و منکر نیز همین «ذکر الله» می باشد، در واقع برتری آن به این دلیل است که علت و ریشه محسوب می شود.

اصولاً یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل هاست و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ «آگاه باشید که یاد خدا مایه اطمینان دل هاست» (2).

اصولاً روح همه عبادات - چه نماز و چه غیر آن - ذکر خداست، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

قابل توجه اینکه در آیه 14 سوره طه به این فلسفه اساسی نماز اشاره شده است؛ خداوند خطاب به موسی علیه السلام می گوید: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)؛ «نماز را

ص: 198

1- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . رعد، آیه 28.

بر پا دار تا به یاد من باشی!». ولی مفسران بزرگ برای جمله بالا تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند که در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاراتی به آن تفسیرها شده، از جمله اینکه منظور از جمله فوق این است: «یاد خدا از شما به وسیله «رحمت»، برتر از یاد شما از او به وسیله طاعت است».

دیگر اینکه ذکر خدا از نماز برتر و بالاتر است، چراکه روح هر عبادتی ذکر خداست. این تفسیرها که بعضاً در روایات اسلامی نیز آمده، ممکن است اشاره به بطون آیه باشد، وگرنه ظاهر آن با معنی اول هماهنگ تر است، زیرا در اکثر مواردی که ذکر الله به کار رفته، منظور، یاد کردن مردم از خداست، و آیه فوق نیز همین معنی را تداعی می کند، ولی البته یاد کردن خدا از بندگان می تواند به عنوان يك نتیجه مستقیم برای یاد بندگان از خدا باشد. به این صورت، تضاد میان دو معنی برطرف می شود.

در حدیثی از «معاذ بن جبل» چنین آمده است: «هیچ يك از اعمال آدمی برای نجات او از عذاب الهی برتر از ذکر الله نیست» از او پرسیدند: حتی جهاد در راه خدا؟ گفت: «آری، زیرا خداوند می فرماید: «و لذكر الله اكبر».

ظاهر این است که معاذ بن جبل این سخن را از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کرده، زیرا خود او نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم: کدام عمل از همه اعمال برتر است؟ فرمود: ان تموت و لسانك رطب من ذكر الله عزوجل:

«اینکه هنگام مردن، زبان تو به ذکر خداوند بزرگ مشغول باشد».

و از آنجا که نیت انسان ها و میزان حضور قلب آن ها در نماز و سایر عبادات بسیار متفاوت است، در پایان آیه می فرماید: «و خدا می داند چه کارهایی را انجام می دهید»؛ (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصَدَّقُونَ). چه اعمالی را که در پنهان انجام می دهید چه در آشکار، چه نیاتی را که در دل دارید و چه سخنانی را که بر زبان جاری می کنید.

نکته: تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه

گرچه نماز چیزی نیست که فلسفه اش بر کسی مخفی باشد، ولی با دقت در متون آیات و روایات اسلامی، ریزه کاری های بیشتری در این زمینه به دست می آید:

1. روح، اساس، هدف، پایه، مقدمه، نتیجه و فلسفه نماز، همان یاد خداست، همان «ذکر الله» است که در آیه فوق به عنوان برترین نتیجه بیان شده است. البته ذکرى که مقدمه فکر، و فکری که انگیزه عمل باشد، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر جمله «و لذكر الله اکبر» فرمود: «ذکر الله عندما احل و حرم»: «یاد خدا کردن هنگام انجام حلال و حرام» (یعنی به یاد خدا بیفتد، به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد).⁽¹⁾

2. نماز وسیله شستشو از گناهان، و مغفرت و آمرزش الهی است، چراکه خواه ناخواه نماز انسان را به توبه و اصلاح گذشته دعوت می کند، لذا در حدیثی می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خود سؤال کرد: «لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي كَلَّمَا صَلَّى كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ؛ اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟».

در پاسخ عرض کردند: نه. فرمود: «نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می خواند گناهی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود».⁽²⁾

ص: 200

1- . بحار الانوار، ج 82، ص 200.

2- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 7، باب 2 از ابواب اعداد الفرائض، ح 3.

بنابراین، جراحاتی که از گناه بر روح و جان انسان می‌نشینند، با مرهم نماز التیام می‌یابد و زنگارهایی که بر قلب می‌نشینند زدوده می‌شود.

3. نماز سَدّی در برابر گناهان آینده است، چراکه روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا را در دل پرورش می‌دهد، و می‌دانیم که «ایمان» و «تقوا» نیرومندترین سدّ در برابر گناه هستند و این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشا و منکر بیان شده است، و همان است که در احادیث متعددی می‌خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آن‌ها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند، آن‌ها فرمودند: «غم مخورید، نماز آن‌ها را اصلاح می‌کند» و کرد.

4. نماز، غفلت زداست. بزرگ‌ترین مصیبت برای رهروان راه حق این است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذایذ زودگذر شوند، اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف، و در هر شبانه روز پنج بار انجام می‌شود، پی‌درپی به انسان اخطار و هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد و موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند. این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه به او بیدارباش گوید.

5. نماز خودبینی و کبر را درهم می‌شکند، چراکه انسان در هر شبانه روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار در برابر خدا پیشانی بر خاک می‌گذارد، خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او می‌بیند، بلکه صفری در برابر بی‌نهایت. پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تکبر و برتری‌جویی را درهم می‌کوبد. به همین دلیل علی‌علیه السلام در آن حدیث معروفی که فلسفه‌های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است، بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می‌کند، می‌فرماید: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ

الْكِبْرِ... ؛ خداوند ایمان را برای پاک سازی انسان ها از شرك، واجب کرده است و نماز را برای پاک سازی از كبر».(1)

6. نماز وسیله پرورش فضایل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چراکه انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد، به ملکوت آسمان ها دعوت می کند و با فرشتگان هم صدا و هم راز می سازد. شخص نمازگزار خود را بدون نیاز به هیچ واسطه ای در برابر خدا می بیند و با او به گفتگو بر می خیزد.

تکرار این عمل در شبانه روز، آن هم با تکیه بر صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او، به ویژه با كمك گرفتن از سوره های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت کننده به سوی نیکی ها و پاکی هاست، اثر قابل ملاحظه ای در پرورش فضایل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که درباره فلسفه نماز فرمود: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ ؛ نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خداست».(2)

7. نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می دهد، چراکه روح اخلاص را زنده می کند، زیرا مجموعه ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه.

تکرار این مجموعه در شبانه روز، بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می پاشد و روح اخلاص را تقویت می کند. لذا در حدیثی معروف می خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از این که فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد، در وصایای خود فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ ؛ خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) درباره نماز، چراکه ستون دین شماست».(3)

ص: 202

1- . نهج البلاغه، حکمت 252.

2- . همان، حکمت 136.

3- . همان، نامه ها (وصیت 47).

می دانیم که وقتی عمود خیمه درهم بشکند یا سقوط کند، هر قدر طناب ها و میخ های اطراف محکم باشد اثری ندارد، همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قَبِلَتْ قَبِلَ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ؛ نخستین چیزی که در قیامت از بندگان محاسبه می شود نماز است، اگر مقبول افتاد سایر اعمالشان قبول می شود، و اگر مردود شد سایر اعمال نیز مردود می شود»⁽¹⁾.

شاید دلیل این سخن این باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است، اگر صحیح انجام شود قصد قربت و اخلاص که سبب قبولی سایر اعمال است در او زنده می گردد، وگرنه بقیه اعمال او مشوب و آلوده شده و از درجه اعتبار ساقط می گردد.

8. نماز، قطع نظر از محتوای خود، با توجه به شرایط صحت، به پاك سازی زندگی دعوت می کند، چراکه می دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می خواند، آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند، و محلی که در آن غسل و وضو انجام می شود، باید از هرگونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاك باشد. کسی که به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم فروشی رشوه خواری و کسب اموال حرام آلوده باشد چگونه می تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنابراین، تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

9. نماز علاوه بر شرایط صحت، شرایط قبول، یا به تعبیر دیگر: شرایط کمال نیز دارد که رعایت آن ها نیز عامل مؤثر دیگری برای ترك بسیاری از گناهان است.

ص: 203

در کتب فقهی و منابع حدیث، امور زیادی به عنوان موانع قبول شدن نماز ذکر گردیده است، از جمله شرب خمر؛ در روایات آمده است: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةُ شَارِبِ الْخَمْرِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ؛ نماز شراب خوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند»⁽¹⁾.

و در روایات متعددی می خوانیم: از جمله کسانی که نماز آن ها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگر است⁽²⁾.

و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده که نماز کسی که زکات نمی پردازد قبول نخواهد شد، و همچنین روایات دیگری می گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خودبینی از موانع قبول نماز است. پیداست که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حدّ سازنده است.

10. نماز، روح انضباط را در انسان تقویت می کند، چراکه دقیقاً باید در اوقات معینی برپا شود و تأخیر و تقدیم آن، هر دو موجب بطلان نماز است. همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن، که رعایت آن ها پذیرش انضباط را در برنامه های زندگی کاملاً آسان می سازد.

همه این ها فوایدی است که در نماز، قطع نظر از مسأله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزاییم - که روح نماز همان جماعت است - برکات بی شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست، به علاوه که همه از آن کم و بیش آگاهیم.

گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده پایان می دهیم:

آن حضرت در پاسخ نامه ای که در آن درباره فلسفه نماز سؤال شده بود چنین

ص: 204

1- . بحار الانوار، ج 84، ص 317 و 320.

2- . همان، ص 318.

فرمود: علت تشریح نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است و مبارزه با شرک و بت پرستی، و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و تواضع، و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته، و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار.

و نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گردوغبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، و طالب و علاقه مند افزایش مواهب دین و دنیا شود.

علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می گردد، سبب می شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند و روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید. همین توجه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی بازمی دارد و از انواع فساد جلوگیری می کند. (1)

پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

اشاره

پیوندی با خالق و پیوندی با خلق (2)

در آیه 31 سوره ابراهیم می خوانیم: (قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ)؛ «به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را برپا دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، پنهان و آشکار، انفاق کنند؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن دادوستدی است، و نه دوستی! (نه با مال می توانند از کیفر خدا رهایی یابند و نه با پیوندهای مادی)».

نکته ها:

1. پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

بار دیگر در این آیات در تنظیم برنامه مؤمنان راستین، به مسأله «صلوة»

ص: 205

1- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 2.

2- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 31 سوره ابراهیم.

(نماز) و «انفاق» برخورد می کنیم که در نظر ابتدایی ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چگونه از میان آن همه برنامه های عملی اسلام، تنها روی این دو انگشت گذاشته شده است؟

علتش این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که می توان آن ها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا، و رابطه انسان با خودش، که قسمت سوم در حقیقت نتیجه ای است برای قسمت اول و دوم، و دو برنامه فوق (صلوة و انفاق) هر کدام رمزی است برای ورود به یکی از دو بعد اول و دوم.

نماز مظهري است برای هرگونه رابطه با خدا، چراکه این رابطه در نماز از هر عمل دیگری بهتر مشخص می شود، و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که هرگونه نعمت مادی و معنوی را شامل می شود رمزی است برای پیوند با خلق. البته با توجه به اینکه سوره ای که درباره آن بحث می کنیم «مکی» است و هنگام نزول آن هنوز حکم زکات نازل نشده بود، این انفاق را نمی توان مربوط به زکات دانست، بلکه معنی وسیعی دارد که حتی زکات را بعد از نزولش در خود جای می دهد. به هر حال، ایمان در صورتی ریشه دار است که در عمل متجلی شود و انسان را، هم به خدا نزدیک کند و هم به بندگانش.

2. چرا پنهان و آشکار؟

بارها در آیات قرآن می خوانیم که مؤمنان راستین انفاق یا صدقاتشان در سرّ و علن، یعنی پنهان و آشکار است، بنابراین علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش به کیفیت آن نیز توجه داده شده، چراکه گاهی انفاق پنهانی مؤثرتر و آبرومندانه تر است و گاهی اگر آشکارا باشد سبب تشویق دیگران و الگویی برای نشان دادن برنامه های اسلامی و بزرگداشتی برای شعائر دین محسوب می شود. به علاوه مواردی پیش می آید که طرف، از گرفتن انفاق ناراحت می گردد.

بعضی از مفسران درباره تفاوت میان این دو گفته اند: انفاق علنی مربوط به واجبات است، که معمولاً جنبه نظاهر در آن نیست، زیرا انجام وظیفه کردن بر همه لازم است و چیز مخفیانه ای نمی تواند باشد، ولی انفاق های مستحبی چون چیزی افزون بر وظیفه واجب است ممکن است با نظاهر و ریا همراه شود، ولذا مخفی بودنش بهتر است.

به نظر می رسد که این تفسیر جنبه کلی ندارد، بلکه در واقع شاخه ای است از تفسیر اول.

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش (1)

در قرآن کریم (سوره مزمل، آیات یکم تا سوم) می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا) ؛ «ای جامه به خود پیچیده! شب را جز کمی به پاخیز! نیمی از (شب) را، یا کمی از آن کم کن».

«قیام» در جمله «قم الليل» به معنی برخاستن، در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است و پیامبر صلی الله علیه و آله را مخیر می کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و قرآن تلاوت کند. در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می کند، و سپس تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و بعد کمتر از نیم. بعضی گفته اند:

منظور تخیر میان «دوسوم» و «نصف» و «یک سوم» شب است، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره خواهد آمد که می فرماید: (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ).

ص: 207

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیه 1-3 سوره مزمل.

همچنین از همین آیه آخر به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، بر همگان واجب بوده است یا نه؟ بعضی از مفسران معتقدند که این امر واجب بوده، اما مدتی بعد آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود يك سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنج گانه بوده، و پس از تشریح آن ها، این حکم نسخ شد.

ولی همان طور که مرحوم «طبرسی» نیز در مجمع البیان آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی خورد، و بهتر این است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه و جوب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بود، و بر مسلمین مستحب. از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده منحصر به «نماز شب» نیست، چراکه نماز شب نیمی از شب، یا دوثلث از شب و یا حتی يك ثلث از شب را اشغال نمی کند؛ آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین در اوایل، این حکم به صورت مستحب مؤکد بوده، و بعد تخفیف داده شده است، و با توجه به اینکه در آغاز هر کاری، به ویژه در اوایل يك انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که چنین دستور فوق العاده ای به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و با محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا شوند و علاوه بر آگاهی، خود را از نظر روحی برای پیاده کردن آن بسازند.

این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده داری و نماز شب و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خواب اند گوشزد می کند و عبادت در شب، به ویژه در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق العاده ای در صفای روح، تهذیب نفوس، تربیت معنوی انسان، پاکی قلب و بیداری دل، تقویت ایمان و اراده، و تحکیم پایه های تقوا در دل و جان انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش، انسان آثار آن را به روشنی در خود احساس می کند.

و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز تأکید فراوانی روی آن شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةَ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ إِفْطَارُ الصَّائِمِ، وَ لِقَاءُ الْإِخْوَانِ؛ سه چیز، از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه داران، و ملاقات برادران مسلمان»⁽¹⁾.

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر آیه (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ) (کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می برد) فرمود: «صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ؛ نماز شب گناهان روز را از بین می برد»⁽²⁾.

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی⁽³⁾

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر او را به وادی های گوناگون می کشاند، به طوری که جمع کردن حواس و حضور قلب کامل، در روز بسیار مشکل است، اما در دل شب و هنگام سحر

ص: 209

1- . بحار الانوار، ج 87، ص 143.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 78-81 سوره اسراء.

و فرونشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است.

آری، در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و همراه با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت های آخر شب، برای تصفیة روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گرفته اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آن ها را آن قدر بالا برد که گویا آن انسان سابق نیستند، یعنی از آن ها انسان های تازه ای آفرید، مصمم، شجاع، باایمان، و بااخلاص و شاید «مقام محمود» که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافلة شب آمده است، اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

بررسی روایاتی که در منابع اسلامی درباره فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به عنوان نمونه:

1. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خَيْرُكُمْ مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطَعَمَ الطَّعَامَ وَ صَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ؛ بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدب اند، گرسنگان را سیر می کنند و شب در آن هنگام که مردم خواب اند نماز می خوانند».⁽¹⁾

2. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «قيام الليل مَصْحَةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ: عَزَّ وَجَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَ تَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ؛ قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و قرار گرفتن در معرض رحمت او و تمسک به اخلاق پیامبران است».⁽²⁾

ص: 210

1- . بحارالانوار، ج 87، ص 142-148.

2- . همان.

3. امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «لا تَدَعِ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ مِنْ حُرْمِ قِيَامِ اللَّيْلِ؛ دست از قیام شب برمدا! مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم شود».(1)

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجَهَّهُ بِالنَّهَارِ؛ کسی که نماز شب بخواند صورتش (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود».(2)

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به انجام آن نمی شوند!

5. مردی نزد علی امیرمؤمنان علیه السلام رفت و عرض کرد: من از نماز شب محروم شدم. علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ دُنُوبُكَ؛ تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است».(3)

6. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ وَيُحْرِمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِذَا حُرِمَ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛ انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می گردد».(4)

7. با اینکه می دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز نماز شب را ترك نمی کرد، اما اهمیت موضوع به حدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصایایش به او فرمود: «أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ - فَاحْفَظْهَا - ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعْنَهُ... وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ!؛ تو را به اموری سفارش می کنم، همه را حفظ کن!

ص: 211

1- . بحارالانوار، ج 87، ص 142-148.

2- . همان.

3- . همان، ص 138-142.

4- . همان.

سپس فرمود: خداوندا! او را بر انجام این وظایف یاری فرما!... تا آنجا که فرمود:

بر توباد به نماز شب، بر توباد به نماز شب بر توباد به نماز شب!». (1)

8. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: مرا پنده ده! جبرئیل گفت: «يا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كَفُّهُ عَنِّ أَعْرَاضِ النَّاسِ؛ ای محمد! هرچه می خواهی عمر کن، اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هرچه می خواهی دل ببند، اما بدان که سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده، ولی بدان سرانجام، عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب اوست، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است». (2)

این اندرزهای ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است نشان می دهد که نماز شب آن چنان شخصیت و تربیت و روحانیت و ایمانی به انسان می دهد که مایه شرف و آبروی اوست همان گونه که ترك مزاحمت نسبت به مردم، سبب عزت خواهد شد.

9. امام صادق علیه السلام می فرماید: «ثَلَاثَةٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَ زِينَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ يَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ وِلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ سه چیز است که افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است: نماز در آخر شب، بی اعتنایی به آنچه در دست مردم است، و ولایت امام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله». (3)

10. از همان امام علیه السلام نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان باایمان انجام می دهد پاداشش در قرآن باصراحت آمده، جز نماز شب که خداوند به سبب اهمیت فوق العاده اش آن را با صراحت بیان نفرموده، همین قدر فرموده است که

ص: 212

1- . وسائل الشیعه، ج 5، ص 268.

2- . همان، ص 269.

3- . بحار الانوار، ج 87، ص 140.

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آن‌ها شب هنگام از بسترها برمی‌خیزند و پروردگارش را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آن‌ها روزی داده ایم انفاق می‌کنند، اما هیچ‌کس نمی‌داند خداوند چه پاداش‌هایی که موجب روشنی چشم‌ها می‌شود در برابر اعمالشان قرار داده است!». (1)

البته نماز شب آداب فراوانی دارد، ولی بد نیست ساده‌ترین صورت آن را در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره‌ی بیشتر گیرند: نماز شب به صورت کاملاً ساده یازده رکعت است که به ترتیب زیر به سه بخش تقسیم می‌شود:

الف) چهار نماز دو رکعتی که نامش نافله شب است؛

ب) یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شفع» است؛

ج) یک نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است. روش خواندن این نمازها درست همانند نماز صبح می‌باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر هرچه طولانی‌تر شود بهتر است.

نماز و اصلاح جامعه انسانی

نماز و اصلاح جامعه انسانی (2)

در آیه 170 سوره اعراف آمده است: (وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُبَيْعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ)؛ «و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد».

ص: 213

1- بحار الانوار، ج 87، ص 140.

2- تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 170 سوره اعراف.

این گونه آیات به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نیست، و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که دین و مذهب فقط برنامه ای مربوط به جهان ماورای طبیعت و یا سرای آخرت نیست، بلکه آیینی است در متن زندگی انسان ها، و در راه حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش، و هر مفهوم دیگری که در معنی وسیع اصلاح جمع است.

و اینکه می بینیم از میان فرمان های خدا، روی «نماز» تکیه شده به این دلیل است که نماز واقعی پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که انسان او را در برابر هر کار و هر برنامه ای حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش، و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است، و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

اثر فوق العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان

اثر فوق العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان(1)

در آیات 238 و 239 سوره بقره می خوانیم: (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ * فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)؛ «در انجام (به موقع و کامل) همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی [نماز ظهر] کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پاخیزید! و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، خدا را یاد کنید! [نماز را به صورت معمول بخوانید] همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید، به شما تعلیم داد».

ص: 214

1- . تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیات 238 و 239 سوره بقره.

در این آیه تأکید شده است که حتی در سخت ترین شرایط، مانند صحنه جنگ نباید نماز را ترك کنید با این تفاوت که اگر در معرض خطر قرار گرفته باشید، بسیاری از شرایط نماز، همچون رو به قبله بودن، و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، و امثال آن ساقط می شود، و می توانید رکوع و سجود را با اشاره به جا آورید.

چنان که نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام در بعضی از جنگ ها دستور می داد که هنگام جنگ با اشاره نماز بخوانند (1) و نیز در حدیث دیگری وارد شده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ إِيمَاءً؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند».

و نیز امام کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده ای شود و نتواند کوچک ترین حرکتی به خود دهد و وقت نماز نیز تنگ شده باشد، چه وظیفه ای دارد؟ فرمود: «با همان وضعی که دارد باید نماز بخواند، گرچه پشت به قبله باشد» (2).

این نماز همان نماز خوف است که فقها در کتاب های فقهی، پیرامون آن به طور مفصل بحث کرده اند. بنابراین آیه می گوید: باید برنامه نماز و پیوند کانون دل با آفریدگار جهان در همه حالات برقرار باشد تا در همه حال با دل بستن به خالق یکتا نقطه اتکا و امیدی برای انسان به وجود آید، و در میدان جنگ نیز نماز و توجه به خدا فراموش نشود.

ممکن است کسانی تصور کنند که اصرار و تأکید درباره نماز تا این حد، یک نوع سخت گیری محسوب می شود و شاید انسان را از وظایف خطیری که در چنین لحظاتی برای دفاع از خود دارد غافل سازد.

در حالی که این يك اشتباه بزرگ است! معمولاً انسان در این حالات بیش از

ص: 215

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 239، ح 949.

2- . وسائل الشیعه، ج 5، ابواب صلوة الخوف.

هر چیز به تقویت روحیه نیاز دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند شکست او تقریباً قطعی خواهد بود. چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدایی که فرمایشش در تمام جهان هستی نافذ و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است، می تواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی را که با خطری مواجه شده اند، تقویت کند؟ گذشته از شواهد فراوانی که در مجاهدات مسلمین صدر اسلام دیده می شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیست ها نیز که در رمضان سال 1393 هجری قمری روی داد می خوانیم که توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام، اثر فوق العاده ای در تقویت روحیه آن ها و پیروزی بر دشمن داشت.

(فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ). این قسمت از آیه خاطر نشان می سازد که خواندن نماز به صورت نماز خوف و در حال راه رفتن و سواره، مخصوص حالت ترس و خوف است، اما هنگامی که امنیت بازگردد و آرامش حاصل شود باید نماز را به همان صورت عادی خواند.

سپس اضافه می کند که خداوند، بسیاری از چیزهایی را که نمی دانستید به شما تعلیم کرد، از جمله چگونگی اقامه نماز در حالت امن و خوف. روشن است که شکرانه این تعلیم این است که بر طبق آن عمل شود. و هر دستوری در جای خود انجام گردد (فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ).

نمازگزاران، انسان هایی شایسته اند

نمازگزاران، انسان هایی شایسته اند (1)

(الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)؛ «کسانی که نمازهایشان را دائماً به جا می آورند». (2)

ص: 216

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 22 و 23 سوره معارج.

2- . معارج، آیات 22 و 23.

نخستین ویژگی نمازگزاران این است که با درگاه پروردگار متعال ارتباط مستمر دارند و این ارتباط به وسیله نماز تأمین می شود، نمازی که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد و او را همواره به یاد خدا می دارد، و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است که منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را به جا می آورند.

اصولاً هر کار خیری زمانی در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، ولذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ»؛ محبوب ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد». (1)

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «منظور این است که هرگاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد». (2)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به نافله است، و آیه (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) اشاره به نماز فریضه». (3)

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر «محافظة»، مناسب نمازهای واجب است که آن ها را باید به طور دقیق در وقت های معین انجام داد، اما تعبیر «تداوم» مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می تواند گاهی آن ها را انجام دهد و گاهی ترك کند.

ص: 217

1- . المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث، ج 2، ص 160 (مادة دوام).

2- . نورالتقلین، ج 5، ص 415.

3- . همان، ص 416.

«روزه» در امت های پیشین

اشاره

خداوند در آیه 183 سوره بقره می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)؛ «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما مقرر شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند مقرر شد؛ تا پرهیزکار شوید».

همان طور که از این آیه استفاده می شود، روزه در ردیف عبادات دیگر در ادیان بزرگ الهی بوده، چنان که در آیه فوق می خوانیم: روزه بر شما واجب است همان گونه که بر امت های پیشین واجب بوده است، و این به خاطر آن است که با روزه سلاح تقوا را به دست آورید.

از آنجا که روزه برای افراد مشکل می نماید، خداوند از يك طرف با خطاب «یا ایها الذین امنوا» (ای مؤمنان!) و از طرف دیگر با توجه دادن به اینکه روزه اختصاصی به شما ندارد، بلکه بر پیشینیان نیز لازم بوده، مسلمانان را آماده انجام آن ساخته است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرماید: «لَذَّةُ مَا فِي النَّدَاءِ أَزَالَ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ؛ لذت خطاب (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) سختی و مشقت عبادت را از بین می برد!».

در اینجا لازم است چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

1. پیشینه روزه

از تورات و انجیل فعلی نیز برمی آید که روزه در میان یهود و نصارا بوده

ص: 218

و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند، چنان که در «قاموس کتاب مقدس» آمده است:

«روزه به طور کلی در تمام اوقات در میان هر طایفه و هر ملت و مذهب هنگام ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است».⁽¹⁾

و نیز از تورات برمی آید که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است چنان که می خوانیم: «هنگام برآمدنم به کوه که لوح های سنگی، یعنی لوح های عهدی که خداوند با شما بست را بگیرم آن گاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم».⁽²⁾

و همچنین یهودیان هنگام توبه و طلب رضایت خداوند روزه می داشته اند:

«قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته، می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند، روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده، به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند».⁽³⁾

«روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه يك روز سالیانه مخصوصی بود که در میان طایفه یهود مرسوم بود، البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند».⁽⁴⁾

حضرت مسیح علیه السلام نیز - چنان که از «انجیل» استفاده می شود - چهل روز روزه گرفته است: «آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبة الامر گرسنه گردید».⁽⁵⁾

ص: 219

1- . قاموس کتاب مقدس، ص 427.

2- . تورات، سفر تثنیه، فصل 9، شماره 9.

3- . قاموس کتاب مقدس، ص 428.

4- . همان.

5- . انجیل متی، باب چهار، شماره های 1 و 2.

و نیز برمی آید که حواریون پس از عیسی علیه السلام روزه می داشته اند، چنان که در انجیل آمده است: «آن ها گفتندش که چونست تلامیذ یحیی دائم روزه دارند و دعا نمایند، اما شاگردان تو دائم می خورند و می آشامند؟.. ولی ایامی می آید که داماد از پیش آن ها برداشته خواهد شد و در آن ایام روزه خواهند داشت» (1).

باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بنابراین حیات حواریان و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی شمار و روزه داری بود» (2).

2. اثر اجتماعی روزه

روزه درس مساوات و برابری میان افراد اجتماع است، زیرا با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن، هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس درک می کنند، و هم با صرفه جویی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آن ها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، بتوان مردم متمکن را متوجه حال آن ها ساخت، ولی اگر مسأله جنبه حسّی و عینی به خود بگیرد، اثر دیگری دارد. روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسّی می دهد و در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که «هشام بن حکم» علت روزه را پرسید: امام علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ؛ روزه در اسلام واجب شد تا فقرا و اغنیا یکسان و برابر گردند» (3).

3. اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین در طب قدیم، اثر معجزه آسای «امساک» در درمان

ص: 220

1- . انجیل لوقا، باب 5، شماره های 33-35.

2- . قاموس، کتاب مقدس، ص 428.

3- . وسائل الشیعه، ج 7، باب 1، کتاب صوم.

انواع بیماری‌ها به هیچ وجه قابل انکار نیست و کمتر طبیعی است که در نوشته‌های مشروح خود به این حقیقت اشاره‌ای نکرده باشد، زیرا می‌دانیم که عامل بسیاری از بیماری‌ها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده و به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند. این مواد اضافی در لابه لای عضلات بدن در واقع لجن زارهای متعفن برای پرورش انواع میکروب‌های بیماری‌های عفونی است و در این حال، بهترین راه مبارزه با این بیماری‌ها نابود کردن این لجنزارها از راه امساک و روزه است.

روزه زبانه‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند و در واقع بدن را «خانه تکانی» می‌کند.

به علاوه، یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه‌های گوارشی و سرویس کردن آن‌ها فراهم می‌سازد، و با توجه به اینکه این دستگاه‌ها حساس‌ترین دستگاه‌های بدن هستند و در تمام سال به طور دائم مشغول کارند این استراحت برای آن‌ها نهایت لزوم را دارد. بدیهی است که شخص روزه دار طبق دستور اسلام هنگام افطار و سحر نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا بتواند از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد.

«الکسی سوفورین» دانشمند روسی می‌نویسد:

«درمان از طریق روزه فایده ویژه‌ای برای درمان کم‌خونی، ضعف روده‌ها، التهاب بسیط و مزمن، دمل‌های خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء خراز (ریختگی پوست)، بیماری‌های چشم، دیابت، بیماری‌های جلدی، بیماری‌های کلیه، کبد و بیماری‌های دیگر دارد. معالجه از راه امساک به بیماری‌های فوق اختصاص ندارد، بلکه بیماری‌هایی را نیز که مربوط به اصول جسم انسان است و با

سلول های جسم آمیخته شده، همانند: سرطان، سفلیس، سل و طاعون شفا می بخشد»⁽¹⁾.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می فرماید: «صوموا تصحوا»: «روزه بگیرید تا سالم شوید».

و در حدیث معروف دیگری می فرماید: «الْمَعْدَةُ بَيْتٌ كُلٌّ دَاءٌ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ؛ معدنه خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروها»⁽²⁾.

4. اثر تربیتی روزه

یکی از فواید بزرگ روزه، تربیت روح و تقویت اراده و تعدیل غرایز انسانی است. روزه دار با گرسنگی و تشنگی و خودداری از سایر لذایذی که باید از آن چشم پوشد، روح و اراده خویشتن را تقویت می کند، بر این اساس، مقصود از روزه، به دست گرفتن زمام نفس سرکش و تسلط بر شهوات و هوس هاست. درحقیقت مهم ترین فلسفه روزه همین اثر اخلاقی و تربیتی است. انسانی که هر لحظه تشنه و گرسنه شد آب و غذا در اختیار اوست، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، که یک روز قطع شدن آب ممکن است باعث پژمردگی یا خشکیدن آن ها شود. این درختان نازپرورده، کم مقاومت، کم دوام، و بسیار ناپایدارند، اما درختانی که از لابه لای صخره های سخت می رویند و نوازشگر شاخه های آن ها از همان طفولیت طوفان های سخت کوهستان، و محرومیت های گوناگون است، محکم، بادوام، پرمقاومت و سخت کوش و سخت جان اند. روزه نیز با محدودیت ها و محرومیت های موقت خود به روح و جسم انسان توان و قدرت و مقاومت و به دنبال آن نور و صفا می بخشد.

ص: 222

1- . روزه، روش نوین برای درمان بیماری ها، ص 65.

2- . بحارالانوار، ج 14.

جمله (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)؛ (باشد که پرهیزکار شوید) نیز اشاره به همین حقیقت است.

«سیاحت» به معنای روزه است

«سیاحت» به معنای روزه است (1)

در آیه 112 سوره توبه می خوانیم: (الَّذِينَ أَلْبَسُوا الْحَمَإِذُونَ السَّائِحُونَ...)؛ «توبه کنندگان و عبادت کنندگان، و سپاس گویان و جهادگران...». (السَّائِحُونَ) یعنی آن ها از يك كانون عبادت و پرستش به كانون دیگری رفت و آمد دارند.

بنابراین، برنامه های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا كانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آن هاست، و هر کجا درسی در این زمینه باشد طالب آن اند.

«سائح» در اصل از ماده «سیح» و «سیاحت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده و درباره اینکه منظور از «سائح» در آیه فوق چه نوع سیاحت و جریان و استمراری است، میان مفسران گفتگوست؛ بعضی - همان گونه که در بالا گفتیم - آن را به معنی سیر میان كانون های عبادت گرفته اند. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «سِياحة امتی فی المساجد»: «سیاحت امت من در مساجد است». (2)

بعضی دیگر «سائح» را به معنی «صائم» (روزه دار) گرفته اند، زیرا روزه، کاری مستمر در سراسر روز است. در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ السَّائِحِينَ هُمُ الصَّائِمُونَ؛ سائحان روزه داران اند». (3)

ص: 223

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 112 سوره توبه.

2- . تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث.

3- . تفسیر نورالثقلین و بسیاری از تفاسیر دیگر.

بعضی دیگر از مفسران، سیاحت را به معنی سیر و گردش در روی زمین و مشاهده آثار عظمت خدا و شناخت جوامع بشری و آشنایی با عادات و رسوم و علوم و دانش های اقوام گوناگون که اندیشه انسان را زنده و فکر او را پخته می سازد، دانسته اند. بعضی دیگر از مفسران، سیاحت را به معنی سیر و حرکت به سوی میدان جهاد و مبارزه با دشمن می دانند و حدیث نبوی معروف را: «إِنَّ سِيَاحَةَ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ سیاحت امت من جهاد در راه خداست»⁽¹⁾ شاهد آن گرفته اند.

و سرانجام بعضی آن را به معنی سیر عقل و فکر در مسائل مختلف مربوط به جهان هستی، و عوامل سعادت و پیروزی، و اسباب شکست و ناکامی دانسته اند.

ولی با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن شمرده شده، معنی اول مناسب تر از همه به نظر می رسد، هرچند اراده تمام این معانی از این کلمه نیز کاملاً ممکن است، زیرا همه این مفاهیم در مفهوم سیر و سیاحت جمع است.

امتیاز ماه رمضان

امتیاز ماه رمضان⁽²⁾

علت اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد و در آیه 185 سوره بقره: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ...) علت برتری آن چنین بیان شده است که قرآن، کتاب هدایت و راهنمای بشر، که با دستورات و قوانین خود، روش های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و دستور سعادت انسان ها را آورده است در این ماه نازل شده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتاب های بزرگ آسمانی (تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن) در این ماه نازل شده اند.

ص: 224

1- . تفسیر المیزان و تفسیر المنار، ذیل آیه ی مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 185 سوره بقره.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارك رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل شده است. (1)

بنابراین، ماه رمضان ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و آموزش بوده است، چراکه تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست.

برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ شود تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از این ماه، خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را به آن ها چنین گوشزد نمود:

«ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما روی می آورد، این ماه برترین ماه هاست، روزهای آن برتر از روزهای دیگر و شب های آن بهترین شب هاست و لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به مهمانی خدا دعوت شده اید و جزء کسانی قرار گرفته اید که مورد اکرام خداوندند. نفس های شما همچون تسیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعایتان مستجاب است، بنابراین با نیت های خالص و دل های پاک از خداوند بخواهید که به شما برای روزه داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، زیرا بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم شود.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز افتید، به فقرا و بینوایان خود بخشش کنید، پیران خویش را گرمی دارید و به خردسالان خود رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید، زبان هایتان

ص: 225

را از گناه بازدارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشید، گوش های خویش را از آنچه شنیدنش حرام است برگزید. به یتیمان مردم شفقت و محبت کنید تا با یتیمان شما چنین کنند...» (1).

روزه سکوت

روزه سکوت (2)

در آیه 26 سوره مریم می خوانیم: (فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا)؛ «(از این غذای لذیذ) بخور و بنوش و چشمت (به فرزندات) روشن دار! و هرگاه کسی از انسان ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخنی نمی گویم! (و بدان که این نوزاد، از تو دفاع خواهد کرد!)».

ظاهر آیه فوق نشان می دهد که مریم علیها السلام به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی علیه السلام لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند. ولی این نوع روزه در اسلام، مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین علیه السلام در حدیثی چنین نقل شده است: «وَصَوْمُ الصَّامِتِ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است» (3).

ص: 226

1- . وسائل الشیعه، ج 7، ابواب احکام شهر رمضان، باب 18، ح 20.

2- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیه 26 سوره مریم.

3- . وسائل الشیعه، ج 7، ص 390.

ولی البته یکی از آداب روزه کامل در اسلام این است که انسان روزه دار زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هرگونه آلودگی بگیرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ، إِنَّ مَرِيْمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا، أَيَّ صَوْمًا، فَأَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَنَازَعُوا؛ روزه فقط درباره خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام، یعنی سکوت را، بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است ببندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید.» (1)

دعا و نیایش

دعا و نیایش و اثرات آن

اشاره

دعا و نیایش و اثرات آن (2)

بعضی می پرسند: دعا و نیایش برای چیست؟ آیا دعا اثر تخدیری ندارد؟ و آیا مردم به جای اینکه به سراغ فعالیت و کوشش و استفاده از وسایل جهان هستی بروند تنها باید به دعا قناعت کنند؟ وانگهی آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟ خدا هرچه مصلحت بداند انجام می دهد، پس چرا ما طبق دلخواه خود هر ساعت از او چیزی درخواست کنیم؟ از همه این ها گذشته، آیا دعا با مقام رضا و تسلیم بودن در برابر خواست های خداوند منافات ندارد؟

کسانی که چنین ایرادهایی را بیان می کنند از آثار روانی و اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافل اند، زیرا انسان برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی ها به تکیه گاهی احتیاج دارد. دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد.

ص: 227

1- من لا یحضره الفقیه (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 332).

2- تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 186 سوره بقره.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند با عکس العمل های نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد، و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف: «نبود نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است. اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که نیایش کردن فقط در هنگام صبح، و همچون يك وحشی رفتار کردن در بقیه روز بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود، تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد»⁽¹⁾.

آنان که برای دعا اثر تخریری قائل اند معنی دعا را بد فهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسایل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است که بعد از به کار بستن نهایت کوشش خود در استفاده از همه وسایل موجود، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم و از کمک های بی دریغ آن مبدأ بزرگ مدد بگیریم.

«بنابراین، دعا مخصوص نارسایی ها و بن بست هاست، نه عاملی به جای عوامل طبیعی. نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت های مغزی انسان يك نوع شگفتی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند. نیایش، خصایل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، این هاست که از وجود يك گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت

ص: 228

می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره‌گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقی اش بشناسند بسیار کم اند». (1)

از آنچه گفتیم، پاسخ این ایراد نیز که می‌گویند: دعا برخلاف «رضا و تسلیم» است روشن شد، زیرا دعا - همان طور که در بالا شرح داده شد - نوعی کسب قابلیت برای تحصیل سهم بیشتر از فیض بی پایان پروردگار است و به عبارت دیگر: انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند. بدیهی است که کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر، عین تسلیم بودن در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی برخلاف آن. از همه این‌ها گذشته، یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله دعا توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند، و همان طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا نیز دارای چنین اثری خواهد بود، چه به اجابت برسد، چه نرسد.

و اینکه می‌گویند: دعا فضولی در کار خداست و خدا هرچه مصلحت باشد می‌دهد! توجه ندارند که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت‌ها تقسیم می‌شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌شود، لذا می‌بینیم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا به کسی نمی‌دهند»؛ (إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنزِلَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ). (2)

دانشمندی می‌گوید: «هنگامی که ما نیایش می‌کنیم خود را به نیروی پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌کنیم». (3)

ص: 229

- 1- . نیایش الکسیس کارل.
- 2- . اصول کافی، ج 2.
- 3- . آئین زندگی، ص 156.

و نیز می گوید: «امروز جدیدترین علم، یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به این علت که پزشکان روانی (روان پزشکان) دریافته اند که دعا و نماز و داشتن ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتی های ماست برطرف می سازد».(1)

بسیاری، از خود می پرسند: با این همه تأکیدی که در مورد دعا شده، چرا ما دعا می کنیم، ولی گاهی به اجابت نمی رسد؟

باید گفت: اتفاقاً این سؤال که در حقیقت سؤال مهمی است از پیشوایان بزرگ اسلام نیز شده است و جواب های فشرده و کوتاهی داده اند که هر کدام از حقیقت خاصی حکایت می کند. با استفاده از این احادیث می توان گفت: اجابت دعا شرایطی دارد که اگر آن ها دست به دست هم دهند، اجابت مسلم خواهد بود:

1. حالات دعاکننده

آمادگی روح و فکر و بی آلاشی قلب، اثر عمیقی در این موضوع دارد، همچنین اوقات خاصی که شرایط روحی را برای توجه مخصوص به پروردگار آماده تر می کند، همچون نیمه های شب و سحرگاهان، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ وَ ادْعُنِي فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيباً مُجِيباً؛ در تاریکی شب، با قلبی خاشع، و جسمی متواضع، و چشمی اشکبار مرا بخوان که مرا نزدیک خواهی یافت و دعای تو را به اجابت می رسانم».(2)

و نیز «نوف بکالی» می گوید: «شبی در خدمت علی علیه السلام بودم و پاسی از شب

ص: 230

1- . آیین زندگی، ص 152 (به نقل از ایدئولوژی الهی).

2- . وسائل الشیعة، ج 4، باب 30 از ابواب استحباب الدعاء فی اللیل، ح 2.

گذشته بود. علی علیه السلام بیدار شد، وضو گرفت و مشغول راز و نیاز با پروردگار شد، در حالی که همچون ابر بهار اشک می ریخت. سپس رو به من کرد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ گفتم:

چگونه ممکن است حال شما مرا خواب بگذارد؟ فرمود: داود پیغمبر علیه السلام در چنین موقعی از شب به پاخواست و گفت: «إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ؛ این ساعت ساعتی است که هیچ بنده باایمانی خدا را نمی خواند مگر اینکه دعای او به اجابت می رسد (جز جمعی از گناهکاران)». (1)

2. پاک‌ی غذا از حرام

می دانیم که دعا و همه دیگر اعمال انسان خواه ناخواه نوعی نیروست که از مواد غذایی سرچشمه می گیرد، اگر مواد غذایی از حرام باشد دعا را به رنگ خود درمی آورد و چنین دعایی شایسته قرب پروردگار و اجابت او نخواهد بود، مخصوصاً در این باره در احادیث اسلامی تأکید ویژه ای شده است، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب کسی که گفت: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود:

«طَهِّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تَدْخُلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن و از غذای حرام پرهیز». (2)

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ فَلْيُطِيبْ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست می دارد دعایش مستجاب شود باید کسب و کارش را از حرام پاک کند». (3)

و در حدیث قدسی وارد شده است: «لَا يَحْجُبُ عَنِّي دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ آكِلِ الْحَرَامِ؛ هیچ دعایی از درگاه من محجوب نمی شود جز دعای حرام خواران». (4)

ص: 231

1- . وسائل الشیعة، ج 4، باب 30 از ابواب استجاب الدعاء فی اللیل، ح 3؛ نهج البلاغه، حکمت 101.

2- . وسائل الشیعة، ج 4، ابواب دعاء، باب 67، ح 4.

3- . همان، باب 32، ح 2.

4- . همان، ج 7، ص 145.

بسیار می شود که انسان چیزی را با اصرار از خداوند می خواهد و با تمام ذرات وجودش آن را می طلبد در حالی که به سود او نیست و نیاز واقعی او را تشکیل نمی دهد. خداوند با لطف و محبتی که به بندگان دارد به نیازهای واقعی آن ها پاسخ می دهد نه به نیازهای کاذب. بسیار دیده شده که انسان چیزی را با اصرار می طلبد، اما به آن نمی رسد، سپس خودش می فهمد که اگر انجام می شد چه در دسر بزرگی برای او می شد!

در آیه 60 سوره مؤمن می خوانیم: (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)؛ «پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم.

به یقین کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند» (1).

از آنجا که در آیات گذشته تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در این آیات آن را با لطف و مهربانی می آمیزد و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید، نخست می گوید: «پروردگار شما گفته است که مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم».

بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند. جمله «استجب لکم» و همچنین روایات متعددی نیز که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثواب های آن آمده است، شاهد همین معنی است.

در حالی که بعضی دیگر به پیروی از «ابن عباس»، مفسر معروف، احتمال داده اند که «دعا» در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است، یعنی «مرا پرستید و به وحدانیتم اقرار کنید»، ولی ظاهر، همان تفسیر اول است. به هر حال از آیه فوق چند نکته استفاده می شود:

ص: 232

يك: دعا کردن، محبوب الهی و خواست خود اوست.

دو: بعد از دعا وعده اجابت داده شده، ولی می دانیم که این وعده وعده ای است مشروط، نه مطلق! دعایی به هدف اجابت می رسد که شرایط لازم در «دعا» و «دعاکننده» و «مطلبی که مورد تقاضا» است جمع باشد، و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه «نیایش و دعا» و «مفهوم واقعی آن» در ذیل آیه 186 سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیازی به تکرار نیست. (1)

سه: دعا خود نوعی عبادت است، چراکه در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده و در ادامه آیه نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند تهدید شدیدی آمده است؛ می گوید: «کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند».

اهمیت دعا و شرایط استجاب

روایات متعددی که از پیغمبرگرمی اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ علیهم السلام نقل شده، اهمیت دعا را کاملاً روشن می سازد:

1. در حدیثی از پیغمبرگرمی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ؛ دعا عبادت است». (2)

2. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد: «مَا تَقُولُ فِي رَجُلَيْنِ دَخَلَا الْمَسْجِدَ جَمِيعًا كَانَ أَحَدُهُمَا أَكْثَرَ صَلَاةً، وَالْآخَرُ دُعَاءً فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ كُلُّ حَسَنٍ؛ چه می فرمایی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند، یکی نماز بیشتری به جا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدام يك از این دو افضل اند؟ فرمود: هر دو خوب اند. سؤال کننده دوباره عرض کرد: «قَدْ عَلِمْتُ،

ص: 233

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 186 سوره بقره.

2- . مجمع البیان، ج 8، ص 528.

ولَٰكِنِ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟؛ می دانم هر دو خوب اند، ولی کدام یک افضل است؟» امام علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُهُمَا دُعَاءٌ، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: (أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)؛ آن که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...».

سپس افزود: «هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى؛ دعا عبادت بزرگ است». (1)

3. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است: در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است، فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ وَيُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ، وَمَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَلَا يُسْئَلُ مَا عِنْدَهُ؛ چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچ کس نزد خداوند مبعوض تر و منفورتر از کسانی نیست که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند». (2)

4. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَقَامَاتِي نَزِدُ خَدَاوَنِدَ اسْتِ كِه رَاه وَصُولِ بِهْ أَنْ تَنْهَاهَا دَعَا اسْتِ: «إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنَزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاةً وَ لَمْ يَسْئَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا، فَاسْئَلْ تُعْطَ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فروبندد و چیزی تقاضا نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چراکه هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد». (3)

ص: 234

1- . مجمع البيان، ج 8، ص 529.

2- . کافی، ج 2، باب فضل الدعاء و الحث عليه، ص 338.

3- . همان.

5. در بعضی از روایات، دعا کردن حتی از تلاوت قرآن نیز افضل شمرده شده، چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ». (1)

در يك تحليل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا: يك:

انسان را به شناخت پروردگار (معرفة الله) که برتری سرمایه هر انسان است دعوت می کند. دو: سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

سه: دعا سبب می شود که انسان نعمت ها را از او ببیند و به او عشق ورزد و از این راه، رابطه عاطفی او با ساحت مقدسش محکم شود.

چهارم: چون خود را نیازمند و مرهون نعمت های خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد. پنج: چون می داند استجاب این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است، خودسازی می کند و در مسیر تربیت خویشتن گام برمی دارد. و از سوی ششم، دعا به او اعتماد به نفس می دهد و از یأس و نومیدی بازمی دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند.

نکته مهمی که در پایان این بحث فشرده لازم است یادآوری شود این است که طبق روایات اسلامی، دعا مخصوص مواردی است که تلاش ها و کوشش های انسان اثر نبخشد، یا به تعبیر دیگر: آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند به یقین مستجاب نخواهد شد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:
«أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ

ص: 235

1- . مکارم الاخلاق، طبق نقل المیزان، ج 2، ص 34 (ذیل آیه 186 بقره).

دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيَقَالُ لَهُ أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ؟ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقَالُ لَهُ: أَلَمْ أُجْعَلْ أَمْرَهَا إِلَيْكَ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيَقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِقْتِسَادِ؟ أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِصْلَاحِ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، فَيَقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟!؛ چهار گروه اند که دعای آن ها مستجاب نمی شود:

کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده! به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟

و کسی که همسری دارد (که همواره او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، سپس می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن! به او گفته می شود: مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟ و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده، (اما وام گیرنده منکر شده است؛ او دعا می کند: خداوندا قلبش را نرم کن و وادار به ادای دین فرما) به او گفته می شود: مگر به تو دستور ندادم هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر؟» (1).

روشن است که در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترك تلاش، دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چراکه گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند و به دعا پناه برند! چنین دعاهایی مستجاب نمی شود، این يك سنت الهی است.

ص: 236

البته مستجاب نشدن بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد، گاه با تمام وجودش چیزی را از خدا می خواهد که به هیچ وجه صلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعداً به چنین امری واقف شود. این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک، غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبد که اگر به خواسته او عمل کنند بیماری اش افزون می شود و یا حتی جان او به خطر می افتد، در این گونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

به علاوه، استجاب دعا شرایطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است و در جلد اول همین تفسیر (تفسیر نمونه) به طور مشروح درباره آن بحث کرده ایم (سوره بقره، آیه 186).

موانع استجاب دعا

در بعضی از روایات، گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده، از جمله: سوء نیت، نفاق، تأخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا. (1)

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم:

مرحوم «طبرسی» در احتجاج از آن حضرت چنین نقل می کند: «إِنَّهُ سُئِلَ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ وَقَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ وَلَا يُجَابُ لَهُ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَصْرِهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ، قَالَ وَيْحَكَ! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَا الظَّالِمُ فَدَعَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِذَا دَعَا اسْتَجَابَ لَهُ وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ ادَّخَرَ لَهُ ثَوَابًا جَزِيلاً لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ

ص: 237

1- معانی الاخبار (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 534 و اصول کافی).

خَيْرًا لَهُ إِنْ أَعْطَاهُ أَمْسَكَ عَنْهُ؛ از آن حضرت سؤال کردند: آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کنند و به اجابت نمی رسد و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند ولی آن ها را یاری نمی کند! امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! هیچ کس او را نمی خواند مگر اینکه اجابت می کند، اما دعای ظالم مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد، به طوری که گاهی خود او نمی داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می کند، و از اجابت چیزی که بندگان تقاضا کنند، ولی مصلحت آن ها نباشد خودداری می فرماید» (1).

و از آنجا که دعا و تقاضا از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد، از حقایقی سخن می گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می برد، و یکی از شرایط دعا را که امید به اجابت است افزایش می دهد؛ می فرماید: (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ)؛ «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیسایید».

چراکه تاریکی شب، از يك سو سبب تعطیل شدن اجباری کارهای روزانه است، و از سوی دیگر، خود تاریکی آرام بخش و سبب استراحت جسم و روح و اعصاب است و نور، مایه جنبش و حرکت. لذا به دنبال آن می افزاید: (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا)؛ «و روز را بینا و روشنی بخش قرار داد» تا محیط زندگی انسان ها را روشن کند و برای هر گونه فعالیتی آماده سازد.

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید (2)

خداوند در آیه 77 سوره فرقان می فرماید: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ

ص: 238

1- . تفسیر صافی، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 77 سوره فرقان.

كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا)؛ «بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد؛ شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید، و (این عمل دامان شما را خواهد گرفت و) از شما جدا نخواهد شد».

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است درحقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره، و هم برای بحث هایی که در زمینه اوصاف (عباد الرحمن) در آیات گذشته آمده است. روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می گوید: «بگو:

پروردگار من برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد»؛ (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ).

«یعبأ» از ماده «عبأ» (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است، بنابراین جمله «لا یعبأ» یعنی وزنی قائل نیست، و به تعبیر دیگر: اعتنایی نمی کند.

گرچه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده، ولی ریشه همه تقریباً به يك اصل بازمی گردد. بعضی گفته اند: دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر آن را به معنی ایمان، و بعضی به معنی عبادت و توحید، و بعضی به معنی شکر، و بعضی به معنی خواندن خدا در سختی ها و شدايد، تفسیر کرده اند، اما ریشه همه این ها همان ایمان و توجه به پروردگار است.

بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: آنچه به شما در پیشگاه خدا وزن و ارزش و قیمت می دهد ایمان و توجه به پروردگار و بندگی اوست.

سپس می افزاید: «شما آیات پروردگار و پیامبران خدا را تکذیب کردید و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد».

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است که شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید، اگر به سوی خدا نیاید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش

و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیب تان بدون شك دامانتان را خواهد گرفت.

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می کند حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده است: از آن حضرت سؤال کردند: «كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟ ؛ آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است، یا بسیار دعا کردن؟»

امام در پاسخ فرمود: «كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ وَ قَرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ ؛ بسیار دعا کردن برتر است» و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. (1)

نکته: دعا راه خودسازی و خدانشناسی

می دانیم که در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بود، ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند: «دعا کار افراد بیچاره است! این که اهمیتی ندارد!» ولی اشتباه از اینجا ناشی می شود که دعا را خالی و برهنه از شرایطش می نگرند، در حالی که اگر شرایط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می گردد که دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی، و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا. نخستین شرط دعا، شناخت کسی است که انسان او را می خواند.

شرط دیگر شستشوی قلب و دل، و آماده ساختن روح برای تقاضا از اوست، چراکه انسان هنگامی که به سراغ کسی می رود باید آمادگی لقای او را داشته باشد.

شرط سوم دعا، جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضایی دارد، چراکه بدون آن احتمال تأثیر بسیار ناچیز است.

ص: 240

1- . تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

و بالاخره چهارمین شرط استجابت دعا این است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد و آن گاه دربارهٔ ماورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند، زیرا در روایات اسلامی با صراحت آمده است: کاری که انسان خود می تواند انجام دهد، اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مستجاب نیست!

در نتیجه دعا وسیله ای است هم برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، هم برای توبه از گناه و پاک سازی روح، هم عاملی است برای انجام نیکی ها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و کوشش بیشتر تا آخرین حد توان. به همین دلیل تعبیرات مهمی دربارهٔ دعا دیده می شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست، مثلاً در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعَمُودُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ دعا اسلحهٔ مؤمن، و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است».(1)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ، وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنِ صَدْرِ نَقِيٍّ وَ قَلْبِ تَقِيٍّ؛ دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینهٔ پاک و قلب پرهیزکار برخیزد».(2)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الدُّعَاءُ أَنْفُذٌ مِنَ السِّنَانِ؛ دعا نافذتر از نوک نیزه است».(3)

گذشته از همهٔ این ها اصولاً در زندگی انسان حوادثی رخ می دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یأس فرو می برد. دعا می تواند دریچه ای باشد به سوی امید پیروزی، و وسیلهٔ مؤثری برای مبارزه با یأس و نومیدی.

ص: 241

1- . اصول کافی، ج 2، ابواب الدعاء، باب ان الدعاء سلاح المؤمن.

2- . همان.

3- . همان.

به همین دلیل دعا هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می بخشد و از نظر روانی اثر غیرقابل انکاری دارد.

آداب دعا کردن

آداب دعا کردن (1)

در آیه هفتم سوره مؤمن می خوانیم: (... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ)؛ (فرشتگان حامل عرش می گویند:) «پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است. پس کسانی را که توبه کرده و راه تورا پیروی می کنند بیامرزش و آن ها را از عذاب دوزخ نگاه دار!».

در این آیات، حاملان عرش الهی راه و رسم دعا را به مؤمنان می آموزند.

نخست: تمسك به ذیل نام پروردگار (ربنا).

سپس ستودن او به صفات جمال و جلالش و مدد خواستن از مقام رحمت و علم بی پایانش (رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا).

بعد وارد شدن در دعا، خواستن وسایل به ترتیب اهمیت، و قرین کردن با شرایطی که زمینه استجابات را فراهم می سازد (وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ).

و سرانجام، پایان دادن دعا با ذکر اوصاف جمال و جلال او و توسل مجدد به ذیل رحمتش. جالب توجه اینکه حاملان عرش در این دعا روی پنج وصف از مهم ترین اوصاف الهی تکیه می کنند: ربوبیت، رحمت، قدرت، علم و حکمت او.

چرا دعاها با «ربنا» شروع می شود؟

مطالعه آیات قرآن مجید نشان می دهد که «اولیاء الله» اعم از پیامبران

ص: 242

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 7 سوره مؤمن.

و فرشتگان و بندگان صالح، هنگام دعا سخن خود را با «ربنا» یا «ربی» شروع می کردند.

آدم علیه السلام می گوید: (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا)؛ «پروردگارا! من و همسر من به خود ستم کردیم!». نوح علیه السلام عرض می کند: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ)؛ «پروردگارا! من و پدر و مادرم را بیامرز!». ابراهیم علیه السلام می گوید: (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ)؛ «پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش!».

یوسف علیه السلام می گوید: (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ)؛ «پروردگارا! بهره ای از حکومت به من رحمت فرموده ای».

موسی علیه السلام می گوید: (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ)؛ «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود».

سلیمان علیه السلام می گوید: (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ)؛ «پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد».

عیسی علیه السلام عرض می کند: (رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ)؛ «ای پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما نازل کن».(1)

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله عرضه می دارد: (رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ)؛ «پروردگارا! از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم».(2)

و مؤمنان - طبق آیات آخر سوره آل عمران - چندین بار این تعبیر را تکرار می کنند، از جمله می گویند: (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً)؛ «پروردگارا! این آسمان ها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده ای».

ص: 243

1- . مائده، آیه 114.

2- . مؤمنون، آیه 97.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که بهترین دعا این است که از مسأله ربوبیت پروردگار آغاز شود. درست است که نام مبارک «الله» جامع ترین نام خداست، ولی از آنجا که تقاضا از محضر پرلطف او با مسأله ربوبیت تناسب دارد، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می شود و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف الهی می کند، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب تر و شایسته تر است. (1)

تلاش برای معاش، هم ردیف جهاد

تلاش برای معاش، هم ردیف جهاد (2)

در آیه بیستم سوره مزمل آمده است: (... وَ آخِرُونَ يَصْرَبُونَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...); «و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می کنند...».

در آیه فوق، تلاش برای زندگی در کنار «جهاد فی سبیل الله» قرار داده شده و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است. چرا چنین نباشد در حالی که يك ملت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت، و اصولاً «جهاد اقتصادی» بخشی از «جهاد با دشمن» است.

در این زمینه جمله ای از عبدالله بن مسعود، صحابی معروف نقل شده است که می گوید: «أَيُّمَا رَجُلٍ جَلَبَ شَيْئاً إِلَى مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ الْمُسْلِمِينَ، صَابِراً مُحْتَسِباً، فَبَاعَهُ بِسِعْرِ يَوْمِهِ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ، ثُمَّ قَرَأَ: وَ آخِرُونَ يَصْرَبُونَ فِي الْأَرْضِ...؛ هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد و زحمات خود را

ص: 244

1- . تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیه 20 سوره مزمل.

در این راه برای خدا محسوب دارد، سپس آن را به قیمت عادلانه آن روز بفروشد، در پیشگاه خدا به منزله شهیدان است». سپس این جمله از آیه آخر سوره مزمل را به عنوان شاهد تلاوت کرد: (وَ آخِرُونَ يَصْرُبُونَ فِي الْأَرْضِ). (1).

اسلام همه را به تلاش دعوت می کند

اشاره

اسلام همه را به تلاش دعوت می کند (2).

در آیه 27 سوره شوری می خوانیم: (وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ)؛ «و اگر خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند؛ ولی به مقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند، چراکه او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست».

تفسیر

مسأله «تقسیم روزی» براساس حساب دقیقی است که پروردگار درباره بندگان دارد «چراکه او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست». او پیمانانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند و طبق مصلحت او به او روزی می دهد، نه چندان می دهد که طغیان کنند و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود. شبیه این معنی در آیات 6 و 7 سوره علق آمده است: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ إِسْرَافًا تَعْنِي)؛ «به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز می بیند». و به راستی نیز چنین است و مطالعه در حال انسان ها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آن ها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آن هاست، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می گیرند، در دریای

ص: 245

1- . تفسیرهای مجمع البیان، ابوالفتح رازی و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 27 سوره شوری.

شهوات غرق می شوند و آنچه ناگفتنی است آن می کنند و هرگونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری از «ابن عباس» در مورد این آیه می خوانیم که منظور از «بغی» در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست، بلکه بغی به معنی طلب است، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد! ولی تفسیر اول که بسیاری از مفسران انتخاب کرده اند صحیح تر به نظر می رسد، چراکه تعبیر (و يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ) بارها در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند (فَلَمَّا أَتَجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ)؛ (1) و (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ). (2)

درست است که «بغی» به معنی «طلب» نیز آمده، اما هنگامی که با «فی الارض» همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

پرسش مهم: آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نباید برای وسعت روزی تلاش کند، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است؟ در پاسخ این سؤال باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به دلیل سستی و تبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیت ها خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه اعمال انسان است که دامن گیرش شده، و اسلام براساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام همه را به تلاش و جهاد دعوت کرده است، ولی هرگاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت و باز هم درها به روی او بسته شد، باید بداند که در این امر مصلحتی بوده، بی تابی نکند، مأیوس نشود، زبان به کفران نگشاید، به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

ص: 246

1- . یونس، آیه 23.

2- . شوری، آیه 42.

این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر «عباده» (بندگان) هرگز منافاتی با طغیان آن‌ها در صورت گسترش روزی ندارد، چراکه این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال، همه به کار می‌رود، مانند:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ)؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید شوید».

درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می‌کند تا بندگان طغیان نکنند، اما چنان نیست که آن‌ها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می‌افزاید:

«او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مأیوس شدند نازل می‌کند و دامنه رحمت خویش را می‌گستراند»؛ (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ) . و باید هم چنین باشد «چراکه او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش»؛ (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) .

نکاتی درباره شرایط و عوامل رزق و روزی

1. اسباب و سرچشمه های روزی

1. اسباب و سرچشمه های روزی (1)

بدون شك، انسان‌ها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوت اند، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزی‌ها را تشکیل می‌دهد تلاش و سعی و کوشش آدمی است. کسانی که سخت کوش ترند، پیروزترند، و کسانی که تنبل تر و کم تلاش ترند، محروم ترند. به همین دلیل، قرآن بهره انسان را متناسب با سعی او می‌شمرد و با صراحت می‌گوید: (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (2).

و در این میان به کار بستن اصول تقوا و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی، و اجرای اصول عدل و داد، اثر فوق العاده عمیقی دارد، چنان که

ص: 247

1- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیه 39 سوره نجم.

2- . نجم، آیه 39.

قرآن می گوید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ)؛ «اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم».(1)

و نیز می گوید: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)؛ «و هرکس از (مخالفت خدا) بپرهیزد خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».(2)

و نیز به همین دلیل، نقش انفاق را در وسعت روزی یادآور شده و می گوید:

(إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا نَّا يضاعِفْهُ لَكُمْ)؛ «اگر به خدا قرض الحسنه دهید (و در راه او انفاق کنید) آن را برای شما مضاعف می گرداند».(3)

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی، از میان رفتن يك فرد یا يك گروه، زیانش متوجه همه اجتماع می شود، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آن ها برای کل اجتماع بازده دارد (گذشته از جنبه های معنوی و انسانی).

خلاصه اینکه اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شك چنین جامعه ای نیرومند و سربلند خواهد شد. اما اگر به عکس، نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن دیگران باشد چنین جامعه ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود و رشته زندگی مادی آن ها نیز متلاشی می شود.

لذا در روایات اسلامی، به تلاش و کوشش همراه با تقوا برای کسب روزی

ص: 248

1- . اعراف، آیه 96.

2- . طلاق، آیات 2 و 3.

3- . تغابن، آیه 17.

اهمیت فوق العاده ای داده شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا؛ در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می دویدند و آن را طلب می کردند» (1) و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای خانواده خود تلاش می کند، مانند مجاهدان راه خداست» (2). حتی دستور داده شده که مسلمانان صبح هرچه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند. (3) و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند، ولی گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که پس چرا در آیات و روایات بسیاری، روزی به دست خدا معرفی شده و تلاش در راه آن مذموم است؟!

در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

1. دقت در منابع اسلامی نشان می دهد که آیات و یا روایاتی که در نگاه سطحی و ابتدایی - چه در این بحث و چه در بحث های دیگر - متضاد به نظر می رسند، هر کدام به یکی از ابعاد مسأله ای که دارای بُعدهای مختلفی است نظر دارند، که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است.

آنجا که مردم با ولع و حرص هرچه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می روند و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند، دستورات مؤکد و پشت سرهم وارد می شود و آن ها را به ناپایداری دنیا و بی ارزش بودن مال و جاه توجه می دهد، و در مقابل، آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار

ص: 249

1- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 48.

2- . همان، ص 43.

3- . همان، ص 50.

و کوشش و تلاش می کشند، اهمیت کار و کوشش به آن ها گوشزد می شود.

در حقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلوی افراط و تفریطها را به طرز شایسته ای بگیرند.

آیات و روایاتی که تأکید می کند روزی دست خداست و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده، در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیاپرستی، و فعالیت بی قید و شرط و بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است، نه اینکه هدف آن خاموش کردن شعله های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خودکفا باشد.

و با توجه به این واقعیت، تفسیر روایاتی روشن می شود که می گوید: بسیاری از روزی ها هست که اگر شما نیز به دنبال آن نروید، به دنبال شما می آید.

2. از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می شود و يك خداپرست موحد راستین چیزی را از خود نمی داند، بلکه هر موهبتی به او می رسد، سرچشمه آن را خدا می بیند و می گوید: (بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «همه خوبی ها و نیکی ها به دست توست و تو به هر چیزی قادر و توانایی» (1).

بر این اساس او باید در هر مورد، به این حقیقت توجه داشته باشد که حتی فرآورده های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد، از طرف خداست و اگر يك لحظه نظر لطف او برگرفته شود همه این ها خاموش می گردد.

چنین انسانی هنگامی که بر مرکب سوار می شود (سَبَّحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا) می گوید (منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت)، هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می دهد و می گوید: (وَمَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَّا)؛ هر نعمتی داریم از توست ای خدا! (2) و حتی هنگامی که يك گام مهم اصلاحی همچون

ص: 250

1- . آل عمران، آیه 26.

2- . این جمله در تعقیبات نماز عصر در کتب دعا وارد شده است.

پیامبران در مسیر نجات انسان ها بر می دارد، می گوید: (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ)؛ «موفقیت من تنها از ناحیه خداست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم».(1)

ولی آنچه مسلم است این است که در کنار همه این بحث ها، اساس و پایه کسب روزی، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هرگونه افراط و تفریط است، و روزی هایی که بدون تلاش به انسان می رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی، و شاید به همین دلیل، علی علیه السلام در کلمات قصارش در درجه اول، روزی هایی را ذکر می کند که انسان به دنبال آن می رود، سپس روزی هایی که به دنبال آن انسان می آید: «يَابْنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ؛ ای فرزند آدم! روزی دو گونه است: یکی آن روزی ای که تو به دنبال آن می روی، و دیگری روزی ای که به دنبال تو می آید».(2)

مواسات با دیگران

در آیات 70 تا 72 سوره نحل، به تنگ نظری و بخل بسیاری از انسان ها اشاره شده که حاضر نیستند از مواهب بیشتری که در اختیار دارند به زیردستان خود ببخشند (مگر کسانی که در مکتب تربیتی انبیا و رهبران الهی پرورش یافته اند).

در ذیل همین آیات در روایاتی بر «مساوات و مواسات» تأکید شده است، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیات فوق می خوانیم: «لَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَخْصَّ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الْمَأْكُولِ دُونَ عِيَالِهِ؛ برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد و از چیزی بخورد که خانواده او نمی خورد».(3)

ص: 251

1- . هود، آیه 88.

2- . نهج البلاغه، حکمت 379.

3- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 68.

و نیز از ابوذر نقل شده که می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «إِنَّمَا هُمْ إِخْوَانُكُمْ فَمَا كَسَوْهُمْ مِمَّا تَكْسُونَ، وَ أَطْعَمَوْهُمْ مِمَّا تُطْعَمُونَ، فَمَا رَأَى عَبْدُهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا وَرِدَائُهُ رِدَائُهُ، وَ إِزَارَةُ إِزَارُهُ، مِنْ غَيْرِ تَقَاوِتٍ؛ زبردستان شما برادران شما هستند، از آنچه می پوشید به آن ها پوشانید و از آنچه می خورید به آن ها اطعام کنید». ابوذر بعد از این توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله کاری می کرد که ردا و لباس زبردستانش با خودش کمترین تفاوتی نداشته باشد. (1)

از روایات فوق و همچنین از خود آیه که می گوید: (فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ) استفاده می شود که اسلام توصیه می کند همه مسلمانان به عنوان يك برنامه اخلاق اسلامی درباره همه اعضای خانواده خود و کسانی که در زبردست آن ها قرار دارند، تا جای ممکن مساوات را رعایت کنند و در محیط خانواده و درباره زبردستان هیچ گونه فضیلت و امتیازی برای خود قائل نشوند.

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی (2)

در آیه ششم سوره هود می خوانیم: (وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ «و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است».

در مورد «رزق» بحث های مهمی وجود دارد که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

1. «رزق» در لغت به معنی بخشش مستمر و مداوم است، اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره ای که خداوند نصیب بندگان می کند، مانند

ص: 252

1- . تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 68.

2- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیه 6 سوره هود.

مواد غذایی و مسکن و پوشاک، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص، به همه این ها رزق گفته می شود. کسانی که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، به موارد استعمال آن توجه دقیقی ندارند. قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید: (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ)؛ «آن ها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند»⁽¹⁾ روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است.

2. تأمین نیازمندی های موجودات زنده - و به تعبیر دیگر: رزق و روزی آن ها - از جالب ترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می شود و صحنه های شگفت انگیز تازه ای از آن به وسیله علم فاش می گردد.

در گذشته همه دانشمندان در فکر بودند که اگر در اعماق دریاها موجودات زنده ای وجود داشته باشد غذای آن ها از چه راهی تأمین می شود؟ زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان بازمی گردد که آن ها نیز نیازمند نور آفتاب هستند، و در اعماق بیش از 700 متر هیچ نوری وجود ندارد و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است. ولی به زودی روشن شد که نور آفتاب، گیاهان ذره بینی را در سطح آب، و در بستر امواج پرورش می دهد و آن گیاهان هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمودند، همچون میوه رسیده ای، به اعماق دریا فرو می روند، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفای آب فراهم می سازند.

از سوی دیگر، بسیاری پرنده گانی که از ماهیان دریا تغذیه می کنند، حتی نوعی شب پره وجود دارد که در ظلمت شب همچون یک غواص ماهر به اعماق آب فرو می رود و صید خود را که با امواج مخصوص رادارمانندی که از بینی خود بیرون می فرستند شناسایی و نشانه گیری کرده، بیرون می آورد.

ص: 253

1- . آل عمران، آیه 169.

روزی بعضی از انواع پرندگان در لابه لای دندان های برخی از حیوانات عظیم الجثه دریا نهفته شده است! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریایی دندان هایشان به يك «خلال طبیعی» نیاز دارد به ساحل می آیند و دهانشان را که بی شباهت به غار نیست باز نگه می دارند. آن گروه از پرندگان مذکور که روزی شان در اینجا حواله شده، بدون هیچ گونه وحشت و اضطراب وارد این «غار» می شوند و به جستجوی روزی خویش در لابه لای دندان های حیوان غول پیکر می پردازند؛ هم از این غذای آماده شکمی از عزا درمی آورند و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می سازند، و هنگامی که برنامه هر دو پایان پذیرفت و آن ها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهان خود را می بندد و به اعماق آب فرو می رود!

راه و روش روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت انگیز است! از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ کس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه های پرپیچ و خم و در لابه لای درختان و بر فراز کوه ها و در قعر دره ها زندگی دارند از دیدگان علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان گونه که قرآن می گوید: خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آن ها را می داند و هم محل سیار آنان را، و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می کند.

جالب اینکه در آیات فوق، هنگام بحث از روزی خواران، تعبیر به «دابه و جنبده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است.

می دانیم که هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند ماده انرژی زاست یعنی ماده ای که منشأ حرکت شود، قرآن نیز در آیات مورد بحث می گوید: خدا به تمام موجودات متحرک روزی می بخشد!

و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی گیرد، زیرا آن ها نیز يك حرکت بسیار دقیق و ظریف در هنگام «رشد» دارند.

3. آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا باید به دنبال آن برود و به گفته شاعر: «شرط عقل است جستن از درها»؟! بعضی از افراد سست و بی حال با تکیه بر تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند فکر می کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چراکه روزی مقدر است و به هر حال به انسان می رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند!

این چنین افراد نادان که شناخت شان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت های مثبت زندگی، و تن دادن به انواع محرومیت ها، با این بهانه که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتماً روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می رسد! و این فرصت خوبی به استثمارگران می دهد که هرچه بیشتر خلق های محروم را بدوشند و آن ها را از ابتدایی ترین وسایل زندگی محروم سازند.

در حالی که مختصر آشنایی با قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می دهد. پیشوایان اسلامی برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می کردند، کارهایی سخت و توان فرسا. پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنا نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی و زره بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، پیامبران

و امامان، که با مفاهیم دینی از همه آشناتر بودند نباید این همه برای روزی تلاش می کردند.

بنابراین ما نیز می گوئیم که روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می باشد، و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می ماند که می گوئیم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر». به یقین مفهوم این سخن این نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان بخش بزند تا اجل معینی زنده می ماند، مفهومی این است که این بدن استعداد بقا تا یک مدت قابل ملاحظه ای دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آنچه را که سبب مرگ زودرس می شود از خود دور کند.

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است برای افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر دری می زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگی شان تأمین نمی شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نزنند و از راه نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آن ها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند، مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی های آن ها را تأمین می کند. خدایی که آن ها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد، خدایی که هنگام طفولیت آن ها که توانایی تغذیه از مواد غذایی این جهان را نداشتند روزی شان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد. خدایی که هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزی شان را به دست پدر پرمهری داد که صبح تا شام تلاش کند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانش زحمت می کشد.

آری، این خدا چگونه ممکن است هنگامی که انسان بزرگ می شود و توانایی

و قدرت هرگونه کار و فعالیتی پیدا می کند او را فراموش نماید؟ آیا عقل و ایمان اجازه می دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزی اش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد؟

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از روزی ها چه انسان به دنبال آن برود، چه نرود، به سراغ او می آیند. آیا می توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابند؟ آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟!

ولی اگر از این گونه مواهب به اصطلاح بادآورده و یا به تعبیر صحیح تر: مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده، با تلاش و کوشش خود به طور صحیحی نگهداری نکنیم آن ها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی اثر می ماند.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید: برای تأمین زندگی بهتر، چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

فایده تلاش و کوشش

فایده تلاش و کوشش (1)

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر اینکه تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسان ها دور می سازد و حرکت و نشاط می آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن هاست و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد؟ يك مشت انسان های بیکار، با شکم های سیر، و بدون هیچ گونه

ص: 257

کنترل، غوغائی به پا می کردند، چراکه می دانیم مردم این جهان همچون انسان های بهشتی نیستند که هرگونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جانشان شسته شده باشد، بلکه انسان هایی هستند با همه صفات نیک و بد که باید در کوره این جهان قرار گیرند و آب دیده شوند، و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم می تواند آنان را آب دیده کند؟

بنابراین، همان گونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است.

کیفیت کار مهم است نه کمیت

کیفیت کار مهم است نه کمیت (1)

از آیات قرآن این حقیقت به خوبی به دست می آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیادی مقدار عمل» تکیه نکرده، بلکه همه جا به «کیفیت عمل» اهمیت داده است و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق العاده ای قائل شده که آیه 79 سوره توبه (الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ...) نمونه ای از این منطق قرآن است.

قرآن برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوابیده و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعه اسلامی، کار کرده و توانسته است با این بیدار ماندن يك من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس کمک کند، فوق العاده اهمیت قائل شده و کسانی را که این گونه اعمال به ظاهر کوچک و واقعاً بزرگ را تحقیر می کنند، به شدت توبیخ و تهدید می کند و می گوید که مجازات دردناک در انتظار آن هاست.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در يك جامعه سالم اسلامی

ص: 258

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 79 سوره توبه.

هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشم‌ها تنها به متمکنان دوخته شود، چراکه اسلام متعلق به همه است و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس، از مقدار توانایی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است.

قابل توجه اینکه در حدیثی می‌خوانیم که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد: «أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟»: «کدام صدقه و کمک از همه برتر است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جهد المقل» «مقدار توانایی افراد کم درآمد (صدقه ای که افراد فقیر می‌دهند)».

هنگامی که از کار مهمی فراغت می‌یابی به مهم دیگری پرداز

هنگامی که از کار مهمی فراغت می‌یابی به مهم دیگری پرداز(1)

در آیات هفتم و هشتم سوره (أَلَمْ نُنشِئْكَ) می‌خوانیم: (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)؛ «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی به مهم دیگری پرداز، و به سوی پروردگارت توجه کن!».

هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کار مهمی را آغاز کار مهم دیگر قرار ده و در تمام این احوال به خدا تکیه کن «و به سوی پروردگارت توجه نما». رضایت او را بطلب، خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب.

مطابق آنچه که گفته شد، آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که فراغت از هر کار مهمی، و پرداختن به کار مهم دیگر را شامل می‌شود، و جهت گیری تمام تلاش‌ها را به سوی پروردگار توصیه می‌کند، ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده‌اند که می‌توان هر یک از آن‌ها را به عنوان مصداقی پذیرفت:

ص: 259

1- . تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات 7 و 8 سوره شرح.

جمعی گفته اند: منظور این است که وقتی از نماز واجب فراغت یافتی به دعا پرداز و از خدا تمنا کن تا هر چه می خواهی به تو بدهد؛

یا هنگامی که از فرائض فارغ شدی برای نافله شب برخیز؛

یا هنگامی که از امور دنیا فارغ شدی به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت پرداز؛

یا هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی به مستحباتی که خدا دستور داده توجه کن؛

یا هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به عبادت برخیز؛

یا هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به جهاد نفس پرداز؛

یا هنگامی که از ادای رسالت فارغ شدی به تقاضاهای شفاعت برخیز.

در روایات متعددی که دانشمند معروف اهل سنت «حاکم حسکانی» در کتاب شواهد التنزیل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمود:

این آیه یعنی «هنگامی که فراغت یافتی، علی را به ولایت نصب کن».⁽¹⁾

قرطبی نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده که معنای آیه این است: «هنگامی که فراغت یافتی امامی را که جانشین توست نصب

کن».⁽²⁾ البته نام برده خود این معنی را نپذیرفته است.

با توجه به اینکه در آیه شریفه موضوع «فراغت» معنی نشده و «فانصب» از ماده «نصب» (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت است، آیه

بیانگر يك اصل کلی و فراگیر است و هدف این است که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان يك الگو و سرمشق، از اشتغال به استراحت

بعد از پایان يك امر مهم بازدارد و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند. با توجه به این معنی روشن می شود

ص: 260

1- . شواهد التنزیل، ج 2، ص 349، (احادیث 1116-1119).

2- . تفسیر قرطبی، ج 10، ص 7199.

که تمام تقاسیر فوق صحیح است، ولی هر کدام به عنوان مصداقی از این معنی فراگیر و عام است. و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است! اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تبلی و فرسودگی، و در بسیاری از مواقع، مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است.

مذمت بیکاری در احادیث اسلامی

مذمت بیکاری در احادیث اسلامی (1)

در کتاب وسائل الشیعه، ابوابی در مذمت «بیکاری»، «پرخوابی» و «تبلی» در مسیر تحصیل نیازمندی های زندگی باز شده است، از جمله در حدیثی که از امیرمؤمنان علیه السلام در این ابواب نقل شده، می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا اُزْدَوِجَتْ اِزْدَوِجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که موجودات در آغاز باهم ازدواج کردند، تبلی و ناتوانی باهم پیمان زوجیت بستند و از آن ها فرزندی به نام «فقر» متولد شد». (2)

و در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا؛ در طلب روزی و نیازهای زندگی تبلی نکنید، چراکه پدران و نیاکان ما به دنبال آن می دویدند و آن را طلب می کردند». (3)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنِّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ؛ من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبغوض می دارم، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمره اش به زودی نصیب او می شود) در کار آخرتش تنبل تر است». (4)

ص: 261

1- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیات 25 و 26 سورة رعد.

2- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 38.

3- . همان.

4- . همان، ص 37.

و نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيُبَغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنَّ اللَّهَ لَيُبَغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِعَ؛ خداوند بنده پر خواب را مبغوض می شمرد، خداوند انسان بی کار را دشمن می دارد».(1)

اهمیت صلۀ رحم در اسلام

اهمیت صلۀ رحم در اسلام (2)

در آیه 27 سوره بقره می خوانیم: (الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)؛ «(همان) کسانی که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می شکنند؛ و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می کنند؛ آن ها زیان کاران (واقعی) هستند».

فاسقان از دستور مخصوص خداوند درباره صلۀ رحم (ارتباط با خویشاوندان و انجام وظایف پیوند خویشاوندی) و رسیدگی به خویشاوندان خود سر می پیچند، اصلاً برای آن ها دستگیری و کمک به خویشاوند خود مفهومی ندارد و شاید گاهی بگویند: معنی ندارد که ما زحمت بکشیم و بستگان ما استفاده کنند! آن ها از اسرار این دستور الهی (صلۀ رحم) بی خبرند.

اسلام درباره صلۀ رحم سفارش فراوان کرده و از قطع رحم (بریدن پیوند خویشاوندی) و دوری نمودن از خویشاوندان و بستگان، به شدت نهی کرده است.

اهمیت صلۀ رحم تا آنجاست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«صِلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد و بر عمرها می افزاید، گرچه انجام دهندگان آن از نیکان نباشند».

ص: 262

1- . وسائل الشیعة، ج 12، ص 37.

2- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 27 سوره بقره.

و از طرفی درمی یابیم که در صلهٔ رحم لازم نیست کمک های فراوان باشد، که افراد از عهدهٔ انجام آن برنیایند، بلکه در سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِسَدْرِيَّةٍ مِنْ مَاءٍ وَأَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا؛ پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند».

و از طرف دیگر در می یابیم که اسلام از قطع پیوند خویشاوندی به شدت نهی کرده است. زشتی و بدی قطع رحم از اینجا به دست می آید که امام سجاد علیه السلام به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه پرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند: «... وَإِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن می گوید: او از رحمت خدا دور است». خداوند در سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله آیه 22 می فرماید: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ)؛ «... شما که فساد می کنید و قطع رحم می نمایید جزء کسانی هستید که از رحمت خدا دورند».

و در سورهٔ رعد آیه 25 مضمون آیهٔ مورد بحث تکرار شده، در آغاز نیز تعبیر (أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ...)؛ «آن ها از رحمت خدا دورند» آمده است.

و در پایان آیهٔ مورد بحث، (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) گفته شده است.

کوتاه سخن اینکه قرآن دربارهٔ قاطعان رحم و برهم زندگان پیوند خویشاوندی چنین تعبیرات شدیدی دارد.

در جای دیگر می خوانیم که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می پرسند:

مبغوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟

در پاسخ می فرماید: «شرك به خدا، می پرسند: در درجهٔ بعد؟ می فرماید: «قطع رحم» (1). شاید علت اینکه اسلام بر نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی پافشاری

ص: 263

1- . روایات مربوط به صلهٔ رحم از «سفينة البحار» مادهٔ «رحم» است.

زیاد کرده، این باشد که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به يك اجتماع عظیم، از هر نظر که باشد (اقتصادی، نظامی و یا جنبه های معنوی و اخلاقی) از واحدهای کوچک آن شروع می کنند. با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح و دارای عظمت خواهد شد. اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل تری بهره برداری نموده، دستور به تقویت و اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آنان روی گردان نیستند.

زیرا بنیه افرادی را تقویت می کنند که خویشان در وجود یکدیگر در گردش است، از هم فاصله ای ندارند، اعضای يك خانواده اند، و پیداست که وقتی اجتماعات کوچک خویشاوندان و بستگان از نظر اقتصادی و جنبه های دیگر، آن هم با استقبال خوب، قوی و نیرومند شد، اجتماع عظیم آن ها نیز عظمت می یابد و از نظر اقتصادی قوی خواهد شد. شاید حدیثی که می گوید: «صله رحم باعث آبادی شهرها می شود» به همین معنی اشاره داشته باشد.

قرآن قطع رحم را نیز از نشانه های افراد فاسق می داند، زیرا آن ها با داشتن روح نفاق و دورویی، با بستگان و خویشاوندان خود نیز نمی توانند يك دل و يك جان باشند و در عین اینکه دم از دوستی با آن ها و علاقه به آنان می زنند، به آن ها خیانت کرده و پیوند خود را با آنان قطع می نمایند.

نقش صله رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله

نقش صله رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله (1)

يك سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آن ها برای بشر تاکنون شناخته شده است، همانند تغذیه صحیح دور از افراط

ص: 264

1- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 11 و 12 سوره فاطر.

و تقریظ، کار و حرکت مداوم، پرهیز از هرگونه مواد مخدر و اعتیادهای خطرناک و مشروبات الکلی، دوری از هیجان‌ات مداوم، و داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملايمات زندگي آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن با طول عمر برای ما چندان روشن نیست، اما در روایات اسلامی روی آن تأکید شده است. به عنوان نمونه به چند روایت زیر توجه فرمایید:

الف) پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصَلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ!؛ انفاق در راه خدا و صلۀ رحم خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند».(1)

ب) در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَبْسُطَ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسِيَ لَهُ فِي أَجَلِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛ کسی که دوست دارد رزقش افزون شود و اجلش به تأخیر افتد صلۀ رحم به جا آورد».(2)

ج) در مورد بعضی از معاصی، مانند زنا روایاتی وارد شده که می گوید از عمر انسان می کاهد، از جمله در حدیثی معروف، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَالزَّانَا فَإِنَّ فِيهِ سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَيُورِثُ الْفَقْرَ، وَيَنْقُصُ الْعُمَرَ؛ ای مسلمانان! از زنا پرهیزید که شش پیامد سوء دارد، سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت: آن سه چیز که در دنیاست: بها و نورانیت را از انسان می برد، فقر و تنگدستی به بار می آورد، و از عمر انسان می کاهد».(3)

د) امام باقر علیه السلام می فرماید: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ السِّرِّيَّةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَزَيْدَانِ فِي الْعُمْرِ

ص: 265

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 354 و 355.

2- . همان.

3- . همان.

وَ يَدْفَعَانِ سَبْعِينَ مِائَةَ السَّوِّءِ ؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می کند و از هفتادگونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می آورد» (1).

درباره بعضی از گناهان دیگر، مانند ظلم، بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث اشاراتی آمده است. بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان «اجل حتمی» و «اجل معلق» تفاوتی بگذارند به این گونه احادیث حمله کرده و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند که حد عمر انسان را ثابت و لایتغیر می داند. (2).

توضیح

بدون شك، انسان دو نوع سرآمد و اجل دارد:

یکی سرآمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقاست، و با فرارسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.

دوم سرآمد و اجل معلق که با دگرگونی شرایط دگرگون می شود، برای نمونه:

انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد سال ها زنده می ماند، یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوت رانی بی حد و حساب توانایی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

این ها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است و احدی نمی تواند آن را انکار کند. در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق است که آن نیز قابل انکار نمی باشد.

بنابراین اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صله ی رحم عمر را طولانی و بلاها را برطرف می سازد درحقیقت ناظر به همین عوامل است،

ص: 266

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 23، مادة «صدقه».

2- . تفسير آلوسی، ج 22، ص 164.

و اگر ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل درباره «قضا و قدر» و «تأثیر جهاد و تلاش و کوشش در زندگی انسان ها» ناممکن خواهد شد.

این بحث را ضمن يك مثال ساده می توان روشن ساخت: يك اتومبیل نو طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می تواند مثلاً بیست سال عمر کند، اما مشروط به اینکه به آن با دقت رسیدگی کنند و مراقبت های لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبت های لازم را انجام ندهند یا به دست افراد ناآگاه و لاابالی بسپارند یا بیش از قدرت و ظرفیت از آن کار بکشند و یا هر شرایط نامناسب دیگر، ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف یا کمتر تنزل پیدا کند. این همان «اجل معلق» آن است.

آنجا که پیوندها گسسته می شود

آنجا که پیوندها گسسته می شود(1)

در آیه 46 سوره هود آمده است: (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ «فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته ای است] پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه! من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی!».

آیه فوق یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح علیه السلام منعکس می کند، درسی که در مکتب های مادی هرگز مفهومی ندارد، اما در يك مکتب الهی و معنوی يك اصل اساسی است.

پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب های

ص: 267

1- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیه 46 سوره هود.

آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است. در این مکتب‌ها، نورچشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد.

آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه، بلکه اصلاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ؛ سلمان از خانواده ماست» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح علیه السلام بر اثر گسستن پیوند مکتبی اش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) رویه رو می‌گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای کسانی که مادی می‌اندیشند گران آید، اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند، ولی اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت علیهم السلام در زندگانی آن‌ها دیده نمی‌شود، جمله‌های صریح و تکان‌دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند: (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح علیه السلام (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام علیه السلام فرمود: «كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا ؛ نه، چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند، ولی خدا را اطاعت نکنند، از ما نیستند» (1).

ص: 268

1- . تفسیر صافی، ذیل آیات فوق.

در آیه 27 سوره حدید می خوانیم: (... وَ رَهْبَانِيَّةً اِذَّعُوها مَا كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ اِلَّا- اِتِّغَاءَ رِضْوَانِ اللّهِ فَمَا رَعَوْها حَقَّ رِعَايَتِها...); «... و رهبانیتی که ابداع کرده بودند و ما بر آنان مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند...» (1).

آیه فوق را هرگونه تفسیری کنیم نشان می دهد که نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت، هرچند در آیین مسیح علیه السلام چنین دستور الزامی ای به آن ها داده نشده بود، ولی پیروان مسیح علیه السلام آن رهبانیت را از حد و مرز آن بیرون برده و به انحراف و تحریف کشاندند. به همین دلیل اسلام به شدت آن را محکوم کرده و حدیث معروف «لا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ»؛ در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در بسیاری از منابع اسلامی دیده می شود. (2)

از جمله بدعت های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارك دنیا بود، و دیگری «انزواي اجتماعي» و پشت پا زدن به وظایف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع، سپس مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبان ها به وجود آمد. درست است که زنان و مردان تارك دنیا (راهب ها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناك، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دوردست و در میان اقوام وحشی، و مانند این ها، همچنین برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه مسأله ناچیز و کم اهمیتی بود و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت. اصولاً انسان موجودی است که برای زندگی

ص: 269

1- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیه 27 سوره حدید.

2- . در «مجمع البحرین» در ماده «رهب» این حدیث آمده است، و در «نهایه» این اثر نیز ذکر شده است.

در اجتماع ساخته شده و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد، ولذا هیچ يك از مذاهب آسمانی این معنی را از انسان نفی نمی کند، بلکه پایه های آن را محکم تر می سازد. خداوند در انسان «غریزه جنسی» برای حفظ نسل آفریده، و هر چیزی که آن را به طور مطلق نفی کند به یقین باطل است.

زهد اسلامی که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی با مسأله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت به معنی جدایی و بیگانگی از اجتماع است و زهد به معنی آزادی و وارستگی برای اجتماعی تر زیستن. در حدیث معروفی می خوانیم: فرزند «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت و او بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کاری را جز عبادت ترک گفت). این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، او را احضار کرده و فرمود: «یا عثمان، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!...»؛ ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست» (1).

اشاره به اینکه اگر می خواهی به زندگی مادی پشت پا بزنی این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده، بلکه در يك مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بحث مشروحاتی درباره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود که تأییدی است بر نفی رهبانیت و انزوا.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که برادرش «علی بن جعفر» از محضرش پرسید: «الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَسِيحَ فِي الْأَرْضِ أَوْ

ص: 270

1- . بحار الانوار، ج 70، ص 114 (باب نهی از رهبانیت، ح 1).

يَتَرَهَّبُ فِي بَيْتٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا؛ أَيَا بَرَاءَ مَرَدٍ مُسْلِمَانٍ سَزَاوَارٍ اسْتَدَسَتْ بِهٖ سِيَّاحَتُ بَزْنَدٍ، يَأْ رَهْبَانِيَّةَ اِخْتِيَارِ كُنْدٍ وَ دَرِ خَانِهٖ اِي بَنَشِيْنَدٍ وَ اَزْ اَنِّ خَارِجِ نَشُوْدُ؟ اِمَامِ عَلِيْهِ السَّلَامُ دَرِ پَاسِخِ فَرْمُوْد: نَه. (1)

توضیح: سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده، نوعی رهبانیت سیار بوده است، به این معنی که بعضی از افراد بی آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند، یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی بدون زاد و توشه، به طور دائم از نقطه ای به نقطه دیگر می رفتند و با گرفتن کمک از مردم و گدایی زندگی می کردند و آن را نوعی زهد و ترک دنیا می پنداشتند، ولی اسلام، هم رهبانیت ثابت را نفی کرده و هم رهبانیت سیار را آری، از نظر تعلیمات اسلام مهم این است که انسان در دل اجتماع، وارسته و زاهد باشد، نه در انزوا و بیگانگی از اجتماع!

سرچشمه تاریخی رهبانیت

سرچشمه تاریخی رهبانیت (2)

تواریخ موجود مسیحیت نشان می دهد که رهبانیت به صورت فعلی، در قرون اول مسیحیت وجود نداشته و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور یکی از امپراطورهای روم به نام «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح علیه السلام می دانند. آن ها پس از شکست خوردن از این امپراطور (خون خوار) به کوه ها و بیابان ها پناه بردند. (3) در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیق تری از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که روزی به «ابن مسعود» فرمود: «می دانی رهبانیت از کجا پیدا شد؟» عرض کرد:

خدا و پیامبرش آگاه ترند. فرمود: «بعد از عیسی علیه السلام جمعی از جباران ظهور کردند و مؤمنان سه مرتبه با آن ها پیکار

ص: 271

- 1- بحار الانوار، ج 70، ص 119، ح 10.
- 2- تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 26 و 27 سوره حدید.
- 3- دائرة المعارف قرن بیستم، ماده «رهب».

نموده و شکست خوردند، لذا به بیابان‌ها متواری شدند و به انتظار ظهور پیامبری که عیسی وعده داده بود (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) در غارهای کوه‌ها به عبادت مشغول شدند. بعضی از آن‌ها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند». سپس فرمود: «آیا می‌دانی رهبانیت امت من چیست؟» عرض کرد:

خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمود: «الْهَجْرَةُ، وَالْجِهَادُ، وَالصَّلَاةُ، وَالصَّوْمُ، وَالْحَجُّ، وَالْعُمْرَةُ؛ رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است».(1)

مورخ مشهور مسیحی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود در جلد 13 بحث مشروحی درباره رهبانان نقل می‌کند. او معتقد است که پیوستن «راهبه‌ها» (زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد و روزه روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.(2)

بدون شك، این پدیده اجتماعی، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه‌های تاریخی ریشه‌های روانی نیز دارد که از جمله می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که اصولاً عکس‌العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکست‌ها و ناکامی‌ها کاملاً متفاوت است، بعضی به انزوا و درون‌گرایی تمایل پیدا می‌کنند و خود را کاملاً از اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی دور می‌سازند، در حالی که گروه دیگری از شکست درس استقامت می‌آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می‌کنند، گروه اول به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رو می‌آورند و گروه دوم به عکس، اجتماعی‌تر می‌شوند.

مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت

مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت(3)

انحراف از قوانین آفرینش همیشه واکنش‌های منفی به دنبال دارد، بنابراین

ص: 272

1- . تفسیر «مجمع البیان»، ج 9، ص 243 (با کمی تلخیص).

2- . تاریخ «ویل دورانت»، ج 13، ص 443.

3- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 26 و 27 سوره حدید.

جای تعجب نیست که وقتی انسان از زندگی اجتماعی که در نهاد و فطرت اوست فاصله بگیرد گرفتار عکس العمل های منفی شدید می شود، لذا رهبانیت به حکم اینکه برخلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است مفسد زیادی به بار می آورد، از جمله:

1. رهبانیت با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب گرد می کشاند.

2. رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست، بلکه منجر به انحرافات اخلاقی، تبلی، بدبینی، غرور، عجب و خودبرتربینی و مانند آن می شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد، فضیلت محسوب نمی شود، فضیلت این است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگی های اخلاقی برهاند.

3. ترك ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی آفریند، بلکه موجب پیدایش عقده ها و بیماری های روانی می شود.

در دائرة المعارف قرن بیستم می خوانیم: «بعضی از رهبان ها توجه به جنس زن را به قدری عمل شیطانی می دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده ای را به خانه ببرند! مبدا روح شیطانی آن به روحانیت آن ها صدمه بزند!» با این حال تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته ویل دورانت، «پاپ انیوسان سوم» یکی از دیرها را فاحشه خانه توصیف کرد!⁽¹⁾

و بعضی از دیرها مرکزی برای اجتماع شکم پرستان و دنیاطلبان و خوش گذران ها شده بود، تا جایی که بهترین شراب ها در دیرها پیدا می شد.

البته طبق گواهی تاریخ، حضرت مسیح علیه السلام هرگز ازدواج نکرد، اما این هرگز

ص: 273

1- . ویل دورانت، ج 13، ص 443.

به دلیل مخالفت او با این امر نبود، بلکه عمر کوتاه وی به اضافه اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان به او اجازه این امر را نداد.

بحث درباره رهبانیت در خور کتاب مستقلی است که اگر بخواهیم به آن پردازیم از بحث تفسیری بیرون می رویم. این بحث را با حدیثی از علی علیه السلام پایان می دهیم که در تفسیر آیه (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)؛ «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که، می پندارند کار نیک انجام می دهند»؛ (1) فرمود: «هُمُ الرَّهْبَانُ الَّذِينَ حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ فِي السَّوَارِي؛ یکی از مصادیق بارز آن رهبان ها هستند که خود را در ارتفاعات کوه ها و بیابان ها محبوس داشتند و گمان کردند کار خوبی انجام می دهند» (2).

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر (3)

در آیه 104 سوره آل عمران می خوانیم: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ «(و برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و رستگاران آن ها هستند».

دعوت به حق و مبارزه با فساد

«امت» در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیای دیگری به آن

ص: 274

1- . کهف: 103 و 104.

2- . کنز العمال، ج 2، ح 4496.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 104 سوره آل عمران.

ضمیمه شود و به همین مناسبت، «امت» به جماعتی گفته می شود که جنبه وحدتی در میان آن ها باشد، چه وحدت از نظر زمان، چه از نظر مکان و چه از نظر هدف و مرام، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی شود.

به دنبال آیات پیشین که مسئله اخوت و اتحاد را توصیف می کرد، در این آیه به مسئله «امر به معروف» و «نهی از منکر» اشاره شده که در حقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد، عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه های اجتماع را می خورند و آن را از هم متلاشی می سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!

در آیه فوق، دستور داده شده که همواره باید میان مسلمانان امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند و از بدی ها بازدارند. و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است.

سؤال

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر «منکم امة» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آن ها را، و بر این اساس، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگرچه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است. به عبارت دیگر: این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن برمی آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد و به عبارت دیگر:

واجب عینی است نه واجب کفایی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) ؛ «شما بهترین

امتی بودید که به سود مردم مبعوث شدید، چراکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید». و در سوره عصر می فرماید: «همه مردم در زیان اند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند». طبق این آیات و مانند آن ها این دو وظیفه به دسته معینی اختصاص ندارد.

پاسخ

اشاره

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که «امر به معروف و نهی از منکر» دو مرحله دارد: یکی «مرحله فردی» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری «مرحله دسته جمعی» که امتی موظف اند برای پایان دادن به نابسامانی های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند. قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد، شعاع قدرت آن وسیع است و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می شود، و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان های حکومت را مشخص می سازد.

در گذشته، در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق، تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیت های اجتماعی، به نام «اداره حسبه» و مأموران آن به نام «محتسب» و یا «آمرین به معروف» وجود داشته که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هرگونه فساد و زشت کاری در میان مردم، و یا هرگونه ظلم و ستم در دستگاه حکومت

مبارزه کنند، و همچنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنابراین، وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود هیچ گونه منافاتی ندارد.

از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

1. «معروف» و «منکر» چیست؟

«معروف» در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و «منکر» به معنی «ناشناس» (از ماده انکار) است، بنابراین، کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده اند، چراکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشناست.

2. آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که «وَجُوبَ این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده و عقل فرمان نمی دهد که انسانی انسان دیگر را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود اوست بازدارد». ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هرچه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» درآید، به همین دلیل، منطقی و عقلی به افراد اجتماع فرمان می دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هیچ تلاش و کوششی خودداری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «يك فرد گنهكار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و هنگامی که در وسط دریا قرار گرفت به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و يك باره همگی در دریا غرق می شوند». پیامبر صلی الله علیه و آله با این مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته و حق نظارت فرد بر اجتماع را يك حق طبیعی می داند که ناشی از پیوند سرنوشت هاست.

3. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید، احادیث زیادی نیز در منابع معتبر اسلامی درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده که در آن ها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترك این دو وظیفه در جامعه به وجود می آید اشاره گردیده است، به عنوان نمونه:

الف) امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آن ها برپا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد، کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین ها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد».(1)

ص: 278

1- . وسائل الشیعه، ص 359، ج 11، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب 1، ح 6.

ب) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب اوست».(1)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز يك برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

ج) مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود.

پرسید: «مَنْ خَيْرُ النَّاسِ؛ چه کسی از همه مردم بهتر است»؟

پیامبر فرمود: «أَمْرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَ أَرْضَاهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ؟؛ کسی که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسی که از همه پرهیزکارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد».(2)

د) در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد و نه به خردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند، ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند، اما خدا به آن ها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان نمی گذرد».(3)

این ها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند، زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می شود و بدان، میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و اینکه در حدیث فوق می فرماید: حتی توبه آن ها قبول نمی شود، به این دلیل است که توبه با ادامه

ص: 279

1- . مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه.

2- . همان.

3- . همان.

سکوت آن‌ها در برابر مفاسد، مفهوم صحیحی ندارد، مگر اینکه در برنامه خود تجدیدنظر کنند.

ه) علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ»؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور». (1)

این همه تأکیدات برای آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظایف فردی و اجتماعی است و در حکم روح و جان آن‌هاست و با تعطیل شدن آن‌ها تمام احکام و اصول اخلاقی، ارزش خود را از دست خواهد داد.

4. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: با اینکه بدون شك، زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فواید و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را به زندگانی اجتماعی وادار کرده است، ولی در مقابل آن محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می‌آورد، و چون در برابر فواید بی‌شمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است، بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط و در یکدیگر اثرگذار است، نظارت بر اعمال دیگران، حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است، همان‌گونه که این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که پیش‌تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده است.

بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادی‌های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

ص: 280

5. آیا امر به معروف و نهی از منکر هرج و مرج ایجاد نمی کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر بنا شود همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه ایجاد می شود، و با مسئله تقسیم وظایف و مسئولیت ها در اجتماع مخالف است. در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی کند، به یقین يك اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفاسد چنین مسئولیتی داشته باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود نیاز باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر يك، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی شود، بلکه اجتماع از شکل يك جامعه مرده و فاقد تحرك بیرون آمده، به يك جامعه زنده تبدیل می گردد.

6. امر به معروف و نهی از منکر از خشونت جداست

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، نباید دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش کرد، و جز در موارد ضرورت باید از راه های مسالمت آمیز وارد شد و نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت.

ولی متأسفانه بعضی افراد هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می شوند و گاهی به الفاظ زشت و زننده متوسل می گردند، ولذا می بینیم این نوع امر به معروف ها نه تنها اثر خوبی نمی گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس نیز می دهد، در حالی که روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ائمه هدی علیهم السلام نشان می دهد که آن ها هنگام اجرای این دو وظیفه آن ها را با نهایت لطف و محبت می آمیختند و به همین دلیل سرسخت ترین افراد به زودی در برابر آن ها تسلیم می شدند.

در تفسیر المنار در ذیل آیه چنین می خوانیم: جوانی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟! فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا. جوان نزدیک رفت و در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. حضرت با محبت از او پرسید: آیا دوست داری با مادر تو چنین کنی؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همین طور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود. آیا دوست داری با دختر تو چنین کنی؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همین طور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند. بگو بینم آیا برای خواهرت می پسندی؟ آن جوان باز هم انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد). سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدا یا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار!». از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

نتیجه تشویق کار نیک یا بد (1)

در آیه 85 سوره نساء می خوانیم: (مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا

ص: 282

1- . تفسیر نمونه، ج 4، ذیل آیه 85 سوره نساء.

وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا. قرآن می گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران، اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می گوید: «درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی (نیز) دیگری را به کار بدی دعوت کند بهره ای از آن خواهد داشت».

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به این معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم پپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود.

کلمه «شفاعت» در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به معنی جفت است، بنابراین ضمیمه شدن هر چیزی به چیز دیگر «شفاعت» نامیده می شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسئله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است)، ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارند.

به عبارت دیگر: شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

همچنین باید توجه داشت که آیه اگرچه مفهومی کلی را دربردارد و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می شود، اما چون در زمینه آیات جهاد وارد شده، «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله به جهاد و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به جهاد نکردن است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند

برد. در ضمن، تعبیر «شفاعت» در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها) در میان است ممکن است اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که آن‌ها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند، بلکه خود را هم دوش و هم ردیف و جفت آن‌ها قرار دهند و این مسأله‌ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است. و اگر در بعضی از آیات قرآن در سوره‌های شعراء، اعراف، هود، نمل و عنکبوت می‌بینیم که از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت‌ها فرستاده شدند تعبیر به «اخوهم» یا «اخاهم» (برادر آن جمعیت) شده، اشاره به همین نکته است. نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می‌گوید: «نصیبی» از آن به تشویق کننده می‌رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می‌گوید: «کفلی» از آن به آن‌ها می‌رسد. این اختلاف تعبیر برای این است که «نصیب» به معنی بهره‌وافر از امور مفید و سودمند است و «کفل» به معنی سهم از چیزهای پست و بد.

آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریک‌اند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت، بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ هر کس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند، یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آن‌ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است، همچنین هر کس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق کند او نیز شریک است».

در این حدیث سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده است:

مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب، مرحله قوی و متوسط و ضعیف است، بنابراین هرگونه دخالت کسی در وادار کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی، و یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن يك كلمه كوچك تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیم اند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده چنین برمی آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک یا بد کردن در حق کسی است، که نوعی شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكِ مِثْلَهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ؛ کسی که برای برادر مسلمانش پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید: «دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» و منظور از «نصیب» در آیه همین است»⁽¹⁾.

و این تفسیر، با تفسیر سابق منافاتی ندارد، بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی هر نوع کمکی به دیگری کند، چه از طریق دعوت و تشویق به نیکی باشد چه دعا در پیشگاه خدا و چه به هر شکل دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود. این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و توقف نکردن در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگه می دارد و این حقیقت را اثبات می کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد، بلکه در نتایج آن ها سهیم خواهد بود.

ص: 285

1- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی

امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی (1)

در تفسیر آیه 79 سوره مائده: (كَانُوا لَا يَتَّاهَرُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَعَلُوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)؛ «آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بد کاری انجام می دادند!»، روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که بسیار آموزنده است: در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ السَّفِيهِ وَتَأْطُرَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ إِطْرًا، أَوْ لِيَضْرِبَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ؛ حتماً باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد را بگیرید و به سوی حق دعوت نمایید، و الا خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد، همان طور که آن ها را از رحمت خویش دور ساخت». (2)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر (كَانُوا لَا يَتَّاهَرُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَعَلُوا) چنین نقل شده است: «أما إنهم لم يَكُونُوا يَدْخُلُونَ مَدَاخِلَهُمْ وَلَا يَجْلِسُونَ مَجَالِسَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا لَقَوْهُمْ صَدَّحِكُوا فِي وُجُوهِهِمْ وَأَنْسُوا بِهِمْ؛ این دسته که خداوند از آن ها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آن ها را ملاقات می کردند، به روی آنان می خندیدند و با آن ها مأنوس بودند». (3)

پاسخ به يك ايراد در باب امر به معروف

پاسخ به يك ايراد در باب امر به معروف (4)

در آیه 105 سوره مائده می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ

ص: 286

- 1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 79 سوره مائده.
- 2- . تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه؛ در تفسیر قرطبی، ج 4، ص 2250، نیز حدیثی به همین مضمون از ترمذی نقل شده است.
- 3- . تفسیر برهان، ج 1، ص 492؛ تفسیر نورالتقلین، ج 1، ص 661.
- 4- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 105 سوره مائده.

مَنْ ضَلَّ إِذَا هَتَّ دَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعَكُمْ جَمِيعاً فَيَبْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می سازد».

درباره این آیه سروصدای زیادی به راه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور «امر به معروف» و «نهی از منکر» که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است تضادی وجود دارد، زیرا این آیه می گوید: شما مراقب حال خویشان باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

اتفاقاً از روایات چنین برمی آید که این نوع سوءتفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است. جبیر بن نفیل می گوید: در حلقه جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و از همه کم سن تر بودم. آن ها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آن ها پریدم و گفتم: مگر خداوند در قرآن نمی گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَيَضَّرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا هَتَّ دَيْتُمْ)؛ (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی می دارد؟! ناگاه همگی يك زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند:

آیه ای از قرآن را جدا می کنی، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم و آن ها به مباحثه میان خود ادامه دادند. هنگامی که می خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، به من گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه ای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای، ولی شاید به چنین زمانی که می گوئیم بررسی که بینی بخل مردم را فراگرفته و بر آن ها حکومت می کند، هوی و هوس پیشوای مردم است و هر کس تنها رأی خود را می پسندد. در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زبانی نمی رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است). بعضی از

راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت، به این آیه می چسبند و معنی آن را تحریف می کنند، در حالی که با کمی دقت می توان دریافت که تضادی میان این دو دستور نیست، زیرا:

اولاً آیه مورد بحث می گوید: حساب هر کس جداست و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیرنیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند، حتی اگر برادر باشند و یا پدر و فرزند، بنابراین شما از آن ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید.

ثانیاً این آیه اشاره به زمانی است که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی شود و یا شرایط تأثیر آن جمع نیست؛ گاهی بعضی از افراد در چنین مواقعی ناراحت می شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آن ها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد، زیرا وظیفه خود را انجام داده اید، و آن ها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آن ها وجود نداشته است، بنابراین زبانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید. این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کردند، فرمود:

«إِيْتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا رَأَيْتَ دُنْيَا مُؤَثَّرَةً وَ شَحًّا مُطَاعاً وَ هَوًى مُتَّبِعاً وَ إِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِخُوصِيصَةِ نَفْسِكَ وَ دَرِّ عَوَامِهِمْ!»؛ امر به معروف و نهی از منکر کنید، اما هنگامی که دیدید مردم، دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آن ها حکومت می کند و هر کس تنها رأی خود را می پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به خویشان بپردازید و عوام را رها کنید».⁽¹⁾

روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را

ص: 288

تعقیب می کنند. فخر رازی - چنان که عادت اوست - برای پاسخ به سؤال فوق چندین وجه ذکر می کند که تقریباً همه به يك چیز (که در بالا آوردیم) باز می گردد و گویا او برای تکثیر عدد، آن ها را از هم جدا کرده است.

در هر حال شکی نیست که امر به معروف و نهی از منکر، از مهم ترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان از زیر بار مسئولیت آن شانه خالی کرد، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تأثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد.

ص: 289

اشاره

آداب تلاوت قرآن

آداب معاشرت اسلامی

سرمایه ادب

آداب میهمان

خانه هایی که غذا خوردن در آن ها مجاز است

آداب مجلس

آداب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله

آیین دوستی

ص: 291

آداب تلاوت قرآن (1)

همه چیز به برنامه نیاز دارد، به ویژه بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از آیات آن، آداب و شرایطی بیان شده است:

1. نخست می گوید: (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)؛ «قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند» این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس با خطوط قرآن باید با طهارت و وضو باشد، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که از رذایل اخلاقی پاک باشند، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند، آن ها را از مشاهده جمال حق محروم نکند.

2. هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق، به خدا پناه برد، چنان که در آیه 98 سوره نحل آمده است: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم و چه بگوییم؟ فرمود: «بگو: أَسْتَعِذُّ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و در روایت دیگری می خوانیم که امام علیه السلام هنگام تلاوت سوره حمد فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ»

ص: 293

به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم، و هم به او پناه می برم از اینکه نزد من حضور یابند».

البته این پناه بردن نباید به لفظ و سخن محدود باشد، بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند، به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از صفات شیطانی جدا گردد و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و او جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند. بنابراین پناه بردن به خدا از شیطان، هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت، هرچند به زبان نباشد.

3. قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و همراه با تفکر:

(وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً). (1) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَدْرَمَةً، وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِيلاً، إِذَا مَرَّتْ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا، وَتَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه میبری».

4. علاوه بر ترتیل، دستور به «تدبر و تفکر» در آیات قرآن آمده است، آنجا که می گوید: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ)؛ «آیا آن ها در قرآن نمی اندیشند؟». (2) در حدیثی می خوانیم که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی گرفتند مگر اینکه آنچه را از علم و عمل در آیات نخستین بود بدانند. (3) و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتی های مفاهیم آن بهره گیرید». (4)

ص: 294

1- . مزمل، آیه 4.

2- . نساء، آیه 82.

3- . بحارالانوار، ج 92، ص 106.

4- . همان.

و نیز در حدیث دیگری از امام صادق نقل شده است: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی بینند» (1) تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان باایمان، جمال او را در سخنش مشاهده می کنند.

5. کسانی که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن، همراه با اندیشه و تفکر است: (وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)؛ «و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید» (2).

6. تلاوت قرآن با صوت زیبا؛ در قرآن می خوانیم: (... يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...)؛ «او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید» (3) آیا جمله (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ) اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند؟ و یا معنای وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود و هم سایر افزایش هایی را که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟ مطلق بودن جمله از يك سو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیه وارد شده، از سوی دیگر، نشان می دهد که معنای دوم مناسب تر است.

از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: «هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ، وَالشَّعْرُ الْحَسَنُ، وَالصَّوْتُ الْحَسَنُ؛ منظور، صورت زیبا، و صدای زیبا، و موی زیباست» (4).

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ

ص: 295

1- . بحار الانوار، ج 92، ص 107.

2- . اعراف، آیه 204.

3- . فاطر، آیه 1.

4- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

الصَّوْتِ الْحَسَنِ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا وَقَرَأَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ؛ قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید، چراکه صدای خوب بر زیبای قرآن می افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ) «(1)».

7. اشک ریختن و تأثر روحی از تلاوت قرآن؛ در سوره زمر در این زمینه می خوانیم: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ)؛ «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی می افتد که از پروردگارشان می ترسند؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود...» (2).

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دل های آماده! نخست در آن خوف و ترسی ایجاد می کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است، و ترسی که انسان را متوجه مسئولیت های مختلفش می سازد. در مرحله بعد، حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می بخشد و به دنبال آن آرامش.

این حالت دوگانه که مراحل مختلف و منازل «سلوک الی الله» را نشان می دهد کاملاً قابل درک است. آیات غضب و مقام انذار پیامبر صلی الله علیه و آله دل ها را به لرزه درمی آورد سپس آیات رحمت به آن ها آرامش می دهد.

اندیشه در ذات حق و مسأله ابدیت و ازلیت و نامتناهی بودن ذات پاک او، انسان را در وحشت فرو می برد که چگونه می توان او را شناخت؟ اما مطالعه آثار و دلایل آن ذات مقدس در آفاق و انفس به انسان نرمش و آرامش می بخشد.

تاریخ اسلام پر است از نشان های نفوذ عجیب قرآن در دل های مؤمنان و حتی

ص: 296

1- وسائل الشیعة، ج 4، ص 859، ح 4.

2- زمر، آیه 23.

غیر مؤمنان که قلب‌هایی آماده داشتند، و این نفوذ و جذبۀ فوق‌العاده دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب از طریق وحی نازل شده است. در حدیثی از «اسماء» نقل شده که می‌گوید: «كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ - كَمَا نَعَتَهُمُ اللَّهُ - تَدْمَعُ أَعْيُنُهُمْ وَتَقَشَّ عِرُّ جُلُودِهِمْ؛ هنگامی که قرآن بر یاران پیامبر تلاوت می‌شد - همان‌گونه که خدا آن‌ها را توصیف کرده است - چشم‌هایشان اشکبار می‌گشت و لرزه بر اندام‌شان می‌افتاد». (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام دربارهٔ پرهیزکاران این حقیقت را به‌عالی‌ترین وجه توصیف فرموده است، آنجا که می‌گوید: «أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَبِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ آن‌ها شب‌ها به پا می‌خیزند، قرآن را شمرده شمرده و با تفکر تلاوت می‌کنند، جان خویش را با آن در غمی دلپذیر فرو می‌برند و داروی درد خود را از آن می‌طلبند. هرگاه به آیه‌ای که در آن تشویق است برخورد کنند به آن دل می‌بندند، چشم‌جانشان با شوق تمام در آن خیره می‌شود، و آن را نصب‌العین خود می‌سازند، و هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تخویف و انداز باشد گوش دل به آن فرا می‌دهند، گویا صدای ناله‌ها و به هم خوردن زبانه‌های آتش مهیب جهنم در گوش‌شان طنین‌انداز است». (2)

8. قرائت قرآن در حدّ توان؛ (... فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...)؛ «آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید». (3)

ص: 297

1- . تفسیر قرطبی، ج 8، ص 5693.

2- . نهج البلاغه، خطبه 193.

3- . مزمل، آیه 20.

درباره منظور جمله (فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) گفتگو بسیار است:

جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند که در لابه لای آن حتماً آیات قرآن خوانده می شود، و بعضی گفته اند که منظور همان تلاوت قرآن است، هرچند در اثنای نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه، و بعضی به يك صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده اند، ولی هیچ يك از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد قرآن بخواند.

بدیهی است که منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس می افزاید: «خداوند می داند که گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می گردند، و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند، و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که قبلاً تعیین شده به طور مداوم انجام دهند»؛ (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَ آخِرُونَ...). همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید»؛ (فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ).

آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است یا جنبه مستحب دارد؟ بعضی گفته اند: بدون شك مستحب است، و بعضی احتمال و جوب داده اند، چراکه تلاوت قرآن موجب آگاهی از دلایل توحید، و ارسال رسل، و اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می شود، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند و یا در اثنای نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است که برای تعلیم و تربیت و آگاهی از اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل های

آینده، به مقدار لازم تلاوت کند، بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

ولی حق این است که به ظاهر، امر در جمله «فَأَقْرُؤُوا» وجوب است، چنان که در اصول فقه بیان شده، مگر اینکه گفته شود این «امر» به قرینه «اجماع فقها بر عدم وجوب» يك امر استحبابی است، و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به دلیل وجود شرایطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، و بعد، هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده و به صورت يك حکم استحبابی، آن هم به مقدار میسور درآمده است، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات). (1)

آداب معاشرت اسلامی

الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام

الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام (2)

آن قدر که در روایات اسلامی به مسأله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترك خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده به کمتر چیزی اهمیت داده شده است. بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است، که نمونه ای از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي فَمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ: الْقَوْلُ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ؛ به من سفارشی فرما! فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن». (3)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما يَوْضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

ص: 299

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیه 20 سوره مزمل.

2- . همان، ج 17، ذیل آیات 16-19 سوره لقمان.

3- . بحار الانوار، ج 74، ص 171.

أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ!؛ در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود!»(1)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد، و عمرها را زیاد می کند».(2)

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَكْثَرُ مَا تَلْجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیشترین چیزهایی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است».(3)

در مورد تواضع و فروتنی نیز علی علیه السلام می فرماید: «زِينَةُ الشَّرِيفِ التَّوَّاضُعُ؛ آرایش انسان های باشرافت فروتنی است».(4)

و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «التَّوَّاضُعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ، وَ مَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ، وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضُعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ... وَ مَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابِهَا التَّوَّاضُعُ؛ فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع مقام والایی است، و اگر برای فروتنی، زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند، بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد!...، کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد...، هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است».(5)

ص: 300

1- . اصول کافی، ج 2، باب حسن الخلق، ص 81 و 82.

2- . همان.

3- . همان.

4- . بحار الانوار، ج 75، ص 120.

5- . همان، ص 121.

(ب) آداب راه رفتن (1)

درست است که راه رفتن مسأله ساده ای است، اما همین مسأله ساده می تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و گاهی نشانه شخصیت انسان باشد، چراکه روحيات و خلییات انسان در لابه لای همه اعمال او منعکس می شود و گاه يك عمل كوچك حاکی از يك روحيه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعْنَةُ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَهَا، وَمَنْ فَوْقَهَا؛ كَسَى كَهْ مِنْ رُؤْيِ غُرُورٍ وَ تَكْبَرٍ، رُؤْيِ زَمِينِ رَاهِ رُودٍ، زَمِينِ وَ كَسَانِي كَهْ دَرِ زِيَرِ زَمِينِ خَفْتَهْ اَنْدِ، وَ اَنْ هَابِي كَه رُؤْيِ زَمِينِ هَسْتَنْدِ، هَمِهْ اَوْ رَا لَعْنَتِ مِي كَنْدِ». (2)

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: «مَنْ لَبَسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ فِيهِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَ كَانَ قَرِينًا قَارُونََ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اخْتَالَ؛ كَسَى كَه لِبَاسِي بِيُوشِدْ وَ بَا اَنْ كَبِرِ بُوْرُزْدِ، خَدَاوَنْدِ اَوْ رَا دَرِ كِنَارِ دُوْرُخِ بَه قَعْرِ زَمِينِ مِي فَرَسْتَدِ وَ هَمَنْشِينِ قَارُونَ خَوَاهِدْ بُوْدِ، چَرَاكِهْ اَوْ نَخَسْتِينِ كَسِي بُوْدِ كَه غُرُورِ وَ كَبِرِ رَا بِنِيَادِ نِهَادِ». (3)

و نیز از امام صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آن ها تقسیم نموده است، از جمله بر پاهای انسان واجب کرده که به سوی معصیت و گناه نرود و در راه رضای خدا گام بردارد، ولذا قرآن

ص: 301

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 16-19 سوره لقمان.

2- . ثواب الاعمال و امالی صدوق (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 207).

3- . ثواب الاعمال و امالی صدوق (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 207).

فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو» و نیز فرموده است: «اعتدال را در راه رفتن رعایت کن».(1)

در روایت دیگری این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود، دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند، فرمود: «عَلَى مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ؛ اینها برای چه اجتماع کرده اند؟»

عرض کردند: «عَلَى الْمَجْنُونِ يُصْرَعُ؛ در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است».

پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آنها کرد و فرمود: «ما هذا بِمَجْنُونٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ؛ این دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟»

عرض کردند: آری ای رسول خدا.

فرمود: «إِنَّ الْمَجْنُونَ الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ، النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ، الْمُحَرِّكُ جَنْبِيهِ بِمَنْكَبِيهِ فَذَاكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى؛ دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام برمی دارد، همواره به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد). چنین کسی دیوانه واقعی است، اما آنکه دیدید بیمار است».(2)

ج) آداب سخن گفتن

ج) آداب سخن گفتن (3)

در اندرزهای لقمان به آداب سخن گفتن اشاره ای شده است و در اسلام باب وسیعی برای این مسأله گشوده گردیده، از جمله:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است. چنان که در

ص: 302

1- . اصول کافی، ج 2، ص 28 (باب انّ الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها).

2- . بحار الانوار، ج 76، ص 57.

3- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 16-19 سوره لقمان.

حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ؛ سکوت مایه آرامش فکر است».(1)

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْعِلْمُ وَالْجِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است».(2)

ولی در روایات دیگری تأکید شده است: «در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن هرگز نباید سکوت کند»، «پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت»، «وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است».(3)

د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام

د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام(4)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا؛ از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه کامل تر است که اخلاقش بهتر باشد».(5)

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ؛ بر شما لازم است که به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق بپرهیزید که سرانجام در آتش است».(6)

ص: 303

1- . وسائل الشیعه، ج 8، ص 532.

2- . همان.

3- . همان.

4- . تفسیر نمونه، ج 24، ص 380.

5- . وسائل الشیعه، ج 8، ص 506، ح 21.

6- . روح البیان، ج 10، ص 108.

از مجموع این گونه اخبار به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و هم طراز عبادت های شبانه و روزانه است. و حدیث در این زمینه بسیار فراوان می باشد.

ه) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان

ه) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان(1)

در آیه 18 سوره لقمان می خوانیم: (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ)؛ «(پسرم) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان!».

در اینجا لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوش رویی را توصیه کرده و سپس می گوید:

«مغرورانه بر روی زمین راه مرو». لقمان حکیم در اینجا به دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنایی، و دیگری غرور و خودپسندی، و هر دو در این جهت مشترک اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خودبرتربینی فرو می برند و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

به ویژه با توجه به ریشه لغوی «صعر» روشن می شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است، وگرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیداست که منظور لقمان، تنها روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است، اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذاشته است.

ص: 304

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیه 18 سوره لقمان.

(و) محبت متقابل اسلامی (1)

در آیه 29 سوره فتح آمده است: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ)؛ «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان اند».

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه فوق آمده است تأکید فراوانی روی اصل (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) دیده می شود، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَحُونُهُ، وَيَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَّاصُلِ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَالْمُؤَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: رُحَمَاءُ بَيْنَكُمْ، مُتِرَاحِمِينَ، مُغْتَمِّينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و مسلمانان نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) شوند. نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول الله بودند» (2).

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنین راستین و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خون ریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام چنان نکردند! گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویا برادرانی از یک اصل و نسب اند! نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه

ص: 305

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 29 سوره فتح.

2- . اصول کافی (مطابق نقل نورالثقلین، ج 5، ص 77، ح 91).

آن نیات پاک و «ابتغاء فضل الله» و نه آثار سجود در چهره ها نمایان، و نه آن رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

سرمایه ادب

اشاره

سرمایه ادب (1)

الف) ادب، برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به رعایت آداب، و برخورد همراه با احترام و ادب با هر کس و هر گروه داده شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود:

يك. على عليه السلام می فرماید: «الأدبُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ؛ رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است». (2)

و در جای دیگر می فرماید: «الأدبُ يُغْنِي عَنِ الحَسَبِ؛ ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند». (3)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ. قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الدِّينُ وَالْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الخُلُقِ وَحُسْنُ الأَدَبِ؛ پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت:

دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب». (4)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لا يَطْمَعَنَّ ذُو الكِبَرِ فِي الثَّنَاءِ الحَسَنِ، وَ لا الخَبُّ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ، وَ لا السِّيءُ فِي الأَدَبِ فِي الشَّرَفِ؛ افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر مردم را داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو». (5)

ص: 306

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیات 1-5 سوره حجر.

2- . نهج البلاغه، حکمت 5.

3- . بحار الانوار، ج 75، ص 68.

4- . همان، ص 67.

5- . همان.

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می‌کنیم می‌بینیم که دقیق‌ترین نکات مربوط به ادب را حتی در برابر افراد کوچک رعایت می‌کردند. اصولاً دین مجموعه‌ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند. حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می‌گوید آداب را کاملاً رعایت می‌کند! هنگامی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می‌خوانیم: «هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد و يك سلسله آداب اسلامی را به آن‌ها دستور داد، از جمله خشوع در نماز، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که قبلاً هنگام نماز گاه به آسمان نظر می‌افکند از آن به بعد دیگر سربر نمی‌داشت و همیشه به زمین نگاه می‌فرمود»⁽¹⁾.

در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این موضوع به حدی مهم است که قرآن با صراحت در آیات فوق می‌گوید: بلندتر کردن صدا از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و جاروجنجال به راه انداختن در مقابل او موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است!

روشن است که تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست، بلکه امور دیگری نیز که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جاروجنجال است در محضرش ممنوع است و به اصطلاح فقهی: در اینجا باید «الغاء خصوصیت» و «تنقیح مناط» کرد و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه 63 سوره نور نیز می‌خوانیم: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا) که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند: «دعوت پیامبر (از شما) را در میان خود، مانند دعوت از یکدیگر، قرار ندهید، (و از دعوت پیامبر هیچ‌گاه تخلف نکنید)».

ص: 307

1- . تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخررازی، ذیل آیه ی 2 سوره مؤمنون.

جالب اینکه قرآن در آیات فوق، رعایت ادب را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله، نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوا، و سبب آموزش و اجر عظیم می شمرد، در حالی که بی ادبان را همچون چهارپایان بی عقل معرفی می کند!

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده و گفته اند: این آیات، مقامات پایین تر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود و مسلمانان موظف اند در برابر آن ها نیز آداب را رعایت کنند. البته در برابر امامان معصوم علیهم السلام این مسأله روشن تر است، حتی در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، می خوانیم: «هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمت شان رسید امام علیه السلام بدون مقدمه فرمود:

«أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْجُنُبِ أَنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ؟؛ آیا نمی دانی که سزاوار نیست «جنب» وارد خانه پیامبران شود؟!». (1)

و در روایت دیگری تعبیر به «إِنَّ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْجُنُبُ» شده است، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آن ها را.

کوتاه سخن اینکه رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر، بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می رویم. در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام در رساله حقوق در مورد «رعایت ادب در برابر استاد» پایان می دهیم؛ فرمود: «حق کسی که تو را تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمری و به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و روبه روی او بنشین، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هرگاه کسی از او سؤالی کند تو جواب ندهی، در محضرش با کسی سخن نگوئی، و نزد او از

ص: 308

هیچ کس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضایلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری. هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که توبه سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای، نه برای خلق خدا». (1)

ب) بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

جمعی از علما و مفسران گفته اند: آیات آغازین سوره حجرات (یا ایها الذین آمنوا لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله إنّ الله سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی) همان گونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش نهی می کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود. (2)

اگر منظور آن ها شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله است، زیرا می گوید: «صدای خود را برتر از صدای او نکنید» و این در حالی ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید. ولی اگر منظور، مناظ و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد، زیرا مسلم است که هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدسی پیامبر صلی الله علیه و آله است، بنابراین هرگاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شك جایز نیست، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن باشد که در این گونه موارد، نه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر علیه السلام درباره ماجرای وفات امام

ص: 309

1- . محجة البیضاء، ج 3، ص 450، (باب آداب الصحبة و المعاشرة).

2- . روح المعانی، ج 26، ص 125.

حسن مجتبی علیه السلام و ممانعتی که «عایشه» در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و سروصداهایی که بلند شد، می خوانیم: امام حسین علیه السلام به آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ...) استدلال فرمود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله را نقل کرد: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است».⁽¹⁾

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

ج) انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند بخواهند خودسرانه عمل کنند، شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر نیز رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست ها و ناکامی هایی که دامن گیر جمعیت ها و گروه ها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چشیده اند که روشن ترین آن ها داستان شکست احد به دلیل بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مسأله فوق العاده مهم را در عبارت کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می گوید: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَیْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ). وسعت مفهوم آیه به قدری زیاد است که هرگونه «تقدم» و «تأخر» و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

ص: 310

1- . اصول کافی (مطابق نقل «نورالثقلین»، ج 5، ص 80).

با این حال در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله موارد زیادی دیده می شود که افرادی از فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت او سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله:

1. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود. جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده. هنگامی که به منزلگاه «کراع الغمیم» رسیدند حضرت دستور داد ظرف آبی آوردند و روزه خود را افطار کرد. همراهان نیز افطار کردند، ولی عجیب اینکه جمعی از آن ها از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدن و بر روزه خود باقی ماندند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را «عصاة» یعنی «جمعیت گنهکاران» نامید. (1)

2. نمونه ای دیگر در داستان «حجة الوداع» در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد منادی ندا کند: هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست «عمره» به جا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، اما آن هایی که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آن ها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند! سپس از قول حضرت گفت: اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می کردم و از احرام بیرون می آمدم. ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله بر احرام خود باقی بماند و ما از احرام بیرون آییم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم، در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آن ها را به شدت سرزنش کرد. (2)

ص: 311

1- . این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نقل کرده اند از جمله: وسائل الشیعه، ج 7، ص 125 (ابواب من یصح منه الصوم) (با کمی تلخیص).

2- . بحار الانوار، ج 21، ص 386 (با تلخیص)

پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید و از من دور شوید» (1).

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی، «بخاری» نیز در صحیح خود آورده است (2).

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، ولی به هر حال یکی از روشن ترین موارد تخلف از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالفت با آیه مورد بحث (یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله) محسوب می شود.

مسأله مهم اینجاست که رعایت این انضباط الهی و اسلامی به روح تسلیم بودن کامل و پذیرش رهبری در تمام شئون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر نیاز دارد.

میهمان نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی

اشاره

میهمان نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی (3)

در آیه 53 سوره احزاب می خوانیم: (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین بحدیث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یتحیی من الحق و اذا سألتموهن متاعاً فسن مکنوهن من وراء حجاب ذلکم اظهر لقلوبکم و قلوبهن و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً ان ذلکم کان عند الله عظیماً)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای

ص: 313

1- . صحیح مسلم، ج 3، کتاب الوصیه، ص 1259، ح 22.

2- . صحیح بخاری، ج 6، باب مرض النبی و وفاته، ص 11.

3- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیه 53 سوره احزاب.

صرف غذا اجازه داده شود، مشروط بر اینکه (قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم نمی کند! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان [همسران پیامبر] می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل های شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که (گناه) این کار نزد خدا بزرگ است!.

نکته ها:

اشاره

به تناسب بحثی که در این آیات آمده، مناسب است گوشه ای از تعلیمات اسلام را درباره اصل مسأله «میهمان داری و حق میهمان و وظایف میزبان» بیاوریم:

1. میهمان نوازی

اسلام اهمیت خاصی برای مسأله میهمان نوازی قائل شده، تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الضَّيْفُ دَلِيلُ الْجَنَّةِ؛ میهمان، راهنمای راه بهشت است» (1).

اهمیت و احترام میهمان به اندازه ای است که در اسلام به عنوان هدیه ای آسمانی تلقی شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهَدَىٰ إِلَيْهِمْ هَدِيَّةً، قَالُوا: وَ مَا تِلْكَ الْهَدِيَّةُ؟ قَالَ: الضَّيْفُ، يُنَزَّلُ بِرِزْقِهِ، وَ يَرْتَحِلُ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ؛ هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گران بهایی برای آن ها می فرستد. عرض کردند: ای پیامبر خدا! چه هدیه ای؟

ص: 314

فرمود: میهمان، با روزی خویش وارد می شود، و گناهان خانواده را با خود می برد (و آن ها بخشیده می شوند)». (1)

جالب اینکه کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! برنامه من این است که... نماز را بر پا می دارم، زکات را به موقع می پردازم، و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا پذیرایی می کنم. فرمود: «بِحِّبِّ بَحِّ مَا لِيْجَهَنَّمَ عَلَيْكَ سَبِيلٌ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّأكَ مِنَ الشُّحِّ إِنْ كُنْتَ كَذَلِكَ؛ آفرین، آفرین، آفرین بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی خداوند تو را از هرگونه بخل پاک ساخته است».

در این زمینه سخن بسیار است، اما برای اختصار به همین مقدار قناعت می کنیم.

2. رعایت سادگی در پذیرایی

با تمام اهمیتی که میهمان دارد پذیرایی های پرتکلف و پر زرق و برق از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست، بلکه رسماً از آن نهی شده است. اسلام توصیه می کند که پذیرایی ها ساده باشد و يك دستور العمل جالب عادلانه میان میهمان و میزبان قرار داده است و آن اینکه «میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «المؤمنُ لا يَحْتَشِمُ مِنْ أَخِيهِ، وَ مَا أُدْرِي أَيُّهُمَا أَعْجَبُ؟ الَّذِي يُكَلِّفُ أَخَاهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَكَلَّفَ لَهُ؟ أَوْ الْمُتَكَلِّفُ لِأَخِيهِ؟؛ افراد باایمان از برادر مؤمن خود رودر بایستی ندارند، و من نمی دانم کدام يك از این دو عجیب تر است؟ کسی که هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می افکنند؟ و یا کسی که شخصاً به سراغ تکلف برای میهمان می رود؟». (2)

ص: 315

1- . بحار الانوار، ج 75، ص 460، ح 14.

2- . همان، ص 453.

«سلمان فارسی» از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که فرمود: «أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ لِلضَّيْفِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا، وَأَنْ نُقَدِّمَ إِلَيْهِ مَا حَضَرْنَا؛ برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم، و از آنچه موجود است مضایقه نماییم». (1)

3. حق میهمان

میهمان از نظر اسلام هدیه ای آسمانی، و فرستاده و رسول خداست، و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را درباره او انجام داد، تا آنجا که امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ؛ از حقوق میهمان این است که او را تا در خانه بدرقه کنی». (2)

و تا آنجا که به تکلف نینجامد باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد، همان گونه که در حدیثی می خوانیم: یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال دندان برای او فراهم سازند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِلَالُ». (3)

برخی از میهمان ها افرادی کم رو و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده که از آن ها درباره غذا خوردن سؤال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند، اگر مایل بود بخورد چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا تَقُلْ لِأَخِيكَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَكَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً؟ وَلَكِنْ قَرِّبْ إِلَيْهِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّ الْجَوَادَ كُلَّ الْجَوَادِ مَنْ بَدَّلَ مَا عِنْدَهُ؛ هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤال نکن که آیا امروز غذا خورده ای یا نه؟ آنچه داری برای او حاضر کن، چراکه سخاوتمند واقعی کسی است که از بذل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند». (4)

ص: 316

1- . محجة البيضاء، ج 3، ص 29 (باب ثالث).

2- . بحار الانوار، ج 75، ص 451.

3- . همان، ص 455.

4- . همان.

از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است که غذایی را که آماده ساخته تحقیر نکنند، چراکه نعمت خدا هرچه باشد عزیز و محترم است، ولی میان مترفین و افراد تکلف کننده معمول است که هر قدر سفره را رنگین کنند، می گویند: چیز ناقابلی است و لایق شما نیست! میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هَلَكَ امْرُؤٌ اِحْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا يَحْضُرُهُ وَ هَلَكَ امْرُؤٌ اِحْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ ؛ میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته، کوچک بشمرد هلاک (و گمراه) شده است، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر کرده اند کوچک بشمرد گمراه است».(1)

اسلام به قدری در گرمی داشتن میهمان موشکاف است که می گوید: هنگامی که میهمان وارد می شود به او کمک کنید، اما برای رفتن از منزل به او کمک نکنید، مبدا تصور کند مایل به رفتن او هستید.(2)

4. وظایف میهمان

همیشه مسئولیت ها جنبه متقابل دارد، یعنی همان گونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد، میهمان نیز وظایف قابل ملاحظه ای دارد. علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد، میهمان موظف است آنچه را که صاحب خانه در مورد منزلش پیشنهاد می کند انجام دهد، برای نمونه، هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند بپذیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُهُ صَاحِبُ الرَّحْلِ، فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاخِلِ عَلَيْهِ ؛ هنگامی که یکی از شما وارد منزل برادر مسلمانش می شود جایی بنشیند که

ص: 317

1- . محجة البيضاء، ج 3، ص 30.

2- . بحار الانوار، ج 75، ص 455، ح 27.

میزبان به او پیشنهاد می کند، چراکه صاحب منزل از وضع منزل خود و آن قسمت هایی که نباید آشکار شود آگاه است»⁽¹⁾.

کوتاه سخن اینکه میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام، بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده است.⁽²⁾

اما با نهایت تأسف در عصر ما که عصر غلبه مادّی گری بر جهان است این سنت قدیمی انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریباً برچیده شده است و شنیده ایم هنگامی که بعضی از آن ها به کشورهای اسلامی می آیند و گستردگی میهمان داری و میهمان نوازی را می بینند که هنوز در خانواده های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است، شگفت زده می شوند که چگونه ممکن است افرادی بهترین وسایل موجود خانه و باارزش ترین غذاهای خود را برای پذیرایی از مهمان هایی بگذارند که گاهی با آن ها ارتباط کمی دارند و شاید تنها در يك سفر کوتاه آشنا شده اند؟!

ولی توجه به احادیث اسلامی - که گوشه ای از آن در بالا آمد - دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می سازد و محاسبات معنوی را در این زمینه مشخص می کند، محاسباتی که برای ماده پرستان فرهنگ نامفهومی است.

بدون اجازه وارد خانه مردم نشوید

اشاره

بدون اجازه وارد خانه مردم نشوید⁽³⁾

در آیات 27 تا 29 سوره نور می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ

ص: 318

-
- 1- . بحارالانوار، ج 75، ص 451.
 - 2- . برای توضیح بیشتر ر. ك: بحارالانوار، باب های 88-94 از ابواب كتاب العشرة از جلد 17؛ محجة البيضاء، ج 3، باب چهارم «فضيلة الضيافة».
 - 3- . تفسير نمونه، ج 14، ذيل آيات 27-29 سوره نور.

بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ .

تفسیر

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستوره‌های اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن، طرز ورود به خانه‌های مردم و چگونگی گرفتن اجازه ورود است.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید، تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید»، (با این کار، تصمیم ورود خود را از قبل به اطلاع آن‌ها برسانید و موافقت آن‌ها را جلب نمایید «این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید»).

جالب اینکه در اینجا جمله (تَسْتَأْنِسُوا) به کار رفته است، نه «تستأذنوا»، زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده «انس» گرفته شده اجازه ای همراه با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند، و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هرگونه خشونت باشد.

بنابراین، اگر این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است. مفهومی این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو

جمله (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ) و (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) همراه می کند که خود دلیلی بر این است که این گونه احکام در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی ریشه دارد و اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد فهمید که خیر و صلاح او در آن است.

در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود: «اگر کسی را در خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود».

ممکن است منظور از این تعبیر این باشد که گاهی در خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اجازه ورود دهد و صاحب اختیار و صاحب خانه باشد حضور ندارد. شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت. یا اینکه اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد، در این صورت حق ورود دارید. به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می کند: «و اگر به شما گفته شود:

بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است».

اشاره به اینکه هرگز جواب رد، شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان نیست!

و از آنجا که هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که با نگاه کردن از درز در، یا با گوش دادن و استراق سمع، مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می فرماید:

«خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است»؛ (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

و چون هر حکمی استثنایی دارد که رفع ضرورت ها و مشکلات از راه آن استثنا به صورت معقول انجام می شود، در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

«گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیرمسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد». و در پایان آیه می فرماید: «و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند».

شاید اشاره به این است که گاهی بعضی از افراد از این استثنا سوءاستفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیرمسکونی می شوند تا اسراری را کشف کنند، و یا به این بهانه که نمی دانستیم این جا مسکونی است، وارد، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می شناسد.

نکته ها:

1. امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دو بُعد دارد: فردی و اجتماعی، و به همین دلیل نیز دو نوع زندگی دارد: خصوصی و عمومی، که هر کدام برای خود ویژگی هایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع آداب و قید و بندهای زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیداست که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و دردسر آفرین است.

او می خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند، به استراحت بپردازد، با خانواده و فرزندان خود گفتگوهای خصوصی نماید و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می برد و با بستن درها به روی دیگران، زندگی خویش را به طور موقت از جامعه جدا می سازد و همراه آن از انبوه قید و بندها و آدابی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود.

حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته

باشد، اگر بنا باشد هر کس سرزده وارد این محیط شود و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و به محیط کوچه و بازار تبدیل می شود.

به همین دلیل همیشه میان انسان ها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آن ها ممنوع است و مجازات دارد. حتی در مواردی که به دلایل امنیتی یا دلایل دیگر، ضرورتی باشد که بدون اجازه وارد شوند، مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند. در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکدی داده شده و آداب و ریزه کاری هایی وجود دارد که نظیر آن کمتر دیده می شود.

در حدیثی می خوانیم: «ابوسعید» - از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله - اجازه ورود به منزل آن حضرت را خواست، در حالی که رویه روی در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود. حضرت فرمود: هنگام اجازه گرفتن رویه روی در نایست!

در روایت دیگری می خوانیم که خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می رفت، رویه روی در نمی ایستاد، بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت)، زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند.⁽¹⁾

حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان وقتی می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی فرزند خود شود، اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا هنگامی که می خواهیم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری.

عرض کرد: مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد، باز هم باید اجازه بگیرم؟ فرمود:

«أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟»

ص: 322

1- . تفسیر فخررازی، ج 23، ص 198، ذیل آیه مورد بحث.

آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟» عرض کرد: نه. فرمود: «فَاسْتَأْذِنِ عَلَيْهَا!؛ بنابراین از او اجازه بگیر!». (1)

در روایت دیگری می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست وارد خانه دخترش فاطمه علیها السلام شود، نخست در را کمی باز کرد، سپس فرمود: السلام علیکم! فاطمه علیها السلام پاسخ سلام پدر را داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد: وارد شو ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست؛ هنگامی که خود را با حجاب اسلامی پوشانید، پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره سلام کرد و فاطمه علیها السلام جواب داد و دوباره برای خود اجازه ورود گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه علیها السلام، برای همراهش جابر بن عبدالله نیز اجازه ورود گرفت. (2)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله که يك الكو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را به دقت رعایت می فرمود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که باید سه بار اجازه گرفت تا اهل خانه اجازه اول را بشنوند، هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند و هنگام اجازه سوم اگر خواستند، اجازه دهند و اگر نخواستند، اجازه ندهند! (3)

حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه، فاصله ای باشد، چراکه گاهی لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاهی در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاهی وضع اطاق به هم ریخته است و گاهی اسراری وجود دارد که نمی خواهد دیگری بر آن واقف شود. باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد، بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

ص: 323

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 586.

2- . همان، ص 587.

3- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 161، ابواب مقدمات النکاح، باب 123.

2. منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

درباره پاسخ این سؤال میان مفسران گفتگوست، بعضی گفته اند: منظور، ساختمان هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروان سراها، مهمان خانه ها، و همچنین حمام ها و مانند آن. این مضمون در حدیثی از امام صادق علیه السلام با صراحت آمده است. (1)

بعضی دیگر آن را به خرابه هایی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد و هر کس می تواند وارد آن شود. این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، چراکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکان هایی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند. این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور، خانه هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذاشته و رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر باهم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است. همچنین از این بیان روشن می شود که انسان، تنها به این دلیل که متاعی در خانه ای دارد نمی تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود، هرچند در آن هنگام کسی در خانه نباشد.

3. مجازات کسی که بدون اجازه به داخل خانه مردم نگاه می کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی از روی عمد به داخل خانه

ص: 324

مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آن ها می توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خودداری نکرد می توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونس هدر است. البته باید هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند، یعنی تا آنجا که از راه آسان تر این امر امکان پذیر است از راه خشن تر اقدام نکنند.

خانه هایی که غذا خوردن در آن ها مجاز است

اشاره

خانه هایی که غذا خوردن در آن ها مجاز است (1)

در آیه 61 سوره نور می خوانیم: (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

تفسیر

از آنجا که در آیات سابق (در سوره نور) سخن از اجازه ورود در اوقات معین یا به طور مطلق هنگام داخل شدن به منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنایی برای این حکم است که گروهی می توانند در شرایط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون اجازه غذا بخورند؛ نخست می فرماید: «بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند)».

ص: 325

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 61 سوره نور.

چراکه طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آن ها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند، و به عکس، بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند، نه به این علت که از هم غذا شدن با آن ها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید شخص نابینا غذای خوب را نبیند و آن ها ببینند و بخورند، و این برخلاف اخلاق است، همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیلی که بود با آن ها هم غذا نمی شدند و به همین علت، افراد نابینا و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند، چراکه ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آن ها با شما هم غذا شوند. (1)

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند، از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است، و یا منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در آیه به آن اشاره شده ببرید و آن ها نیز از غذای آن ها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست.

سپس قرآن مجید اضافه می کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه های خودتان (منظور، فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) یا خانه های پدران، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان، یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هایتان، یا خانه های دایی هایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه های دوستانتان».

ص: 326

البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

سپس ادامه می دهد: «بر شما گناهی نیست که دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند مدتی گرسنه می ماندند، قرآن به آن ها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است. (1)

بعضی نیز گفته اند: گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد). آیه این قیده را از آن ها برداشت و تعلیم داد که این يك سنت ستوده نیست. (2)

بعضی دیگر گفته اند: جمعی مقید بودند که اغنیا با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند. قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد. (3) و البته مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به يك دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده، می گوید:

«هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه».

و سرانجام با این جمله آیه را پایان می دهد: «این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید».

درباره اینکه منظور از این «بیوت» (خانه ها) چه خانه هایی است، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد. ولی پیداست که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل

ص: 327

1- . تفسیر تبیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . همان.

3- . همان.

می شود، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود، و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن ها، زیرا هیچ دلیلی بر محدودیت مفهوم وسیع آیه نیست.

همچنین درباره اینکه منظور از سلام کردن بر خویشان چیست، بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند، همان گونه که در داستان بنی اسرائیل در سوره بقره آیه 54 می خوانیم: «فاقتلوا انفسکم»: «بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید به قتل برسانند».

بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته اند، چراکه آن ها به منزله خود انسان اند، ولذا تعبیر به «انفس» شده است. در آیه مباحله (1) نیز این تعبیر دیده می شود، و این نشان می دهد که گاهی نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود که از او تعبیر به «نفس» (خود انسان) کنند، آن گونه که نزدیک بودن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله سبب این تعبیر شد. بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه هایی می دانند که شخص در آن ساکن نیست، که انسان هنگام ورود به آنجا با این عبارت بر خویشان سلام می کند: «السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ قِبَلِ رَبِّنَا؛ درود بر ما از سوی پروردگار ما» - یا - «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ؛ درود بر ما و بر بندگان صالح خدا».

ما فکر می کنیم منافاتی میان این تفسیرها نباشد. هنگام ورود به هر خانه ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان، چراکه همه این ها در حقیقت به سلام بر خویش باز می گردد.

لذا در حدیثی می خوانیم که وقتی تفسیر این آیه را از امام باقر علیه السلام سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ

ص: 328

عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ؛ منظور، سلام کردن انسان بر اهل خانه است، هنگامی که وارد خانه می شود، آن ها طبعاً به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان». (1)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً؛ هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده است: (تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً)». (2)

نکته ها:

1. آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن ها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آن ها - که در مجموع یازده مورد می شود - غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آن ها شرط نشده بود، و بی شک، مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه، از غذای هر کسی می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح: از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی ای که میان طرفین می باشد شرط است؟

ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه را که احتمال رضایت او باشد (که در بیشتر موارد هست) کافی می شمرد.

ص: 329

1- . نورالتقلین، ج 3، ص 627.

2- . همان.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص که این گونه افراد، نادرند و معمولاً اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی شود. بنابراین، آیه فوق در محدوده خاصی، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن ها کرده است تخصیص می زند، ولی تکرار می کنیم که این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آنچه در بالا ذکر شد، میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز با صراحت در روایات آمده است.

در روایت معتبری می خوانیم: هنگامی که تفسیر جمله (أَوْ صَدِيقِكُمْ) را از امام صادق علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «هُوَ وَاللَّهُ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صَدِيقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ؛ به خدا قسم! منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد».(1)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آن ها آمده است:

اجازه گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی میان فقها نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد «عدم افساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(2) تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند روایتی است که در همین باب وارد شده و می گوید: تنها از مواد غذایی خاصی می توان استفاده کرد، نه هر غذایی.

ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاست، سند آن معتبر نخواهد بود.

ص: 330

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 434، کتاب اطعمه و اشربه ابواب آداب المائده، باب 24، ح 1.

2- . همان، ح 2.

بعضی دیگر از فقها طعام های نفیس و عالی را که صاحب خانه گاهی برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثنا کرده اند و این استثنا به حکم انصراف آیه از این صورت، بعید به نظر نمی رسد. (1)

2. فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غضب، در برنامه های اسلامی آمده سؤال انگیز باشد که چگونه اسلام با آن همه دقت و سخت گیری که در مسأله تصرف در اموال دیگران نموده، چنین امری را مجاز شمرده است؟!

ما فکر می کنیم این سؤال متناسب با محیطهای صددرصد مادی همچون محیط اجتماعی غربی هاست که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می کنند! و عذر پدر و مادر را هنگام پیری و از کارافتادگی می خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آن ها حق شناسی و محبت کنند، چراکه تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می زند و از عواطف انسانی خبری نیست!

ولی این مسأله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی، به ویژه درباره نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچ وجه تعجب ندارد.

در حقیقت، اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را مافوق این مسائل دانسته است، و این حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ نظری ها و انحصارطلبی ها و خودخواهی ها از آن دور شود.

ص: 331

بدون شك، احكام غصب در غير اين محدوده حاكم است، ولي اسلام در اين محدوده خاص، مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در حقیقت الگویی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

3. منظور از «صدیق» کیست؟

شکی نیست که صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا به یقین دوستان خاص و نزدیک اند که با یکدیگر رفت و آمد دارند، و ارتباط میان آن ها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای یکدیگر بخورند، البته در این گونه موارد، احراز رضایت شرط نیست، همین اندازه که به نارضایی یقین نداشته باشند کافی است.

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند: منظور، دوستی است که در دوستی اش با تو صادقانه رفتار می کند، و بعضی دیگر گفته اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است. از ظاهر این تفسیرها پیداست که همه به يك مطلب اشاره می کنند.

همچنین از این تعبیر به طور اجمالی روشن می شود کسانی که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند!

در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده، بشنویم: امام علیه السلام فرمود: «لا تكونُ الصَّدَاقَةُ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبُهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبُهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ:

فَأُولَئِهَا، أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَعَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً.

وَالثَّانِي، أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ.

وَالثَّلَاثَةُ، أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وِلَايَةً وَ لَا مَالًا.

وَالرَّابِعَةُ، أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ.

وَالخَامِسَةُ، وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ التَّكْبَاتِ ؛

دوستی جز با حدود و شرایطش امکان پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچ یک از این شرایط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی این است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.

دوم این که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود.

سوم، مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد!

چهارم، آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید!

و پنجم، که جامع همه این صفات است، این است که تو را هنگام پشت کردن روزگار رها نکند». (1)

4. تفسیر «ما ملکتم مفاتحه»

در برخی از شأن نزول ها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمان ها به جهاد می رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده ای می دادند که قادر به جهاد نبودند، و حتی به آن ها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آن ها گاهی از ترس اینکه مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت، منظور از «مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ» (خانه هایی که مالک کلیدهای آن ها شده اید) همین است. (2) از «ابن عباس» نیز نقل شده که منظور، وکیل انسان

ص: 333

1- . اصول کافی، ج 2، ص 467.

2- . تفسیر قرطبی، ذیل آیه ی مورد بحث. در وسائل الشیعه، ج 16، ص 436 باب 24 از ابواب مائده، نیز حدیثی به این مضمون آمده است.

و نماینده او در مسائلی مانند آب و ملك و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد. بعضی نیز آن را به «شخص انباردار» تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

ولی با توجه به سایر گروه هایی که در این آیه نام آن ها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به دلیل ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می سپارند. ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آن ها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، چه به طور رسمی وکیل باشد چه نباشد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی تفسیر شده که عهده دار سرپرستی اموال کسی است، در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

آداب مجلس

اشاره

آداب مجلس (1)

الف) احترام به پیش کسوتان در مجالس

اشاره

در آیه یازدهم سوره مجادله می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَاسْقَ حُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

تفسیر

به دنبال دستوری که در مورد ترك نجوا در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین، در آیات گذشته (آیات آغازین سوره مجادله) آمده، در این آیه یکی

ص: 334

دیگر از آداب مجلس را بازگو می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه به شما گفته شود که به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید، که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد».

«تَفَسَّحُوا» از ماده «فسح» (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است، بنابراین «تفسح» به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود، حاضران، جمع و جورتر بنشینند و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان و خسته و شرمند شود. این موضوع یکی از عوامل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است، برعکسِ نجوا که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است.

حیرت انگیز است که قرآن مجید، این کتاب بزرگ آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دسته جمعی مسلمانان را ناگفته نگذاشته و در لابه لای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند پای بند بودن فقط به اصول کلی برای آن ها کافی است.

جمله (يُفْسِحِ اللَّهُ لَكُمْ) (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند به افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده ای دارد و هرگونه وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت، چه در دنیا، چه در روح و فکر، چه در عمر و زندگی، و چه در مال و روزی، شامل می شود، و درباره فضل خدا تعجبی نیست که در برابر يك چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد، که پاداش به قدر کرم اوست نه به قدر اعمال ما.

و از آنجا که گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی شود، و یا اگر جایی پیدا شود مناسب حال آن ها نیست، در ادامه آیه می افزاید: «هنگامی که به شما گفته شود برخیزید، برخیزید».

نه تعلق کنید و نه هنگامی که برمی خیزید ناراحت شوید، چراکه گاهی تازه واردها برای نشستن از شما سزاوارترند، به دلیل خستگی مفرط، یا کهنوت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا دلایل دیگر، این جاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همان گونه که در شأن نزول آیه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردانی بدهند که از مجاهدان بدر بودند و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند. بعضی از مفسران با توجه به اینکه «انشزوا» (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید (فِي الْمَجَالِسِ) دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است.

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته، می فرماید:

«اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد»؛ (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ).

اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای يك هدف مقدس الهی، یعنی احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است.

تعبیر به «درجات» (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والایی است که خداوند به این گونه افرادی که علم و ایمان را با هم دارند می دهد، و درحقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه ای دارند و آن هایی که علاوه بر این کار، از علم و معرفت نیز بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند.

و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می دهند و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، و یا برای ریا و ظاهر، در پایان آیه می افزاید:

«خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است»؛ (دَرَجَاتٍ وَ أَلَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

نکته ها:

1. مقام علما و دانشمندان

گرچه آیه مورد خاصی نازل شده، ولی مفهوم عامی دارد و نشان می دهد که آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است: ایمان و علم.

می دانیم که مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ، وَفَضْلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةٌ... وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ!»؛ عالم يك درجه از شهيد بالاتر است، و شهيد يك درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک ترین آن هاست». (1)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ جَاءَتْهُ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ!»؛ کسی که مرگ او فرارسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران يك درجه فاصله است!». (2)

ص: 337

1- . مجمع البيان، ج 9، ص 253.

2- . همان.

می دانیم که در شب های مهتابی، به ویژه شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد، در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «فَضَّلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است».(1)

جالب اینکه عابد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است، ولی چون روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

منظور از آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایت فوق آمده، فاصله عظیم میان این دو است، ولذا در حدیث دیگری تفاوت آن ها به جای يك درجه، يك صد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است!(2)

این مسأله نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خداست، اما در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَسْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علماء و شهیدان».(3)

در حقیقت موفقیت در راه تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا که هیچ کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

2. آداب مجلس

در قرآن مجید بارها در کنار مسائل مهم، به آداب اسلامی مجالس اشاراتی

ص: 338

1- . جوامع الجامع (مطابق نقل «نور الثقلین»، ج 5، ص 264؛ «قرطبی»، ج 9، ص 6470).

2- . همان.

3- . روح المعانی، ج 28، ص 26؛ «قرطبی»، ج 9، ص 6740.

شده است، از جمله آداب تحیت، و ورود در مجلس، دعوت به طعام، سخن گفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله، و جادادن به تازه واردها، به ویژه افراد بافضیلت و پیشگام در ایمان و علم.⁽¹⁾

و این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل است و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت به دلیل بی اعتنائی افراد زیر پا گذاشته شود. در کتب احادیث، صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبران صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده و مرحوم «شیخ حر عاملی» آن ها را در کتاب وسائل الشیعه جلد هشتم در 166 باب گردآوری کرده است. ریزه کاری های که در این روایات وجود دارد نشان می دهد که اسلام تا چه حد در این باره باریک بین و حتی سخت گیر است.

در این روایات حتی طرز نشستن، سخن گفتن، تبسم کردن، مزاح نمودن، اطعام کردن، نامه نوشتن، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته و دستورهایی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آن ها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیرمؤمنان علی علیه السلام در اینجا قناعت می کنیم:

«لِيَجْتَمَعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالِاسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ، يَكُونُ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَيْنِ كَلَامِكَ، وَحُسْنِ سِيرَتِكَ، وَ يَكُونُ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِزِّكَ؛ باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آن ها جمع باشد؛ نیازت در نرمی سخن، و حسن سلوک تجلی کند، و بی نیازی ات در حفظ آبرو و عزت نفس».⁽²⁾

ص: 339

1- . این دستورات به ترتیب در آیات زیر آمده است: آداب تحیت گفتن و سلام، در آیه 86 سوره نساء؛ آداب دعوت به طعام، در آیه 53 سوره احزاب؛ آداب سخن گفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله، در آیه 2 سوره حجرات؛ و آداب جا دادن، در آیات مورد بحث.

2- . وسائل الشیعه، ج 8، ص 401.

اشاره

ب) آداب تحیت گفتن و سلام (1)

در آیه 86 سوره نساء خداوند می فرماید: (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا)؛ «هرگاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گویند! خداوند حساب همه چیز را دارد».

تفسیر هرگونه محبتی را پاسخ گویند

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل، از این نظر است که در آیات گذشته بحث هایی پیرامون جهاد بود و در این آیه دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح درآیند، شما نیز پاسخ مناسب دهید.

ولی روشن است که این پیوند، مانع از این نیست که يك حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیت ها و اظهار محبت هایی که از طرف افراد مختلف می شود، باشد.

آیه در آغاز می گوید: «هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به صورت بهتر بدهید و یا لا اقل مانند آن پاسخ گویند»؛ (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها).

«تحیت» در لغت از ماده «حیات» و به معنی دعا کردن برای حیات دیگری است، چه این دعا به صورت سلام عليك (خداوند تو را به سلامت دارد) باشد و چه حياك الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، ولی معمولاً این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد با سخن به یکدیگر می کنند شامل می شود که روشن ترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

از پاره ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می شود که اظهار محبت های

ص: 340

عملی نیز در مفهوم «تحیت» داخل است: در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده است: «الْمُرَادُ بِالتَّحِيَّةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ؛ منظور از تحیت در آیه، سلام و هرگونه نیکی کردن است».

همچنین در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم: «کنیزی شاخه گلی خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد و آن حضرت در مقابل، وی را آزاد ساخت! هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته، آنجا که می فرماید: (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا) و سپس اضافه فرمود:

تحیت بهتر، همان آزاد کردن اوست».

بنابراین، آیه حکمی کلی درباره پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی است.

و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی «تحیت ها» و «پاسخ ها» و برتری یا مساوات آن ها، در هر حد و مرحله ای، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست، می فرماید: «خداوند حساب همه چیز را دارد»؛ (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا).

«سلام» تحیت بزرگ اسلامی

تا آنجا که می دانیم، تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت اظهار می کنند که گاهی لفظی است و گاهی عملی، که رمز تحیت می باشد. در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن ترین تحیت هاست و آیه فوق - همان طور که اشاره شد - گرچه معنی وسیعی دارد، اما يك مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظف اند سلام را به صورت عالی تر و یا لااقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام نوعی تحیت است: در سوره نور

آیه 61 می خوانیم: (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً)؛ «هنگامی که داخل خانه ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه».

در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارك است و هم پاکیزه، معرفی شده است و در ضمن می توان از آن استفاده کرد که معنی «سلام علیکم» در اصل «سلام الله علیکم» است، یعنی درود پروردگار بر تو باد! یا خداوند تو را به سلامت دارد! و در امن وامان باشی! به همین علت، سلام کردن نوعی اعلام دوستی و صلح و ترك مناصمه و جنگ محسوب می شود. از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است: (أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا)؛ «اهل بهشت در برابر استقامت شان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آن ها نثار می شود»⁽¹⁾ همچنین در آیه 23 سوره ابراهیم و آیه 10 سوره یونس درباره بهشتیان می خوانیم: (تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ)؛ «تحیت آن ها در بهشت، سلام است».

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است، چنان که در سوره ذاریات آیه 25 در داستان ابراهیم علیه السلام می گوید: هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن ها را با سلام داد: (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ). از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است و اگر بی طرفانه این تحیت اسلامی را که شامل توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم، ارزش آن برای ما روشن تر می شود.

ص: 342

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده، تا آنجا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده است: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ؛ کسی که پیش از سلام کردن، سخن خود را آغاز کرد پاسخ او را نگویند».(1)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: «الْبَخِيلُ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ؛ بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد».(2)

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ؛ خداوند افشای سلام را دوست دارد».(3) منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است. در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده، از جمله اینکه سلام فقط مخصوص کسانی نیست که انسان با آن ها آشنایی خاصی دارد، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: ای العمل خیر؟؛ کدام عمل بهتر است؟ فرمود: «تَطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَي مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ؛ اطعام طعام، و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی».(4)

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و کسانی که مرکب گران قیمتی دارند به کسانی که مرکب ارزان تر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور نوعی مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های خاص مادی است و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پایین تر می دانند و شکلی از استعمار و استبعاد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به همه، حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن به بزرگ تر سلام کنند منافات ندارد، زیرا این نوعی ادب

ص: 343

1- . اصول کافی، ج 2، باب التسليم.

2- . همان.

3- . همان.

4- . تفسير في ظلال، ذيل آيه.

و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن ها سلام نکنید و این خود يك نوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آن ها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترك منکر.

همچنین باید توجه داشت که منظور از «تحیت به احسن» این است که سلام را با عبارات دیگری مانند «و رحمة الله» و «و رحمة الله و برکاته» تعقیب کنند.

در تفسیر دَر المنثور می خوانیم: شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: السلام عليك! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «السلام عليك و رحمة الله». دیگری عرض کرد: السلام عليك و رحمة الله! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و عليك السلام و رحمة الله و برکاته». نفر دیگری گفت: السلام عليك و رحمة الله و برکاته! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و عليك». هنگامی که سؤال کرد: چرا جواب مرا کوتاه دادید؟ فرمود: «قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوید، اما تو چیزی باقی نگذاشتی!» در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت، اما در مورد شخص سوم به نحو مساوی، زیرا جمله «عليك» مفهومی این است که تمام آنچه گفتمی بر تو نیز باشد. (1)

ج) آداب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

ج) آداب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله (2)

در آیات اول تا پنجم سوره حجرات می خوانیم: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ

ص: 344

1- . در المنثور، ج 2، ص 8.

2- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیات 1-5 سوره حجرات.

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

شأن نزول

مفسران برای آیه نخست، شأن نزول هایی ذکر کرده اند و برای آیات بعد، شأن نزول های دیگری. از جمله شأن نزول های آیه نخست این است: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام حرکت به سوی «خیبر» می خواست کسی را که مد نظر داشت به جای خود در «مدینه» نصب کند، اما عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد. آیه فوق نازل شد و دستور داد که بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید! (1) بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گهگاه می گفتند: اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می شد بهتر بود! آیه فوق نازل شد و گفت: بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید! (2)

بعضی دیگر گفته اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمان هاست که برخی از عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند. آیه فوق نازل شد و آن ها را از این گونه کارها نهی کرد. (3)

و اما در مورد آیه دوم گفته اند: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آن ها وارد مدینه شدند. هنگامی که داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره هایی که منزلگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود فریاد زدند: «يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجْ إِلَيْنَا؛ ای محمد! بیرون بیا!» این سرو صدا و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت ساخت و هنگامی که بیرون آمد گفتند:

آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا «شاعر» و «خطیب ما» افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند! پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد.

ص: 345

1- . تفسیر قرطبی، ج 9، ص 6121.

2- . همان.

3- . همان.

نخست خطیب آن‌ها برخاست و از فضایل خیالی طایفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به «ثابت بن قیس» (1) فرمود: پاسخ آن‌ها را بده! او برخاست و خطبه بلیغی در جواب آن‌ها ایراد کرد، به طوری که خطبه آن‌ها را از اثر انداخت! سپس «شاعر» آن‌ها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت، که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان، پاسخ کافی به او نیز داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله به نام «اقرع» گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایق‌تر است و آهنگ صدای آن‌ها نیز از ما برتر می‌باشد.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلب دل آن‌ها دستور داد هدایای خوبی به آن‌ها دادند. آن‌ها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کردند. آیات مورد بحث ناظر به سروصدای آن‌ها در پشت خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

مفسران شأن نزول دیگری ذکر کرده‌اند که هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن اینکه: در سال نهم هجرت که «عام الوفود» بود (سالی که هیأت‌هایی از قبایل مختلف برای عرض اسلام یا عهد و قرارداد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله «بنی تمیم» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که «قعقاع» (یکی از اشراف قبیله) امیر آن‌ها شود، و عمر پیشنهاد کرد که «اقرع بن حابس» (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود. در اینجا ابوبکر به عمر گفت: می‌خواستی با من مخالفت کنی؟ عمر گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم! در این هنگام سروصدای هر دو در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله سروصدای راه بیندازید! (2)

ص: 346

1- «ثابت بن قیس» خطیب انصار و خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، همان‌گونه که «حسان» شاعر حضرت بود (اسدالغابه، ج 1، ص 229).

2- تفسیر قرطبی، ج 9، ص 6121؛ تفسیر فی ظلال القرآن، ج 7، ص 524؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 206 به بعد.

چنان که در محتوای سوره اشاره کردیم، در این سوره يك رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است:

نخست، تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، و دیگری، راه نینداختن سرو صدا و قال و غوغا در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله.

بعد می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست».

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، پیشی نگرفتن بر آن ها در کارها، و ترك عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم آیه را به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و امثال آن محدود کنند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و هرگونه پیشی گرفتن را در هر برنامه ای شامل می شود.

مسئولیت انضباط «رهروان» در برابر «رهبران» آن هم يك رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه ای، بر آن ها پیشی نگیرند و شتاب و عجله نکنند. البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آن هاست. حتی نباید درباره مسائل، بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید صبر کرد که رهبر، خود به موقع مسائل را مطرح کند، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می نماید نباید دیگران پیش قدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند. در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد به دستور دوم اشاره کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید و در برابر او بلند سخن نگویند و داد و فریاد نکنید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند! مبدا اعمال شما حبط و نابود شود در حالی که نمی دانید».

جمله اول (لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...) اشاره به این است که صدای خود را از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند نکنید، که این خود نوعی بی ادبی در محضر مبارک اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است. اما جمله (وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد، یا اشاره به مطلب تازه ای و آن، ترك خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله «یا محمد» و تبدیل آن به «یا رسول الله» است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر صلی الله علیه و آله هم سخن می شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به هنگامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش است و در محضرش سخن می گویند، در این حالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شأن نزول آیه نیز سازگار است، و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند. بدیهی است که اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون این نیت، اذیت و گناه.

در صورت اول، علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر باعث حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود، و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال شود، و نابود شدن ثواب بعضی از اعمال بر اثر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همان گونه که

نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی برای این معنی وجود دارد. هر چند این معنی به صورت يك قانون کلی در همه «حسَنات» و «سَيِّئات» ثابت شده است، اما در مورد بعضی از «حسَنات» و «سَيِّئات» مهم، دلایلی نقلی وجود دارد و دلیلی از عقل نیز برخلاف آن نیست. (1)

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله) که صدای رسایی داشت، گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله فراتر می کردم و در برابر او بلند سخن می گفتم. اعمال من نابود شد و من اهل دوزخم! این مطلب به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: «چنین نیست، او اهل بهشت است (زیرا او این کار را هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که ادای يك وظیفه اسلامی بود انجام می داد)». (2)

همان گونه که عباس بن عبدالمطلب نیز در جنگ «حنین» به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند، فراریان را دعوت به بازگشت کرد.

آیه بعد برای تأکید بیشتر روی این موضوع، پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند و انضباط و ادب را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت می نمایند چنین بیان می کند: «کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آن ها آمرزش و پاداش عظیمی است».

«یغضون» از ماده «غض» (بر وزن حَظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صداست، و نقطه مقابل آن، خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

ص: 349

1- ر. ک: تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیه 217 سوره بقره.

2- مجمع البیان، ج 9، ص 130. این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در «نور الثقلین»، «صحیح بخاری»، «تفسیر فی ظلال»، و «تفسیر مراغی» آمده است.

«امتحن» از ماده «امتحن» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، و گاهی به معنی «گسترده چرم» نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث؛ آزمایشی که نتیجه آن، خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقواست.

قابل توجه اینکه در آیه قبل تعبیر «نبی» آمده و در اینجا تعبیر «رسول الله» و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور اوست، اسائه ادب در برابر او اساعه ادب نسبت به خداست، و رعایت ادب درباره او رعایت نسبت به خداوند است.

همچنین تعبیر «مغفرة» به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیب شان می کند و بعد از پاک شدن از گناه، به آن ها اجر عظیم عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشو از گناه مطرح است، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی.

آیه بعد برای تأکید بیشتر، به نادانی و بی خردی کسانی اشاره می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند!».

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگ ترین سفیر الهی رعایت ادب نکنند و با صدای بلند و نامؤدبانه، همچون اعراب «بنی تمیم» پشت خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید. و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخراج الینا، و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را با این کار اذیت و آزار نماید؟

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود بر ادب او افزوده می شود، زیرا «ارزش ها» و «ضد ارزش ها» را بهتر درک می کند، به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است، یا به تعبیر دیگر: بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است.

تعبیر به (أَكْثَرُهُمْ لَا- يَعْقِلُونَ) (غالب آن‌ها نمی‌فهمند) یا به خاطر این است که «اکثر» در لغت عرب گاهی به معنی «همه» می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند که حتی اگر يك نفر مستثنا باشد حق او ضایع نشود، گویا خداوند با این تعبیر می‌فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید؟

و یا اینکه به راستی میان آن‌ها افراد عاقلی بوده‌اند که بر اثر توجه نکردن و یا عادت همیشگی، صدا را بلند می‌کردند. قرآن از این راه به آن‌ها هشدار می‌دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند و ادب را فراموش نکنند.

«حجرات» جمع «حجره» در اینجا اشاره به اطاق‌های متعددی است که در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده «حجر» (بر وزن اجر) به معنی منع است، زیرا «حجره» مانع ورود دیگران به حریم زندگی انسان است. و تعبیر به «ورء» در اینجا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد گشوده می‌شد و افراد نادان و عجول گاهی در برابر در حجره می‌رفتند و فریاد یا محمد! می‌زدند. قرآن آن‌ها را از این کار نهی می‌کند.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل کردن این معنی می‌افزاید: «اگر آن‌ها صبر می‌کردند تا خود تو بیرون آیی و به سراغشان روی، برای آن‌ها بهتر بود».

درست است که عجله و شتاب گاهی سبب می‌شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است و به یقین این بر آن برتری دارد.

و چون در گذشته افرادی ناآگاهانه مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می‌افتادند، قرآن به آن‌ها نیز نوید می‌دهد که اگر

توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: «و خداوند غفور و رحیم است»؛ (وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آیین دوستی دوست از نگاه قرآن و روایات

اشاره

آیین دوستی دوست از نگاه قرآن و روایات (1)

در آیات 28 و 29 سوره فرقان می خوانیم: (یا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا)؛ «ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی یاور می گذارد».

شان نزول

برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است:

«در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مشرکان، دو دوست به نام های عقبه و ابی بودند. هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برود، هر چند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذا ترتیب داد و دوستان را دعوت کرد و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دعوت نمود. هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی.

«عقبه» شهادتین بر زبان جاری کرد. این خیر به گوش دوستش «ابی» رسید، گفت: ای عقبه! از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند! من منحرف نشدم، اما مردی بر من وارد

ص: 352

شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد، لذا شهادت دادم!

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش «ابی» نیز در جنگ احد کشته شد. (1)

آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را شرح داد که در این جهان گرفتار دوست گمراهش شد و به راه او رفت.

بارها گفته ایم که شأن نزول ها گرچه خاص است، ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند، بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می شود».

تفسیر دوست بد مرا گمراه کرد!

روز قیامت صحنه های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات مورد بحث خاطر نشان شده، از جمله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش؛ نخست می فرماید: «به خاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد، می گوید: ای کاش با رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی برگزیده بودم!»؛ (و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا).

سپس اضافه می کند که این ظالم بیدادگر که در دنیایی از تأسف فرو رفته، می گوید: «ای وای بر من! کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم!» (یا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا).

روشن است که منظور از «فلان» همان شخصی است که او را به گمراهی

ص: 353

کشانده، یعنی شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه، و فردی همچون «ابی» برای «عقبه» که در شأن نزول آمده بود.

درواقع این آیه و آیه قبل، دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می دهد، در یکی می گوید: «ای کاش راهی با پیامبر پیدا کرده بودم!» و در دیگری می گوید:

«ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم!» که تمام بدبختی در ترك رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.

باز ادامه می دهد: «بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوید) ولی این دوست بی ایمان مرا گمراه ساخت».

اگر از ایمان و سعادت جاویدان فاصله زیادی داشتم، این اندازه جای تأسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتم، يك گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم، اما این کوردل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیات تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

«ذکر» در جمله (لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي) معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود، بلکه هر چیزی که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است.

و در پایان آیه می گوید: «شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است»؛ (وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا). چراکه انسان را به بیراهه ها و مناطق خطر می کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می رود.

باید توجه داشت که «خدول» صیغه مبالغه است و به معنی مخدول کننده.

حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد، ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاری اش بردارد.

درباره اینکه جمله اخیر (وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا) گفتار خداوند است به عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد

حسرت زده در قیامت است، مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند و هر دو با معنی آیه متناسب است، ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد.

نکته: نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شك، عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آن ها همنشین و دوست و معاشر است، چراکه انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می گیرد. این حقیقت، هم از نظر علمی و هم از راه تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا حدی است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَي رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید، چراکه انسان از دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود».(1)

امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در گفتار گویای خود می فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ، فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ، فَإِن كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ، وَ إِن كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند او نیز بهره ای از آیین حق ندارد».(2)

ص: 355

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 27 (مادة صدق).

2- . بحار الانوار، ج 74، ص 197.

و به راستی گاهی نقش دوست در خوشبختی و بدبختی يك انسان از هر عاملی مهم تر است، گاه او را تا سرحد فنا و نیستی پیش می برد، و گاه به اوج افتخار می رساند.

آیات مورد بحث و شأن نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما يك وسوسه شیطانی از يك دوست بد، او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن، روز قیامت هر دو دست را به دندان بگزد و فریاد «یا ویلتی» از او بلند شود.

در کتاب العشرة (آداب معاشرت) روایات بسیاری در همین زمینه وارد شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مسأله انتخاب دوست سخت گیر و دقیق و موشکاف است. این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم: (1)

در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام، امام محمد تقی الجواد علیه السلام می خوانیم:

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنظَرُهُ وَ يَقْبَحُ أَثَرُهُ ؛ از همنشینی با بدان بپرهیز که همچون شمشیر برهنه اند، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است». (2) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «أَرْبَعٌ يُمْتَنَ الْقَلْبُ:

الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ... وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى، فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيِّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند: تکرار گناه... و همنشینی با مردگان! کسی پرسید: ای رسول خدا! مردگان چه کسانی هستند؟ فرمود: ثروتمندانی که مست ثروت اند». (3)

ص: 356

1- . ر. ك: كتاب العشرة «بحار الانوار»، ج 74.

2- . همان، ص 198.

3- . خصال صدوق (طبق نقل بحار الانوار، ج 74، ص 195).

دوستی مؤمن با مؤمن در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (1)

«ولایت» به معنی خاص، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مسأله ای است که در روایات اسلامی بر آن تأکید فراوان شده است، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض می کند: هر زمان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم بر شانه من دست گذاشت و به تو اشاره کرد و فرمود:

«ای سلمان! این مرد و حزبش پیروزند»؛ (یا أبا الحسن ما أطلعتُ علی رسولِ اللهِ إلا وضَّ ربَّ بینَ کتفَیَّ و قالَ یا سلمانُ، هذا و حزبهُ همُّ المُفلِحونَ). (2)

و درباره مورد دوم، یعنی ولایت عامه، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ؛ دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا، از مهم ترین شعبه های ایمان است». (3)

و در حدیث دیگری آمده است: «خداوند به موسی وحی فرستاد که آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ عرض کرد: آری، برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام. فرمود: نماز برای تو نشانه حق است، و روزه سپهر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر نور است، کدام عمل را برای من به جا آورده ای ای موسی؟ عرض کرد: خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: «هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا؟ وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ!؛ آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ اینجا بود که موسی دانست برترین اعمال، حبّ فی الله و بغض فی الله است (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا). (4)

ص: 357

1- . تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 20-22 سوره مجادله.

2- . این حدیث را تفسیر برهان از کتب اهل سنت نقل کرده است (ج 4، ص 312).

3- . اصول کافی، ج 2، باب حب فی الله، ح 3.

4- . سفینه البحار، ج 1، ص 201.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمَّهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ؛ هیچ کس ایمانش به خدا خالص نمی شود مگر زمانی که خداوند در نظرش محبوب تر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد».(1)

روایات در این باره، هم در مورد دوستی با دوستان خدا و هم دشمنی با دوستان خدا بسیار است و ذکر همه آن ها به طول می انجامد. این سخن را با حدیث پر معنای دیگری از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم: «إِذَا أُرِدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ لَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ اگر می خواهی بدانی انسان خوبی هستی یا نه، به قلبت نگاه کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری و اهل معصیتش را دشمن، بدان انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن می داری و اهل معصیتش را دوست، چیزی در تو نیست و خدا تو را دشمن می دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد».(2)

دوستانی که در معاشرت ها به دیگران تعدی نمی کنند

دوستانی که در معاشرت ها به دیگران تعدی نمی کنند(3)

در آیه 24 سوره ص می خوانیم: (... وَ إِنْ كَثُرَ مِنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ...)؛ «... و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عدّه آنان کم است!».

ص: 358

1- . سفينة البحار، ج 1، ص 201.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیه 24 سوره ص.

قرآن ماجرای را که در يك دادرسی برای داود علیه السلام پیش آمد شرح می دهد:

نخست: خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده، می گوید: «آیا داستان شاکسانی که از دیوار محراب داود بالا رفتند به تو رسیده است؟!». است.

با اینکه داود علیه السلام محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت، دو نفر، از راه غیر معمول از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند و ناگهان در برابر او ظاهر شدند، لذا داود علیه السلام از مشاهده آن ها وحشت کرد، زیرا فکر می کرد قصد سوئی درباره او دارند، اما آن ها به زودی وحشت او را از بین بردند، زیرا «گفتند: ترس! دو نفر شاکسی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده است» و برای دادرسی نزد تو آمدیم... یکی از آن ها گفت:... این برادر من است، نود و نه میش دارد، و من یکی بیش تر ندارم، ولی او اصرار دارد که این یکی را نیز به او واگذارم، و از نظر سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است.

در اینجا داود علیه السلام پیش از آنکه گفتار طرف مقابل را بشنود به شاکسی «گفت: به یقین او با درخواست يك میش تو برای افزودن آن به میش هایش بر تو ستم روا داشته!» اما این تازگی ندارد «بسیاری از دوستان و افرادی که با هم سروکار دارند به یکدیگر ظلم و ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، اما عده آن ها کم است». آری، کسانی که در معاشرت و دوستی، حق دیگران را به طور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی درباره دوستان خود روا ندارند کم اند، تنها کسانی می توانند حق دوستان و آشنایان را به طور کامل و عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند.

دوستی برای غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود

دوستی برای غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود (1)

در آیه 67 سوره زخرف آمده است: (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ)؛ «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزکاران!». است.

ص: 359

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 67 سوره زخرف.

این آیه که توصیفی از صحنه های قیامت است به خوبی نشان می دهد که منظور از «ساعت» در آیه قبل نیز روز رستاخیز است، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی، مگر پیوندهایی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است.

تبدیل شدن این گونه دوستی ها به دشمنی در آن روز، طبیعی است، چراکه هر کدام از آن ها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشت من بی خبر کردی.

تنها پرهیزکاران اند که پیوند دوستی آن ها جاودانی است، چراکه بر محور ارزش های جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می شود و به آن استحکام بیشتری می بخشد.

طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند؛ اگر دوستی آن ها براساس شر و فساد باشد در جرم یکدیگر شریک اند و اگر براساس خیر و صلاح باشد در پاداش یکدیگر شریک می باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی نوع اول در آنجا به دشمنی تبدیل شود، و دوستی نوع دوم به دوستی محکم تر.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَلَا كُلُّ خَلَّةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عَدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بدانید که هر دوستی ای که در دنیا برای خدا نباشد در قیامت به عداوت و دشمنی تبدیل می شود».(1)

دوستان بی وفا

دوستان بی وفا(2)

دوستانی که به عشق بهره گیری مادی دور انسان حلقه می زنند آن چنان بی اعتنا و بی وفا هستند که در همان لحظاتی که این نعمت ها از انسان جدا

ص: 360

1- . تفسیر علی بن ابراهیم (طبق نقل نورالثقلین، ج 4، ص 612).

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 42-44 سوره کهف.

می شوند با او وداع می گویند، گویا تصمیم آن را از قبل گرفته بودند (وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (1) این گونه ماجراها که نمونه هایش را بارها شنیده و یا دیده ایم ثابت می کند که جز بر خدا نمی توان دل بست و دوستان باوفا و راستین انسان، تنها کسانی هستند که ارتباط آن ها را پیوندهای معنوی برقرار می سازد، این ها دوستان یکدیگر در شرایط ثروت تنگدستی، پیری و جوانی، تندرستی و بیماری، و عزت و ذلت اند، حتی رابطه های مودتشان بعد از مرگ نیز تداوم دارد.

از دوستی با دروغ گو بپرهیز!

از دوستی با دروغ گو بپرهیز! (2)

دروغ نابودکننده سرمایه اطمینان است. می دانیم که مهم ترین سرمایه يك جامعه، اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است و مهم ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند دروغ، خیانت و تقلب است، و يك دلیل عمده برای اهمیت فوق العاده راستگویی و ترك دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است.

در احادیث اسلامی می خوانیم که پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغ گویان به شدت نهی کردند، چراکه آن ها قابل اطمینان نیستند.

علی علیه السلام در کلمات قصارش می فرماید: «إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ، يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ ؛ از دوستی با دروغ گو بپرهیز که همچون سراب است و دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد». (3)

البته درباره زشتی های دروغ و فلسفه آن و همچنین علل پیدایش دروغ گویی از نظر روانی و راه های مبارزه با آن، سخن بسیار زیاد است که باید آن را در کتب اخلاق جستجو کرد. (4)

ص: 361

- 1- . كهف، آیه 43.
- 2- . همان، ج 11، ص 415.
- 3- . نهج البلاغه، حکمت 37.
- 4- . به کتاب ما «زندگی در پرتو اخلاق»، مراجعه نمایید.

اشاره

نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام

نکات تربیتی در داستان یونس علیه السلام

نکات تربیتی در داستان طوفان نوح علیه السلام

جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف

درس های مهمی از داستان ایوب علیه السلام

درس های تربیتی در داستان شعیب علیه السلام

نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام

درس های آموزنده از داستان حضرت سلیمان علیه السلام

درس های آموزنده از داستان حضرت موسی علیه السلام

نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون

این همه درس عبرت در تاریخ پیشینان

نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام (1)

1. جهاد با نفس

می دانیم که در اسلام، برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جهاد اکبر» خوانده شده، یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جهاد اصغر» نام دارد. اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه های مختلفی از میدان جهاد اکبر پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف علیه السلام و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر به او یکی از مهم ترین آن هاست، گرچه قرآن مجید به دلیل اختصار، تمام زوایای آن را تشریح نکرده، ولی با يك جمله کوتاه (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف علیه السلام از میدان این مبارزه روسفید درآمد، به سه دلیل: نخست اینکه خود را به خدا سپرد و به لطف او پناه برد (قال معاذ الله). دوم اینکه نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می کرد، و با توجه به نعمت های بی پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان های زودگذر نشود، سوم اینکه خودسازی یوسف علیه السلام و بندگی همراه با اخلاص او که از جمله (إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) استفاده می شود به او نیرو

ص: 365

1- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیات 23 و 24 سوره یوسف.

و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه های شدیدی که از درون و برون به او حمله ور بود زانو نزنند.

و این درسی است برای همه انسان های آزاده ای که می خواهند در میدان جهاد با نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعای صباح چه زیبا می فرماید: «وَإِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانِكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ؛ اگر هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می سپارد و امیدی به نجات من نیست».

در حدیثی می خوانیم: «أَنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا يَقُومُ قَضَا الْجِهَادِ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با بدن های خسته و مجروح) بازگشتند، فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آن ها باقی مانده است! عرض کردند: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس».(1)

علی علیه السلام می فرماید: «الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ؛ مجاهد حقیقی کسی است که با هوس های سرکش نفس بجنگد».(2)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ، وَإِذَا رَهَبَ، وَإِذَا اشْتَهَى، وَإِذَا غَضِبَ، وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ؛ کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد:

هنگام تمایل، هنگام ترس، شهوت، غضب، و هنگام رضایت و خشنودی از کسی (آن چنان بر خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می کند».(3)

ص: 366

1- . وسائل الشیعه، ج 11، ص 122.

2- . همان، ص 124.

3- . همان، ص 123.

قرآن مجید نجات یوسف علیه السلام را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود، به خدا نسبت می دهد و می گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم.

ولی با توجه به جمله بعد که می گوید: «او از بندگان مخلص ما بود» این حقیقت روشن می شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی گذارد و کمک های معنوی خود را از آنان دریغ نمی دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مدد های غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می بخشد، پاداش پاکي و تقوا و اخلاص.

همچنین تذکر این نکته نیز لازم است که در آیات قرآن، یوسف علیه السلام جزء بندگان «مخلص» (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده، یعنی خالص شده، نه «مخلص» (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است.

دقت در آیات قرآن نشان می دهد که «مخلص» (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُمُ الدِّينَ)؛ «هنگامی که سوار بر کشتی می شوند خدا را با اخلاص می خوانند» (1)، (مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)؛ «به آن ها دستوری داده نشد جز اینکه خدا را پرستند و دین خود را برای او خالص کنند» (2).

ولی «مخلص» (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس،

ص: 367

1- . عنكبوت، آیه 65.

2- . بینه، آیه 5.

حاصل می شود، گفته شده است، همان مرحله ای که شیطان از نفوذ و سوسه اش در انسان مأیوس می شود و انسان در حقیقت بیمه الهی می گردد (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)؛ گفت: به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص شده ات از میان آن ها» (1).

و یوسف علیه السلام به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد. ما نیز باید بکوشیم تا به این مرحله برسیم.

3. متانت و عفت بیان

از شگفتی های قرآن که یکی از نشانه های اعجاز آن نیز هست، این است که هیچ گونه تعبیر زننده و رکیک و ناموزون و مبتذل و دور از عفت بیان، در آن وجود ندارد و سخنان آن هرگز با تعبیرات یک فرد عادی درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی شباهت ندارد، با اینکه سخنان هر کس متناسب و هم رنگ افکار و محیط اوست.

در میان تمام سرگذشت هایی که قرآن نقل کرده، یک داستان واقعی عشقی وجود دارد و آن داستان یوسف علیه السلام و همسر عزیز مصر است. داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس آلود، با جوانی با ایمان و پاک دل سخن می گوید.

گویندگان و نویسندگان هنگامی که با این گونه صحنه ها رویه رو می شوند یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه های اصلی داستان، جلوی زبان یا قلم را رها کرده و به اصطلاح، حق سخن را ادا کنند، که در نتیجه هزارگونه تعبیرات تحریک آمیز یا زننده و غیراخلاقی به میان می آید، و یا برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره ای از صحنه ها را در پرده ای از ابهام بپیچند و به خوانندگان و شنوندگان، سربسته تحویل دهند! گوینده و نویسنده هر قدر مهارت

ص: 368

داشته باشد، در بیشتر مواقع گرفتار یکی از این دو اشکال می شود. با این توضیح آیا می توان باور کرد فردی درس نخوانده، ترسیم دقیق و کاملی از باریک ترین و حساس ترین فصول چنین عشق شورانگیزی بنماید، بدون اینکه کوچک ترین تعبیر تحریک آمیز و دور از عفتی به کار برد؟!

ولی قرآن در ترسیم صحنه های حساس این داستان به طرز شگفت انگیزی «دقت در بیان» را با «متانت و عفت» به هم آمیخته و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم بپوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است.

می دانیم که از همه صحنه های این داستان، حساس تر، شرح ماجرای آن «خلوتگاه عشق» است که «ابتکار» و «هوس» همسر عزیز مصر، دست به دست هم دادند و آن را به وجود آوردند. قرآن در شرح این ماجرا همه گفتنی ها را گفته، اما کوچک ترین انحرافی از اصول عفت سخن پیدا نکرده است، آنجا که می گوید: (وَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)؛ «و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: بیا به سوی آنچه برای تو مهیاست! (یوسف) گفت: پناه می برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند». (1)

نکاتی در این آیه قابل دقت است:

الف) کلمه «راود» در جایی به کار برده می شود که کسی با اصرار آمیخته با نرمش و ملایمت، چیزی را از کسی بخواهد و چون در این داستان، مشخص

ص: 369

است که همسر عزیز مصر چه چیزی از یوسف علیه السلام خواسته بود، قرآن به همین کنایه واضح قناعت کرده و نامی از آن نبرده است.

ب) قرآن در اینجا حتی تعبیر «امراًة العزیز» (یعنی همسر عزیز مصر) را به کار نمی برد، بلکه می گوید: (هُوَ فِي بَيْتِهَا)؛ (بانویی که یوسف در خانه او بود) تا به پرده پوشی و عفت بیان نزدیک تر باشد، همچنین با این تعبیر، حس حق شناسی یوسف علیه السلام را نیز مجسم ساخته، همان طور که مشکلات او را در صورت تسلیم شدن در برابر چنین کسی که زندگی او در پنجه وی می باشد مجسم می کند.

ج) (وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ) معنی مبالغه را می رساند و دلالت می کند که تمام درها را به شدت بست و این ترسیمی از آن صحنه هیجان انگیز است.

د) جمله (وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ) که معنی آن «بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست» یا «بیا که من در اختیار توام» آخرین سخن را از زبان همسر عزیز برای رسیدن به وصال یوسف علیه السلام شرح می دهد، ولی در عبارتی سنگین و پرمتانت و پر معنی و بدون هیچ گونه جنبه تحریک آمیز و بدآموز.

ه) جمله (مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ) که یوسف علیه السلام در پاسخ آن زن زیبای افسونگر گفت، به گفته اکثر مفسران به این معنی است: به خدا پناه می برم! عزیز مصر، همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من احترام می گذارد و اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم؟! این کار هم خیانت است و هم ظلم و ستم (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ). قرآن با این عبارات کوشش یوسف علیه السلام را برای بیدار ساختن عواطف انسانی همسر عزیز مصر تشریح می کند.

و) جمله (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) از یک طرف ترسیم دقیقی از آن خلوتگاه عشق است که وضع آن، چنان تحریک آمیز بوده که اگر یوسف علیه السلام نیز مقام «عقل» یا «ایمان» یا «عصمت» نداشت گرفتار شده بود و از طرف دیگر پیروزی نهایی یوسف علیه السلام را در چنین شرایطی بر دیو شهوت

طغیانگر به طرز زیبایی توصیف کرده است. جالب اینکه تنها کلمه «هم» به کار برده شده، یعنی «همسر عزیز مصر تصمیم خود را گرفته بود و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، تصمیم خود را می گرفت». آیا کلمه ای متانت آمیزتر از «قصد و تصمیم» برای اینجا می توان پیدا کرد؟!

حضرت یونس علیه السلام درس هایی بزرگ در داستانی کوچک

حضرت یونس علیه السلام درس هایی بزرگ در داستانی کوچک (1)

طرح سرگذشت انبیا در قرآن مجید همه برای هدف های تربیتی است، چراکه قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسان سازی و تربیت است. یکی از این سرگذشت ها مربوط به حضرت یونس علیه السلام است که می توان از آن، پندهای بزرگی گرفت:

الف) تخلف يك پیامبر بزرگ حتی به صورت يك «ترك اولی» در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد. البته چون مقام پیامبران بسیار والاست يك غفلت کوچک آن ها گاهی معادل گناه کبیره ای است که از دیگران سربرزند، به همین دلیل است که در این داستان خداوند او را بنده فراری نامید، و در روایات آمده که سرنشینان کشتی گفتند: يك فرد عاصی در میان ماست! و سرانجام خداوند او را در زندان وحشتناکی گرفتار کرد و بعد از توبه و بازگشت او به سوی خدا با تنی آزرده و بیمار از آن زندان آزاد نمود، تا همگان بدانند که تخلف از هیچ کس پذیرفته نیست! عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به این است که بنده مطیع فرمان او هستند، وگرنه کسی با خدا رابطه خویشاوندی ندارد. البته مجازات حضرت یونس علیه السلام نشانه عظمت مقام این پیامبر بزرگ است که خداوند درباره او چنین سخت گیری می کند.

ص: 371

ب) در همین داستان (در قسمتی که در سوره انبیاء، آیه 87 آمده است) راه نجات مؤمنان را از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات همان راهی معرفی می کند که یونس علیه السلام پیمود، و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق، و تسبیح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی اوست.

ج) این ماجرا نشان می دهد که چگونه يك قوم گنهكار و مستحق عذاب می توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند و به آغوش پر مهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند، مشروط بر اینکه پیش از آنکه فرصت از دست رود متوجه شوند و اگر می توانند، «عالمی» را به رهبری خود برگزینند.

د) این ماجرا نشان می دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه، علاوه بر آثار و برکات معنوی، مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می سازد، عمران و آبادی می آفریند و مایه طول عمر و بهره گیری از مواهب حیات می شود، نظیر این معنی در داستان نوح علیه السلام نیز آمده است.

ه) قدرت خداوند آن قدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست، تا آن حد که می تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگه دارد و سالم بیرون فرستد. این ها نشان می دهد که همه اسباب این عالم ابزار اراده او هستند و همه سر به فرمان او.

و) در آیه 88 سوره انبیاء: (فَاسَّ تَجَبُّنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ)؛ «پس ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم»، جمله پرمعنی (وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ) نشان می دهد که آنچه برای یونس علیه السلام پیش آمد (گرفتاری و نجات) يك حکم خصوصی نبود، بلکه با حفظ سلسله مراتب، جنبه عمومی و همگانی دارد.

بسیاری از حوادث غم انگیز و گرفتاری های سخت و مصیبت بار مولود گناهان ماست، تازیانه هایی است برای بیدار شدن ارواح خفته، و یا کوره ای است برای

تصفیه فلز جان آدمی! اگر انسان در این مواقع به همان سه نکته ای که یونس علیه السلام توجه کرد توجه پیدا کند، نجات و رهایی حتمی خواهد بود:

يك: توجه به حقیقت توحید و اینکه هیچ معبود و هیچ تکیه گاهی جز «الله» نیست.

دو: پاك شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم، و هرگونه گمان سوء درباره ذات پاك او.

سه: اعتراف به گناه و تقصیر خویش.

شاهد این سخن، حدیثی است که در درّالمنثور از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «یکی از نام های خدا که هر کس او را با آن بخواند به اجابت می رسد، و هرگاه با آن چیزی را طلب کند به او می دهد، دعای «یونس» است.

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا آن دعا مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می شود؟ فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم تمام مؤمنان، هنگامی که خدا را با آن می خوانند. آیا گفتار خداوند را در قرآن شنیده ای: (وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ)؟ این دلیل بر آن است که هر کس چنین دعایی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است»⁽¹⁾.

نیازی به تذکر نیست که منظور فقط خواندن الفاظ نیست، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است، یعنی همراه خواندن این الفاظ، تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ شود.

نکته دیگر این که مجازات های الهی دو گونه است: یکی از آن ها عذاب «استیصال» است، یعنی مجازات نهایی که برای نابودی افراد غیرقابل اصلاح فرا می رسد که هیچ دعایی در آن هنگام سودمند نیست، چراکه بعد از فرونشستن طوفان بلا کارهای گذشته خود را تکرار می کنند.

ص: 373

1- . درّالمنثور (طبق نقل المیزان، ذیل آیات مورد بحث).

و دوم مجازات های تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد. در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشید و طرف بیدار و متوجه شد مجازات بلافاصله از میان می رود.

و از اینجا روشن می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها و حوادث ناگوار، بیدارسازی و تربیت است.

ماجرای یونس همچنین به همه رهبران راه حق در محدوده های مختلف هشدار می دهد که هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند، چراکه مسئولیت شان بسیار سخت و سنگین است. (1)

درس های تربیتی طوفان نوح علیه السلام

اشاره

درس های تربیتی طوفان نوح علیه السلام (2)

در آن قسمت از داستان نوح علیه السلام که در آیات 36 تا 43 سوره هود آمده نکته های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن اشاره می شود:

الف) پاك سازى روى زمين

درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است، ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می باشد و به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مرییان الهی در آن ها اثر نکند، حق حیات را از آن ها می گیرد و سرانجام از طریق انقلاب های اجتماعی و یا انقلاب های طبیعی، سازمان زندگی آن ها را درهم کوبیده و نابود می کند. این نه منحصر به قوم نوح علیه السلام بوده و نه به زمان و وقت معینی، يك سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت ها و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا جنگ های جهانی اول و دوم آشکالی از این پاك سازى باشد.

ص: 374

1- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیه 88 سوره انبیاء.

2- . همان، ج 9، ذیل آیات 36-43 سوره هود.

ب) مجازات با طوفان چرا؟

درست است که يك قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آن ها هرچه باشد تفاوتی نمی کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد که میان نحوه مجازات ها و گناهان اقوام، تناسبی بوده و هست.

فرعون تکیه گاه قدرتش را «رود عظیم نیل» و آب های پربرکت آن قرار داده بود و جالب اینکه نابودی او نیز به وسیله همان شد!

نمرود به لشکر عظیمش متکی بود و چنان که می دانیم لشکر کوچکی از حشرات، او و یارانش را شکست داد! قوم نوح علیه السلام جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه های حیات بخش باران می داند، اما سرانجام همین باران آن ها را از بین برد.

و از اینجا به خوبی روشن می شود که چقدر برنامه های الهی حساب شده است و اگر می بینیم انسان های طغیانگر عصر ما در جنگ های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن ترین سلاح هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد، چراکه همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آن ها در استعمار و استثمار خلق های مستضعف جهان محسوب می شد!

ج) نام خدا در هر حال و در همه جا

در آیات مربوط به طوفان نوح علیه السلام آن حضرت به یارانش دستور می دهد که نام خدا را هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز باید به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود، چراکه هر کاری بی نام او شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود، همان گونه که در حدیث معروفی از

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ؛ هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود».(1)

ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف است، یعنی هر کاری که انگیزه‌ی خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چراکه انگیزه‌ی های مادی پایان می پذیرد، ولی انگیزه‌ی های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.

(د) پناهگاه‌های پوشالی

معمولاً هر کسی در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصب شان، عده‌ای به قدرت جسمانی شان، و جمعی به نیروی فکرشان، ولی همان گونه که آیات مذکور و تاریخ نشان داده، هیچ یک از این‌ها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومتی ندارد و همچون تارهای عنکبوت در برابر وزش طوفان، به سرعت درهم می ریزد.

فرزند نادان و خیره سر نوح پیامبر علیه السلام نیز در همین اشتباه بود، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت يك موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.

به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می خوانیم: من از خشم تو به سوی تو فرار می کنم: «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ»(2) یعنی اگر پناهگاهی در برابر طوفان خشم تو باشد باز همان ذات پاک توست و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر.

ص: 376

1- . سفينة البحار، ج 1، ص 663.

2- . دعای ابوحمزة ثمالی.

رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست و البته لزومی ندارد که این کشتی حتماً از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات يك مکتب کارساز حیات بخش مثبت است که در برابر امواج طوفان های افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش را به ساحل نجات می رساند.

بر همین اساس، در روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او، یعنی امامان اهل بیت علیهم السلام و حاملان مکتب اسلامی به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده اند. «حسن بن مغیره» می گوید: من همراه ابوذر کنار خانه کعبه رفتم و او دست در حلقه در خانه کرد و صدا زد: منم ابوذر غفاری، هرکس مرا نمی شناسد بشناسد! من همان جندب هستم (نام اصلی ابوذر، جندب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می فرمود: «مَثَل اهلبيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي»: «مَثَل اهل بيت من مَثَل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد».⁽¹⁾

در بعضی از نقل های این حدیث، جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود»⁽²⁾ یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود»⁽³⁾ اضافه شده است.

این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله باصراحت می گوید هنگامی که طوفان های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات، پناه بردن به این مکتب است، و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران

ص: 377

1- . ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در «عیون الاخبار»، ج 1، ص 211 آورده است.

2- . معجم الكبير، ص 130 (مخطوط).

3- . همان (برای توضیح بیشتر به جلد 9 «احقاق الحق»، ص 280 مراجعه شود).

آزمودیم که پیروان مکتب های غیراسلامی در برابر طاغوت شکست خوردند و فقط گروهی که به مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام و برنامه های انقلابی آن ها پناه بردند پیروز شدند.

جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف

جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف (1)

این ماجرای عجیب تاریخی که قرآن آن را خالی از هرگونه خرافه و مطالب بی اساس و ساختگی، بیان کرده است، مانند همه داستان های قرآن مملو از نکات سازنده تربیتی است که در ادامه به آن ها اشاره می کنیم تا به هدف اصلی قرآن نزدیک تر شویم:

الف) نخستین درس این داستان، شکستن سد تقلید و جدا شدن از همرنگی با محیط فاسد است. جوانمردان اصحاب کهف استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط از دست ندادند، و همین امر سبب نجات و رستگاری شان شد.

اصولاً انسان باید «سازنده محیط» باشد نه «سازش کار با محیط» و برخلاف آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می گویند که «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو!» افراد باایمان و صاحبان افکار مستقل می گویند: «هم رنگ جماعت شدنت رسوایی است».

ب) «هجرت» از محیط های آلوده درس دیگری از این ماجرای عبرت انگیز است. آن ها خانه های شاهانه و مرفه و مملو از نعمت های مادی را رها کردند و به انواع محرومیت ها در غاری که هیچ چیز نداشت تن دادند، تا ایمان خود را حفظ کنند و دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک را تقویت ننمایند. (2)

ص: 378

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 25-27 سوره کهف.

2- . در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و فلسفه آن، بحث مشروحی در تفسیر نمونه، ج 4، ذیل آیه 100 سوره نساء آورده ایم.

ج) «تقیه» به معنی سازنده اش درس دیگر این داستان است، آن‌ها اصرار داشتند که وضع‌شان برای مردم شهر روشن نشود و همچنان در پرده اسرار بمانند، مبادا بیهوده جان‌شان را از دست دهند و یا مردم به اجبار آن‌ها را به همان محیط فاسد بازگردانند، و می‌دانیم که تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی نتیجه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای زمان مبارزه و ضربه زدن به دشمن حفظ کند. (1)

د) عدم تفاوت میان انسان‌ها در مسیر الله و قرار گرفتن «وزیر» در کنار «چوپان» و حتی سگ پاسبانی که آن‌ها را همراهی می‌کرد، درس دیگری در این زمینه است، تا روشن شود امتیازات دنیای مادی و مقامات مختلف آن کمترین تأثیری در جدا کردن صفوف رهروان راه حق ندارد که راه حق راه توحید است و راه توحید راه یگانگی همه انسان‌هاست.

ه) امدادهای شگفت آور الهی هنگام بروز بحران‌ها نتیجه دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد. در این ماجرا می‌بینیم که خداوند اصحاب کهف را برای نجات از آن شرایط نامطلوب اجتماعی، سال‌ها در خواب عمیق فرو برد و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آن‌ها به عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند. خداوند در این مدت بدن‌های آن‌ها را از گزند حوادث حفظ کرد و رعب و وحشت را سپری برای محافظت از آن‌ها در مقابل مهاجمین قرار داد.

و) آن‌ها همچنین در این داستان درس «پاکی تغذیه» حتی در سخت‌ترین شرایط را به ما آموختند، چراکه غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک، انسان را از راه خدا و تقوا دور می‌سازد.

ص: 379

1- ر. ک: تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیه 28 سوره آل عمران.

ز) لزوم تکیه بر مشیت خدا و استمداد از لطف او و گفتن «ان شاء الله» در خبرهایی که از آینده می‌دهیم، درس دیگری بود که در ضمن این داستان آموختیم.

ح) قرآن از آن‌ها به عنوان «جوانمردان» (فتیه) یاد می‌کند، در حالی که طبق بعضی از روایات، آن‌ها از نظر سن، جوان نبودند، و اگر قبول کنیم که آن‌ها در آغاز، وزیران شاه جبار بودند می‌توان پذیرفت که سن و سالی داشتند، این نشان می‌دهد که منطق قرآن در مورد جوانی همان رعایت اصول جوانمردی، یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت است.

ط) لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان، درس آموزنده دیگر این داستان است، چراکه آن‌ها هنگامی که می‌خواستند آیین شرك آلود محیطشان را مورد انتقاد قرار دهند به دلایل منطقی متوسل می‌شدند که نمونه‌هایی از آن در آیات 15 و 16 همین سوره آمده است. اصولاً اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان، بحث آزاد و منطقی بوده و توسل به زور، آن‌ها را خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی‌افتاد، یا مخالفان، مانع بحث‌های منطقی می‌شدند.

ی) و سرانجام، مسأله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسان‌ها به زندگی مجدد هنگام رستاخیز، آخرین و دهمین درسی است که این ماجرا به ما می‌دهد.

نمی‌گوییم نکات آموزنده این داستان منحصر به این‌هاست، ولی حتی یکی از این «ده درس آموزنده» برای نقل چنین داستانی کافی به نظر می‌رسد تا چه رسد به همه آن‌ها.

به هر حال، هدف، سرگرمی و داستان‌سرایی نیست، هدف، ساختن انسان‌های مقاوم، باایمان، آگاه و شجاع است، که یکی از راه‌های آن نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پرماجرای بشر است.

درس های مهمی از داستان ایوب علیه السلام (1)

با اینکه مجموع سرگذشت این پیامبر شکیباً تنها در چهار آیه از قرآن و آن نیز در سوره «ص» آمده، اما همین مقدار که قرآن بیان داشته الهام بخش حقایق مهمی است:

الف) آزمون الهی آن قدر وسیع و گسترده است که حتی انبیای بزرگ با شدیدترین و سخت ترین آزمایش ها آزموده می شوند، چراکه طبیعت زندگی این جهان بر این اساس گذاشته شده و اصولاً بدون آزمایش های سخت، استعداد نهفته انسان ها شکوفا نمی شود.

ب) «فرج بعد از شدت» نکته دیگری است که در این ماجرا نهفته است.

هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می دهد، نه تنها نباید مأیوس و نومید شد، بلکه باید آن را نشانه و مقدمه ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«عِنْدَ تَآهِئَةِ السِّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ؛ هنگامی که سختی ها به اوج خود می رسد فرج نزدیک است، و هنگامی که حلقه های بلا تنگ تر می شود راحتی و آسودگی فرامی رسد» (2).

ج) از این ماجرا به خوبی بعضی از فلسفه های بلاها و حوادث سخت زندگی روشن می شود، و به کسانی که وجود آفات و بلاها را نقض کننده برهان نظم در بحث توحید می شمردند، پاسخ می دهد که وجود این حوادث سخت گاهی در زندگی انسان ها از پیامبران بزرگ خدا گرفته تا افراد عادی، يك ضرورت است، ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن استعدادهای نهفته، و در نهایت، تکامل وجود انسان.

ص: 381

1- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیات 41-44 سوره ص.

2- . نهج البلاغه، حکمت 351.

لذا در بعضی از روایات اسلامی نقل شده که امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِي يَلُونَهُمُ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ؛ بیش از همه مردم، پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت می شوند، سپس کسانی که پشت سر آن ها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان».(1)

و نیز از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالْبِتْلَاءِ؛ در بهشت مقامی هست که هیچ کس به آن نمی رسد مگر در پرتو ابتلائات و گرفتاری هایی که پیدا می کند».(2)

د) این ماجرا به همه مؤمنان راستین درس شکیبایی در تمام طول زندگی می دهد، همان شکیبایی و صبری که سرانجامش پیروزی در تمام زمینه هاست و نتیجه اش داشتن «مقام محمود» و «منزلت والا» در پیشگاه پروردگار است.

ه) آزمونی که برای يك انسان پیش می آید در عین حال آزمونی است برای دوستان و اطرافیان او، تا میزان صداقت و دوستی و وفاداری آن ها محک زده شود. ایوب علیه السلام هنگامی که اموال و ثروت و سلامت خود را از دست داد دوستانش نیز خسته و پراکنده شدند، و دوستان و دشمنان زبان به شماتت و ملامت گشودند و بهتر از هر زمانی باطن خود را نشان دادند، و رنج ایوب علیه السلام از زبان آن ها بیش از هر رنج دیگر بود، چراکه طبق مثل معروف:

زخم های نیزه و شمشیر التیام می یابد، ولی زخمی که زبان بر دل می زند التیام پذیر نیست!

و) دوستان خدا کسانی نیستند که تنها هنگام روی آوردن نعمت به یاد او باشند، دوستان واقعی کسانی هستند که در «سراء» و «ضراء» در بلا- و نعمت، در بیماری و عافیت، و در فقر و غنا به یاد او باشند و دگرگونی های زندگی مادی ایمان و افکار آن ها را دگرگون نسازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن خطبه غرا

ص: 382

1- . سفينة البحار، ج 1، ص 105، مادة «بلا».

2- . همان.

و پرشوری که در اوصاف پرهیزکاران برای دوست باصفایش «همام» بیان کرد و بیش از يك صد صفت برای متقین برشمرد، یکی از اوصاف مهم شان را چنین معرفی می کند: «نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ؛ روح آن ها هنگام بلا همانند حالت آسایش و آرامش است (و تحولات زندگی آن ها را دگرگون نمی سازد)».

ز) این ماجرا بار دیگر بر این حقیقت را تأکید می کند که نه از دست رفتن امکانات مادی و روی آوردن مصائب و مشکلات و فقر دلیل بر بی لطفی خداوند نسبت به انسان است، و نه داشتن امکانات مادی دلیل بر دوری از ساحت قرب پروردگار، بلکه انسان می تواند با داشتن همه این امکانات بنده خاص او باشد، مشروط بر اینکه اسیر مال و مقام و فرزند نشود و با از دست دادن آن زمام صبر را از دست ندهد.

درس های تربیتی در داستان شعيب عليه السلام

اشاره

درس های تربیتی در داستان شعيب عليه السلام (1)

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین برای اقوام بعد همیشه الهام بخش است، چراکه آزمایش های زندگی آنان - همان آزمایش هایی که گاهی ده ها سال یا صدها سال به طول انجامیده است - در لابه لای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می گیرد و هر کس می تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد. سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعيب عليه السلام) نیز درس های فراوانی به ما می دهد:

1. اهمیت مسائل اقتصادی

در این سرگذشت آمده که شعيب بعد از دعوت به توحید آن ها را به حق

ص: 383

1- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیات 94 و 95 سوره هود.

و عدالت در امور مالی و تجارت دعوت کرد، این خود نشان می دهد که مسائل اقتصادی يك جامعه را نمی توان ساده شمرد، و نیز نشان می دهد که پیامبران فقط مأمور مسائل اخلاقی نبوده اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آن ها را تشکیل می داده است، تا جایی که آن را بعد از دعوت به توحید قرار می دادند.

2. اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد

در این سرگذشت آمده است که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که به دلیل کینه ها و عداوت های شخصی، حقایق را به دست فراموشی می سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هر کس، هرچند دشمن شماره يك او باشد، بشنود و بپذیرد.

3. نماز، به توحید و پاکی دعوت می کند

قوم گمراه شعیب علیه السلام از روی تعجب از او پرسیدند: آیا این نماز توبه ترك پرستش بت ها و ترك کم فروشی و تقلب دعوت می کند؟

شاید آن ها فکر می کردند این حرکات و اذکار چه اثری می تواند در این امور بگذارد، در حالی که می دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است: اگر نماز به معنی واقعی خود باشد، یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا، این حضور، نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب اوست. این حضور، اراده انسان را قوی، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد.

4. خودبینی رمز توقف است

قوم شعیب علیه السلام - چنان که از آیات استفاده می شود - افرادی خودخواه

و خودبین بودند، خود را فهمیده و شعیب علیه السلام را نادان می پنداشتند و او را به باد مسخره می گرفتند، سخنانش را بی محتوا و او را ضعیف و ناتوان می خواندند. این خودبینی و خودخواهی سرانجام آسمان زندگی شان را تارک ساخت و آن ها را به خاک سیاه نشاندا!

نه تنها انسان، بلکه حیوان نیز اگر خودبین باشد در راه متوقف خواهد شد! می گویند: شخص اسب سوار به نهر آبی رسید، ولی با تعجب دید که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد، هرچه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت. مرد حکیمی فرا رسید و گفت: آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند، اسب به آرامی عبور کرد! تعجب کردند و از او نکته این ماجرا را خواستند.

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می دید و می پنداشت خود اوست و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد، به سادگی از آن گذشت!

5. ایمان و عمل از هم جدا نیستند

هنوز بسیاریند کسانی که فکر می کنند با داشتن يك عقیده ساده می توان مسلمان بود، هر چند عملی از آن ها سرزنند. هنوز زیادند کسانی که دینی را می خواهند که بر سر راه هوس های سرکش آن ها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد.

داستان شعیب علیه السلام نشان می دهد که این قوم نیز خواهان چنین آیینی بودند، لذا به او می گفتند: ما نه حاضریم بت های نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل را در اموال و ثروت مان از دست بدهیم. آن ها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است و آیین انبیا برای این بوده که خودکامگی ها و انحرافات

عملی انسان را اصلاح کنند، وگرنه يك درخت بی شاخ و برگ و میوه به هیچ کاری جز سوزاندن نمی آید.

امروز این طرز فکر، با نهایت تأسف، میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه ای از عقاید خشک خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آن هاست و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می کنند در ادارات و بازارها و محوطه کار آن ها اثری از اسلام نیست.

سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی، حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده، این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در يك مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده، نه از آگاهی خبری هست، نه از عدالت اجتماعی، نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی.

هرچند خوشبختانه در پرتو برخی از انقلاب های اسلامی، به ویژه در میان قشر جوان، نوعی حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش «ایمان» و «عمل» پیدا شده است، و دیگر این جمله ها که «اسلام را با اعمال ما چکار؟» یا «اسلام مربوط به دل است نه زندگی!» کمتر شنیده می شود. و نیز این «تز» که گروه های التقاطی می گویند ما عقیده را از اسلام، و اقتصاد را از مارکس گرفته ایم، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب علیه السلام است محکوم شمرده می شود، ولی به هر حال این جدایی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

6. مالکیت بی قید و شرط، سرچشمه فساد است

قوم شعیب علیه السلام نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچ کس نمی تواند کمترین محدودیتی در تصرف در اموال برای مالکین قائل شود، حتی از شعیب علیه السلام تعجب می کردند و می گفتند: مگر ممکن است کسی مثل تو با این عقل و درایت، جلوی آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد؟! این سخن را چه به عنوان استهزا گفته

باشند و چه به عنوان حقیقت، نشان می دهد که آن ها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می دانستند! در حالی که اشتباه بزرگ آن ها همین بود، اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت، به همین دلیل امور مالی همیشه باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده ای باشد که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند.

7. هدف پیامبران تنها اصلاح بود

شعار «أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» ، فقط شعار شعیب علیه السلام نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیا و تمام رهبران راستین بوده است. گفتار و کردار آن ها نیز شاهی بر این هدف محسوب می شود، آن ها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند، نه برای بخشش گناهان، نه فروختن بهشت به آنان، و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها، بلکه هدفشان اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه، اصلاح در اخلاق، اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه، اصلاح در همه ابعاد اجتماع.

و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند، چنان که شعیب علیه السلام گفت: (وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) .

نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام

نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام (1)

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزم می همچون موسی علیه السلام این همه راه به دنبال او می رود،

ص: 387

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 65 سوره کهف.

و این سرمشقی است برای همه انسان‌ها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنان که در آیه 65 سوره کهف آمده است: (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا).

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان که موسی علیه السلام به دوست عالمش می‌گوید: (مِمَّا عَلَّمْتَهُ رُشْدًا)؛ (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد)، یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

د) در کارها نباید عجله کرد، چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد (الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا) به خصوص در مسائل پراهمیت، و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی علیه السلام بیان کرد.

ه) چهره ظاهر و چهره باطن اشیا و حوادث، مسأله مهم دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد. ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی ما پیدا می‌شود عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن‌ها را ناخوش داریم، اما بعداً معلوم می‌شود که از الطاف خفیه الهی بوده‌اند.

این همان است که قرآن در جای دیگر می‌گوید: (وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید).⁽¹⁾

توجه به این واقعیت سبب می‌شود که انسان با بروز حوادث ناگوار، به سرعت مأیوس نشود. در حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به فرزند زراره

ص: 388

(همان مردی که از بزرگان و فقها و محدثان عصر خود به شمار می رفت و علاقه بسیار به امام علیه السلام و امام نیز علاقه بسیار به او داشت) فرمود: به پدرت از قول من سلام برسان و بگو: اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می کنم به این علت است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم، تا او را به دلیل محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند! به عکس، اگر ما از کسی مذمت کنیم آن ها از او ستایش می کنند. من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می کنم برای این است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای، به همین علت مخالفان ما تو را مذمت می کنند. من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا شر آن ها دفع شود، آن چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می فرماید: (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا)؛ «به خدا سوگند! تو محبوب ترین مردم نزد منی، و محبوب ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان. تو برترین کشتی های این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که با دقت مراقب عبور کشتی های سالمی است که از این اقیانوس هدایت می گذرد، تا آن را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات!» (1).

(و) اعتراف به واقعیت ها و موضع گیری هماهنگ با آن ها درس دیگری است که از این داستان می آموزیم، هنگامی که موسی علیه السلام سه بار، ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش گردید به خوبی دریافت که دیگر نمی تواند با او همگام باشد و با اینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه خویش را پیش گرفت، در حالی که از همین دوستی کوتاه گنج های عظیمی از حقیقت اندوخته بود. انسان نباید تا آخر عمر

ص: 389

مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را به آزمایشگاهی برای آینده ای که هرگز نمی آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

ز) آثار ایمان پدران برای فرزندان؛ خضر علیه السلام به خاطر يك پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می تواند سعادت مند شود و نتیجه نيك آن عاید فرزند او نیز گردد. در پاره ای از روایات می خوانیم که آن مرد صالح، پدر بلاواسطه یتیمان نبود، بلکه از اجداد دور آن ها محسوب می شد (آری، چنین است تأثیر عمل صالح). (1)

از نشانه های صالح بودن این پدر همین است که گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذاشت.

ح) کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر؛ هنگامی که فرزندی به این دلیل که در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آن ها طغیان و کفران می کند و یا آن ها را از راه الهی به در می کند، مستحق مرگ باشد، چگونه است حکم فرزندی که هم اکنون مشغول این گناه است؟ آن ها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند؟ در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر و ترك صلۀ رحم (به ویژه آزار پدر و مادر) ذکر شده است که در ذیل آیه 23 سوره اسراء به قسمتی از آن اشاره کرده ایم. (2)

ط) مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند!؛ بسیار می شود که کسی درباره ما نیکی می کند، اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم و آشفته می شویم، به ویژه در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم. البته این

ص: 390

1- . نورالتقلین، ج 3، ص 289.

2- . ر. ك: تفسير نمونه، ج 12، ذیل آیات 79-82 سوره كهف.

يك امر طبيعى است كه انسان در برابر امورى كه تنها يك رو يا يك زاويه آن را مى بيند ناشكيبا باشد، اما داستان فوق به ما مى گويد كه نبايد در قضاوت شتاب كرد، بايد ابعاد مختلف هر موضوعى را بررسى نمود.

در حديثى از اميرالمؤمنين على عليه السلام مى خوانيم: «مردم دشمن چيزى هستند كه نمى دانند»⁽¹⁾، بنابراين هر قدر سطح آگاهى مردم بالا رود، برخورد آن ها با مسائل منطقي تر خواهد شد، و به تعبير ديگر: زيربنای «صبر» آگاهى است!

البته موسى عليه السلام از يك نظر حق داشت ناراحت شود، چرا كه مى ديد در اين سه حادثه تقريباً بخش اعظم شريعت به خطر افتاده است: در حادثه اول مصونيت اموال مردم، در حادثه دوم مصونيت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقى، يا به تعبير ديگر: برخورد منطقي با حقوق مردم، بنابراين تعجب ندارد كه آن قدر ناراحت شود كه پيمان مؤكد خويش را با آن عالم بزرگ فراموش كند، اما همين كه از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و ديگر اعتراضى نكرد و اين خود بيانگر آن است كه اطلاع نداشتن از باطن رويداها چه اندازه نگران كننده است.

ى) ادب شاگرد و استاد؛ در گفتگوهاى كه بين موسى عليه السلام و آن مرد عالم الهى رد و بدل شد، نكته هاى جالبى پيرامون ادب شاگرد و استاد به چشم مى خورد، مانند:

1. موسى عليه السلام خود را تابع خضر عليه السلام معرفى مى كند (أَتَّبِعُكَ).
2. موسى عليه السلام بيان تابعيت را به صورت تقاضاى اجازه از او ذكر مى كند (هَلْ أَتَّبِعُكَ).
3. او، هم به نيازش به تعلم اقرار مى كند و هم به علم استادش (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي).
4. در مقام تواضع، علم استاد را بسيار معرفى مى كند و خود را طالب فراگرفتن گوشه اى از علم او (مِمَّا).

ص: 391

5. از علم استاد به عنوان يك علم الهی یاد می کند (عُلِّمْتَ).

6. از او طلب ارشاد و هدایت می نماید (رُشِّدًا).

7. در پرده به او گوشزد می کند که همان گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من کن (تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ).

8. جمله (هَلْ أَتَّبِعُكَ) این واقعیت را نیز می رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).

9. موسی علیه السلام با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت و کتاب) این همه تواضع می کند، یعنی هر که هستی و هر مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.

10. او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد، بلکه گفت:

(سَدِّجِدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا)؛ «ان شاء الله مرا شکيبا خواهی يافت» که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد، که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی به استاد نشده باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت، نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی علیه السلام بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد و زبان به اعتراض می گشود او با خونسردی، در لباس استفهام فقط می گفت: «من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکيبا باشی؟!».

درس های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام

درس های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام (1)

1. رئیس حکومت یا يك مدیر باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت يك فرد عادی و كوچك را احساس و پیگیری کند.

ص: 392

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیات 20-26 سوره نمل.

2. مراقب تخلف يك فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
3. هرگز نباید کسی را در غیابش محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خود دفاع کند.
4. باید جریمه به مقدار جرم باشد و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود و سلسله مراتب رعایت گردد.
5. باید هر کس، هرچند بزرگ ترین قدرت های اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند هرچند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
6. در محیط جامعه باید آن قدر صراحت و آزادی حکم فرما شود که حتی يك فرد عادی بتواند در هنگام لزوم به رئیس حکومت بگوید: «من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی!».
7. ممکن است كوچك ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگ ترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بی خبر باشند، تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور شود.
8. در سازمان اجتماعی بشر، نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمان ها محتاج يك پرنده می شوند.
9. گرچه در جنس زنان شایستگی ها بسیار است و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آن ها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجب کرد و گفت: «من زنی را بر آن ها حکمران دیدم!».
10. بیشتر مردم بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان هستند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید: من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه می گوید سپس از ملتش).

درس های آموزنده از سرنوشت حضرت موسی علیه السلام (1)

در آیات 23 تا 25 سوره قصص می خوانیم: (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْتَقِي حَتَّىٰ يَصْدِرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَبَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ «وهنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را آب می دهند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که از گوسفندان خویش مراقبت می کنند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟! گفتند: ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (قادر بر این کار نیست). پس موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! به هر خیر و نیکی که تو بر من فرو فرستی، نیازمندم! ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ستمکار نجات یافتی!».

در این بخش از سرگذشت موسی علیه السلام درس های آموزنده فراوانی است:

الف) پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند. موسی علیه السلام چه در زمانی که در مصر بود و چه هنگامی که به مدین آمد، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می دید ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت، چراکه اصولاً یکی از اهداف بعثت انبیا همین حمایت از مظلومان است.

ب) انجام کاری کوچک برای خدا چه پربرکت است! موسی علیه السلام يك دلو آب

ص: 394

از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود! زیرا سبب شد به خانهٔ شعیب علیه السلام پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهایی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاک دامن نصیب او شود و از همه مهم تر اینکه مکتب انسان ساز شعیب علیه السلام آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آمده ای رهبری خلق شود.

(ج) مردان خدا هیچ خدمتی - به ویژه خدمت زحمت کشان - را بی اجر و مزد نمی گذارند، به همین دلیل شعیب پیامبر علیه السلام تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت بی درنگ به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

(د) این نکته نیز در زندگی موسی علیه السلام قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترك اولایی از او سرزد به سرعت از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم، مرا ببخش!»؛ (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي).

هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا! مرا از قوم ستمکار نجات ده!»؛ (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

زمانی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»؛ (قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ).

و هنگامی که گوسفندان شعیب علیه السلام را سیراب کرد و در سایه آرمید، عرض کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من به آن نیازمندم»؛ (فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

به ویژه این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود به قدری مؤدبانه و همراه با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت: «خدایا! نیازهای مرا برطرف گردان!»، بلکه تنها عرض کرد: «من محتاج خیر و احسان توام».

ه) تصور نشود که موسی علیه السلام فقط در سختی ها به یاد پروردگار بود، بلکه در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد، لذا در روایات می خوانیم که در دوران کودکی روزی در مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله «الحمد لله رب العالمین» گفت. فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد، و موسی علیه السلام نیز ریش بلند او را گرفت و کشید. فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت، ولی همسرش با این توجیه که او کودک است و متوجه کارهای خود نیست، او را از مرگ نجات داد! (1)

نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون

نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون (2)

ادیان الهی و مکتب های آسمانی که در برابر طاغوت ها و جباران ظاهر شدند در آغاز به دست گروه اندکی عرضه شد، آن ها اگر می خواستند از کمی نفرت و وحشت کنند و زیادی مخالفان را دلیل بر حقانیت آن ها بشمرند هرگز این مکتب ها رشد نمی کرد.

اصل اساسی ای که بر تمام برنامه های آن ها حاکم بود همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در گفتار پر محتوایش بیان فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرت هرگز وحشت نکنید!». (3)

مؤمن آل فرعون ستمبلی بود از این مکتب، و رهروی بود از پیش قدمان این راه، و نشان داد که يك انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.

ص: 396

1- . نورالثقلین، ج 4، ص 117.

2- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 41-46 سوره غافر.

3- . نهج البلاغه، خطبه 201.

تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد، گاهی باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید و گاهی باید برای هدف های «کوتاه مدت» و «دراز مدت» ایمان را مکتوم داشت، و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدف های مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.

همان گونه که مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است، سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است: لذا کاری که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرایط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود.

و بالاخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می دهد که خدا این گونه افراد باایمان را تنها نمی گذارد و آن ها را در برابر خطرات در پناه لطف خود قرار می دهد.

این نکته نیز قابل توجه است که «مؤمن آل فرعون» طبق بعضی از روایات، سرانجام به شهادت رسید، و اینکه قرآن می گوید: خداوند او را از توطئه های شوم فرعونیان رهایی بخشید، منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد. (1)

این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان!

اشاره

این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان! (2)

قرآن در آیات 38 تا 46 سوره ذاریات، در ادامه داستان قوم لوط علیه السلام و عاقبت دردناکی که بر اثر گناهان بسیار زشت و ننگین پیدا کردند، به سرگذشت چند قوم دیگر از اقوام پیشین اشاره می کند، نخست می فرماید: «در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم»؛ (وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

ص: 397

1- . نورالثقلین، ج 4، ص 521.

2- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیات 38-46 سوره ذاریات.

«سلطان» چیزی است که مایه تسلط شود و منظور در اینجا معجزه یا دلیل و منطقی نیرومند عقلی یا هر دو است که موسی علیه السلام در برابر فرعون از آن استفاده کرد. تعبیر «سلطان مبین» در آیات مختلف قرآن بسیار به کار رفته و بیشتر به معنی دلیل منطقی روشن و آشکار است.

اما فرعون نه در برابر معجزات بزرگ موسی علیه السلام که گواه ارتباطش با خدا بود تسلیم شد و نه در مقابل دلایل منطقی او، بلکه به دلیل غرور و تکبری که داشت «با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت: این مرد ساحر یا دیوانه است!»؛ (فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ).

«رکن» در اصل به معنی ستون و پایه اصلی و بخش مهم هر چیز است، و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد، یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی علیه السلام پشت کرد. بعضی نیز گفته اند که منظور در اینجا لشکر اوست، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق روی گردان شد.

و یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت. جالب اینکه جباران زورگو در تهمت ها و نسبت های دروغینی که به انبیای بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گویی عجیبی بودند، گاهی آن ها را ساحر می خواندند و گاهی مجنون، با اینکه «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاری ها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیا کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

اما قرآن از نتیجه کار فرعون جبار و اعوانش چنین خبر می دهد: «ما او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، در حالی که مرتکب اعمالی شده بود که در خور سرزنش و ملامت بود»؛ (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ).

«یم» آن گونه که از متون لغت و کتب حدیث استفاده می شود، به معنی «دریا» است و به رودخانه های عظیم، همانند نیل نیز اطلاق می شود. (1)

تعبیر «نبدناهم» (آن ها را افکندیم) اشاره به این است که فرعون با تمام قدرت و لشکریانش آن چنان در برابر اراده خداوند ضعیف بود که خدا آن ها را همچون يك موجود بی مقدار در وسط دریای نیل افکند.

و تعبیر «هو ملیم» (او شایسته سرزنش است) اشاره به این است که نه تنها مجازات الهی، این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آن ها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم آور آن ها را حفظ کرده و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آن ها پرده برداشته است، به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.

سپس به سرنوشت اجمالی قوم دیگر، یعنی قوم «عاد» پرداخته، چنین می گوید: «در سرگذشت قوم عاد نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که باد و طوفانی نازا و بی باران بر آن ها فرستادیم»؛ (وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ).

عقیم بودن باد زمانی است که ابرهای باران زا را با خود حمل نکنند، گیاهان را تلقیح ننمایند، فایده و برکتی نداشته باشد و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد.

سپس به توصیف تندبادی که بر قوم عاد مسلط شد پرداخته، می فرماید: «از هر چیزی که می گذشت آن را رها نمی کرد تا نابود کند و به صورت گیاهان خشک و درهم کوبیده یا استخوان های پوسیده در آورد!»؛ (مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ).

«رمیم» از ماده «رمة» (بر وزن منت) به استخوان های پوسیده می گویند، و «رمة» (بر وزن قله) به ریسمان پوسیده گفته می شود. و «رم» (بر وزن جن)

ص: 399

1- . توضیح بیشتر در این زمینه در جلد 6 تفسیر نمونه، ذیل آیه 136 سوره اعراف آمده است.

به معنی اجزای خردی است که از چوب یا کاه بر زمین می ریزد. (1) «رم» و «ترمیم» نیز به معنی اصلاح اشیای پوسیده است. (2)

این تعبیر نشان می دهد که تندباد قوم عاد تندبادی معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح، فشارهای فیزیکی، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیای گوناگون را می پوساند.

آری، این گونه است قدرت خداوند که با يك حرکت سریع «نسیم»، اقوام نیرومند و پرسروصدایی را چنان درهم می کوبد که تنها اجساد پوسیده ای از آن ها باقی می ماند. این بود اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند «عاد» که در سرزمین «احقاف» (منطقه ای میان عمان و حضرموت) می زیستند.

بعد از آن ها نوبت قوم «ثمود» می رسد؛ درباره آن ها می فرماید: «در قوم ثمود نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که به آن ها گفته شد: مدتی کوتاه از زندگی متمتع شوید (و سپس منتظر عذاب الهی باشید)؛ (وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ).

منظور از «حتی حین» همان سه روز مهلتی است که در آیه 65 سوره هود به آن اشاره شده است: (فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَّكْدُوبٍ)؛ «آن ها شتری را که به عنوان اعجاز آمده بود از پای در آوردند و پیامبرشان صالح به آن ها گفت: سه روز در خانه هایتان بهره گیرید و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید، این وعده ای است تخلف ناپذیر».

با اینکه خداوند آن ها را به واسطه پیامبرشان صالح علیه السلام بارها انذار فرموده بود، باز برای اتمام حجت بیشتر، سه روز به آن ها مهلت داد تا گذشته تاریخ خود را جبران کنند و زنگار گناه را با آب توبه از دل و جان بشویند، بلکه به گفته بعضی از مفسران: در این سه روز دگرگونی هایی در پوست بدن آن ها ظاهر شد، نخست به

ص: 400

1- . مفردات راغب، مادة «رم».

2- . لسان العرب، و مفردات، «مادة «رم».

زردی، سپس به سرخی، و بعد به سیاهی گرایید تا هشدارهایی باشد برای این قوم مشرک سرکش، اما متأسفانه هیچ يك از این امور سودی نبخشید و از مرکب غرور پایین نیامدند.

آری، «آن ها از اطاعت فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و صاعقه به طور ناگهانی آن ها را فراگرفت، در حالی که خیره خیره نگاه می کردند و قدرتی برای دفاع از خویشان نداشتند»؛ (فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

«عتوا» از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت است. در ظاهر، این جمله اشاره به تمام سرپیچی هایی است که آن ها در طول دعوت صالح علیه السلام انجام دادند، مانند بت پرستی و ظلم و ستم و از پای در آوردن ناقه ای که معجزه صالح علیه السلام بود، نه فقط سرپیچی هایی که در طول این سه روز انجام دادند و به جای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند.

شاهد این سخن آیه 77 سوره اعراف است که می گوید: (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)؛ «سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور».

«صاعقه» و «صاقعه» معنی نزدیک به هم دارند و در اصل به معنی فرو ریختن همراه با صدای شدید است، با این تفاوت که «صاعقه» در مورد اجسام آسمانی گفته می شود و «صاقعه» درباره اجسام زمینی، و به گفته بعضی از اهل لغت:

«صاعقه» گاهی به معنی «مرگ» و گاه به معنی «عذاب» و گاهی نیز به معنی «آتش» است، این واژه در بیشتر موارد به صدای شدیدی که از آسمان برمی خیزد و با آتش مرگباری همراه است، گفته می شود که هر سه معنی (مرگ و عذاب و آتش) در آن جمع است.

هنگامی که ابرهایی که دارای الکتریسیته مثبت هستند به زمین که دارای

الکتریسیته منفی است نزدیک شوند جرقه عظیم الکتریکی از میان آن ها برمی خیزد که با صدای وحشتناک و آتشی سوزان همراه است و محل وقوع آن را به لرزه درمی آورد. در قرآن مجید در آیه 19 بقره به روشنی در همین معنی به کار رفته است، زیرا بعد از آنکه سخن از ابر و باران و رعد و برق می گوید، اضافه می کند: (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ)؛ «منافقان همچون رهگذرانی هستند که در شب تاریک همراه با رعد و برق از بیابان می گذرند و از ترس مرگ (و برای این که صدای صاعقه را نشنوند) انگشت را در گوش خود می گذارند».

سرانجام، آخرین جمله ای که درباره این قوم سرکش می فرماید این است:

«آن ها چنان بر زمین افتادند که قدرت برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری بطلبند»؛ (فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ).

آری، صاعقه چنان آن ها را غافلگیر کرد و بر زمین کوبید که نه خود توان برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند، و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن، و در همین حال جان دادند و سرگذشت شان درس عبرتی برای دیگران شد.

آری، قوم ثمود که از قبایل معروف عرب بودند و در سرزمین «حجر» (منطقه ای در شمال حجاز) با امکانات و ثروت فراوان و عمر طولانی و بناهای محکم زندگی می کردند، بر اثر سرپیچی از فرمان خدا و سرکشی و طغیان و شرک و ظلم و ستم، نابود شدند و آثارشان درس گویایی برای دیگران شد.

و در آخرین آیه مورد بحث، اشاره کوتاهی به سرنوشت پنجمین قوم، یعنی قوم نوح علیه السلام کرده، می فرماید: «قوم نوح را پیش از آن ها هلاک کردیم، چراکه آن ها قوم فاسقی بودند»؛ (وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

«فاسق» به کسی می گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد و به کفر و ظلم یا سایر گناهان آلوده شود.

تعبیر «من قبل» (پیش از آن‌ها) شاید اشاره به این است که قوم فرعون و لوط و عاد و ثمود سرگذشت اسفبار قوم نوح علیه السلام را که قبل از آن‌ها می‌زیستند شنیده بودند، اما متأسفانه عبرت نگرفتند و خود به سرنوشتی مشابه آن‌ها گرفتار شدند.

نکته ها:

1. چهره های گوناگون عذاب الهی

قابل توجه اینکه در آیات فوق و آیات قبل، به سرگذشت پنج قوم از اقوام پیش اشاره شده است (قوم لوط علیه السلام، فرعون، عاد، ثمود و قوم نوح علیه السلام) که از میان آن‌ها مجازات و کیفر چهار قوم اول مطرح شده، ولی به مجازات قوم نوح علیه السلام اشاره ای نگردیده است، و هنگامی که دقت کنیم می‌بینیم که هر يك از چهار قوم اول با یکی از «عناصر چهارگانه معروف» مجازات شدند: قوم لوط علیه السلام با زلزله و آوار و سنگ های آسمانی، یعنی با «خاك»، قوم فرعون با «آب»، قوم عاد به وسیله «تندباد» و قوم «ثمود» به وسیله «صاعقه و آتش».

درست است که این چهار چیز امروز به عنوان «عنصر» یعنی «جسم بسیط» شناخته نمی‌شود، چراکه هر يك ترکیبی است از اجسام دیگر، ولی انکار نمی‌توان کرد که چهار رکن مهم زندگی انسان‌ها را تشکیل می‌دهند و اگر یکی از آن‌ها از زندگی انسان به کلی حذف شود، ادامه حیات غیرممکن است تا چه رسد به همه آن‌ها.

آری، خداوند مرگ و نابودی این اقوام را در چیزی قرار داده که عامل اصلی حیات آن‌ها بود و بدون آن نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند، و این قدرت غایی عجیبی است! و اگر سخنی از عامل عذاب قوم نوح علیه السلام به میان نیامده شاید آن نیز به این دلیل است که عذاب آن‌ها نیز همانند قوم فرعون به وسیله «آب» بوده و در اینجا نیازی به تکرار نداشته است.

ص: 403

2. بادهای «زاینده» و «نازا»

در آیات فوق خواندیم که خداوند قوم عاد را با تندبادی عقیم و نازا مجازات کرد، و در آیه 22 سوره حجر نیز می خوانیم: (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً)؛ «ما بادهای را برای تلقیح و بارور ساختن فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم».

گرچه این آیه بیشتر ناظر به تلقیح ابرها، و به هم پیوستن آن ها برای نزول باران است، ولی به طور کلی نقش بادهای را در زندگی انسان ها روشن می سازد.

آری، کار آن ها بارور ساختن است، بارور ساختن ابرها، گیاهان و حتی گاهی در آماده ساختن انواع مختلف حیوانات برای «باروری» نیز مؤثر است.

ولی همین باد هنگامی که حامل فرمان عذاب باشد به جای اینکه حیات و زندگی بیافریند عامل مرگ و نابودی می شود و به گفته قرآن در آیه 20 سوره قمر که آن نیز از قوم عاد سخن می گوید: (تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ)؛ «آن ها را (که قامت هایی رشید و هیكل هایی درشت داشتند) از زمین برمی کند و با سر به زمین می کوید به گونه ای که سرهای آن ها از تن جدا می شد، همچون درخت نخلی که ریشه کن شده باشد».

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

اشاره

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید(1)

در آیات 128 تا 130 سوره طه می خوانیم: (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى * وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى * فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى).

ص: 404

1- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیات 128-130 سوره طه.

از آنجا که در آیات گذشته بحث های فراوانی از مجرمان به میان آمد، در نخستین آیات مورد بحث، به یکی از بهترین و مؤثرترین راه های بیداری اشاره کرده که مطالعه تاریخ پیشینیان است؛ می گوید: «آیا برای هدایت آن ها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون گذشته زندگی می کردند هلاک کردیم؟ (همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و) این ها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند». این ها در مسیر رفت و آمد خود، از کنار خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط علیه السلام (در سفر فلسطین) می گذرند، آثار آن ها را می بینند، ولی درس عبرت نمی گیرند. ویرانی هایی که با زبان بی زبانی، ماجراهای دردناک گذشته را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد می کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می دارد.

آری، «در این ها دلایل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار»؛ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی بر آن تکیه بسیاری کرده اند و حقیقتاً معلم بیدارکننده ای است! چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه ای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هایی از آثار عبرت انگیز گذشتگان آن ها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آن ها را دگرگون می سازد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ؛ غافل ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد»⁽¹⁾ و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

ص: 405

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 146، مادة «غیر».

آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه چرا خداوند همان برنامه ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی دهد؟ قرآن می گوید: «اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آن ها را می گرفت»؛ (وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامٍ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى). این سنت الهی که در قرآن در موارد متعددی به عنوان «کلمه» از آن یاد شده، اشاره ای به فرمان آفرینش ناظر به آزادی انسان هاست، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ گونه مهلتی مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

به علاوه، اگر حکم شود که همه مجرمان بی درنگ مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ). (1)

بنابراین باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

تعبیر «اجل مسمی» - آن گونه که از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود - اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است. (2)

به هر حال، ستمکاران بی ایمان و مجرمان جسور نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شوند و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آن ها گشوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می گوید: اکنون که بنا نیست این

ص: 406

1- . نحل، آیه 61.

2- . برای توضیح بیشتر به بحث مشروحاتی که در تفسیر نمونه، جلد 5، ذیل آیات 1 و 2 سوره انعام آورده ایم مراجعه فرمایید.

بدکاران به سرعت مجازات شوند، تو (در برابر آنچه آن ها می گویند صابر و شکیبیا باش!)؛ (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ).

و برای تقویت روحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح می دهد؛ می گوید: «قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین در اثنای شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور! تا راضی و خشنود شوی (و قلب تو در برابر سخنان درد آور آن ها ناراحت نشود)»؛ (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا...).

بدون شك، این حمد و تسبیح مبارزه ای است با شرك و بت پرستی، در عین صبر و شکیبایی در برابر بدگویی ها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی درباره اینکه منظور، حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنج گانه روزانه، میان مفسران گفتگوست: جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنج گانه می دانند، به این صورت:

(قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) اشاره به نماز صبح است؛

(وَقَبْلَ غُرُوبِهَا) اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر که وقت آن ها تا غروب ادامه دارد)؛

(وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ) اشاره به نماز مغرب و عشا و همچنین نماز شب؛

اما تعبیر (أَطْرَافَ النَّهَارِ) اشاره به نماز ظهر است، زیرا «اطراف» جمع «طرف» به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در يك طرف نیمه دوم قرار گرفته است. از بعضی از روایات استفاده می شود که (أَطْرَافَ النَّهَارِ) اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می تواند انجام دهد، زیرا (أَطْرَافَ النَّهَارِ) در اینجا در مقابل (آتَاءِ اللَّيْلِ) قرار گرفته و تمام ساعات روز را

دربر می‌گیرد (به ویژه با توجه به این که «اطراف» جمع است، در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد در نتیجه مشخص می‌شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می‌شود). احتمال سومی نیز در تفسیر آیه وجود دارد و آن این که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص وارد شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می‌خوانیم که فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه، هم اشاره به تسبیحات باشد، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب، و بر این اساس، تضادی میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود، زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (لَعَلَّكَ تَرْضَى) در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار و شکیبایی در مقابل گفته آن هاست، چراکه این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز، پیوند انسان را با خدا آن چنان محکم می‌کند که به هیچ چیز جز او نمی‌اندیشد، از حوادث سخت نمی‌هراسد و با داشتن چنین تکیه‌گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی‌کند، در نتیجه آرامش و اطمینان، روح و جان او را پر می‌کند.

و منظور از تعبیر «لعل» (شاید) ممکن است این باشد: «لعل» معمولاً اشاره به شرایطی است که برای گرفتن نتیجه لازم می‌باشد، برای مثال: نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام شود.

همچنین گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی قرائن نشان می‌دهد که این حکم جنبه عمومی دارد.

اشاره

گناهان پی‌در پی

مجالس اهل باطل

هوی پرستی

وسوسه‌های شیطانی

آرزوهای بی‌جا

غفلت از حق

زندگی پر زرق و برق

وابستگی به مال و فرزند

عوامل ناکامی انسان‌ها

تکبر و غرور

کینه‌ها و حسادت‌ها

سوء ظن به دیگران

موانع شناخت

ص: 409

اشاره

گناهان پی درپی، ماهیت انسان را دگرگون می کند(1)

در آیه 81 سوره بقره می خوانیم: (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَبَطَ لَهَا فَوَلَّرْنَا بِهَا حَبَابَ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ «آری، کسانی که مرتکب گناه شوند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش اند و جاودانه در آن خواهند بود».

تفسیر

قرآن به این قانون کلی اشاره می کند که انسان ها همه از نظر کیفی و پاداش یکسان اند، کسی که در سراسر عمر خویش به معصیت و گناه پرداخته، تارهای معصیت را هرچه بیشتر دور خود تنیده و خویش را آن چنان در میان زندان گناه محبوس ساخته که هیچ دریچه و منفذ توبه ای باز نگذاشته است! این شخص راه نجات ندارد و برای همیشه در عذاب خواهد بود. جالب این است که قرآن در اینجا تعبیر «کسب سیئه» آورده، یعنی کسی که گناه فراوانی را کسب می کند.

روشن است که در «کسب»، حالت عمد و اختیار نهفته شده، یعنی او به طور عمدی و با قصد و اختیار این گناهان را مرتکب می شود. علت آن این است که او عمل معصیت را به سود خویش می بیند و انجام ندادن آن را برای خویش ضرر می انگارد، ولذا برای بهره برداری و استفاده دست به گناه می زند.

ص: 411

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 81 سوره بقره.

این گروه همان هایی هستند که در آیه 86 سوره بقره درباره آن ها گفته شده که آخرت را به دنیا فروخته اند و در مجازات تخفیفی ندارند.

بنابراین او برای خود کسب گناه کرده است و از گناه فراوان زندانی تهیه نموده که منافذ توبه آن همه بسته است (وَ أَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ) . پیداست که چنین انسانی هرگز نباید انتظار رهایی از مجازات را داشته باشد.

در آیه بعد به نقطه مقابل این گروه اشاره می کند و درست پاداش مقابل آنان را یادآور می شود: افراد مؤمن و کسانی که روح و قلب آنان مملو از ایمان است، که عمل صالح از آن سرچشمه می گیرد، و عمر خویش را صرف اعمال خوب و خدمت به مردم می کنند، در دل ایمان دارند و با نیروهای خویش به انسان ها خدمت می کنند. اینان مردمی هستند که برای ابد، بهشت مسکن و مأوی آن هاست و از نعمت های بی پایان آن بهره مند می شوند. مطابق این اصل، پروردگار بزرگ به هیچ انسانی نظر خصوصی ندارد و نسبت به احدی کینه و عداوت نمی ورزد، بهشت و نعمت های آن مربوط به نیکوکاران است، از هر طایفه و هر قبیله ای که باشند، و مجازات های جهنم کیفر بدکاران، از هر گروهی که باشند. در نتیجه، اینکه بنی اسرائیل تافته ای جدا یافته و گل سرسبد باشند دلیلی از نظر خرد برای آن نمی توان پیدا کرد و با عدالت خداوند نیز سازگار نخواهد بود، نه بنی اسرائیل و نه هیچ قوم دیگر.

دو نکته:

1. نژادپرستی

از این آیات استفاده می شود که روح تبعیضات نژادی و امتیاز قائل شدن برای نژاد بنی اسرائیل که امروز بر افکار یهودیان جهان حکومت می کند و در واقع منشأ پیدایش رژیم اشغالگر اسرائیل است تازگی ندارد و این طرز تفکر از قدیم در

ص: 412

میان آن ها رسوخ داشته و به غلط، امتیازات بی اساسی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بودند، تا آنجا که معتقد بودند این امتیاز نژادی حتی در آخرت و روز رستاخیز نیز به کمک آنان می شتابد و برخلاف اقوام دیگر، گنهکاران این قوم تنها مجازات کوتاه مدت و خفیفی خواهند دید. قرآن مجید این پندار غلط (امتیاز نژادی جمعی از بشر بر دیگران) را نوعی تهمت و افترا بر خداوند عالم معرفی می کند، زیرا خداوند هیچ گونه امتیازی برای نژادی بر نژاد دیگر قائل نشده است و این خود گوشه ای از تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با نژادپرستی است.

2. گناهان پی درپی، انسان را عوض می کند

تعبیر (وَ أَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ) (آثار گناه، همه وجود آن ها را فراگرفته است) که در مورد خالدین در دوزخ (کسانی که همیشه در دوزخ می مانند) آورده شده، از روی این حقیقت پرده برمی دارد که گناهان کوچک و بزرگ به تدریج در وجود انسان نفوذ و سرایت می کند و هنگامی که به اوج شدت خود برسد، تمام هستی او را دربر می گیرد و به رنگ گناه درمی آورد، در این هنگام است که هیچ پند و موعظه و هیچ راهنمایی و هدایتی در وجود او مؤثر نخواهد شد و درحقیقت خود را با دست خود «قلب ماهیت» کرده است. چنین کسی چون هیچ رنگی جز رنگ گناه و طغیان و سرکشی ندارد جایی نیز جز در دل آتش که کارش چیزی جز سوختن و سرکشی و طغیان نیست نخواهد داشت، ولی کسانی که به این مرحله نرسیده اند راه نجات به روی آن ها باز است و خلود در آتش برای آن ها نخواهد بود.

در مجلس گناه نشینید

اشاره

در مجلس گناه نشینید (1)

در آیه 140 سوره نساء آمده است: (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ

ص: 413

1- . تفسیر نمونه، ج 4، ذیل آیه 140 سوره نساء.

آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَدُّ تَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا)؛ «و (خداوند اين حکم را) در کتابش بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آيات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها نشينيد تا به سخن ديگری پردازند! وگرنه شما هم مثل آنان خواهيد بود. خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند».

شان نزول

از ابن عباس درباره نزول اين آيه چنين نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان يهود می نشستند، جلساتی که در آن، آيات قرآن استهزا می شد. آيه فوق نازل گشت و عاقبت شوم اين عمل را روشن ساخت.

تفسیر

در سورة «انعام» که از سوره های مکی قرآن است در آیه 68 با صراحت به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که «اگر مشاهده کردی کسانی آيات قرآن را استهزا می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آن ها اعراض کن!». مسلم است که اين حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه يك دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بيان شده، و فلسفه آن نیز کاملاً روشن است، زیرا اين نوعی مبارزه عملی به شکل منفی در برابر اين گونه کارهاست.

آیه مورد بحث، بار ديگر بر اين حکم اسلامي تأکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد: «در قرآن به شما پيش تر دستور داده شده که وقتی می شنوید افرادی نسبت به آيات قرآن کفر می ورزند و استهزا می کنند با آن ها نشينيد تا از اين کار صرف نظر کرده، به مسائل ديگری پردازند».

سپس نتیجه سريچی از اين دستور را چنين بيان می کند: «اگر شما در اين گونه مجالس شرکت کنید همانند آن ها خواهيد بود و سرنوشت تان سرنوشت آن هاست».

از این آیه چند نکته استفاده می شود:

1. شرکت در این گونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا این گونه سکوت ها نوعی رضایت و امضای عملی است.
2. نهی از منکر اگر به شکل «مثبت» امکان پذیر نباشد لاقلاً باید به شکل «منفی» انجام شود به این صورت که انسان از محیط و مجلس گناه دور شود.
3. کسانی که با سکوت خود و شرکت در این گونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.
4. نشست و برخاست با کافران در صورتی که به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله (حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) این کار را مباح شمرده است.
5. مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است، زیرا يك مسلمان واقعی هرگز نمی تواند در مجلسی شرکت کند که در آن به آیات و احکام الهی توهین می شود و او اعتراض ننماید، یا لاقلاً نارضایتی خود را با ترك آن مجلس آشکار نسازد.

دوری از مجالس اهل باطل

اشاره

دوری از مجالس اهل باطل(1)

خداوند در آیه 68 سوره انعام فرموده است: (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

شان نزول

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده که وقتی آیه فوق نازل شد

ص: 415

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 68 سوره انعام.

و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزاکنندگان آیات الهی نهی شدند، جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجدالحرام نرویم و خانه خدا را طواف نکنیم (زیرا آن ها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغول اند و ما در هر گوشه ای از مسجدالحرام مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آن ها به گوش ما برسد). در این هنگام آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آن ها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آن ها پردازند.

تفسیر

از آنجا که بحث های این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است، در این دو آیه به یکی دیگر از مسائل مربوط به آن ها اشاره شده است:

نخست به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کردی که آیات خدا را استهزا می کنند، از آن ها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده، به سخنان دیگر پردازند».

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ولی به یقین این حکم به او اختصاصی ندارد و تمام مؤمنان را شامل می شود. فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا اگر مسلمانان در مجالس آن ها شرکت می کردند، آن ها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند، اما هنگامی که با بی اعتنایی از کنار آن ها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آن ها ناراحت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود.

سپس اضافه می کند: این موضوع به اندازه ای اهمیت دارد که «اگر شیطان تو را

به فراموشی افکند و به طور غیر عمدی با این گونه اشخاص همنشین شدی، به مجرد اینکه متوجه موضوع گشتی به سرعت از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین!».

دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می آید، نخست اینکه: مگر ممکن است شیطان بر پیامبر صلی الله علیه و آله مسلط گردد و باعث فراموشی او شود؟! به تعبیر دیگر:

آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟!

در پاسخ این سؤال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشی شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند، به محض اینکه متوجه شدند، باید از آنجا برخیزند و بیرون روند. نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان های مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند، اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ» .

بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابوالفتوح در تفسیر معروف خود، پاسخ دیگری داده اند که حاصلش این است: سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند در مورد انبیا جایز نیست، اما در موضوعات در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود مانعی ندارد. ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیا و ائمه علیهم السلام علاوه بر احکام، در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند، سازش ندارد.

سؤال دیگر اینکه بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم

جواز تقیه برای رهبران دینی گرفته اند، زیر آیه با صراحت می گوید: در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آن ها بودی از آن جا برخیز.

پاسخ این ایراد نیز روشن است، زیرا شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد، بلکه تقیه در پاره ای از موارد به یقین حرام است و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترك اظهار حق منافی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی شود.

در آیه بعد، يك مورد را استثنا کرده، می گوید: «اگر افراد باتقوا برای نهی از منکر در جلسات آن ها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آن ها از گناه، آنان را متذکر سازند مانعی ندارد و گناهان آن ها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت، زیرا در هر حال، قصد آن ها خدمت و انجام وظیفه بوده است»؛ (وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده، ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شأن نزول آن سازگارتر است.

همچنین باید توجه داشت که تنها کسانی می توانند از این استثنا استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزکاری باشند و نه تنها تحت تأثیر آن ها واقع نشوند، بلکه بتوانند آن ها را تحت تأثیر خود قرار دهند.

هوی پرستی و عواقب دردناک آن

هوی پرستی و عواقب دردناک آن (1)

بی شک در وجود انسان، غرایز و امیال گوناگونی است که همه آن ها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال این ها، و بدون تردید، دستگاه آفرینش همه این ها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. اما مهم این است که گاهی این ها از حدّ تجاوز

ص: 418

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیات 41-44 سوره فرقان.

می کنند و پا را از گلیم شان فراتر می نهند و از صورت يك ابزار مطیع در دست عقل درمی آیند و بنای طغیان و یاغی گری می گذارند، عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند. این همان چیزی است که از آن به «هوی پرستی» تعبیر می شود که از تمام انواع بت پرستی خطرناک تر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد.

بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بت «هوی» را برترین و بدترین بت ها شمرده است در آن جا که می فرماید: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوَى مُتَّبِعٍ؛ در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگ تر از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد».(1)

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می خوانیم: «أَبْغَضُ إِلَهٍ عُبِدَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْهَوَى؛ مبعوض ترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است». و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف می شویم، چراکه هوی پرستی سرچشمه غفلت و بی خبری است، چنان که قرآن می گوید: (وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ)؛ «از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، اطاعت مکن!».(2)

همچنین هوی پرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است، چنان که قرآن گوید:

(فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...); «پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد...».(3)

و نیز هوی پرستی بدترین گمراهی است، قرآن می گوید: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ

ص: 419

1- . تفسیر درالمنثور، ذیل آیه 43 سوره فرقان (به نقل از تفسیر المیزان، ج 15، ص 257).

2- . کهف، آیه 28.

3- . طه، آیه 16.

هَوَاةٌ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛ «چه کسی گمراه تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته؟!». (1)

آفت دیگر هوی پرستی این است که نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می برد، چنان که در قرآن می خوانیم: (فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)؛ «پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد». (2)

همچنین هوی پرستی مانع عدالت و دادگری است، چنان که در قرآن می خوانیم: (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعَدِلُوا)؛ «بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید، که منحرف خواهید شد». (3)

و بالا-خره، اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد، فساد، سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ)؛ «و اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آن ها هستند تباہ می شدند». (4)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده ای در این زمینه به چشم می خورد: در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم: «الشَّقِيُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهُوَيَةٍ وَغُرُورِهِ؛ بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد». (5)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «هوی پرستی دشمن عقل است»؛ (الهُوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ). (6)

ص: 420

1- . قصص، آیه 50.

2- . ص، آیه 26.

3- . نساء، آیه 135.

4- . مؤمنون، آیه 71.

5- . نهج البلاغه، خطبه 86.

6- . غررالحکم، جمله 265.

و نیز می خوانیم: «هوی پرستی اساس تمام رنج هاست»؛ (الهُوَى أَسُّ الرِّجْسِ) (1) و همان حضرت می فرماید: «هرگز نه دین با هوی پرستی جمع می شود و نه عقل»؛ (لَا دِينَ مَعَ هَوَى) (2)، (وَلَا عَقْلَ مَعَ هَوَى) (3).

خلاصه، آنجا که هوی پرستی باشد، نه دین خواهد ماند و نه عقل، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود. رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر خود درمورد خویش و دیگران دیده ایم شاهد زنده تمام نکته هایی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هوی پرستی وارد شده است.

افرادی را می بینیم که چوب يك ساعت هوی پرستی را تا آخر عمر می خورند!

جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده اند که به موجودی زبون، ناتوان و بی ارزش تبدیل گردیده و تمام نیروها و سرمایه های خویش را از کف داده اند.

در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی بر می خوریم که به دلیل هوی پرستی شان هزاران و گاه میلیون ها انسان بی گناه را به خاک و خون کشیده اند و نام ننگیشان تا ابد به زشتی برده می شود.

این اصل استثناپذیر نیست، حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه ای همچون «بلعم باعورا» بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت و انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آن ها را به سگ پلیدی می زند که همواره پارس می کند! (4)

ص: 421

1- . غررالحکم، جمله 1048.

2- . همان، جمله 10531.

3- . همان، جمله 10541.

4- . اعراف، آیه 176.

بنابراین جای تعجب نیست که «پیامبر صلی الله علیه و آله» و «امیر مؤمنان علیه السلام» می فرمایند: «خطرناک ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هوی پرستی و آرزوهای دور و دراز است، چراکه پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد»؛ (إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ). (1)

اما تعبیراتی نیز که در نقطه مقابل، یعنی ترك هوی پرستی، در آیات و روایات وارد شده عمق این مسأله را از دیدگاه اسلام روشن می سازد، تا جایی که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می شمرد: (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، به یقین بهشت جایگاه اوست». (2)

علی علیه السلام می فرماید: «شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود»؛ (أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوِيَهُ). (3)

درباره دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستان های زیادی نقل شده که بر اثر ترك هوی پرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از راه های عادی غیر ممکن بود.

رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا

رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا (4)

روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوی نفس، و جمع میان این دو ممکن

ص: 422

1- . سفینه البحار، ج 2، ص 728 (ذیل ماده «هوی»؛ نهج البلاغه، خطبه های 28 و 42).

2- . نازعات، آیات 40 و 41.

3- . سفینه البحار، ج 1، ص 689 (ماده «شجع»).

4- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 28 سوره كهف.

نیست. هوی پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست، هوی پرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است، و نیز هوی پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد و از همه حقایق جهان دور می سازد. يك انسان هوی پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد و آگاهی، گذشت، ایثار، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیه 28 سوره كهف به خوبی بازگو شده است: (وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا).

در اینجا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوی، و جالب اینکه نتیجه آن، افراطکاری، آن هم به طور مطلق، ذکر شده است.

چرا هوی پرست همیشه گرفتار افراط است؟ شاید يك دلیل این باشد که طبع آدمی در لذت های مادی همیشه رو به افزون طلبی می رود. کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می شد امروز با آن مقدار نشئه نمی شود و باید به تدریج بر مقدار آن بیفزاید. کسی که دیروز يك قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می کرد امروز برای او عادی شده است، و به همین صورت در همه شاخه های هوی و هوس، همواره رو به افراط گام برمی دارد تا خود را هلاک و نابود کند.

هوی پرستی، عامل گمراهی

هوی پرستی، عامل گمراهی (1)

در آیه پنجاه سوره قصص می خوانیم: (... وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ...) ؛ «...»

و چه کسی گمراه تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته؟!».

ص: 423

در این آیات، رابطه هوی پرستی و گمراهی باصراحت بیان شده و حتی گمراه ترین مردم گروهی معرفی شده اند که رهبر خود را هوی نفس خویش قرار داده و هرگز هدایت الهی را نپذیرفته اند. هوای نفس، حجاب ضخیمی است درمقابل چشمان عقل انسان.

هوای نفس به انسان آن چنان دلبستگی نسبت به موضوعی می دهد که انسان قدرت درك حقایق را از دست می دهد، چراکه برای درك حقیقت، تسلیم بودن مطلق درمقابل واقعیات، و ترك هرگونه پیش داوری و دلبستگی شرط است، تسلیم بی قید و شرط درمقابل هر چیزی که عینیت خارجی دارد، چه شیرین باشد چه تلخ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست. جالب اینکه در روایات متعددی آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که امام و رهبر الهی را نپذیرفته اند و تنها به آرای خویش تکیه می کنند. (1) این روایات که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و بعضی دیگر از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده، درحقیقت از قبیل مصداق روشن است و به تعبیر دیگر: انسان نیازمند هدایت الهی است و این هدایت گاهی در کتاب آسمانی منعکس می شود، گاهی در وجود پیامبر و سنت او، گاهی در اوصیای معصومش، و گاهی نیز در منطق عقل و خرد. مهم این است که انسان در خط هدایت الهی باشد، نه هوای نفس، تا بتواند از این انوار هدایت بهره مند شود.

بت هوای نفس

اشاره

بت هوای نفس (2)

در آیه 23 سوره جاثیه می خوانیم: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)؛

ص: 424

1- . این روایات در «اصول کافی» و «بصائر الدرجات» (طبق نقل نورالثقلین، ج 4، ص 132) آمده است.

2- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 23 سوره جاثیه.

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (از اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!».

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟

پاسخ روشن است: هنگامی که انسان فرمان خدا را رها کرد و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چراکه یکی از معانی معروف «عبادت و پرستش» اطاعت است.

چنان که بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود آمده که «گروهی شیطان را عبادت می کنند»⁽¹⁾ و درباره یهود می گوید:

«علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده اند».⁽²⁾

در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:

«أَمَّا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ، وَلَا صَلُّوا، وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ، فَاتَّبَعُوهُمْ وَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ به خدا سوگند! آن ها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه به جا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آن ها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آن ها پذیرفتند و پیروی نمودند، و بی آنکه توجه داشته باشند آن ها را عبادت و پرستش کردند».⁽³⁾

ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می دانند که به

ص: 425

1- . یس، آیه 60.

2- . توبه، آیه 31.

3- . نورالثقلین، ج 2، ص 209.

هر چیزی که دل می بستند از آن بتی می ساختند و در برابر آن عبادت می کردند و هرگاه جسم دیگری می یافتند که توجهشان را جلب می نمود بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می ساختند! و به این صورت، معبود آن ها چیزی بود که هوای نفس آن ها پسندد. (1) ولی تعبیر (مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)؛ «کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد» با تفسیر اول هماهنگ تر است.

در مورد جمله (وَأَصَدَّقَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ) تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی خداوند با علم به اینکه آن ها استحقاق هدایت ندارند گمراهشان کرده است. اشاره به اینکه آن ها با دست خود تمام چراغ های هدایت را شکسته و راه های نجات را به روی خود بسته و پل های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آن ها برمی گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آن ها سلب می کند، گویی قلب و گوششان را در محفظه ای گذاشته و بسته و مهر کرده است و بر چشم آن ها پرده سنگینی افکنده است.

این ها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده اند و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده اند.

راستی چه بت خطرناکی است هوی نفس که تمام درهای رحمت و راه های نجات را به روی انسان می بندد! و چه گویا و پرمعنی است حدیثی که از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَا عُبِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْهَوَىٰ!؛ هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوض تر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است». (2)

ولی بعضی از مفسران گفته اند: جمله مورد بحث، اشاره به این است که این

ص: 426

1- . تفسیر درالمنثور، ج 6، ص 35.

2- . تفسیر قرطبی، ج 9، ص 5987؛ تفسیر روح البیان و تفسیر مراغی، ذیل آیات مورد بحث.

هوی پرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت، راه ضلالت را پیش می‌گیرند، چراکه علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی‌باشد.

علمی مایهٔ هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزل مقصود برسد، چنان که قرآن دربارهٔ گروهی از کفار لجوج می‌گوید: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)؛ (1) «و آن را از روی ظلم و تکبر انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند». (2)

ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسب تر است، زیرا می‌فرماید: خدا او را گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر زده است.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که در آیه هیچ نشانه‌ای از مذهب جبر نیست، بلکه تأکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خود. (3)

نکته‌ها:

1. خطرناك ترین بت ها بت هوای نفس است

در حدیث خواندیم که نزد خداوند، مبعوض ترین معبودی که پرستش شده، بت هوی و هوس است. در این سخن هیچ گونه مبالغه نیست، چراکه بت های معمولی موجوداتی بی خاصیت اند، ولی بت هوی و هوس، اغواکننده و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است. به طور کلی می‌توان گفت که این بت خصوصیتی دارد که آن را مستحق نام «منفورترین بت ها» کرده است، از جمله این که زشتی ها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آنجا که انسان به اعمال

ص: 427

1- . نمل، آیه 14.

2- . تفسیر المیزان، ج 18، ص 187.

3- . برای توضیح بیشتر ر. ك: تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 7 سوره بقره.

زشت خود می بالد و به مصداق (هُم يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) (1) به عنوان اعمال صالح به آن ها افتخار می کند!

2. مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است

چراکه تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هوی پرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

3. هوی پرستی، مهم ترین وسیله هدایت

را که درك صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می افکند، چنان که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هوی پرستی با صراحت به این موضوع اشاره شده و آیات دیگر قرآن نیز گواه این حقیقت است.

چهار - هوی پرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می برد همان گونه که پیشوای هوی پرستان، یعنی شیطان، به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم علیه السلام اعتراض کرد و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

4. عواقب هوی پرستی

آن قدر شوم و دردناک است که گاهی يك لحظه هوی پرستی يك عمر پشیمانی به بار می آورد، و گاهی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد.

ص: 428

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی در این باره هشدار داده شده است: در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: که در پاسخ این سؤال: «أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبَ وَأَقْوَى؛ کدام سلطان ستمگر غالب تر و نیرومندتر است؟» فرمود: «الهُوَى» (1).

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که خداوند می فرماید: «وَعَزَّتِي وَعَظْمَتِي، وَجَلَالِي وَبَهَائِي، وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاةِ إِلَّا جَعَلْتُ هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ، وَغِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَكَفَفْتُ عَنْهُ صَدِّيعَتَهُ، وَصَدَمِنْتُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ رِزْقَهُ، وَآتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛ به عزت و عظمتم سوگند! به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم! هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای خود مقدم نمی دارد، مگر اینکه همت او را در آخرت و بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم و امر معاش را بر او آسان می سازم و روزی او را از آسمان ها و زمین تضمین می کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می آید!» (2).

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم فليس شيء أعدى للرجال من اتباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم؛ از هوای نفس بترسید، همان گونه که از دشمنان بیم دارید، چراکه چیزی برای انسان دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود نیست» (3).

و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةً: صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَصَاحِبِ هَوَى، وَالْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ؛ من درباره کسانی از این امت که حق ما را بشناسند امید نجات دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، هوی پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و باک ندارد)» (4).

ص: 429

1- . بحار الانوار، ج 70، ص 76 و 77.

2- . همان.

3- . اصول کافی، ج 2، باب اتباع الهوی، ح 1.

4- . بحار الانوار، ج 70، ص 76.

و در این زمینه آیات و روایات، بسیار فراوان و پر بار است.

این سخن را با جملهٔ پرمعنایی که بعضی به عنوان شأن نزول نقل کرده اند و گواه زنده ای برای مقصود ماست پایان می دهیم: یکی از مفسران می گوید: شبی از شب ها «ابوجهل» در حالی که «ولید بن مغیره» با او همراه بود به طواف خانهٔ خدا پرداخت و در ضمن طواف دربارهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با هم سخن می گفتند. ابوجهل گفت: «والله انی لاعلم انه صادق»: «به خدا سوگند! که من می دانم او راست می گوید!» ولید به سرعت به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می گویی؟

ابوجهل گفت: ای ولید! ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد، او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم: «می دانم او راست می گوید!». ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟ گفت: می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند: از ترس شکست، تسلیم برادرزادهٔ ابوطالب شدم؟! سوگند به بت های «لات» و «عزی» که هرگز از او پیروی نخواهم کرد!

اینجا بود که آیهٔ (وَ خَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ)؛ «خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده است» نازل شد. (1)

حق پرستی و هوی پرستی

حق پرستی و هوی پرستی (2)

در آیهٔ 71 سورهٔ مؤمنون می خوانیم: (وَلَوْ اَتَّبَعَ الْاَحْقُ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ)؛ «و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد، آسمان ها و زمین و همهٔ کسانی که در آنها هستند

ص: 430

1- . تفسیر مراغی، ج 25، ص 27.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیهٔ 71 سورهٔ مؤمنون.

تباه شدند! و ما به آن‌ها چیزی دادیم که مایهٔ یادآوری (و عزّت و شرف) آنهاست، اما آنان از آنچه مایهٔ یادآوری و عزت آن‌هاست رویگردان اند».

در این آیات، اشارهٔ کوتاه و پرمعنایی به تضاد حق پرستی و هوی پرستی است، می‌فرماید: اگر حق تابع هوی و هوس مردم گردد، نه تنها زمین و اهلش، بلکه آسمان‌ها نیز به فساد کشیده می‌شود! تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست، زیرا:

1. بدون شك، هوی و هوس‌های مردم یکسان نیست و در موارد بسیاری با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می‌شود که هوی و هوس‌های يك انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند، با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات شود نتیجه‌ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چراکه هر يك از آن‌ها معبودی را می‌پرستند و بتی برای خود ساخته‌اند. اگر حق، تسلیم این خواسته‌ها شود و این معبودهای پراکنده بر پهنهٔ هستی حکومت کنند فساد آن‌ها بر هیچ‌کس پنهان نخواهد بود.

2. تمایلات هوس‌آلود مردم، قطع نظر از تناقض‌هایش نیز در بیشتر موارد متوجه مسائلی است که مفسده‌انگیز است. اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعهٔ بشری خط بدهد نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

3. تمایلات هوس‌آلود همیشه يك بعدی است و تنها يك زاویه را می‌نگرد و از جنبه‌های دیگر غافل است، و می‌دانیم که یکی از عوامل مهم فساد، برنامه‌های يك بعدی می‌باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

آیهٔ فوق از پاره‌ای جهات به آنچه در آیهٔ 22 سورهٔ انبیا آمده است بی‌شبهت نیست: (أَلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)؛ «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می‌شوند».

بدیهی است که «حق» همچون «صراط مستقیم» یکتا و یگانه است، این هوی و هوس ها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند. حال که چنین است، در تضاد و کشمکش «حق» و «هوی» از کدام باید پیروی کرد، از هوی که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است، یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟

نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

وسوسه های شیطانی

وسوسه های شیطانی (1)

در آیه 112 سوره انعام توضیح داده شده که وجود دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - که در آیات قبلی به آن اشاره شد - منحصر به او نبوده، بلکه «در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند» (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ).

و کار آن ها این بوده که «سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرارآمیز و گاهی درگوشی به هم می گفتند»؛ (يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا)، ولی اشتباه نشود «اگر خداوند می خواست، می توانست به اجبار جلوی همه آن ها را بگیرد (تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آن ها کوچک ترین سنگی بیندازد)»؛ (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ).

ولی خداوند این کار را نکرد، زیرا می خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آن ها وجود داشته باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت. به علاوه، وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگرچه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده است) نه تنها ضرری برای مؤمنان راستین ندارد، بلکه به طور غیرمستقیم به تکامل آن ها کمک می کند،

ص: 432

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 112 سوره انعام.

چون همواره تکامل ها در تضادهاست و وجود يك دشمن نیرومند، در بسیج نیروهای انسان و تقویت اراده ها مؤثر است. لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد: به هیچ وجه به این گونه شیطنت ها اعتنا نکن «و آن ها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار!»؛ (فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1. در آیه فوق، خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیا به خود نسبت می دهد و می گوید: (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا)؛ (ما این چنین قرار دادیم!). درباره معنی این جمله میان مفسران گفتگوست، ولی تمام اعمال انسان ها را از يك نظر می توان به خداوند نسبت داد، زیرا هر کسی هر چه دارد از او دارد، قدرتش از اوست، همان گونه که اختیار و آزادی اراده اش نیز از او می باشد. اما مفهوم این گونه تعبیرات، هرگز جبر و سلب اختیار نیست، که خداوند عده ای را به گونه ای آفریده که به دشمنی در برابر انبیا برخیزند، زیرا اگر چنین بود می بایست آن ها در عداوت و دشمنی خود هیچ گونه مسئولیتی نداشته باشند، بلکه کار آن ها انجام يك رسالت محسوب شود، در حالی که می دانیم چنین نیست. البته انکار نمی توان کرد که وجود این گونه دشمنان هر چند به اختیار خودشان باشد می تواند برای مؤمنان به طور غیر مستقیم اثر سازنده داشته باشد و به تعبیر بهتر: مؤمنان راستین می توانند از وجود هرگونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند، زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است.

2. «شیاطین» جمع «شیطان» معنی وسیعی دارد که هر موجود سرکش و طغیانگر و موذی را شامل می شود، ولذا در قرآن به انسان های پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه «شیطان» اطلاق شده است، همان طور که در آیه فوق، کلمه «شیطان»، هم به شیطان های انسانی و هم به شیطان های غیر انسانی که از نظر ما

پنهان اند اطلاق شده، اما «ابلیس» اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم علیه السلام قرار گرفت و درحقیقت رئیس همه شیاطین است، بنابراین، «شیطان» اسم جنس و «ابلیس» اسم خاص (علم) است. (1)

3. (زُحْرَفَ الْقَوْلِ) به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و «غرور» نیز به معنی اغفال کردن است.

4. تعبیر «وحی» در آیه بالا- اشاره لطیفی است به این حقیقت که آن ها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرارآمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القا می کنند تا مردم از کار آن ها آگاه نشوند و طرح های آن ها کاملاً پیاده شود، زیرا یکی از معانی «وحی» در لغت، سخنان آهسته و درگوشی است.

در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو می کند:

«سرانجام کار آن ها این خواهد شد که افراد بی ایمان، یعنی کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آن ها گوش فرادهند و دل هایشان به آن متمایل شود»؛ (وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ).

«لتصغی» از ماده «صغو» (بر وزن سرو) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است، ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و به وسیله گوش حاصل می گردد و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن «صغو» و «اصغاء» گفته می شود. سپس می فرماید: «سرانجام این تمایل، رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد»؛ (وَلِيَرْضَوْهُ).

و پایان همه آن ها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود.

(وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ).

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست!

آیات 20 و 21 سوره سبأ می خوانیم: (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا

ص: 434

1- . برای توضیحات بیشتر ر. ك: تفسير نمونه، ج 1، ذیل آیه 34 سوره بقره.

فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ؛
«(آری) به یقین، ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق ساخت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان! و او هیچ سلطه ای
بر آنان نداشت، جز برای اینکه مؤمنان به آخرت را از آن ها که درباره آن در شک هستند مشخص سازیم؛ و پروردگار تو، نگاهبان همه چیز
است.»

این آیات در حقیقت نوعی نتیجه گیری کلی از داستان «قوم سبأ» است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آن ها بر اثر تسلیم شدن
در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می فرماید: «به یقین ابلیس گمان خود را درباره آن ها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت. آنان همگی از
او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان.»

یا به تعبیر دیگر: پیش بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم علیه السلام و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند، گفت: (فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ)؛ «به عزت سوگند! همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان
آنها» (1) درست از آب درآمد.

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت، ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست و این سست اراده ها و ضعیف
الایمان ها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را درهم شکستند و
فریب دام های او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آن ها از نظر عدد کم بودند، ولی از نظر ارزش، هر کدام با
جهان برابری داشتند: «أُولَئِكَ وَاللَّهُ هُمُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا». (2)

ص: 435

1- . ص، آیه 82 و 83.

2- . نهج البلاغه، حکمت 147.

در آیه بعد درباره وسوسه های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند و آن هایی که بیرون از این حوزه اند، به دو مطلب اشاره می کند:

نخست می گوید: «شیطان سلطه ای بر آن ها نداشت، و کسی را به پیروی از خود مجبور نمی کند». این ما هستیم که به او اجازه ورود می دهیم و مجوز عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم!

این همان چیزی است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: (وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي)؛ «من بر شما تسلط نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید» (1).

ولی پیداست که بعد از اجابت دعوت او توسط افراد بی ایمان و هوی پرست، آرام نمی نشینند، بلکه پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا در دنباله آیه می افزاید: «هدف از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت، از افراد بی ایمان و کسانی که در شك اند شناخته شوند»؛ (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ).

بدیهی است که خداوند از ازل به هر چیزی که در این جهان تا ابد رخ می دهد آگاه است، بنابراین جمله «لنعلم» مفهومی این نیست که ما مؤمنان به آخرت را از آن ها که در شك و تردیدند نمی شناسیم، باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چراکه خداوند هرگز بر اساس علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آن ها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد و وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی گردد.

ص: 436

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه به عنوان يك هشدار به همه بندگان می گوید: «و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است»؛ (وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ)، تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آن ها در این جهان از بین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

آرزوهای بی جا

اشاره

آرزوهای بی جا (1)

در آیات دوم و سوم سوره حجر می خوانیم: (رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ذَرَهُمْ يَا كُفُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)؛ «کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند)، چه بسا آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند! آن ها را به حال خود واگذار تا بخورند و (از دنیا) بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد؛ ولی به زودی خواهند فهمید».

تفسیر

خداوند در این آیات به کافرانی که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می ورزند هشدار می دهد روزی فرا می رسد که این ها از نتایج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد و «چه بسا این کافران آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند»؛ (رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

ص: 437

بنابراین، منظور از «بود» (دوست می دارند) - همان گونه که در تفسیر المیزان بیان شده است - دوست داشتن به معنی «تمنا» و آرزو کردن است و ذکر کلمه «لو» دلیل بر این است که آن ها آرزوی ایمان آوردن به اسلام را زمانی می کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند و این خود قرینه ای خواهد بود بر اینکه این تمنا و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده نیز کاملاً این معنی را تأیید می کند: «يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُسْلِمٌ فَتَمَّ يَوْمَ سَائِرِ الْخَلَائِقِ إِنَّهُمْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ روز قیامت که می شود کسی صدا می زند به گونه ای که همه مردم می شنوند: (امروز) جز افرادی که اسلام آورده اند داخل بهشت نمی شوند. در این هنگام سایر مردم آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند» (1).

و نیز از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می آیند و گروهی از مسلمانان خطاکار را نیز در کنار خود می بینند، کفار به مسلمین می گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟ آن ها می گویند:

آری، بودیم. کفار می گویند: پس اسلام شما نیز به حالتان سودی نداشت! چون شما هم با ما در يك جا هستید! آن ها می گویند: ما گناहانی (بزرگ) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم. (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که خداوند دستور می دهد: هر فرد باایمان و مسلمانی را که در دوزخ است خارج سازید! در این هنگام کفار می گویند: ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم (2).

سپس با لحنی بسیار کوبنده می گوید: ای پیامبر! «این ها را به حال خود بگذار

ص: 438

1- . مجمع البيان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . همان.

تا (همچون چهارپایان) بخورند و از لذت های این زندگی ناپایدار بهره گیرند و آرزوها آن ها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید»؛ (ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ). این ها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین هاست.

پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آن ها افتاده و آن ها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درك واقعیتی را ندارند.

اما آن گاه که سیلی اجل به صورت آن ها نواخته شود و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، نگاه می فهمند که چه اندازه در غفلت و چقدر زیان کار و بدبخت بوده اند و چگونه گرامی ترین سرمایه ها را برای هیچ از دست دادند!

در آیه بعد برای اینکه گمان نکنند این مهلت و تمتع از لذایذ دنیا پایان ناپذیر است، اضافه می کند: «ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر اینکه آن ها اجل معین و زمان تغییرناپذیری داشتند و هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی گیرد و هیچ يك نیز عقب نخواهد افتاد».

سنت الهی همه جا این بوده که برای تجدیدنظر و بیداری و آگاهی، به قدر کافی مهلت می دهد، حوادث دردناک و وسایل رحمت را یکی پس از دیگری می فرستد، تهدید می کند، تشویق می کند، اخطار می نماید تا حجت بر همه تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید سرنوشت قطعی دامن شان را خواهد گرفت. به دلیل مصالح تربیتی، به اصطلاح، دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد! آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند و از مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح استفاده کنند؟

آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره ما نیز تکرار شود، و به جای اینکه از پیشینیان عبرت گیریم، خود عبرتی شویم برای آیندگان؟!

نکته: آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت

بدون شك، امید و آرزو و یا به تعبیر عرب: «امل»، عامل حرکت چرخ های زندگی انسان هاست، که حتی اگر يك روز از دل های مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می ریزد و کمتر کسی برای فعالیت و تلاش و جنب و جوش خود دلیل پیدا می کند.

حدیث معروفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتِ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید مایه رحمت برای امت من است، اگر نور امید نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت»،⁽¹⁾ اشاره به همین واقعیت است.

ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت «آرزوی دور و دراز» درآید، بدترین عامل انحراف و بدبختی است و درست همانند آب باران است که مایه حیات است، اما اگر از حد گذشت باعث غرق شدن و نابودی خواهد شد.

این آرزوی کُشنده همان چیزی است که آیات فوق روی آن تکیه کرده و آن را مایه بی خبری از خدا و حق و حقیقت می شمارد. این آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می دارد و غرق در عالمی از تخیل می سازد، که از زندگی و هدف نهایی اش به کلی بیگانه می شود.

ص: 440

1- . سفينة البحار، ج 1، ص 30 (ماده امل).

حدیث معروفی که در نهج البلاغه از علی علیه السلام نقل شده نیز بیان گویایی برای این واقعیت است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ ای مردم! مخوف ترین چیزی که برای شما از آن می ترسم دو چیز است: پیروی از هوی و هوس ها، و آرزوهای دراز، چراکه پیروی از هوس ها شما را از حق باز می دارد، و آرزوی دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد»⁽¹⁾.

و به راستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که براه گرفتاری در دام آرزوی دراز به موجودات ضعیف و مسخ شده ای تبدیل شده اند که نه تنها به حال جامعه خود مفید واقع نشدند، بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند و از هرگونه تکامل نیز بازماندند، چنان که در دعای کمیل می خوانیم: «وَ حَبَسَنِي عَنِ نَفْعِي بَعْدُ أَمَلِي؛ آرزوی دراز، مرا از منافع واقعی ام محروم ساخت».

اصولاً آرزو که از حد گذشت، انسان را بی وقفه به رنج و تعب وامی دارد. شب و روز تلاش می کند و به گمان خود دنبال سعادت و رفاه می رود، در حالی که چیزی جز بدبختی و شقاوت برای او فراهم نمی شود، و بیشتر این گونه افراد غالباً در همین حال جان می دهند و زندگی دردناک و غم انگیزشان برای کسانی که چشم و گوش بینا و شنوا دارند عبرت می شود.

غفلت از حق و پیامدهای آن

اشاره

غفلت از حق و پیامدهای آن⁽²⁾

در آیه 124 سوره طه می خوانیم: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم».

ص: 441

1- . نهج البلاغه، خطبه 42.

2- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیه 124 سوره طه.

1. غفلت از یاد حق و پیامدهای آن

گاهی انسان به هر کاری دست می زند با درهای بسته روبه رو می شود، و گاهی به عکس، به هرجا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هر کاری فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی تعبیر به ضیق یا تنگی معیشت می شود، منظور از «معیشت ضنك» در آیه بالا نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به این علت نیست که درآمد کمی دارد، چه بسا پول و درآمدش هنگفت است، ولی بخل و حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می کند، نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویا نمی خواهد آن را حتی به روی خویش نیز بگشاید! به فرموده علی علیه السلام «همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می دهد».

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود؟ قرآن می گوید: عامل اصلی اش اعراض از یاد حق است. یاد خدا مایه آرامش جان، و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیت هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد و پیداست که نصیب او معیشت ضنك خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات بازدارد.

اصولاً تنگی زندگی بیشتر به دلیل کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به دلیل عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که به خدا ایمان دارد و دل به ذات پاك او بسته، از همه این نگرانی ها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه‌هایی که از یاد خدا روی گردانده‌اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک‌تر خواهد بود، جوامعی که با وجود پیشرفت شگفت‌انگیز صنعت و با وجود فراهم بودن همه وسایل زندگی، در اضطراب و نگرانی شدید به سر می‌برند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می‌بینند.

همه از هم می‌ترسند، هیچ‌کس به دیگر اعتماد نمی‌کند، رابطه‌ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به دلیل ترس از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آن‌ها را در کام خود فرو برده، و پشت‌هایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندان‌ها مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمی شان، قتل‌ها و جنایت‌های هولناکی رخ می‌دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشا آن‌ها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده‌هاشان نه نور محبتی است و نه پیوند عاطفی نشاطبخشی، آری، این است زندگی سخت و معیشت ضنک آن‌ها!

رئیس‌جمهور سابق آمریکا (کشور شیطان بزرگ) «نیکسون» در نخستین نطق ریاست جمهوری‌اش به این واقعیت اعتراف کرد و گفت: «ما گرداگرد خویش زندگانی‌های توخالی می‌بینیم، در آرزوی ارضا شدن هستیم، ولی هرگز ارضا نمی‌شویم!» یکی دیگر از مردان معروف آن‌ها که نقش او در جامعه به اصطلاح، برای همه شادی آفریدن بود، می‌گوید: «من می‌بینم انسانیت در کوچه تاریکی می‌دود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست!». (1)

جالب اینکه در روایات اسلامی می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

ص: 443

منظور از آیه (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) چیست؟ فرمود: «اعراض از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام» (1).

آری، آن کس که الگوی خود را از زندگی علی علیه السلام بگیرد - همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از يك برگ درخت کم ارزش تر بود - و آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک شود، هرکس که باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما کسانی که این الگوها را فراموش کنند، در هر شرایطی گرفتار معیشت ضنك هستند.

در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق به «ترك حج» برای کسانی که قادرند تفسیر شده، چراکه مراسم تکان دهنده حج، ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند و همین ارتباط و پیوند راهگشای زندگی اوست.

در حالی که عکس آن سبب دل بستگی هرچه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنك می باشد.

2. نابینایی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده است: یکی معیشت ضنك در این جهان - که در نکته قبل به آن اشاره شد - و دیگری نابینایی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم که عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیاست و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می شود. آن هایی که چشم جانیشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسم شان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند: ما بینا بودیم چرا نابینا محسوس شدیم؟ به آن ها گفته می شود: چون آیات الهی را به فراموشی سپردید (و این حالت، انعکاس آن حالت است).

ص: 444

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن این است که همه مردم در قیامت «بینا» هستند و به آن‌ها گفته می‌شود: نامه اعمالتان را بخوانید (اقْرَأْ كِتَابَكَ...) (1) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می‌بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ...) (2) این تعبيرات با نابینا بودن گروهی از انسان‌ها چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند: وضع آن جهان با این جهان متفاوت است، چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا! و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران: «أَعْمَى عَنِ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لِشَيْءٍ مِنْهَا؛ آن‌ها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و در برابر آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می‌باشند» چراکه نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.

این احتمال نیز وجود دارد که آن‌ها در پاره‌ای از منازل و مواضع نابینا هستند و در پاره‌ای بینا می‌شوند.

همچنین منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آن‌ها را فراموش می‌کند، بلکه روشن است که منظور، معامله فراموشی کردن با آن‌هاست، همان‌گونه که در تعبيرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی‌اعتنایی کرد می‌گوید: چرا ما را فراموش کردی؟

3. اسراف در گناه

جالب اینکه در آیات فوق این مجازات‌های دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف می‌کنند و ایمان به آیات خدا نمی‌آورند.

ص: 445

1- . اسراء، آیه 14.

2- . كهف، آیه 53.

تعبیر به «اسراف» در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها نعمت‌های خداداد، مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.

و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته اند: گروهی گناهان محدودی دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی از پروردگار نبریده اند، اگر به فرض، ظلم و سستی می‌کند، به یتیم و بینوا نمی‌کند و در عین حال خود را مقصر می‌شمرد و در پیشگاه خدا روسیاه می‌داند. بدون شك چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات، اما با کسی که بی حساب گناه می‌کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می‌کند و یا گناه را کوچک می‌شمرد، بسیار تفاوت دارد، چراکه دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند، اما دسته دوم، نه.

زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن (1)

در آیه 33 سوره مؤمنون آمده است: (وَقَالَ الْأَمَلُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ)؛ «ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد! (پس چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟!))».

آری، جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می‌بردند و به تعبیر قرآن: «ملا» بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی تهی از نور حق داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ (صالح علیه السلام) را مخالف هوس‌های خود و مزاحم منافع نامشروع و استکبار

ص: 446

و برتری جویی بی دلیل شان می دیدند و به خاطر همین ناز و نعمت ها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه برخاستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح علیه السلام داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آن ها را همانند سایر مردم، دلیل بر نفی رسالت شان گرفتند، در حالی که این خود تأییدی بر رسالت این مردان بزرگ بود که آن ها از میان توده های مردم برمی خاستند تا دردها و نیازهاشان را به خوبی درك کنند.

در آیات فوق رابطه ای میان «اتراف» (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و «کفر و تکذیب لقای پروردگار» دیده می شود و به راستی چنین است، چراکه صاحبان این گونه زندگانی معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هرگونه کام جویی و بهره گیری از لذایذ حیوانی دارند و پرواضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز، مانع مهمی در این راه است، هم آرامش وجدانشان را برهم می زند و هم زبان مردم را به روی آن ها باز می کند، لذا این گونه افراد يك باره طوق عبودیت پروردگار را از گردن برمی دارند و راه انکار مبدأ و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم، می گویند:

زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر از این بگوید دروغ گوشت! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست! و این چنین، خلاف کاری ها و زشتی های اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشته، فراهم ساختن چنان زندگی پرزرق و برق، بدون غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولاً ممکن نیست. تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند این راه برای آن ها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می بینیم بیشتر کسانی که چنین زندگی ای دارند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.

این بینوایان کوردل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را برگردن می نهند و خود بنده بندگان دیگر می شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده، و دل هایی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آن ها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است، چراکه ناآرامی حاصل از گناه، و ترس از زوال نعمت ها و مرگ، فکر آن ها را همواره در اضطراب فرو می برد.

وابستگی به مال و فرزند

اشاره

وابستگی به مال و فرزند(1)

در آیه 37 سوره سبأ می خوانیم: (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ)؛ «و اموال و فرزندانان هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان آورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان در برابر کارهایی که انجام داده اند پاداش مضاعف است؛ و آنها در غرفه ها (ی بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود!».

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می شوند و به برترین مقامات می رسند، و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است، قرآن در آیه 15 سوره تغابن باصراحت نمی گوید:

(إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ)؛ «اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شما هستند؛ و خداست که پاداش عظیم نزد اوست».

این سخن به این معنی نیست که انسان از تلاش و کوشش لازم برای زندگی دست بردارد، بلکه منظور این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان ها در پیشگاه خدا نمی شود.

ص: 448

1- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 37 سوره سبأ.

سپس به معیار اصلی ارزش های انسان ها و آنچه مایهٔ تقرب به درگاه خدا می شود، پرداخته (به صورت يك استثناى منفصل) می گوید: «مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آن ها در برابر اعمال شان پاداش مضاعف است، و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر می برند»؛ (إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ).

بنابراین، تمام معیارها به این دو امر بازمی گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان، و از هر قشر و هر گروه. و تفاوت انسان ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آن هاست، و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر با این دو معیار همراه نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

اینجاست که قرآن باصراحت بی نظیرش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینهٔ عوامل قرب به پرودگار، و ارزش وجودی انسان کشیده و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همهٔ انسان ها توانایی به دست آوردن آن را دارند و امکانات و محرومیت های مادی در آن مؤثر نیست.

آری، اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغهٔ الهی درمی آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می پذیرند و مایهٔ قرب خدا می شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایهٔ فساد و افساد شوند، آتش گیره های جهنم اند و به گفتهٔ قرآن: دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آن ها برحذر باشید!» (1).

ص: 449

و در آیه بعد، گروه مقابل آن‌ها را توصیف کرده، می‌گوید: «اما کسانی که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می‌کنند، نه خود ایمان دارند و نه اجازه می‌دهند دیگران در راه حق گام نهند، در حالی که چنین می‌پندارند که می‌توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آن‌ها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می‌شوند».

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفقات خود به تکذیب انبیا پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند.

نکته: ارزیابی ارزش‌ها!

مسئله مهم در زندگانی فرد و جامعه‌ها، معیارهای سنجش، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است، زیرا تمام حرکت‌ها در زندگی فردی و جمعی از همین نظام ارزشی سرچشمه می‌گیرد و برای آفریدن این ارزش‌هاست.

اشتباه یک قوم و ملت در این مسئله، و روی آوردن به ارزش‌های خیالی و بی‌اساس، کافی است که تاریخ آن‌ها را به تباهی بکشد، و درک ارزش‌های واقعی و معیارهای راستین، محکم‌ترین زیربنای کاخ سعادت آن‌هاست.

دنیاپرستان مغرور، ارزش‌ها را تنها منحصر در مال و قدرت‌های مادی و نفقات خود می‌دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهارچوب تصور می‌کنند، چنان‌که در آیات فوق نمونه‌ای از آن را دیدیم، و نمونه‌های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می‌خورد:

یک: فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می‌گوید: من باور نمی‌کنم

موسی از طرف خدا باشد اگر راست می گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟! (فَلَوْلَا أَلْفِي عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ). (1)

او حتی نداشتن چنین زروزیوری را دلیل بر پستی مقام موسی علیه السلام 4 می شمرد و می گوید: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (2).

دو: مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه قرآن بر مرد تهیدستی نازل شده تعجب کردند: (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ)؛ «و گفتند: چرا این قرآن بر مرد (ثروتمند و) بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!». (3)

سه: بنی اسرائیل از «اشموئیل علیه السلام» پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب «طالوت» به فرماندهی لشکر ایراد گرفتند و گفتند: (وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ)؛ «ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چراکه از دودمان معروفیم، به علاوه طالوت ثروتی ندارد!». (4)

چهار: مشرکان ثروتمند قوم نوح علیه السلام به او ایراد گرفتند: چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند؟ و منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود! (قَالُوا أَوْ تَمِنُنَا لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ)؛ «گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟!». (5)

پنج: همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرفتند که چرا اطراف تو را پابرهنه ها گرفته اند؟ ما حتی از بوی بدن این ها ناراحت می شویم، اگر آن ها را از خود برانی ما در کنار توایم! قرآن در سوره کهف به آن ها سخت می تازد، با شدیدترین لحنی آن ها را تهدید می کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: باید با

ص: 451

1- . زخرف، آیه 53.

2- . زخرف، آیه 52.

3- . زخرف، آیه 31.

4- . بقره، آیه 247.

5- . شعراء، آیه 111.

مردانی همنشین باشی که هر چند تهی دست اند، اما قلب شان مملو از عشق خداست و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند و جز او کسی را نمی خواهند.

ای پیامبر صلی الله علیه و آله! با این ها باش و هرگز از این ها روی مگردان:

(وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ). (1)

بر همین اساس، نخستین و مهم ترین گام اصلاحی انبیا، درهم شکستن این چارچوب های ارزشی دروغین بود. آن ها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را درهم ریختند و ارزش های اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با يك «انقلاب فرهنگی»، محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل، به تقوا و ایمان و عمل صالح تبدیل کردند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر «اموال» و «اولاد» به عنوان وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن (وَ مَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى) بلافاصله ارزش اصیل را با جمله (اِلَّا مَنْ اٰمَنَ وَاَعْمَلَ صَالِحًا) جانشین آن می کند.

آیه شریفه (اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ) (2) که به صورت يك شعار اسلامی درآمده، بعد از نفی ارزش های وابسته به قبیله و عشیره، بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است. طبق این آیه هیچ چیز جز تقوا، ایمان همراه با احساس مسئولیت و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسان ها و قربشان در درگاه خدا نیست و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب تر و گرامی تر است.

جالب اینکه در محیط عربستان قبل از این که تعلیمات حیات بخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور، محصول آن محیط، مشتی غارتگر و زورگو همچون «ابوسفیان ها» و «ابوجهل ها» و «ابولهب ها» بود،

ص: 452

1- . کهف، آیه 28.

2- . حجرات، آیه 13.

اما بعد از انقلاب نظام ارزشی، از همان محیط، «سلمان‌ها» و «ابوذر‌ها» و «مقدادها» و «عمار یاسرها» برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره «زخرف» بعد از ذکر آیاتی که به آن اشاره کردیم، می‌گوید: «نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست، بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی‌آمد ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم که سقف‌هایشان از نقره و پله‌ها و نردبان‌هایی (گران قیمت) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا روند، و برای اطاق‌های آن درهایی (پرزرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند و انواع زیورها؛ ولی تمام این‌ها بهره‌زندی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است» (1).

این‌ها همه برای این است که ارزش‌های دروغین جای ارزش‌های واقعی انسانی را نگیرد.

چهار عامل برای ناکامی انسان‌ها

اشاره

چهار عامل برای ناکامی انسان‌ها (2)

در آیات 20 و 21 سوره ملک می‌خوانیم: (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ)؛ «آیا این کسی که لشکر شماست می‌تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار فریب‌اند! یا اگر (خدا) روزی‌اش را بازدارد (کیست آن کس که شما را روزی دهد؟)؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزند».

تفسیر

در آیات گذشته خواندیم که نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار، مهم‌ترین

ص: 453

1- . زخرف، آیات 33-35.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 20 و 21 سوره ملک.

عاملی است که دوزخیان را به دوزخ می کشاند، و در آیات مورد بحث نیز چهار عامل دیگر، یعنی «غرور»، «لجاجت»، «سرکشی» (عتو) و «فاصله گرفتن از حق» (نفور) سبب بدبختی و گمراهی انسان معرفی شده است.

اگر درست دقت کنیم می بینیم که این عوامل نیز با عامل گذشته در ارتباط است، زیرا این صفات زشت بر گوش و چشم بصیرت انسان پرده می افکند و مانع او از درک حقایق می شود.

انواع غرور و فریب

انواع غرور و فریب (1)

در آیه 33 سوره لقمان می خوانیم: (يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ إِخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) ؛ «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدری مجازات فرزندش را پذیرا می شود و نه فرزندی چیزی از مجازات پدرش را؛ به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا بفریبد».

این گونه آیات هشدار می دهد که زرق و برق زندگی دنیا شما را بفریبد، سپس از فریب شیطان سخن می گوید و درباره آن اعلام خطر می کند، زیرا مردم چند گروه اند:

بعضی آن قدر ضعیف و ناتوان اند که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است. اما بعضی که مقاومت بیشتری دارند، وسوسه های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون دست به دست هم دهند تا آن ها را بفریبند. تعبیرات آیه فوق هشدار می است به همه این گروه ها.

ذکر این نکته نیز لازم است که «غرور» (بر وزن جسور) به معنی هر موجود

ص: 454

فریبنده است، و اینکه آن را به شیطان تفسیر کرده اند، درحقیقت بیان مصداق واضح آن است، وگرنه هر انسان فریبنده، هر کتاب فریبنده، هر مقام وسوسه گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر اینکه مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم که همه این ها را شامل شود.

لذا «راغب» در مفردات می گوید: «غرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد، اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان، و اینکه به شیطان تفسیر شده به این دلیل است که خبیث ترین فریبندگان است.

و اینکه بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده اند به دلیل فریبندگی دنیاست، چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: «تَعْرُ وَ تَصْرُ وَ تَمُرُّ؛ می فریبد و ضرر می زند و می گذرد».(1)

فریبندگی دنیا

بدون شك، بسیاری از مظاهر زندگی دنیا غرور آمیز و غفلت زاست و گاهی چنان انسان را به خویشتن مشغول می دارد که از هر چه غیر آن است غافل می سازد.

به همین دلیل در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که وقتی از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا؛ چه کسی از همه مردم بافکرت، و از نظر اندیشه ثابت تر است؟»

فرمود: «مَنْ لَمْ يَعْزُهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ تَعْرِهُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا؛ کسی که مردم فریبکار او را نفرینند و تشویق های دنیا نیز او را فریب ندهد».(2)

ولی با این حال در لابه لای صحنه های مختلف همین دنیای فریبنده صحنه های گویایی وجود دارد که ناپایداری جهان و توخالی بودن زرق

ص: 455

1- . نهج البلاغه، حکمت 415.

2- . من لا يحضره الفقيه (طبق نقل نورالثقلین، ج 4، ص 217).

و برق های آن را به روشن ترین وجهی بیان می کند، حوادثی که هر انسان هوشمندی را می تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را نیز هوشیار می سازد.

در حدیثی می خوانیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام از کسی شنید که دنیا را مذمت می کند و آن را فریبنده می شمرد فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا، أَنْتَ الْمَتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمَتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أِبْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلْبَلِيِّ؟ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟... إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَ دَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مَصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی! در حالی که خود به غرور دنیا گرفتار شده ای و فریفته باطل های آن هستی. تو خود به دنیا مغرور شده ای، سپس از آن مذمت می کنی؟ تو از جرم دنیا شکایت داری، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ کی دنیا تو را فریب داده است؟ آیا به وسیله محل سقوط پدرانت در دامن فنا، و یا خوابگاه مادرانت در زیر خاک، تو را فریب داده است؟... اما بدان! این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کسی که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد. دنیا مسجد دوستان خداست و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارت خانه اولیای حق!...» (1).

غرور و یأس

غرور و یأس (2)

در آیات 15 و 16 سوره فجر می خوانیم: (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ...).

ص: 456

1- . نهج البلاغه، حکمت 131.

2- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 15 و 16 سوره فجر.

نه از عطای نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمتش مأیوس!

در تعقیب آیات گذشته که به طغیانگران هشدار می داد و آن ها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در آیات مورد بحث به مسأله «امتحان» می پردازد که معیار ثواب و عقاب الهی است و مهم ترین مسأله زندگی انسان محسوب می شود.

نخست می فرماید: «اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغرور می شود و می گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!».

او نمی داند که آزمایش الهی گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور شود و نه بلاها مایه یأس و نومیدی، ولی این انسان کم ظرفیت، در هر دو حال، هدف آزمایش را فراموش می کند، هنگام روی آوردن نعمت می پندارد که مقرب درگاه خدا شده و این نعمت دلیل بر قرب اوست.

قابل توجه اینکه در آغاز آیه می گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می دهد، ولی در ذیل آیه انسان را به این دلیل که خود را مورد اکرام خدا می بیند ملامت می کند! دلیل این مسأله این است که اکرام اول به همان معنی انعام است و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست.

«و اما هنگامی که برای امتحان، روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است!».

یأس سرتاپای او را فرامی گیرد و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از اینکه این ها همه وسایل آزمایش و امتحان اوست، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خداست، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق، این ها مواد مختلف امتحانی است که خداوند

طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسان های کم ظرفیت اند که گاهی مغرور و گاهی مأیوس می شوند.

در آیه 51 فصلت نیز آمده است: (وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ) ؛ «و هرگاه به انسان (غافل و بی خبر) نعمت دهیم، روی می گرداند و به حال تکبر (از حق) دور می شود؛ ولی هرگاه (مختصر ناراحتی) به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر (برای بر طرف شدن آن) دارد».

و در آیه 9 سوره هود آمده است: (وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفٌ كَفُورٌ) ؛ «و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود».

این دو آیه علاوه بر اینکه مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار، همیشه و همه جا ایمان و تقواست.

چه بسیار پیامبرانی که در این دنیا به انواع مصائب گرفتار شدند و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا. درضمن، این آیه اشاره سربسته ای نیز به فلسفه بلاها و حوادث دردناک می کند.

تکبر و غرور، سرچشمه بزرگ ترین بدبختی هاست

تکبر و غرور، سرچشمه بزرگ ترین بدبختی هاست(1)

مهم ترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم علیه السلام که در سوره های مختلف قرآن آمده، استفاده می شود، همان سقوط وحشتناک ابلیس از آن مقام والایی که داشت، بر اثر کبر و غرور است!

ص: 458

1- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیات 26-44 سوره حجر.

می دانیم که ابلیس از فرشتگان نبود، ولی در سایه اطاعت فرمان خدا آن چنان ارتقاء مقام پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می گویند که معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود، هزاران سال خدا را پرستش کرده بود! اما همه این مقامات را به خاطر چند لحظه تکبر و غرور از دست داد و آن چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه همچنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجاجت چنان ثابت قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان يك وسوسه گر بپذیرد و معادل كفر و عذاب همه آن ها را يك جا تحمل کند!

این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.

نه تنها ابلیس، بلکه با چشم خود انسان های شیطان صفتی را دیده ایم یا شرح حال آن ها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که وقتی بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیایی را به خاک و خون کشیدند، گویا پرده ای از خون و جهل، چشمان ظاهر و باطن آن ها را پوشانده و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند، دیوانه وار در راه ظلم و بیدادگری گام برمی دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاه ها ساقط می کنند. همان گونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسایل و سرمایه ای برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آن را در چند لحظه فقط با يك شعله آتش به خاکستر تبدیل کند، استکبار و غرور نیز آتش سوزان و وحشتناکی است که می تواند محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا، از دست دهد! چه درسی از این گویا و تکان دهنده تر؟!

عجیب اینکه او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد، چراکه منبع همه برکات، از جمله گیاهان، حیوانات، معادن، محل

ذخیره آب ها و به طور کلی سرچشمه پیدایش هر موجود زنده ای خاك است، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است. علی علیه السلام در همان خطبه قاصعه (خطبه 192 نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان «عدو الله» (دشمن خدا) و «امام المتعصبین» (پیشوای متعصبان لجوج) و «سلف المستکبرین» (سر سلسله مستکبران) نام برده و می فرماید: «به همین علت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد و چادر ذلت بر سر او افکند... آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد و به خاطر برتری جوینی اش پست نمود؟ در دنیا او را راند و در سرای دیگر عذاب دردناک برای او فراهم ساخت».

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند؟

اشاره

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند؟ (1)

در آیه 111 سوره انعام می خوانیم: (وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ)؛ «(وحتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی دانند».

تفسیر

این آیه به آیات قبل مربوط است و همه يك حقیقت را دنبال می کنند. هدف این چند آیه بیان این نکته مهم است که جمعی از تقاضاکنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نیست، لذا بعضی از خواسته های آن ها (مانند آمدن خدا در برابر آنان!) اصولاً محال است.

ص: 460

آن‌ها به گمان خود می‌خواهند با مطرح ساختن این درخواست‌ها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول کنند.

قرآن در آیه فوق باصراحت می‌گوید: «اگر ما (آن‌طور که درخواست کرده بودند و حتی اگر) فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند».

سپس برای تأکید مطلب می‌فرماید: «تنها در يك صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن اینکه خداوند با مشیت اجباری خود، آن‌ها را به قبول ایمان وادار کند» و بدیهی است که این‌گونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت.

و در پایان آیه اضافه می‌کند که «بیشتر آن‌ها جاهل و بی‌خبرند»؛ (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ بَجْهَلُونَ). درباره اینکه منظور از ضمیر «هم» در این جمله چه اشخاصی هستند، میان مفسران گفتگوست، بعضی گفته‌اند: ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه‌ای را که پیشنهاد می‌کنند بیاورد، زیرا بیشتر این مؤمنان از این واقعیت بی‌خبر بودند و توجه نداشتند که آن‌ها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا می‌داند که این مدعیان دروغ می‌گویند به همین دلیل به خواسته‌های آن‌ها ترتیب اثر نداد، اما برای اینکه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بدون معجزه نمی‌تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی به دست او آشکار کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «هم» به «کفار درخواست‌کننده» بازگردد، یعنی بیشتر آن‌ها از این واقعیت بی‌خبرند که خدا توانایی هرگونه کار خارق‌العاده‌ای را دارد، ولی گویا آن‌ها قدرتش را محدود می‌دانند، لذا هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله معجزه‌ای نشان می‌داد آن را حمل بر سحر یا چشم‌بندی می‌کردند،

چنان که در آیه دیگر می خوانیم: (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ)؛ «و اگر دری از آسمان به روی آنان می گشودیم و آنها پیوسته در آن بالا می رفتند... باز می گفتند: «ما چشم بندی شده ایم؛ بلکه قومی سحر شده ایم» (1).

بنابراین آن ها جمعیتی نادان و لجوج اند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد.

کینه ها و حسادت ها، دشمن برادری است

اشاره

کینه ها و حسادت ها، دشمن برادری است (2).

در آیه 47 سوره حجر می خوانیم: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ)؛ «و ما هرگونه حسد و کینه را از سینه آنها برمی کنیم؛ در حالی که همه برادرند و بر تخت ها روبه روی یکدیگر قرار دارند».

تفسیر

پرهیزکاران در جلسات اجتماعشان گرفتار تشریفات آزاردهنده این دنیا نیستند و مجلس شان بالا و پایین ندارد و از اصول زندگی طبقاتی رنج آور این دنیا در آنجا خبری نیست. همه برادرند، روبه روی یکدیگر و در يك صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش کن!

البته این برابری، با تفاوت مقام آن ها از نظر درجات معنوی منافاتی ندارد، این مربوط به جلسات اجتماعی آن ها است، وگرنه هر کدام بر حسب درجه تقوا و ایمان، جایگاه مخصوص به خود دارد. جالب اینکه بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری، مسأله ریشه کن شدن

ص: 462

1- . حجر، آیات 14 و 15.

2- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیه 47 سوره حجر.

انواع صفات مزاحم، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه «غل» که مفهوم وسیعی دارد، به همه آن‌ها اشاره گردیده است. در حقیقت اگر قلب انسان از این «غل» شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و دعوا و کشمکش، و به دنبال آن، بریدن رشته‌های اخوت و سلب سلامت و امنیت.

نقش حسد در جنایات

نقش حسد در جنایات (1)

«حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می‌کنیم، به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است، چه آن نعمت به حسود برسد، چه نرسد، بنابراین کار حسود، در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می‌شود، نه اینکه آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی است، از جمله:

يك: حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژی‌های بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف می‌کند، در نتیجه هم سرمایه‌های وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه‌های اجتماعی را.

دو: حسد انگیزه قسمتی از جنایات دنیاست و اگر عوامل و علل اصلی قتل‌ها، دزدی‌ها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آن‌ها از عامل حسد مایه می‌گیرد و شاید به همین دلیل است که آن را به «شراره‌ای از آتش» تشبیه کرده‌اند که می‌تواند موجودیت حسود و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند به خطر بیندازد.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «حسد و بدخواهی» از خطرناک‌ترین صفات

ص: 463

است و باید آن را به منزله وحشتناک ترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید.

جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل می دهند جوامعی عقب افتاده هستند، زیرا همان طور که گفتیم، حسود همیشه می کوشد که دیگران را به عقب بکشد، و این درست برخلاف روح تکامل و ترقی است.

سه: از همه این ها گذشته، حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان می گذارد، و افراد حسود معمولاً افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاه های مختلف بدن ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماری های جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحث های مشروحی تحت عنوان بیماری های «روان تنی» دیده می شود که به این قسمت از بیماری ها اختصاص دارد. جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام بر این موضوع تأکید شده است: در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم: «صِدْحَةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ؛ تندرستی، از کمی حسد است» و در جای دیگر می فرماید: «الْعَجَبُ لِفَغْلَةِ الْحُسَادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ؛ عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود به کلی غافل اند!». و حتی در پاره ای از احادیث می خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع می کند و به تدریج او را به قتل می رساند.

چهار: از نظر معنوی، حسد نشانه کمبود شخصیت، نادانی، کوتاه فکری، و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود در واقع خود را ناتوان تر از آن می بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد، لذا سعی می کند محسود را به عقب برگرداند. به علاوه او عملاً به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمت هاست و نعمتی را به محسود داده و به حسود نداده، معترض است، ولذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَالْجُحُودُ لِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ وَالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ

مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا؛ حسد از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت های خدا به افراد سرچشمه می گیرد، و این دو (کوردلی و ایراد به بخشش خدا) دو بال کفر هستند. به سبب حسد بود که فرزند آدم در يك حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد» (1).

قرآن مجید می گوید: عامل نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین انجام شد حسد بود. (2)

و در نهج البلاغه از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد به تدریج ایمان را می خورد همان طور که آتش هیزم را به تدریج از بین می برد». (3) زیرا شخص حسود به تدریج سوءظنش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر می شود و همین سوءظن است که او را از وادی ایمان بیرون می کشد.

زیان های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی حسد فوق العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار می رود.

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند (4)

در آیه 28 سوره نجم می خوانیم: (وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)؛ «آنها هرگز در این باره دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند».

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید و نسبتی را

ص: 465

1- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 327.

2- . مانده، آیه 27.

3- . نهج البلاغه، خطبه 86.

4- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 28 سوره نجم.

به کسی بی دلیل نمی دهد. تکیه بر گمان و پندار، کار شیطان و انسان های شیطان صفت است و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است.

روشن است که واژه «ظن» (گمان) دو معنی متفاوت دارد: یکی به معنی گمان های بی پایه است که طبق تعبیرات پاره ای از آیات، هم ردیف «هوای نفس و اوهام و خرافات» است. منظور از این کلمه در بحث ما همین معنی است. معنی دیگر، گمان هایی است که معقول و موجه است و در بیشتر موارد، مطابق حقیقت و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا «قول اهل خبره» و یا «ظواهر الفاظ» و امثال آن، که اگر این گونه گمان ها را از زندگی بشر برداریم و تنها بر یقین قطعی تکیه کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شك، این قسم از ظن داخل در این آیات نیست و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد و به تعبیر دیگر: قسم دوم در حقیقت نوعی علم عرفی است نه گمان، بنابراین سخن کسانی که با آیه (وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) و مانند آن برای نفی حجیت «ظن» به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست.

موانع شناخت

موانع شناخت (1)

چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد، تا وقتی در برابر دیده بینا قرار نگیرد درك آن ممکن نیست و به تعبیر دیگر: برای شناخت حقایق دو چیز لازم است: آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درك.

آیا نابینا هرگز می تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا افراد ناشنوا می توانند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از

ص: 466

دیدن چهره حقیقت محروم اند، و آن هایی که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق.

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست بدهد؟

بدون شك، در درجه اول پیش داوری های غلط، هوی و هوس های نفسانی، تعصب های کورکورانه افراطی، گرفتار بودن در چنگال خودخواهی و غرور، و خلاصه هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسان را بر هم می زند و رنگ های تیره و تار به آن می دهد، همه مانع درك حقیقت اند.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

تا نفس مبراز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود!

در حدیث می خوانیم: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ؛ اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آن ها می توانستند ملکوت و باطن آسمان ها را ببینند».

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقواست، که بدون آن انسان در ظلمات وهم، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود، و اگر می بینیم قرآن می گوید: (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)؛ «این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است» اشاره به همین واقعیت است.

بسیار دیده ایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیش داوری های فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و به جای اینکه حقیقت را از آن درك کنند آنچه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند، به تعبیر دیگر: آنچه را که می خواهند، در قرآن می جویند، نه آنچه را که خدا بیان فرموده، و به جای اینکه قرآن مایه هدایت شان شود، بر انحرافشان می افزاید (البته نه قرآن، بلکه هوی و هوس سرکش شان)؛ (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَا تَوَّأَوْا وَهُمْ كَافِرُونَ)؛ «اما کسانی که ایمان

آورده اند، بر ایمانشان افزوده است؛ و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال اند. و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند» (1).

بنابراین باصراحت باید گفت: منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» قناعت کنیم، بلکه باید این «ذکر» را تبدیل به «فکر» و فکر را تبدیل به «یک حالت درونی» کنیم و هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از اینکه وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیات بخش او شود.

بی خبران مغرور و موانع شناخت

اشاره

بی خبران مغرور و موانع شناخت (2)

خداوند در آیات 45 تا 48 سوره اسراء می فرماید:

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا * نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * أَنْظِرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا .

تفسیر

به دنبال آیات گذشته، این سؤال برای بسیاری پیش می آید که با واضح بودن مسأله «توحید» به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می دهند، چرا مشرکان این واقعیت را نمی پذیرند؟ چرا آن ها این آیات گویا و رسای قرآن را می شنوند، ولی بیدار نمی شوند؟!

ص: 468

1- . توبه، آیه 125.

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 45-48 سوره اسراء.

آیات مورد بحث می تواند اشاره به پاسخ این سؤال باشد.

نخستین آیه می گوید: «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم»؛ (وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا).

این حجاب و پرده، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آن ها مکتوم می داشت و به آن ها اجازه نمی داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند آن ها را درك کنند.

آیه بعد اضافه می کند: «و بر دل هایشان پوشش هایی قرار می دهیم تا آن را نفهمند؛ و در گوش هایشان سنگینی؛ و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند».

راستی چه عجیب است فرار از حق، فرار از سعادت و نجات، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور!

نظیر همین معنی در سوره «مدثر» آیات 50 و 51 آمده است: (كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ)؛ «گویا گورخرانی رمیده هستند که از (مقابل) شیری فرار کرده اند».

جمع بندی و مروری بر این آیات

آیات فوق، از حال گمراهان و موانع شناخت ترسیم دقیقی می کند و به طور کلی می گوید: آن ها سه مانع بزرگ شناخت دارند، وگرنه دیدن چهره حق، سهل و آسان است:

نخست میان تو و آن ها حجابی افتاده است، این حجاب درحقیقت چیزی جز کینه ها، حسادت ها و بغض و عداوت ها که نسبت به تو دارند نیست، این امور

سبب شده که شخصیت والای تو را نبینند و عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبی‌ها در نظرشان زشتی جلوه کند.

دوم: منهای کینه‌ها و حسادت‌ها که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، اصولاً بر دل‌های آن‌ها پرده‌ی جهل و تقلید کورکورانه افتاده بود، به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچ کس بشنوند.

سوم: حتی ابزار شناخت‌شان، مانند گوش‌ها، گویا از سخن حق نفرت داشت و آن‌ها را از خود بیرون می‌افکند و «کر» می‌شد و به عکس، سخنان باطل که با ذائقه‌شان سازگار بود و لذت بخش، به سرعت در اعماق جان‌شان نفوذ می‌کرد.

به ویژه که به تجربه ثابت شده است انسان سخنانی را که به آن تمایل ندارد به سختی می‌شنود و سخنانی را که مورد علاقه و عشق اوست با سرعت و تیزگوشی مخصوصی درک می‌کند! گویی تمایلات درونی بر درخواست ظاهری انسان نیز اثر می‌گذارند و آن‌ها را به رنگ خود در می‌آورند!

نتیجه این موانع سه‌گانه این بود که اولاً از شنیدن حق فرار می‌کردند. به ویژه هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می‌آمد که با اساس همه معتقدات شرك آلودشان تناقض داشت به سرعت می‌گریختند.

ثانیاً برای تقویت خط انحرافی خود به توجیهات غلط درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنانش پرداخته، هر کدام او را به چیزی متهم می‌ساختند: ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه!

و این چنین است سرنوشت همه دشمنان حق که اعمال و صفات رذیله آن‌ها حجابی است برای آنان، و اینجاست که می‌گوییم: اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را بیابد و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد، دل را از بغض و کینه و حسد و عناد، و روح را از کبر و غرور و نخوت، و خلاصه وجود خود را از صفات رذیله پاک کند، چراکه آیینۀ

قلب هرگاه از این رذایل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود، به همین دلیل گاهی افراد بی سواد پاک دل، حقایق را می فهمند که دانشمند تهذیب نیافته، قدرت درك آن را ندارد.

نتیجه نهایی

براساس آنچه در فصل دهم مورد بحث و بررسی قرار گرفت، فهمیده می شود که مهم ترین آسیب ها و موانع تربیت عبارت اند از:

- وسوسه های شیطانی
- آرزوهای بی جا و دراز
- مستی شهوت و غرور
- غرور و یأس
- متأثر شدن از زندگی پر زرق و برق دنیا
- انتخاب دوست بد و ناشایست
- وابستگی به مال و فرزند
- طغیانگری بر اثر رفاه گسترده مادی
- غفلت و بی خبری از حقایق عالم هستی
- ارتکاب جنایات بر اثر حسد
- انس با مجالس اهل باطل
- اهل عناد و لجاجت بودن
- پیروی از ظن و گمان های باطل
- کینه ها و حسادت ها
- ناپییبایی درون
- پیروی از هوای نفس

- قلب ماهیت انسان بر اثر گناهان پی در پی

- و آنچه که به طور کلی در زمره موانع شناخت و درك و بینش و معرفت صحیح به شمار آید.

از خدای متّان خواهانیم که به همه ما توفیق شناخت وظیفه و توان انجام وظیفه در تمام ابعاد زندگی عنایت فرماید، ما را از همه رذایل برهاند و به تمامی فضایل برساند!

«وما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم».

ص: 472

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

